



«ساواک» از تأسیس تا انحلال

رویدادها و خاطرات اطلاعاتی مهم زندگانی

یک افسر عالی‌رتبه ضد جاسوسی ساواک

نویسنده: مرتضی موسوی



KETAB.COM



ساواک، از تأسیس تا انحلال

نویسنده: مرتضی موسوی

ویراستاران: مصطفی موسوی - بیژن خلیلی

چاپ شرکت کتاب: ۱۴۰۱ هجری خورشیدی - ۲۰۲۲ میلادی - ۲۵۸۱ ایرانی خورشیدی

حروفچینی و نمایه: تیم طراحی شرکت کتاب به سرپرستی داریوش یزدانی

موضوع: تاریخ ایران معاصر

شابک: ۹۷۸-۱-۵۹۵۸۴-۷۸۳-۶

SAVAK

By: Morteza Moussavi

First Edition- 2022

Subject: Iranian Contemporary History

Published by: Ketab Corporation. USA

I S B N: 978-1-59584-783-6

©ketab corporation 2022

Ketab Corporation.

Tel: (310) 477-7477

Fax: (310) 444-7176

*All rights reserved. No part of this book may be reproduced or retransmitted in any manner whatsoever except in the form of review, without permission of the publisher.
Manufactured in the United States of America*

فهرست

- یادداشت نویسنده ۱
- مقدمه ۳
- نقش روحانیان در امور اجتماعی و زندگی مردم ۳
- فصل ۱: درباره نویسنده و تاریخچه زندگی او ۱۹
- فصل ۲: تشکیل دستگاه‌های اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی ارتش ۳۱
- فصل ۳: چگونگی تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) ۳۵
- فصل ۴: تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور به نام ساواک در سال ۱۳۳۵ خورشیدی ۳۷
- فصل ۵: رؤسای ساواک - از تشکیل تا انحلال ۴۵
- فصل ۶: خدمات سازمان اطلاعات و امنیت کشور و انتقادات به این سازمان ۸۵
- فصل ۷: انحلال ساواک در روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ ۸۷
- فصل ۸: وقایع روز ۲۵ دی ماه ۱۳۵۷ ۹۱
- فصل ۹: نکاتی چند در مورد رژیم شاهنشاهی و اشتباهات و اشکالات آن رژیم در دوران شورش ۹۵
- فصل ۱۰: تصمیم سران غرب در جزیره گوادلوپ علیه رژیم پادشاهی ایران ۹۷
- فصل ۱۱: اهمیت دستگاه‌های اطلاعاتی برای تصمیم‌گیرندگان کشورها در سطح جهان ۹۹
- فصل ۱۲: مقدمات تهیه بمب اتمی در رژیم پادشاهی ۱۰۱
- فصل ۱۳: مأموریت من به عنوان رئیس ساواک بندر پهلوی و مسؤول ضد جاسوسی استان گیلان ۱۰۳
- فصل ۱۴: انتخاب من به ریاست نمایندگی ساواک در عراق ۱۰۷
- فصل ۱۵: مأموریت من در کشورها و امارات جنوبی خلیج فارس در رژیم پادشاهی ۱۱۱
- فصل ۱۶: ماجرای جاسوسی و بازداشت سرلشگر مقربی برجسته‌ترین جاسوس اتحاد جماهیر شوروی در ارتش شاهنشاهی ایران ۱۱۵
- فصل ۱۷: بازداشت و اخراج یک دیپلمات شناخته شده دستگاه اطلاعاتی سفارت شوروی در هنگام ملاقات با یک عضو ساواک ۱۲۱
- فصل ۱۸: در پس پرده ساواک [ناگفته‌های جناب پرویز ثابتی] ۱۲۵
- فصل ۱۹: نکاتی چند از گفته‌های زنده یاد رضا عطارپور مجرد، آخرین معاون امنیت داخلی ساواک ۱۲۹
- فصل ۲۰: نقش و مداخلات بیگانگان در انقلاب به اصطلاح اسلامی در ایران ۱۳۳
- فصل ۲۱: رابطه آمریکا با مخالفان رژیم شاهنشاهی ایران قبل از شورش ۱۳۵۷ ۱۳۷
- فصل ۲۲: نقش دستگاه‌های اطلاعاتی شوروی، احزاب و سازمان‌های کمونیستی چپ پس از انقلاب به اصطلاح اسلامی ایران ۱۴۱
- فصل ۲۳: نقش حزب توده پس از شورش ۱۳۵۷ ۱۴۳
- فصل ۲۴: نقش مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق و مبارزه با رژیم شاهنشاهی و ارتباط آنان با سرویس‌های اطلاعاتی شوروی در ایران ۱۴۹

- فصل ۲۵: ترورها و کشتارهایی که به وسیله احزاب و سازمان‌ها و گروه‌های چپ و گروه‌های اسلامی در ایران صورت گرفته است..... ۱۵۹
- فصل ۲۶: کشورهایی که گروه‌های تروریستی را در ایران علیه رژیم شاهنشاهی حمایت می‌کردند..... ۱۶۹
- فصل ۲۷: لیست اسامی وطن پرستان ایرانی که به دست عوامل جمهوری اسلامی در خارج از کشور ترور شده‌اند ۱۷۱
- فصل ۲۸: نگاهی به سازمان‌های تروریستی فلسطینی..... ۱۷۵
- فصل ۲۹: ماجرای آتش زدن سینما رکس آبادان در روز ۲۸ مرداد ماه سال ۱۳۵۷، که روحانیان از جمله سید علی خامنه‌ای در آن نقش داشتند..... ۱۷۹
- فصل ۳۰: پیشنهاد تلفنی صدام حسین رئیس جمهوری عراق به اعلیحضرت محمدرضا شاه برای از بین بردن آیت‌الله خمینی در عراق..... ۱۸۳
- فصل ۳۱: درباره جنگ عراق با ایران..... ۱۸۵
- فصل ۳۲: سفر من پس از آغاز جنگ ایران و عراق به کشور امارات متحده عربی به منظور مذاکره درباره سه جزیره ایرانی مورد ادعای صدام و امارات متحده عربی..... ۱۹۷
- فصل ۳۳: بازداشت من به وسیله کمیته ماشاالله قصاب مستقر در سفارت آمریکا..... ۲۰۱
- فصل ۳۴: ماموریت من در عربستان سعودی به مناسبت کنفرانس سران کشورهای اسلامی برای آشتی دادن بین دو کشور ایران و عراق..... ۲۰۵
- فصل ۳۵: حضور کمیته انقلاب اسلامی در سفارت آمریکا برای محافظت از سفیر و کارکنان سفارت در روز دوم شورش ۵۷..... ۲۱۴
- فصل ۳۶: بازداشت یکی از اعضای مرکزیت سازمان مجاهدین خلق، به نام مهندس محمدرضا سعادت‌ی در هنگام ملاقات با ولادیمیر فیسینکو، دبیر اول سفارت شوروی در تهران، پس از شورش ۵۷..... ۲۱۶
- فصل ۳۷: روح‌الله خمینی و خانواده‌اش و وابستگی خانواده او به دستگاه اطلاعاتی انگلیس..... ۲۲۹
- فصل ۳۸: درباره اکبر هاشمی رفسنجانی (بهرمانی)..... ۲۳۹
- فصل ۳۹: ماجرای انفجار در ساختمان حزب جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۹..... ۲۴۱
- فصل ۴۰: انفجار مرکز یهودیان در پایتخت کشور آرژانتین به وسیله عوامل سفارت جمهوری اسلامی ایران..... ۲۴۵
- فصل ۴۱: تقاضای امام موسی صدر رهبر شیعیان و رئیس مجلس لبنان از اعلیحضرت محمدرضا شاه به وسیله من..... ۲۴۹
- فصل ۴۲: نقشه تصرف مکه در سال ۱۳۶۵ خورشیدی در زمان اجرای مراسم حج به وسیله عوامل سپاه پاسداران..... ۲۵۳
- فصل ۴۳: کودتای نافرجام ساواک در عراق..... ۲۷۱
- فصل ۴۴: سازمان چریکی مجاهدین خلق ایران..... ۲۷۵
- فصل ۴۵: کنفرانس سه جانبه اطلاعاتی میان ایران، ترکیه و اسرائیل در آنکارا..... ۲۸۴
- فصل ۴۶: کشور ایران در رژیم شاهنشاهی به طرف صنعتی شدن کامل می‌رفت..... ۲۸۶
- فصل ۴۷: طرح تجزیه کشور باستانی ایران از جانب قدرت‌های بزرگ جهان..... ۲۹۳
- فصل ۴۸: سازمان و تشکیلات وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران..... ۲۹۷
- فصل ۴۹: جنگ چهارده ساله کردهای عراق و حکومت مرکزی عراق با پشتیبانی و کمک ارتش ایران و ساواک..... ۳۰۱

فصل ۵۰: درخواست حاکم فجیره از حضور محمدرضا شاه برای ضمیمه شدن فجیره به خاک کشور ایران....	۳۰۵
فصل ۵۱: نکاتی چند درباره سید علی خامنه ای	۳۰۷
فصل ۵۲: همکاری ساواک و MI6 انگلیس در منطقه جنوبی خلیج فارس برای حفظ امنیت منطقه	۳۱۱
فصل ۵۳: پشیمانی حاکم رأس الخیمه و پیشنهاد مجدد او درباره دو جزیره سوق الجیشی تنب بزرگ و تنب کوچک که پس از سالیان دراز به خاک اصلی خود ایران بازگردانده شده بود	۳۱۵
فصل ۵۴: حمله نظامی اتحاد جماهیر شوروی به ایران در سال ۱۳۵۷	۳۱۹
فصل ۵۵: فرار سرمایه‌ها و مغزها، مخصوصاً در سطح رده اول و دوم رژیم شاهنشاهی	۳۲۱
فصل ۵۶: دیدار اضطراری با مهندس مهدی چمران مسؤول دستگاه اطلاعاتی دولت موقت	۳۲۳
فصل ۵۷: سرنوشت امرای ارتش، شهربانی، ژاندار مری و ساواک پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷	۳۳۱
فصل ۵۸: خروج پادشاه (۲۶ دی ۱۳۵۷) و ورود خمینی (۱۲ بهمن ۱۳۵۷)	۳۳۹
فصل ۵۹: ولادیمیر کوزیچکین دبیر دوم سفارت شوروی و عضو رسمی کا. گ. ب (مامور سه جانبه شوروی -ایران و انگلیس)	۳۴۳
آخرین سخن	۳۴۶

یادداشت نویسنده

این کتاب که با تشویق فرزندانم نوشته شده، مجموعه‌ای است از اطلاعات درست و صحیح برای نسل جوان و نسل‌های آینده کشور تا بیشتر به تاریخ و حوادث نود سال گذشته میهنمان ایران آشنا شوند و این نوشتار را به همسر عزیزم و به فرزندان خود هدیه می‌کنم. همه اعضای خانواده‌ام در دشواری‌های زندگی یک عضو اطلاعاتی ساواک در همه جا با من همراه بودند و این دشواری‌ها را با بردباری تحمل کرده‌اند. در ده سال اول خدمتم در تهران، به علت کمبود پرسنل، خود ناچار بودم هر روز تا دیر وقت شب به گزارش‌های رسیده از تمام شهرها و مرزهای ایران رسیدگی و دستورهای اجرایی ابلاغ کنم. همچنین می‌بایست گزارش‌های ماموران مختلف بخش مستقل شوروی را مطالعه و از نظر عملیاتی گزارش‌هایی برای مقامات بالاتر تهیه کنم. هر روز صبح زود که از خانه خارج می‌شدم، فرزندانم خواب بودند و شب که دیروقت به خانه باز می‌گشتم باز آن‌ها در خواب بودند و فرصتی نداشتم که به امور آنان رسیدگی کنم در نتیجه همه بار زندگی مشترک بر دوش همسرم بود. علاوه بر این، ناچار بودیم به خاطر تهدیدهای دستگاه اطلاعاتی شوروی که با آنان در مبارزه بودم، برای امنیت خانواده‌ام، هر ۶ ماه یکبار منزل مسکونی‌مان را تغییر دهیم. مشکلات نقل و انتقال و تغییر مدرسه فرزندان نیز بار سنگینی بود که بر دوش همسر عزیزم بود.

در هنگام ماموریت در کشورهای جنوبی خلیج فارس و سکونت در دویب تهدیدهای جانی فلسطینی‌ها و عراقی‌ها آرامش من و خانواده‌ام را به کلی بر هم زده بود.

در سال ۱۳۵۳، اگر زیرکی و هوشیاری همسرم نبود او را از منزل ربوده بودند. شخصی که تمام سرش را باند پیچی کرده بود با اتومبیل به درب منزل می‌رود. واضح بود که اطلاع از روند زندگی ما داشت، چون وقتی همسرم در را باز می‌کند این شخص می‌گوید که من او را فرستاده‌ام تا ایشان را برای خرید بیرون ببرد. همسرم سؤال می‌کند چرا سرت را پیچیده‌ای؟ راننده پاسخ می‌دهد که شب قبل با یکی دعوا کرده است. همسرم فوری مشکوک می‌شود و به او می‌گوید من امروز کاری ندارم و در را می‌بندد. بلافاصله بعد از تماس با من خود را به منزل رساندم. مشخص شد که قصد ربودن همسرم را داشته‌اند.

ترک مملکت و مهاجرت به کشورهای دیگر کار آسانی نبود و هر دفعه ما مجبور بودیم برای ساختن زندگی از نقطه صفر آغاز کنیم.

ضمناً از همکاران سابقم در ساواک که در مطالعه و بررسی این کتاب و بیان نظریات ارزشمند خود در تصحیح و ادیت نوشته‌های این جانب، یاری داده‌اند صمیمانه سپاسگذارم.

۱- جناب آقای پرویز ثابتی، مدیرکل اداره سوم (امنیت داخلی)، سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)، مقیم آمریکا.

۲- جناب سرهنگ هوشنگ معین‌زاده نماینده ساواک، در کشور لبنان و نویسنده چندین کتاب ارزشمند پس از شورش خمینی در زمینه خرافه‌زدائی، مقیم کشور فرانسه.

۳- جناب آقای مجید ابوطالبی بررسی کننده اطلاعاتی و عملیاتی اداره کل هشتم ساواک (ضدجاسوسی ساواک)، مقیم آمریکا.

۴- جناب دکتر منصور کشفی کارشناس انرژی فسیلی و استاد دانشگاه هوستون تکزاس مقیم آمریکا..

۵- جناب مهندس بیژن خلیلی مدیر عامل شرکت کتاب در لس‌آنجلس مقیم امریکا.

از نظر نگارنده افسر ضدجاسوسی، انقلاب اسلامی یک دروغ بزرگ بود که به ملت ایران تحمیل شد. خمینی با وعده‌های فریبنده و خدعه بر قدرت تکیه کرد، با نیرنگ و فریب حکومت فرقه‌ای خود را آغاز کرد و با ظلم و ستم، کشتار و شقاوت به مردم حکومت کرد. جانشین او (خامنه‌ای) نیز در ادامه راه بی‌راهه دروغ و نیرنگ راه حکومت فرقه‌ای را با گسترش بیدادگری و ظلم در سرتاسر مملکت ایران ادامه می‌دهد.

نتیجه مدیریت این حاکمیت فرقه‌ای در ۴۳ سال گذشته گسترش فقر و فساد، بی‌خانمانی، مهاجرت‌های بی‌پایه و اجباری، هجوم به حاشیه‌نشینی شهرها، بی‌کاری و درماندگی اکثریت هموطنان بوده و ایمان ملت ایران را به نابودی رسانیدند.

مرتضی موسوی

امرداد ماه ۱۴۰۱ شمسی

برای تماس مستقیم با نویسنده به آدرس ایمیل زیر مراجعه فرمایید:

morteza1314@gmail.com

مقدمه

نقش روحانیان در امور اجتماعی و زندگی مردم

ضعف و فقر فرهنگی عظیم مردم در زمان سلطنت پادشاهان قاجار و سوء استفاده بخشی از روحانیان، امکانات وسیعی را برای ملایان فراهم ساخته بود و توانسته بودند ضمن ایجاد ارتباط با همه اقشار مردم، اندیشه بیشتر افراد جامعه را تحت کنترل داشته باشند. روحانیان در تمام امور شخصی و اجتماعی مردم دخالت داشتند. از تولد گرفته تا مرگ؛ ارث؛ ازدواج و طلاق؛ قضاوت؛ آموزش؛ کسب و کار و... همه امور زندگی مردم در ید قدرت روحانیان و مذهبیون قرار داشت. روحانیان کانون مراجعه روزانه مردم و رفع و رجوع امور حتی زندگی شخصی مردم بودند. با چنین اعمال نفوذ وسیع، روحانیان در تمام سطوح مملکت به خصوص از دوران صفویه به بعد تا ظهور رضاشاه کبیر، در همه امور دیده می‌شد، به همین دلیل روحانیان در حکومت‌های وقت و سلاطین آن زمان نفوذ قابل ملاحظه‌ای داشتند تا آن جا که حتی برای تعیین ولیعهد و حاکمان ایالات و ولایات و اتخاذ روش در سیاست خارجی، نقش مؤثری ایفا می‌کردند.

گاهی این مداخلات، منافع ملی و استقلال و تمامیت ارضی کشور را به خطر می‌انداخت. داستان مربوط به تحریک مردم علیه خارجی‌ها و پیامد آن با فتوای جهاد علیه دولت روس، به میدان‌داری ملا علی‌اکبر اصفهانی - شیخ جعفر کشف‌الغطا - میرزای قمی و سیدمحمد مجاهد، به رغم عدم آمادگی رزمی دولت ایران صورت گرفت و با توجه به شکست عباس میرزا ولیعهد ایران در جنگ با روس‌ها و انعقاد قرارداد ترکمنچای موجب از دست دادن ۱۷ ایالت مهم ایران شد، یکی از هزاران دخالت بی‌جای روحانیان در امور مهم کشورمان است.

دولت‌ها و قدرت‌های ذینفع خارجی به خصوص کشورهای انگلیس و روس برای پیشبرد مقاصد خود از طریق روحانیان با یکدیگر رقابت داشتند.

معمولاً اجناس مورد نیاز روزانه مردم مانند پارچه، شکر و نفت از روسیه به ایران وارد می‌شد. در اواخر سلطنت قاجاریه، بلژیکی‌ها که کارخانه قندی در ایران ساخته بودند و آن را اداره می‌کردند. با تحریک روس‌ها دو نفر از روحانیان گفتند چون قند به دست خارجی ساخته می‌شود بنابراین قند محصول این کارخانه نجس است. گروهی

از مردم اعتراض کردند که قند وارده از روسیه هم به دست خارجی تهیه می شود پس آن هم باید نجس باشد. مردم از خرید قند خودداری می کردند.

ظهور رضاشاه

قدرت و نفوذ روحانیان با ظهور رضاشاه محدود به انجام نکاح و موعظه در مجالس و مراسم ترحیم و سخن رانی در روزهای مذهبی شد.

وظایف مربوط به ثبت احوال، ثبت اسناد و املاک، اداره امور اوقاف و سوادآموزی در مکتب خانه‌ها و مهمتر از همه قضاوت که جزء قوانین شرعی و در انحصار حوزه عملکرد روحانیان بود کلاً از آنها گرفته شد و در اختیار وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مربوطه قرار گرفت.

در مقابل این اقدامات اساسی رضاشاه کبیر، روحانیان جبهه‌گیری کردند و در نهان و آشکار عوام را در مقابل قوانین و مقررات جدید و کلیه برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی دولت برمی‌انگیختند که در نهایت موجب رویارویی دولت با مردم شد. نمونه‌های آن آشوب در قم و در مسجد گوهرشاد مشهد در سالهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۷ را می‌توان نام برد.

تحریم روحانیان تا آنجا پیش رفت که حقوق دریافتی از دولت را حرام و پوشیدن لباس فرنگی کت و شلوار و کلاه پهلوی را مترادف با لوث شدن خون امام حسین قلمداد کردند.

تاسیس مدارس به سبک کشورهای اروپایی، کشف حجاب زنان و قانون نظام وظیفه حتی استفاده از نور چراغ برق را عمل شیطانی نامیدند.

چون نیروهای انتظامی و نظامی با اعمال آخوندها برخورد می‌کردند، روحانیان نیروهای نظامی و انتظامی را از پیروان شیطان معرفی کردند و قتل آنها را واجب دانستند. چون در آن زمان عشایر مسلح بودند و می‌توانستند در مقابل نیروهای نظامی و انتظامی مقابله کنند مخصوصاً عشایر را روحانیان تشویق به کشتار نیروهای نظامی می‌کردند.

روحانیان می‌گفتند لبه کلاه پهلوی موجب می‌شود که مانع دیدن خدا در بالای سر خودتان شوید.

می‌گفتند که هر فرد کلاه پهلوی به سر بگذارد به جای خدا با شیطان و از عوامل شیطان که در زمین هستند، پیروی می‌کنند. می‌گفتند هر کس سه نفر نظامی را بکشد جایش در بهشت است. به همین دلیل اغلب سران عشایر را که سروری و قدرت خود را با ظهور رضاشاه از دست داده بودند در مقابل حکومت مرکزی تشویق می‌کردند

و رضاشاه مجبور بود که با اعزام ستون‌های نظامی سران این عشایر را به جای خود بنشانند.

پس از ورود نیروهای اتحاد جماهیر شوروی از شمال و نیروهای ارتش انگلیس از جنوب و خروج رضاشاه پس از شهریور ۱۳۲۰ از کشور، قدرت نفوذی روحانیون به تدریج در اجتماع ایران مجدداً هویدا شد. پس از خروج رضاشاه در اثر نظم و ترتیب زمان رضاشاهی و اداره مملکت به دست افرادی که در زمان رضاشاه مقامات را در دست داشتند، با همت محمدرضا شاه آنها نتوانستند مانند گذشته قدرت خود را در همه امور گسترش دهند.

هر از گاهی بعضی از روحانیان با تحریک مردم علیه محمدرضا شاه می‌پرداختند، مخصوصاً با برنامه‌های انقلاب سفید شاه و مردم به مخالفت برخاستند.

جناح‌های افراطی این حرکت مثل فدائیان اسلام و پاره‌ای از گروه‌های دیگر که تحت نام انجمن‌های اسلامی فعالیت می‌کردند در مطالبات خود تا حدی گستاخ‌تر شده بودند. با اخذ فتوا از مراجع تقلید به لغو قوانین و یا ترور شخصیت‌های مملکتی اقدام می‌کردند. ضعف دولتهای وقت ناآرامی‌های سیاسی در مملکت را فراهم ساخته بود. تا جایی که مجلس شورای ملی رأی بر منع تعقیب و برائت قاتلان نخست‌وزیر را می‌دادند. مثل قاتل رزم‌آرا نخست‌وزیر نظامی ایران. همین مماشات با آنها این قبیل روحانی‌ها را گستاخ‌تر و از طرفی دیگر برای مقابله با نفوذ کمونیست‌های خدا شناس و به عنوان مبارزه با آنان قدرت بیشتری را مجدداً به روحانیان دادند. حوادث خرداد ۱۳۴۲ و سپس واقعه بهمن ۱۳۵۷ پیش آمد. به نظر من استفاده از روحانیان برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم اشتباه بزرگی بود و باید مثل زمان رضاشاه با قاطعیت با آنها رفتار می‌شد و مماشات و رعایت حال روحانیان موجب بدبختی مملکت ما ایران شد.

تمام اقدامات رضاشاه در مقابله با یاغیان، شورش‌های عشایری، فعالیت‌های کمونیستی در شمال و مرکز که همه آن‌ها را سرکوب کرد، برای حفظ و بقای استقلال و تمامیت ارضی کشور صورت می‌گرفت. اما مخالفان او مخصوصاً روحانیان چنین وانمود می‌کردند که برای منافع شخصی خود چنین کارهایی می‌کند و او را یک دیکتاتور و مستبد می‌خواندند.

در این شرایط، بقایای درباریان و ایل قاجار هنوز در اکتاف مملکت از نفوذ کافی برخوردار بودند و همچنین روحانیان، عشایر، خوانین، مالکان بزرگ و نیروهای تازه‌نفس و روشنفکران چپ، با پشت گرمی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از همه

طرف در مقابل محمدرضا شاه قد علم کرده بودند و ترور شخصیت او به وسیله این گروه‌ها به طور مداوم ادامه داشت.

من حتم دارم در ۴۳ سال گذشته اکثر مردم مخصوصاً مخالفان رضاشاه و محمدرضا شاه به اهمیت اقدامات شایسته این دو رادمرد بزرگ پی برده‌اند. در تاریخ هم از هر دوی آن‌ها به نیکی یاد خواهد شد.

ظهور چپ‌گرایی در ایران

حرکت‌های به نسبت قوی چپ و طرفداران سیاست اتحاد جماهیر شوروی در ایران، علل متعدد داشت:

۱- همسایگی و داشتن ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک آبی و خاکی با اتحاد جماهیر شوروی سابق.

۲- از ده‌ها سال قبل از انقلاب اکتبر در شوروی و تا مدتی پس از آن، تعداد زیادی از ایرانیان در مناطق مختلف اتحاد جماهیر شوروی سابق و یا امپراتوری روسیه از جمله در ایالات مرزی دو کشور اقامت داشتند و یا برای کار و تجارت به آن نواحی تردد می‌کردند.

۳- بخشی از این تعداد که با مسایل سیاسی و اجتماعی اتحاد شوروی آشنایی داشتند یا در خلال اقامت خویش در کشور شوروی با آن آشنا شده بودند، در محور سازمان‌هایی مانند سوسیال دموکرات، اجتماعيون، عاميون، عدالت، همت و غیره گرد آمده بودند، به افکار و عقاید سوسیالیستی گرایش پیدا کرده بودند، این قبیل عقاید و نظریات را به داخل ایران مخصوصاً نواحی شمال و به مرکز و تهران منتقل می‌کردند. بخش بزرگی از این جریان‌ها، در انقلاب مشروطه شرکت کردند و در آن فعالیت‌ها جذب شدند، اما تعدادی از آن‌ها در تمایلات کمونیستی و مارکسیستی خود باقی ماندند و به تشکیل هسته‌های سیاسی دست زدند که در زمان رضاشاه بعضی از این حرکت‌ها مانند جریان کمونیستی شمال به نام جنگل و بعدها جریان ۵۳ نفر کشف و سرکوب شدند.

اما جاذبه‌های گرایش به چپ و هواخواهی از اتحاد جماهیر شوروی در بین تعداد زیادی از روشنفکران و آشنایان به مسایل سیاسی و اجتماعی هنوز وجود داشت.

۴- تعدادی از دانشجویان که در خارج و اروپا مشغول تحصیل بودند به نوبه خود در انتقال عقاید مارکسیستی به ایران سهم موثری داشتند.

۵- تعدادی از ایرانیان مقیم در جنوب اتحاد شوروی از آن کشور اخراج و به

ایران بازگردانده شدند. آنان نیز در انتقال عقاید و نظریات مارکسیستی دست داشتند و اغلب آن‌ها به وسیله دستگاه اطلاعاتی شوروی برای جاسوسی به نفع آن کشور، آموزش دیده بودند.

اکثر ایرانیان معاود از کشور شوروی که سالیان دراز تا سه نسل قبل در روسیه، سپس اتحاد جماهیر شوروی اقامت داشتند، طبیعتاً با تحولات انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، آشنا بودند و تغییرات سیاسی و اجتماعی این کشور را به چشم خود دیده بودند و برخی از آن‌ها مجذوب این وعده‌های انقلابی شده بودند. طبیعی بود که در انتقال ایدئولوژی کمونیسم به داخل ایران نقش داشته باشند.

اخراج ایرانیان از شوروی چند بار به صورت گروهی در زمان رضاشاه و چند بار در زمان محمدرضا شاه صورت گرفت.

۶- کوشش اتحاد جماهیر شوروی برای رواج ایدئولوژی کمونیسم در کشورهای مختلف و زیر سلطه آوردن کشورهای همجوار، ایجاب می‌کرد تعدادی از نوجوانان ایرانی را که بعضاً عضو حزب کامسو مول یا حزب جوانان کمونیست بودند، به ایران روانه سازند اگر قدرت رضاشاه و اصلاحات عمرانی و اقتصادی چشمگیر او و یا اقدامات اساسی زمان محمدرضا شاه نبود قدر مسلم این است که ایران جزو بلوک کمونیستی وابسته به اتحاد جماهیر شوروی درمی‌آمد.

در سال ۱۳۱۰، در زمان سلطنت رضاشاه، برای جلوگیری از این قبیل فعالیت‌ها لایحه قانونی ناظر به منع فعالیت‌های مربوط به مرام اشتراکی کمونیسم بود، در مجلس شورای ملی به تصویب رسید.

با همه کوشش‌هایی که در دوران زمامداری رضاشاه در جهت امنیت و ثبات سیاسی صورت گرفت، به علت فقدان یک سازمان اطلاعاتی فراگیر، فرصت مقابله کامل با عوامل مخالف قانون و حاکمیت دولت در مدت کوتاه حکومت او فراهم نشد. عوامل یاد شده از راست تا چپ به اجبار در لاک خود در زمان قدرت رضاشاه فرو رفتند تا در فرصت مناسب سر بر آورند. این فرصت پس از شهریور ۱۳۲۰، با هجوم نیروهای بیگانه به ایران و خروج رضاشاه از کشور آغاز شد و تمام گروه‌ها و شخصیت‌ها و افراد مخالف رژیم پهلوی امکان عمل پیدا کردند و به فعالیت‌های علنی علیه نظام پرداختند.

مهم‌ترین و اثرگذارترین این فعالیت‌ها، ظهور حزب توده در صحنه سیاسی ایران با کمک و پشتیبانی ارتش سرخ شوروی بود. آن‌ها تفکر انحرافی ضد ارزش‌های ملی، ضد فرهنگ ملی و شخصیت‌هایی را که به ایران و ایرانی طی سده‌ها و هزاره‌ها هویت

بخشیده بودند، رواج دادند.

در این هدف خود حتی از کوروش، داریوش، نادر، فردوسی، سعدی، مولوی که هر کدام از آنها نشانه‌های برجسته هویت ایرانی بودند، نگذشتند. از آثار مخرب آن حزب ایجاد بی‌نظمی و بی‌انضباطی در ارتش، طغیان و نافرمانی در پاره‌ای از عشایر و ایلات، تجزیه استان‌های مهم مانند آذربایجان و کردستان را می‌توان نام برد. در این موارد کتاب‌های متعددی نوشته شده است.

حزب توده ایران

این حزب با شعارهای فریبنده نظیر:

کار، مسکن، بهداشت، آموزش و رفاه اجتماعی برای همه، به میدان آمد. در بستر بسیار آماده آن روز ایران محل رشد بسیار بالایی پیدا کرد. اکثریت قابل ملاحظه‌ای از روشنفکران و تحصیل کرده‌ها را به طرف خود جذب کرد.

نقش چشمگیر اتحاد شوروی در رویارویی این کشور با نیروهای هیتلری در جنگ جهانی دوم، حمایت آن کشور از حرکت‌های ضداستعماری در چهار گوشه جهان به طور مستقیم یا غیر مستقیم گرایش مردم، به خصوص جوانان را به آن حزب فراهم می‌کرد.

نفوذ حزب توده در اجتماع به جایی رسیده بود که هواخواهی از آن و اتحاد جماهیر شوروی مترادف با روشنفکری و ترقی‌خواهی و مخالفت با آن مترادف با ارتجاع و واپسگرایی و عقب ماندگی بود.

سایر حرکت‌های مخالف با حکومت و رژیم تا حدودی کمرنگ‌تر شده بودند و کم و بیش تحت تاثیر حزب توده قرار گرفته بودند و در اغلب موارد دنبال روی آن حزب شده بودند.

قدرت حزب توده تا حدی بود که در اکثر مناطق شمال ایران فعال مایشاء بودند. حتی در مازندران در ورود و خروج و عبور و مرور مردم نظارت می‌کردند. در استان‌های آذربایجان و کردستان حرکت چپ با دخالت اتحاد جماهیر شوروی و ارتش سرخ، جدایی از ایران تحت رهبری فرقه دموکرات آذربایجان و فرقه دموکرات کردستان را اعلام کردند.

حزب توده در کابینه دولت سه وزیر داشت و تعدادی از نمایندگان از شهرهای شمال ایران عضو رسمی حزب توده بودند و تشکیل فراکسیونی داده بودند و میدان عمل زیادی در حکومت به دست آورده بودند. آنان به طور آشکار از منافع شوروی

مثل واگذاری امتیاز نفت شمال و جدایی آذربایجان و کردستان از ایران دفاع می کردند. سازمان‌های وابسته به حزب توده مثل سازمان جوانان، سازمان دانشجویان، سازمان زنان، سازمان دهقانان و اتحادیه‌های کارگری، جمعیت هواداران صلح، جمعیت مبارزه با استعمار، جمعیت مبارزه با بی‌سوادی و... با تشکیلات خود در اختیار حزب توده بودند و آن حزب از مجاری این پایگاه‌ها، نبض افکار عمومی و اداره فکری جامعه را در دست گرفته بود. تا آن جا که حزب حتی اگر تصمیم به حذف افراد مخالف خود می گرفت به وسیله عوامل اجرایی که در اختیار داشت، آن را انجام می داد و این اقدام را به دربار و یا عوامل حکومت منتسب می کرد مانند قتل حسام لنگرانی از سران حزب توده و قتل محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز و... متأسفانه مردم هم این دروغ‌ها را باور می کردند.

غیرقانونی شدن فعالیت حزب توده در ایران

در ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷، در هنگام افتتاحیه سالانه دانشگاه تهران، با تیراندازی یکی از هواداران حزب توده به نام ناصر فخرآرایی به محمدرضا شاه، این حزب غیرقانونی اعلام شد.

بسیاری از سران آن حزب به اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای کمونیستی فرار کردند. تعدادی هم زندانی شدند و با تباری شوروی‌ها تعدادی از زندان گریختند و به شوروی رفتند. اما بدنه اصلی حزب به خصوص گروه‌های پنهانی حزب در ارتش ناشناخته باقی ماندند و به فعالیت‌های زیرزمینی پرداختند.

این گروه در تمام حرکت‌های سیاسی آن زمان با جنبش ملی شدن نفت و انتخابات بحران زا و اختلاف دولت با دربار و فعل و انفعالات سیاسی دیگر نقش داشتند. مخصوصاً نفوذ این حزب در ارتش و نیروهای انتظامی که هدف‌های مهم دولت شوروی را دنبال می کردند. کاملاً نشان دهنده فعالیت‌های خانمان برانداز برای کشور ایران به شمار می رود.

از جمله فرار افسران لشکر خراسان در سال ۱۳۲۴ و کشف نفوذ اتحاد شوروی به وسیله حزب توده در ارتش در سال ۱۳۳۳، ضرورت ایجاد یک دستگاه اطلاعاتی را ایجاب می کرد.

مقاله بسیار ارزشمند از دکتر منصور کشفی کارشناس ارشد نفتی و استاد دانشگاه هیوستون تگزاس را که اوایل سال ۱۳۹۹، با ایمیل برای من فرستاده بود، تقدیم خوانندگان این کتاب می کنم.

بازنگری بزرگترین فاجعه در ایران پس از تهاجم ۱۴۰۰ سال پیش



دکتر منصور کشفی زمین‌شناس نفت و کارشناس

انرژی فسیلی می‌نویسد:

رئیس جمهور دموکرات آمریکا جان اف کندی زمانی که ایران به شدت به کمک اقتصادی نیاز داشت، پرداخت چندین میلیون دلار تقاضای کمک ایران را از دولت آمریکا موکول و مشروط به نخست‌وزیری دکتر علی امینی کرد که تعلقات مذهبی شدید داشت و در ضمن از رابطه خوبی با روحانیون قم برخوردار بود.

استفاده از نیروی مذهب توسط آمریکا

به نظر می‌رسد که برنامه اساسی و اصلی دولت آمریکا از این تحمیل دو هدف عمده بود؛ ابتدا استفاده از نیروی مذهب برای کنترل و مهار نمودن گسترش کمونیسم در دنیا به ویژه در خاورمیانه زیرا نهضت مبارزات پارتیزانی چه گوارا و فیدل کاسترو و نحوه مبارزه آنها در کشورهای منطقه خاورمیانه بسیار دلپسند و مورد توجه جوانان واقع شده بود. دوم اینکه اقدامات ارتش ایران را برای درهم شکستن رویدادهای ۲۵ مرداد و بالاخره رستاخیز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که جان اف کندی طبق گفته خودش عذاب وجدان بسیاری در موردش احساس می‌کرد جبران کند.

بدین ترتیب فشار دولت آمریکا معطوف به ایجاد فضایی بود که جبهه ملی و طرفداران دکتر محمد مصدق بتوانند در آن آزادانه فعالیت کنند و حتی تشکیل دولت بدهند. کاخ سفید آمریکا تصور می‌کرد با نخست‌وزیری دکتر علی امینی این فضای مورد نظر ایجاد شود ولی با انتخاب دکتر امینی به سمت نخست‌وزیر و باز شدن «فضای سیاسی» در سال ۱۳۳۹ بلافاصله جبهه ملی دوم گروه‌بندی کرد و آغاز به فعالیت‌های سیاسی نمود. اما رهبری جبهه ملی دوم برخلاف انتظار مقامات آمریکایی ضعیف‌تر و بی‌اراده‌تر از آن بود که توانایی و شهامت پذیرش مسئولیت و تشکیل دولت را داشته باشد.

از جانب دیگر، بلافاصله با انشعاب عناصر متعصب مذهبی جبهه ملی دوم مثل مهدی بازرگان، یدالله سحابی و آیت‌الله محمود طالقانی و تأسیس «نهضت آزادی ایران» توسط این سه نفر در سال ۱۳۴۰ عملاً جبهه ملی دوم به بی‌اثری و رخوت کشانده شد.

استفاده از مذهب برای مهار کمونیسم بین‌المللی و رشد اقتصادی و اجتماعی ایران

• جیمی کارتر پس از شکست آمریکا در ویتنام، استفاده از نیروهای معنوی و باور عامه‌ی مردم یعنی مذهب را در خاورمیانه به ویژه در ایران را در برنامه اجرایی دولت آمریکا قرار داد. برداشت غرب از نیروهای مذهبی در ایران این بود که این نیروها به اعتبار اصل جهاد و نقش رهبری مذهبی می‌توانند جوابگوی مبارزات و قیام‌های مسلحانه کمونیست‌ها باشند و این کشمکش‌ها به لحاظ عنوان مذهبی خود، فارغ از هرگونه ملاحظات سازمان‌های حقوقی و انسانی یا دخالت‌های بین‌المللی انجام می‌شدند.

چند سال بعد از اینکه دولت آمریکا در مهار کردن کمونیسم بین‌المللی در جنوب شرقی آسیا ناکام ماند و شکست در ویتنام را تحمل کرد، یکبار دیگر حزب دموکرات زمام امور را به دست گرفت. این بار رئیس‌جمهور دموکرات آمریکا جیمی کارتر بلافاصله سیاست تمام‌نشده‌ی «کنترل کمونیسم» پرزیدنت کندی رئیس‌جمهور ترور شده‌ی آمریکا دوباره سرلوحه سیاست خارجی خود قرار داد. کارتر، استفاده از نیروهای معنوی و باور عامه‌ی مردم یعنی مذهب را در خاورمیانه به ویژه در ایران در برنامه اجرایی دولت آمریکا قرار داد.

برداشت غرب از نیروهای مذهبی در ایران این بود که این نیروها به اعتبار اصل جهاد و نقش رهبری مذهبی می‌توانند جوابگوی مبارزات و قیام‌های مسلحانه کمونیست‌ها باشند و این کشمکش‌ها به لحاظ عنوان مذهبی خود، فارغ از هرگونه ملاحظات سازمان‌های حقوقی و انسانی یا دخالت‌های بین‌المللی انجام می‌شدند.

بنابراین کشورهای صنعتی غرب به رهبری آمریکا و سپس انگلستان از اجرای این برنامه در واقع دو هدف عمده داشتند: نخست، جلوگیری از گسترش ایدئولوژی و نیروهای کمونیستی در خاورمیانه و ایران و نهایتاً نفوذ عوامل غرب در بیش از ۶۰ میلیون مسلمان ساکن جمهوری‌های جنوبی اتحاد جماهیر شوروی سابق.

دوم، استفاده از نیروهای ارتجاعی مذهبی در کنترل و جلوگیری از حرکت پرشتاب و شکوفایی اقتصادی و اجتماعی در ایران به عنوان کشوری با پیشینه‌ی عظیم تاریخی و پیشگام انقلاب در آغاز قرن بیستم برای آزادی و تجدد.

نیروهای داخلی و خارجی که در جبهه‌ی مذهب علیه پیشرفت ایران ایستادند

جبهه ملی، زمینداران بزرگ و روحانیون، «انقلاب شاه و ملت» را که مبتکر آن پادشاه فقید ایران بود تحریم کردند و اجرای آن را خلاف اسلام دانستند. البته در

باطن، فئودالیسم و زمین داران بزرگ ایران بنا بر پیشینه‌ی تاریخی با دولت استعمارگر انگلستان روابط کهن و دیرینه داشتند؛ روحانیون نیز قرن‌ها وابسته به فئودالیسم بودند و پایگاه موثر دیگری برای انگلستان به حساب می‌آمدند. بنابراین، «انقلاب شاه و ملت» نه تنها برای این عناصر وابسته‌ی داخلی مهلک بود بلکه برای دولت انگلستان هم خوشایند نبود که پایان دوران فئودالیسم یعنی نفوذ سستی انگلیس در ایران به دست پادشاه فقید ایران انجام شود.

«انقلاب شاه و ملت» که اصلاحات ارضی نخستین و یکی از بنیادی‌ترین ارکان آن بود در واقع یک ضرورت تاریخی بود که بر پایه ایفای رسالت ملی و وظیفه‌ی تاریخی تحقق یافت و دگرگونی شگرف و باورنکردنی بزرگی در جامعه ایران به وجود آورد.

دولت انگلستان که از زمان موج اول قطع نفوذ و دخالت روحانیت در سیاست و دولت که توسط رضاشاه بزرگ اجرا شده بود ناراحت و ناراضی بود، و همچنین شاهد بود که «انقلاب شاه و ملت» در ایران به قدرت عوامل آنها یعنی روحانیون پایان خواهد داد، زیرکانه عدم علاقه خود را از «انقلاب سفید» ایران با تحریک ملاها و عشایر جنوب و آفریدن غائله‌ی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در عمل نشان داد.

از طرف دیگر، کمونیست‌های درون ایران نیز به کلی در تصمیم‌گیری و انتخاب یک خط مشی ثابت در مقابل «انقلاب سفید» و اصلاحات ارضی، که برخی شعارهای آنها را ختنی کرده و با قدرت دولتی به عمل در آورده بود، خود را باخته بودند و هر روز به نوعی نسبت به اصلاحات ارضی اظهار نظر می‌کردند و چون انجام یک انقلاب و اصلاحات ارضی را سهم خودشان می‌دانستند به تبلیغات وسیعی در واهی بودن و عملی نبودن اصلاحات ارضی دست زدند. ولی به تدریج رادیو «پیک ایران» که بلندگوی کمونیست‌ها از مسکو بود واقعه ۱۵ خرداد را کوششی ارتجاعی برای جلوگیری از محو فئودالیسم در ایران معرفی نمود. روزنامه «ایزوستیا» از مسکو نیز اصلاحات ارضی در ایران را ستود و آن را گامی برای حرکت اقتصادی و اجتماعی ایران دانست.

البته ظاهراً «انقلاب شاه و ملت» و اصلاحات ارضی با محو آثار فئودالیسم و تبعید خمینی به ترکیه به راه خود ادامه داد اما در نهان کانون مبارزات گروه‌های افراطی قشریون و روحانیون که مورد حمایت انگلیس بودند همچنان گرم و فعال بود تا اینکه در سال‌های ۵۶ و ۵۷ به اوج خود رسید و دولت انگلستان بطور علنی از مبارزه همان گروه قشری حمایت‌ها کرد و همان مجموعه‌ای را که در تمام دوران شکوفایی

اقتصادی و اجتماعی ایران در صف علمداران مبارزه علیه ملت و دولت ایران عمل می‌کردند و برای حفظ فتودالیسم و مالکین بزرگ کوشا بودند با حمایت خود و در همراهی با دیگر کشورهای غرب به حکومت ایران رسانید.

از جانب دیگر، در جریان فراز و نشیب‌های اصلاحات ارضی در ایران، دولت آمریکا که علاقمند به نفوذ گسترده‌تر سیاسی - اقتصادی خود در ایران بود، فرسایش تدریجی نفوذ انگلستان در ایران را تحولی مثبت تلقی کرد و آن را راهی برای محدود ساختن نفوذ تاریخی و سنتی انگلستان در ایران که خود نسبتاً در این گود مبارزاتی تازه وارد بود می‌دانست.

اما برای آمریکا جهش بی‌سابقه‌ی اقتصادی ایران تا میزانی در جهت هدف و منافع سیاسی آن بود که فقط گسترش کمونیسم را در ایران محدود کند و نه اینکه موقعیت اقتصادی و اجتماعی ایران را به راهی هدایت کند که موجب خودکفایی اقتصادی و بی‌نیازی کشور به درآمد فروش نفت و در نهایت لطمه زدن به منافع تجاری و اقتصادی غرب و آمریکا را سبب شود.

• برای آمریکا و متحدین آن بزرگترین مانعی که در راه رسیدن به هدف آنها یعنی گم‌کردن مهره‌های وابسته‌ی مذهبی بجای نظام پادشاهی وجود داشت، تنها خود پادشاه ایران و قدرت یکپارچگی ارتش ایران به فرماندهی او بود. بنابراین برای غربی‌ها چاره‌ای جز کنار زدن پادشاه ایران و رژیم شاهنشاهی چیز دیگری مطرح نبود.

سخنان پادشاه فقید ایران و اخطارهای مکرر او به غرب دایره بر اینکه «ما مایل نیستیم که نفت به عنوان یک ماده انرژی‌زا مصرف گردد؛ غرب باید ماده دیگری برای سوخت معمولی تدارک ببیند» و همچنین مدافعات مستمر و منطقی او از کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) و سایر مسائل اقتصادی که ذکر آنها در حوصله این نوشتار نیست، در غرب نگرانی‌هایی به وجود آورد تا جایی که شکوفایی و رشد اقتصادی ایران که در آن دوران در سطح جهان کم‌نظیر بود به اروپای غربی و آمریکا در جهت حفظ منافع بلند مدت آنها هشدار داد که پدیده‌ی بازدارنده‌ای را به جای نیروی سازنده‌ی پادشاه ایران مورد استفاده قرار دهند تا به اهدافی که قبلاً اشاره شد برسند و این پدیده چیزی جز مذهب و مهره‌های آخوندی که تعلیم‌دیدگان و سرسپردگان انگلستان به شمار می‌روند نبود. سرانجام این پدیده‌ی ساخته شده در مکتب استعمار ناگهان در نقش انقلاب اسلامی ظاهر شد تا به خواسته‌های بهره‌کشان غرب جامه عمل بپوشاند.

مار در آستین غرب یا مرغ تخم طلا؟!

بنابراین غرب برای استقرار یک حکومت مذهبی اسلامی برای جانشینی نظام پادشاهی در ایران که بتواند هم حرکت اقتصادی ایران را مهار کند و هم از تعصبات و اعتقادات مذهبی مردم برای جبهه‌بندی علیه گسترش کمونیسم جهانی استفاده کند، در سطح بسیار گسترده به تلاش افتاد. در این ارتباط، بدون تردید برای آمریکا و متحدین آن بزرگترین مانعی که در راه رسیدن به هدف آنها یعنی گماردن مهره‌های وابسته‌ی مذهبی بجای نظام پادشاهی وجود داشت، تنها خود پادشاه ایران و قدرت یکپارچه ارتش ایران به فرماندهی او بود. بنابراین برای غربی‌ها چاره‌ای جز کنار زدن پادشاه ایران و رژیم شاهنشاهی چیز دیگری مطرح نبود.

غربی‌ها که در جهت اجرای هدف خود یعنی سقوط رژیم پادشاهی با تمام قوا و با استفاده از امکانات وسیع رسانه‌ای و خبری برای متزلزل کردن موقعیت پادشاه فقید ایران حمله بزرگ خود را آغاز کردند و همانطور که می‌دانیم و دنیا هم می‌داند، به اصطلاح «ایران‌شناسان» و جامعه‌شناسان خارجی از یک سو، تلویزیون‌ها و رادیوها و مطبوعات خارجی و مفسرین دستگاه‌های خبری جهان غرب از سوی دیگر، پادشاه ایران را آماج انتقادات سخت و کوبنده‌ی خود قرار دادند و وی را متهم به پامال کردن حقوق بشر در ایران نمودند. آشکارا سازمان‌های حقوق بشر که عملاً نقشی جز حمایت از آرمان‌های غرب ندارند در این طراحی عظیم به کار گرفته شدند.

از سوی دیگر، در ایران سه جناح مخالف رژیم پادشاهی در قالب «نهضت‌های آزادیخواه» وجود داشت: نخست، جناح مرتبط با آمریکا که مهدی بازرگان و یدالله سبحانی و عباس امیرانتظام نمایندگانش بودند. دوم، جناح مرتبط با انگلستان که آخوندهای مرتجع مانند خمینی و یارانش شاخص آن بودند. و بالاخره در ارتباط با شوروی سابق، گروه‌های موسوم به مارکسیست‌های اسلامی که آیت‌الله محمود طالقانی و گروه تروریستی مجاهدین خلق در آن فعالیت می‌کردند.

ولی از آنجا که کشورهای غربی به رهبری آمریکا، خمینی و قشربون مذهبی را به عنوان مهره‌های شطرنج سیاسی ایران انتخاب کرده بودند، در نتیجه کمونیسم جهانی به تدریج متوجه حساسیت شرایط ایران شد. همچنین این آگاهی از غائله ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نیز برای شوروی سابق بدیهی شده بود که در واقع نقطه عطفی در سیاست شوروی نسبت به ایران محسوب می‌شد.

تحلیلگران سیاسی معتقدند که در اثر واقعه‌ی ۱۵ خرداد ۴۲، شوروی سابق دریافت که در برخورد قدرت‌ها در صحنه سیاسی ایران موقعیت متمیزی را که پس از

شهریور ۱۳۲۰ به دست آورده و در سال‌های حکومت محمد مصدق به اوج رسانده بود به دلیل یک پدیده‌ی نوظهور به تدریج آن را از دست می‌داد. این پدیده‌ی جدید سیاسی «مذهب» بود که سوء استفاده از آن تا آن هنگام در انحصار انگلستان بود. از اینجا بود که نبرد مسلحانه طبقاتی به صورت تازه‌ای از سوی عمال شوروی سابق به کشور ما تزریق گردید.

به این ترتیب در جریان غائله ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شوروی سابق و کمونیست‌های طرفدار آن متوجه شدند که با برخاستن موج مخالفت‌های مذهبی و قشریون، طرفداران آنها شرکت مؤثری در این تنش‌ها نمی‌توانند داشته باشند و در عوض عوامل انگلستان و آمریکا، از جمله خوانین و زمینداران بزرگ و بعضی از عشایر جنوب و روحانیون گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند.

پس بر آن شدند که تجربه‌ی تازه‌ای را آزمایش کنند و آن اینکه در جناح‌های مخالف نظام پادشاهی نفوذ کنند. بنابراین پنهانی در تشکیل و به وجود آوردن «سازمان مجاهدین خلق ایران» و «سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» دخالت اساسی داشتند. بازنگری و تحلیلی که سازمان مجاهدین خلق بعداً در «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک» خود منتشر کرد، گواه این تجربه تازه شوروی بود:

«ما در جریان جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تقریباً به هیچ عنصر سوسیالیستی‌ای برخورد نمی‌کنیم. نه سازمان مارکسیست لنینیستی موجود بود و نه حتی یک شعار سوسیالیستی به گوش می‌رسید. در واقع این شعارهای ضد امپریالیستی - ضد سلطنتی خرده‌بورژوازی بود که می‌توانست بسیاری از قشرهای مختلف جامعه را به دنبال خود به حرکت درآورد. بدین ترتیب کارگران و حتی عناصر منفردی از روشنفکران انقلابی و مارکسیست - لنینیست‌هایی که در جنبش شرکت کرده بودند عملاً تحت رهبری خرده‌بورژوازی قرار گرفتند. این چنین شرایطی خود ناشی از یک دوره خرابکاری‌های رهبری حزب توده در جنبش انقلابی میهن‌مان بود.»

ولی به ناچار شوروی سابق برای نخستین بار در زمان صلح با غرب و دوران به اصطلاح «جنگ سرد» در یک هدف اجرایی مشترک قرار گرفت و آن کنار گذاشتن پادشاه فقید ایران بود!

کمونیست‌ها بنام و همگام با واپسگرایان اسلامی

کمونیست‌ها آرزوها و خواسته‌هایی را که بیش از نیم قرن در خواب هم تحقق آن را نمی‌دیدند، در این زمان انجام آنها را یکی پس از دیگری ناظر بودند. از جمله

انحلال ساواک بدون ایجاد سازمان اطلاعاتی جایگزین در روزهایی که مملکت از هر نظر بیش از همیشه به یک نهاد اطلاعاتی قوی نیاز داشت؛ آزادی زندانیان سیاسی که از کارگردان‌های جنگ‌های خیابان و از فرماندهان گروه‌های مهاجم تروریستی و آموزش‌دیدگان فلسطینی بودند؛ تشویق به اعتصابات وسیع کارگری و کارمندی توسط عناصر روشنفکر ضدملی ولی به ظاهر ملی‌گرا.

• کمونیست‌ها بیش از قشربون مذهبی گلوهای خود را از «لاله‌الاله» و «الله اکبر» پاره کردند و به موازات تغییر چهره‌ی سیاسی، چهره‌ی فیزیکی خود را نیز باریش و عبا و عمامه تغییر داده و در اعماق مبارزات روحانیون و طرفداران آنها سنگرهای کمونیستی خود را با شعارهای داغ و ابتکاری مذهبی مستحکم کردند.

• فکر ارتش ۲۰ میلیون نفری که از طرف خمینی اعلام شد، در واقع تبلور همان افکاری بود که زیربنای یکی از هدف‌های غرب را برای جنگ‌های چریکی و مردمی - مذهبی علیه کمونیست‌ها تدارک می‌دید؛ اما...

کمونیست‌ها با دید سیاسی مملو از تجربیات ده‌ها سال مبارزات و با توجه به اشتباهات خود در دوران نخست‌وزیری محمد مصدق از موقعیت استفاده کرده و بدون هیچ قید و شرطی در لابلای حرکت مذهبیون واپسگرا، سطح مبارزات قشربون را از مدیران و کاربه‌دستان سیاسی و تشکیلاتی پوشش دادند و شکل دادن عملیات خشونت‌آمیز و مبارزات خیابانی و سنگربندی و ساخت و کاربرد کوکتل مولوتف‌های آتش‌زا را به نام قشرهای مذهبی رهبری کردند. کمونیست‌ها بیش از قشربون مذهبی گلوهای خود را از «لاله‌الاله» و «الله‌اکبر» پاره کردند و به موازات تغییر چهره‌ی سیاسی، چهره‌ی فیزیکی خود را نیز باریش و عبا و عمامه تغییر داده و در اعماق مبارزات روحانیون و طرفداران آنها سنگرهای کمونیستی خود را با شعارهای داغ و ابتکاری مذهبی مستحکم کردند.

بنام و همگام با واپسگرایان اسلامی، ارتش ایران را که اعلام بی‌طرفی کرده بود، تسخیر کرده و بزرگترین ضربه‌ای را که تا کنون حتی در دوران جنگ‌های بین‌المللی نیز به هیچ ارتشی تحمیل نشده است، بر ارتش شاهنشاهی ایران وارد کردند. صدها هزار انواع اسلحه از کوچک و بزرگ در سطح شهرها توزیع و پراکنده شد. کمونیست‌ها از این رویداد که برای آنها و طرفداران آنان بیشتر به خواب و خیال شبیه بود، بهره‌ها گرفتند و بر انبار ذخایر نظامی خود آنچه توانستند افزودند.

بنابراین کمونیست‌ها در آن دقایق حساس بنا بر برنامه از پیش تدوین شده، ارتش

ایران را غارت کردند و در نتیجه ارتش را از قدرت نظامی و عملیاتی ساقط نمودند. نابودی ارتش عظیم و منظم ایران که در واقع یک پایگاه تدافعی و ارزشمند در مقابل تجاوز شوروی کمونیست بود، یک فاجعه محسوب می‌شد که حتی غرب هم در تدارک این نابودی دخالتی نداشت و این یک پیش دستی از سوی کمونیست‌ها بود. نظر آمریکا و متحدین غربی آن بر این بود که تنها تسلیح گروه‌های مذهبی که با کمونیست‌ها مخالفت‌های اصولی و فلسفی دارند می‌توانست جوابگوی مبارزات و جنگ‌های نامنظم کمونیست‌ها باشد و از آنجا که روحانیون از یک فلسفه‌ی مذهبی ضد کمونیستی پیروی می‌کردند، به گمان غربی‌ها، بالقوه می‌توانستند با اعتقاد مسلمانان به اصل «جهاد» و «مرجعیت تقلید»، یک نیروی مذهبی فوق‌العاده ارزشمندی برای مبارزه علیه گسترش کمونیسم فراهم آورند. فکر ارتش ۲۰ میلیون نفری که از طرف خمینی اعلام شد، در واقع تبلور همان افکاری بود که زیربنای یکی از هدف‌های غرب را برای جنگ‌های چریکی و مردمی - مذهبی علیه کمونیست‌ها تدارک می‌دید. اما ذهنیت منفی و تنفر روح‌الله خمینی و روحانیون همراه با او از ارتشیان ایران چنان غلیظ بود که حتی خانواده‌های نظامیان نیز از هیچ نوع بی‌احترامی و هتک حرمت مصون نماندند. دشمنی و کینه و حس انتقام‌جویی آخوند نسبت به افراد و کادرهای نظامی و انتظامی و نیروهای مسلح شاهنشاهی ایران به حدی بود که برای تحقیر و خفت دادن به آنان افراد بدسابقه‌ای را که سال‌ها در مکتب فلسطینی‌ها آموزش خیانت و جنایت دیده بودند به فرماندهی در رده‌های بالای وزارت جنگ بر افسران ارتش که بیشتر آنها عالی‌ترین دانشگاه‌های نظامی جهان را با موفقیت به پایان رسانده بودند، گماردند.

خمینی با هدایت و سفارش عوامل کمونیستی، افراد غیر صالح و دزدان حرفه‌ای و آدمکشان را به عنوان کمیته‌های انقلاب و سپس پاسداران انقلاب اسلامی مامور کنترل و تصفیه‌ی افسران و درجه‌داران نیروهای انتظامی و ارتش نمود تا کمی بعد نوبت به تصفیه‌ی خود آنها برسد.

خمینی ارتشیان شریف ایران را وادار کرد تا از برابر یاسر عرفات، یک بیگانه‌ی تروریست، برخلاف تمام شئونات و آیین‌های نظامی رژه بروند.

خمینی همراه با کلیه هم‌لباسان خود از جمله آیت‌الله محمود طالقانی معتقد بودند تصفیه‌ی ارتش و محکومیت نظامیان و اعدام مستمر آنان چون به نام اسلام و خدا انجام می‌شود پس مورد تایید خود نظامیان نیز هست.

شگفتا که در غرب و در تمام کشورهای مدافع حقوق بشر که تا قبل از فاجعه

۲۲ بهمن، ایران را یک زندان بزرگ و پادشاه فقید ایران را ناقض حقوق بشر معرفی می‌کردند، در این زمان نه تنها از پایمال شدن حقوق انسانی هزاران ارتشی بی‌گناه و وطن‌پرست واکنشی نشان ندادند بلکه به کشتار و اعدام آنها کوچکترین اعتراضی نیز نکردند.

فصل ۱

درباره نویسنده و تاریخچه زندگی او

من، در خرداد ماه ۱۳۱۴، در روستای زیبایی به نام رودک از توابع شهرستان قزوین که امروز به استان قزوین تبدیل شده است، چشم به جهان گشودم. پدرم حاج سید اکبر موسوی نائینیان و مادرم به نام سلطنت حسین خانی بودند. پدرم یکی از مالکان این آبادی و ثروتمند بود. از پدر و مادرم سه فرزند پسر و دو فرزند دختر به دنیا آمد. فرزند بزرگ تر به نام مصطفی، فرزندان دیگر مرتضی، مجتبی، شایسته و فرخنده بودند که همه خانواده از زندگی کاملاً مرفهی برخوردار بودند.

روستای زیبای رودک را بشناسیم

روستای زیبای رودک پایتخت تابستانی شاه تهماسب صفوی بوده است. که قزوین را به عنوان پایتخت خود انتخاب کرده بود. فاصله شهر قزوین یعنی پایتخت تا این روستا ۸۰ کیلومتر است و در جنوب غربی قزوین قرار دارد. نام روستا از رود کوچکی که از این روستا می‌گذرد گرفته شده است. سرچشمه این رود از کوه‌های خرقان است. اطراف رودخانه را باغ‌های سرسبز میوه و جنگل‌های دست کاشت تبریزی و کبوده احاطه کرده بود به همین جهت شاه تهماسب صفوی در تمام طول تابستان با تمام اعضای خانواده و اعوان و انصار و وزرایش در این روستای خوش آب و هوا به سر می‌برد. بین پایتخت و این روستا دایما سواران با اسب، کالسکه و درشکه پیام‌های مهم را برای او می‌آوردند و چاپارها به طور منظم در بین روستای رودک و شهر قزوین در رفت و آمد بودند.

روستای رودک تا اواخر حکومت قاجار جزو املاک دولتی بوده و به تدریج قسمتی از آن به دیگران فروخته می‌شود بدین ترتیب روستاییان صاحب آب و ملک می‌شوند. این روستا از سه رشته کاریز یا قنات آبیاری می‌شود و در سال‌های پرباران و برف از آب رودخانه نیز سود می‌برد.

پدر بزرگم به نام سیدمحمد پهلوان از اهالی نایین و دارای شترهای زیادی بوده که فقط مال‌التجاره خود او را به سراسر ایران حمل می‌کردند. باید برای جوانان توضیح دهم که در آن زمان حمل و نقل مسافران و کالاها بیشتر با شتر انجام می‌گرفته در واقع

مردم به جای کامیون و قطار امروزی از شتر، اسب، قاطر و الاغ برای حمل و نقل کالا و مسافر استفاده می کردند. پدر بزرگم سیدمحمد پهلوان به عنوان قافله سالار همراه سواران خویش جاده‌ها را می پیموده و با دزدان و گردنه زنان که به ستون‌های تحت نظرش حمله می کردند، مقابله می کرده است.

تجارت وی این چنین بوده که از شمال ایران از بندر انزلی که دروازه ورود کالاهای روسیه و اروپا بوده است، کالاهای مورد نظر تجار در شهرها و کاسب‌ها در روستاها را از تجار بندر انزلی تهیه و به بازرگانان شهرها و مغازه داران روستاها می داد و در مقابل کالاهایی را که از ایران به روسیه می رفت. مانند مغز بادام و گردو، خشکبار، کشمش و ... را از آن‌ها به جای کالا می گرفته است.

سیدمحمد پهلوان ضمن این که دارای همسر و دو دختر در نایین بوده، با همسر دیگری به نام صغری خانم از اهالی شهر کاشان ازدواج کرده بود و از این همسرش چهار فرزند پسر به نام‌های اکبر، احمد، محمود و قاسم و دو فرزند دختر به نام‌های صدیقه و خانم آقا داشت. همسر و فرزندانش در شهر کاشان اقامت داشته‌اند. سیدمحمد پهلوان در اواخر عمر با فروش همه املاک و اموال و شتران خود از تجارت قبلی خویش دست می کشد و املاکی در روستای زیبای رودک می خرد و در آنجا ساکن می شود و همسر و فرزندان خود را از کاشان به این روستا منتقل می سازد. دلیل اصلی مهاجرت وی از کاشان به روستای رودک و خرید آب و ملک در این روستا به خاطر دو فرزند پسر ارشدش اکبر و احمد بوده که می بایستی به نظام وظیفه قزاق‌ها بروند و او برای به سربازی نرفتن پسرانش از کاشان به این ده کوچ می کند. نصف ده رودک متعلق به روستائیان و نیم دیگر آن متعلق به زنده یاد رحمت غفاری معروف به غیاث‌الدوله بود که در دربار مظفرالدین شاه قاجار شاهنامه خوان شاه بود که در اواخر حکومت قاجار رئیس مالیه غرب کشور شده بود. ایشان هم اهل کاشان و همسرش خانم طلعت‌الدوله دختر مهندس الممالک یکی از وزرای قاجار نسبت دوری با مادر بزرگ من داشته است. مرحوم غیاث‌الدوله علاوه بر خرید نصف روستای رودک روستاهای رحمت‌آباد و رستم‌آباد و یریجان را هم در اختیار داشت. یکی دیگر از دلایل کوچ پدر بزرگم به روستای رودک همین وجود مرحوم غیاث‌الدوله و همسرش بوده که هر دو به زبان فارسی صحبت می کردند در حالی که همه افراد ساکن آبادی‌های یاد شده به زبان ترکی صحبت می کردند. پدر بزرگ و مادر بزرگ من و فرزندان آن‌ها هم فارسی زبان بودند. ولی فرزندان آن‌ها پس از مدتی کوتاه به زبان ترکی آشنایی پیدا کردند، اما پدر بزرگ و مادر بزرگم به سختی

می توانستند منظور خود را به اهالی بفهمانند. تنها همدم آنها مالک روستا و مباشرش به نام غفار خان اهل کاشان و همسر و فرزندان آنها بودند. پدرم پس از چند سال اقامت در رودک با مادرم سلطنت حسین خانی که پدرش را قبل از تولد، در سربازی از دست داده بود و وارث آب و ملک در روستا بوده، ازدواج می کند. پدرم با استفاده از تجارت پدرش سیدمحمد نحوه تجارت را از او فرا گرفته بود تمام محصول بادام و گردو را از روستاهای اطراف و رودک خریداری و پس از شکستن آنها مغز بادام و گردو و کشمش را از طریق دوستان تاجر خود در شهر قزوین به روسیه صادر می کرد. در مقابل کالاهای مورد نیاز مغازه داران در روستاهای اطراف را تهیه به صورت یک مرکز تجاری و عمده فروشی به کاسب های تمام روستاهای اطراف می فروخت. در فصل تابستان، پدرم بیشتر میوه های رودک را از باغداران می خرید و آن را به تهران به خیابان سرچشمه تهران حمل می کرد.

پدرم انسانی نیکو سرشت بود و بدون تظاهر، کارهای خیر برای دیگران انجام می داد. در شهریور ۱۳۲۰، که نیروهای خارجی وارد ایران شده بودند، از طرف ارتش انگلیس و روس گندم های حاصل دسترنج کشاورزان را با قیمت خوب می خریدند. روستاییان بدون این که فکر آینده باشند گندم های خوراکی خود و خانواده هایشان را می فروختند و بیشتر پول های خود را صرف سفر به زیارت مشهد یا کربلا می کردند. پس از بازگشت نه پول داشتند و نه گندم. پدرم تمام محصولات آن سال گندم و جو متعلق به زنده یاد غیاث الدوله غفاری از روستاهای رودک، رستم آباد، یريجان، رحمت آباد و توفک را خریداری و گندم های خود را نیز در انبارهای متعدد نگهداری می کرد تا برای فروش به تهران حمل کند. با برخورد با چنین وضعیتی مایحتاج کلیه روستاییان نامبرده را به صورت گندم به آنان تحویل می داد و بدون دریافت پول از آنها می گفت از محصول سال آینده گندم دریافتی را پس آورید. بدین وسیله آنها را از گرسنگی نجات داد. هنگام فوت پدر، در سال ۱۹۹۶ میلادی (سال ۱۳۷۵ خورشیدی) من در آمریکا اقامت داشتم و نمی توانستم در مراسم یادبود او شرکت کنم، اما برادرانم می گفتند که افراد زیادی در این مراسم شرکت داشتند و اغلب به ما می گفتند خدا بیامرز جان ما را از گرسنگی نجات داد.

پدرم سید اکبر موسوی، در شهر کاشان تا کلاس ۵ ابتدایی تحصیل کرده بود. با وجود توصیه مدیر مدرسه برای تحصیل در کلاس ششم و سپس برای ادامه تحصیل در دارالفنون تهران با هزینه دولت، پدر بزرگم به خاطر سعایت آخوندها به این که اگر درس زیاد بخواند بهایی می شود، ممانعت به عمل آورد. در حالی که او شاگرد اول

کلاس خود بوده است.

پدرم سید اکبر با تعریف از این ماجرا همیشه با حسرت از این دوران یاد می‌کرد و فرزندان خود را همیشه تشویق به ادامه تحصیل می‌کرد و می‌گفت اگر پدرش با ادامه تحصیل او مخالفت نمی‌کرد جزو اولین دانشجویانی که برای ادامه تحصیل با هزینه دولت به اروپا فرستاده شدند، می‌بود.

پدرم سید اکبر همیشه از شخصی به نام رضا فلاح نام می‌برد. دکتر فلاح یکی از کارشناسان مهم شرکت نفت بود که پس از انقلاب، در لندن، به رحمت ایزدی پیوست. رضا فلاح در دبستان تا کلاس پنجم ابتدایی با پدرم هم‌کلاس و همسایه دیوار به دیوار بودند. رضا فلاح شاگرد دوم کلاس پنجم با موافقت پدرش در تهران به مدرسه دارالفنون رفت سپس برای ادامه تحصیل به خارج اعزام شد و پله‌های ترقی را پیمود.

پدرم به خاطر فرزندان خود تلاش کرد که در سال ۱۳۱۸ خورشیدی دبستان ۴ کلاسه روستای رودک تاسیس شده بود، نصف هزینه‌های حمل نیمکت‌های مدرسه را از شهر قزوین تا روستای رودک و نیز هزینه نگهداری آموزگاران مدرسه را که از قزوین آمده بودند و ساختمان دبستان را به عهده داشت و نصف دیگر هزینه‌ها را مرحوم غیاث‌الدوله غفاری اهل کاشان مالک نصف‌آبادی رودک به عهده داشت. برادر بزرگ‌تر من به نام سید مصطفی که ۳ سال بزرگتر از من بود در سال ۱۳۲۴، پس از به پایان رساندن کلاس چهارم ابتدایی برای ادامه تحصیل به شهری نزد عمویم سید احمد که رئیس بازرسی کارخانه سیمان ری و ساکن شهر ری بود، فرستاده شد.

من هم در سال ۱۳۲۶ برای ادامه تحصیل نزد پسر دایی مادرم زنده یاد اسماعیل بختیاری که ساکن شهر کرج بود، فرستاده شدم. من تا کلاس ده متوسطه در کرج در دبیرستان فارابی مشغول تحصیل بودم. پدرم خانه‌ای در جوار منزل عمویم احمد ساخت و تمام اعضای خانواده را از رودک به شهر ری منتقل کرد و من هم به خانواده پیوستم. کلاس پنج متوسطه را در دبیرستان عظیمیه شهر ری و کلاس ششم رشته طبیعی را در دبیرستان معروف دارالفنون تهران به پایان رساندم.

در سال ۱۳۳۴، به صورت داوطلب برای انجام وظیفه سربازی وارد دانشکده احتیاط ارتش شدم. پس از پایان دانشکده افسری وظیفه به درجه افسری نائل و چون از شاگردان ممتاز بودم، در لشکر ۲ زرهی مرکز در گردان زرهی به عنوان فرمانده دسته یکم گروهان یکم مشغول انجام وظیفه سربازی شدم. فرمانده گردان زرهی لشکر ۲ زرهی سرهنگ اکبر دادستان پسر خاله اعلیحضرت محمدرضا شاه و فرمانده لشکر

تیمسار سپهبد تیمور بختیار بود.

در تیرماه سال ۱۳۳۶، مدت خدمت نظام و وظیفه من به پایان رسید. سرهنگ اکبر دادستان، فرمانده گردان زرهی لشکر دو، هنگام خداحافظی به من گفت: «سازمان جدیدی به نام ساواک، وابسته به نخست‌وزیری، به ریاست فرمانده لشکر ما، تیمسار سپهبد تیمور بختیار تاسیس شده و کارمندان جدید را با حقوق بسیار خوب استخدام می‌کند. اگر مایل باشید می‌توانم به این سازمان معرفتان کنم.» من که چیزی درباره ساواک نمی‌دانستم، قبول کردم و پس از چند روز به آدرسی که در خیابان ایرانشهر شمالی به من داده بودند، به این سازمان مراجعه کردم. فرمی که در اختیارم گذاشتند پر کردم. به من گفتند چند ماهی طول می‌کشد تا تحقیقات خود را انجام دهیم. به شما خبر خواهیم داد. اواخر مرداد، مرا به همان ساختمان مرکزی ساواک خواستند. با دادن کارت شناسایی گفتند محل خدمت شما در اداره کل سوم واقع در خیابان ایرانشهر جنوبی مقابل باشگاه تاج است. من به اداره کل سوم رفتم و به من گفتند محل کارم فعلاً در دفتر اداره کل است. پس از چند روز برای طی دوره مقدماتی و حفاظتی به اداره آموزش معرفی شدم و گفتند پس از طی دوره آموزشی مسئولیت‌های بیشتری به شما داده می‌شود. پس از پایان دوره آموزشی باز در دفتر اداره کل سوم که مدیر کل آن زنده یاد تیمسار سرتیپ عبدالعلی ماهوتیان بود، مشغول کار شدم. پس از چند هفته به من ابلاغ کردند همراه چند نفر از کارکنان دیگر اداره کل سوم قبل از ساعت ۴ بعد از ظهر، در اداره مرکزی حاضر باشیم. زیرا تیمسار سپهبد بختیار رئیس ساواک می‌خواهد کارکنان غیرنظامی تشکیلات ساواک را در حیاط اداره مرکزی ببیند.

در ساعت ۴، در اداره مرکزی حاضر شدیم. تعداد کارکنان غیر نظامی ۲۵۰ نفر بودند که همگی در حیاط مرکزی ساواک گردآمده بودند. ساعت ۴، سپهبد بختیار وارد حیاط مرکزی شد و دستور داد همه افراد حاضر در کنار دیوار حیاط در یک صف ایستادند. سپس تیمسار سپهبد بختیار از یک طرف شروع به حرکت کرد و با اشاره دست تعدادی از کارکنان را از صف جدا کردند که من هم یکی از آن افراد بودم. به بقیه کارکنان دستور دادند بروند. بعد دستور دادند افراد انتخاب شده به ترتیب ادارات کل ساواک که کارکنان آن اداره هستند، پشت سر هم بایستند. از صف‌های ادارات کل با اشاره دست جمعا ده نفر را انتخاب و به بقیه گفت بروند. من هم یکی از آنان بودم. او ده نفر انتخابی را مورد خطاب قرارداد و گفت: «شما ده نفر را انتخاب کرده‌ام که دو روز دیگر به دانشکده ضد اطلاعات ارتش می‌روید و پس از بازگشت در واقع پایه کار اطلاعاتی و اصلی ساواک روی دوش شما خواهد بود و توصیه کرد باید تمام

کوشش خود را به کار گیرید و از افسرانی که در رده‌های مختلف در این دانشکده با شما خواهند بود، بهتر آموزش ببینید و جزو شاگردان رده بالا باشید این مسأله در سرنوشت خدمتی شما بسیار موثر است. در این مدت حقوق خود را دریافت خواهید کرد پس از دوران دانشکده خود را همگی به اداره ضد جاسوسی اداره کل سوم معرفی کنید.» تیمسار بختیار افزود: «در طی دوران دانشکده خودم به شما سر می‌زنم و وضعیت تحصیل شما را پی گیری می‌کنم.» با آدرسی که کارگزینی ساواک به ده نفر ما داده بود دو روز بعد همگی به دانشکده ضد اطلاعات ارتش که در قسمت جنوبی دانشگاه جنگ قرار گرفته بود، رفتیم. جمعا ۴۰ نفر دانشجوی بودیم. افسران شرکت کننده، از سرهنگ تمامی تا درجه ستوان دومی باما همکلاس بودند. تیمسار سپهبد بختیار چند دفعه در دوران دانشکده به ما سر زد. دروس دانشکده بسیار فشرده بود. از ساعت ۷ صبح تا ۸ شب در کلاس بودیم. پس از پایان دوره دانشکده هر ۱۰ نفر خود را در ساواک، به اداره ضد جاسوسی معرفی کردیم. در طی دوران تحصیل در دانشکده، آخر هر ماه به اداره ساواک می‌رفتیم و حقوق خود را دریافت می‌کردیم. رئیس اداره ضد جاسوسی که جزو ابواب جمعی اداره کل سوم به شمار می‌رفت، زنده یاد سرهنگ علی غفوری بود که از رکن دو ارتش همراه با زنده یادان تیمسار سرلشگر حسن پاکروان، تیمسار سرتیپ حسن علوی کیا و تیمسار سرتیپ ماهوتیان و تعداد قابل توجهی از افسران اطلاعاتی ارتش و فرماندار نظامی، با تشکیل ساواک، هسته اولیه ساواک را پایه‌ریزی کرده بودند.

من چون از شاگردان ممتاز دانشکده ضد اطلاعات ارتش بودم، بسیار مورد توجه سرهنگ غفوری رئیس اداره ضد جاسوسی قرار گرفتم. از همان ابتدای آغاز به کار به من گفت:

«کارهای ضد جاسوسی در امور شوروی‌ها را خود من به عهد دارم و به تدریج مسؤولیت این قسمت را به شما محول می‌کنم. در ضد جاسوسی ساواک، این قسمت وضعیت ویژه دارد.»

من شبانه روز بدون وقفه مسؤولیت‌های محوله را انجام می‌دادم در حالی که فقط در این قسمت دو نفر دیگر با من همکاری داشتند.

یکروز سرهنگ غفوری، من و یک همکار دیگرم آقای جواد حزیره‌ای را که با هم در دانشکده ضد اطلاعات ارتش همکلاس بودیم، احضار کرد و گفت: «برای طی دوره مخصوص اطلاعاتی در MI6 انگلستان، شما دو نفر را انتخاب کرده‌ام. خود من هم این دوره را دیده‌ام. وی اضافه کرد همین حالا به طبقه پایین به دفتر تیمسار

ماهوتیان مدیر کل اداره سوم بروید. تیمسار بختیار شخصاً می‌خواهند شما دو نفر را ببینند.» هر دو نفر به اتاق تیمسار ماهوتیان وارد شدیم. در پشت میز ایشان تیمسار سپهبد بختیار با لباس نظامی نشسته بود و خطاب به ما دو نفر گفت:

«انتخاب شده‌اید تا بروید دوره مخصوصی را در MI6 به پایان برسانید. سعی کنید آن چه را که به شما آموزش داده می‌شود به فارسی یادداشت کنید. پس از پایان دوره MI6، یادداشت‌های شما را با پیک سیاسی از طریق سفارت انگلیس برای ما می‌فرستد. پیراهن خود را هر روز عوض می‌کنید و غذا را با کارد و چنگال بخورید اگر بلد نیستید تمرین کنید. به طور کلی سعی کنید نزد خارجی‌ها مرتب و منظم باشید.»

چند روز بعد به اتفاق همکارم آقای جواد حزیره‌ای با هواپیمای KLM هلندی عازم لندن شدیم. در فرودگاه لندن، آقای پارکر، رئیس آموزش MI6 انگلیس، به استقبال ما آمد و ما را به هتل کارلتون برای اقامت راهنمایی کرد. ایام تعطیلات بود. به ما گفت: «۳ روز استراحت کنید. در هتل همه چیز برای شما فراهم است. من هر روز به شما سر می‌زنم. شما را با مترجم‌تان آشنا می‌کنم.» روز بعد مترجم زبان فارسی را به نام کاپیتان پیترز در هتل با ما آشنا کرد. کاپیتان که با لباس غیر نظامی آمده بود، گفت زبان فارسی را در هندوستان فرا گرفته و در واقع در مدت اقامت با ما در لندن همه جا مهماندار ما بود. پس از دو ماه شخص دیگری را به عنوان مترجم به نام سرهنگ پای بوس به ما معرفی کردند زبان فارسی را بسیار خوب صحبت می‌کرد. مرد مسنی بود که سال‌های طولانی به عنوان وابسته نظامی سفارت پادشاهی انگلستان در تهران انجام وظیفه کرده بود.

پس از طی دوره چند ماهه در لندن، من و دوستم به تهران بازگشتیم و به کار مشغول شدیم. چند روز بعد سرهنگ غفوری مرا احضار کرد و گفت:

«خیلی خوشحالم که انگلیسی‌ها درباره شما نظر بسیار خوبی داده و نوشته‌اند در طی دوره شما نشان داده‌اید می‌توانید یک افسر اطلاعاتی برجسته باشید. تیمسار سپهبد بختیار هم پس از مشاهده این نظریه از انتخاب شما بسیار خوشحال است. اکنون زمان آن فرا رسیده که همه مسئولیت‌های بخش ضد جاسوسی را در امور شوروی به شما واگذار کنم. از این پس تمام مدارک و اطلاعات لازم را درباره شوروی‌ها در اختیار شما می‌گذارم تا با اصول کاملاً اطلاعاتی منابع اطلاعاتی را اداره کنید. چند کارمند در اختیارتان می‌گذارم تا به کارها و سروسامانی بدهید. عده‌ای از ماموران نفوذی ما در امور شوروی به وسیله تیمسار بختیار و تعدادی به وسیله تیمسار سرتیپ علوی کیا و عده قابل توجهی هم به وسیله خود من اداره

می شوند. تمام این منابع را بهتر است به شما تحویل دهیم تا به صورت کلاسیک و اصولی اداره شوند و بهره‌برداری بیشتری از گزارشات آنها به عمل آید.»

بدین ترتیب به تدریج تمام امور بخش شوروی در ضد جاسوسی ساواک تحت نظر من قرار گرفت، مدتی هم اداره تیم‌های تعقیب و مراقبت به من محول شد و چند کارمند هم در اختیار من گذاشتند که کارها بین آنها تقسیم شده بود و هر یک مسؤول قسمتی بودند. ظرف مدت کوتاهی اقدامات و عملیات من مورد توجه مقامات عالی قرار گرفت و راه پیشرفت من روستازاده در ساواک باز شد.

مشاغل من در ساواک از سال ۱۳۳۶ تا سال ۱۳۵۷ به شرح زیر است:

از سال ۱۳۳۷ تا سال ۱۳۴۰ رئیس بخش عملیات شوروی در اداره ضد جاسوسی
از سال ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۴۵ رئیس بخش مستقل عملیات شوروی در اداره مستقل

هشتم

از سال ۱۳۴۵ تا سال ۱۳۴۹ رئیس ساواک بندر پهلوی و مسؤول ضد جاسوسی

استان گیلان

از سال ۱۳۴۹ تا سال ۱۳۵۱ رئیس نمایندگی ساواک در کشور عراق

از سال ۱۳۵۲ تا سال ۱۳۵۴ رئیس نمایندگی ساواک در کشورهای جنوبی خلیج

فارس

ارسال ۱۳۵۴ تا سال ۱۳۵۷ رئیس اداره سوم اداره کل هشتم ضد جاسوسی ساواک

توضیح نویسنده:

تنها در دوران پادشاهی ۲ پادشاه ایران ساز، اعلیحضرت رضاشاه کبیر و اعلیحضرت

محمد رضا شاه آریامهر این چنین امکاناتی فراهم بود تا یک روستازاده مانند من به عالی

ترین مقامات اطلاعاتی مملکت برسد.

دوره‌های اطلاعاتی که طول خدمت ۲۱ ساله در ساواک دیده‌ام

دانشکده ضد اطلاعات ارتش شاهنشاهی ایران

دوره آموزشی حفاظتی و توجیهی ساواک

دوره مخصوص MI6 در انگلستان در سال ۱۳۳۷

دوره مخصوص در MI6 انگلستان در سال ۱۳۴۳

دوره مخصوص CIA آمریکا به مدت شش ماه

دوره مخصوص دستگاه اطلاعاتی اسرائیل، موساد، به مدت شش ماه به اطلاع خوانندگان کتاب می‌رسانم که در حادثه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، همه کارکنان ساواک مانند خود من مات و مبهوت شده بودیم و انتظار این وضعیت را نداشتیم. بنابراین، در شرایط ناگوار آن روز، هیأت مدیره اداره کل هشتم یعنی ضد جاسوسی تصمیم گرفتیم با نخست‌وزیر دولت موقت آقای مهدی بازرگان برای تعیین تکلیف در ارتباط باشیم. زیرا از یک طرف مشاهده می‌کردیم شوروی‌ها و چپ‌ها با نفوذ کامل در دولت موقت به احتمال قوی به زودی سوارکار می‌شوند و انقلاب را از دست جبهه ملی که آنچنان نفوذی در اجتماع ندارد، خارج می‌کنند و آرزوی دیرینه روس‌ها و پس از آن‌ها شوروی‌ها به مرحله اجرا درمی‌آید. از جانب دیگر وفاداری به رژیم شاه که در وجود تک‌تک افراد ساواک ریشه عمیقی داشت، ما را آزرده می‌ساخت اما چاره‌ای نداشتیم برای نجات مملکت و نجات خود و خانواده، فعلاً با دولت موقت که به وجود کارکنان ضد جاسوسی و سایر کارکنان ساواک برای حفظ تمامیت ارضی ایران نیاز دارد، به خواسته دولت موقت پاسخ مثبت بدهیم. برخی از همکاران ما در ساواک از این که این اقدام را انجام داده بودیم ما را سرزنش و علیه ما صحبت می‌کردند.

دو بار از سوی حکومت جدید اسلامی پیشنهاد تشکیل دستگاه اطلاعاتی جدید به من داده شد و هر بار شانه از زیر این پست پر اهمیت خالی کردم. در نهایت هم، با استفاده از وضعیت جنگ ایران و عراق، خود را به خارج از کشور رساندم تا از نزدیک شاهد خرابی مملکت و تسلط اسلامی‌ها بر جان و مال و زندگی تمام ملت ایران نباشم. زیرا تحمل این اوضاع برایم بسیار دشوار و زجردهنده بود. در خارج هم بیکار نبودم. من طرفدار ایجاد یک حکومت سکولار و دموکرات در ایران هستم و با چند گروه وطن پرست طرفداران نظام پادشاهی، سالها در ارتباط و فعال سیاسی بوده‌ام. در روزهای اوایل انقلاب شوم، یکی از همکاران من به نام آقای عسگر وحدانی با من تماس گرفت و گفت آقای هاشمی رفسنجانی معاون وزیر کشور دولت موقت با خانواده همسرم نزدیکی دارد. یعنی برادر همسرم با برادر هاشمی رفسنجانی باجناب هستند. وی اضافه کرد: هاشمی رفسنجانی با من مشورت کرده است که در دستگاه ساواک شما چه کسی را برای ریاست تشکیلات جدید مناسب می‌دانید و من گفتم: رئیس اداره ام مرتضی موسوی، که افسر اطلاعاتی ورزیده و خوش‌نامی است، برای این کار بسیار مناسب است. آقای رفسنجانی از من خواسته است تا از شما دعوت کنم برای دیدار ایشان به وزارت کشور برویم. من از همان زمانی که رفسنجانی

کوسه در تلویزیون ملی ایران حکم نخست‌وزیری آقای مهندس مهدی بازرگان را از جانب آیت‌الله خمینی به نخست‌وزیری، از روی یک تکه کاغذ کنده شده از دفتری را می‌خواند، از این مرد تنفر داشتیم، بعدها به من ثابت شد که تنفر من بیهوده نبوده است. بنابراین از رفتن به نزد رفسنجانی خودداری کردم.

من پس از بازداشت شدن به وسیله ماشاالله قصاب و دیدار با افرادی نظیر علی‌محمد بشارتی که بعدها وزیر کشور هاشمی رفسنجانی شد، یا ناصر آلاپوش و برادران صباغیان معاون نخست‌وزیر دولت موقت، آنها به من پیشنهاد کردند و گفتند سپهبد مقدم ۵۰ میلیون تومان پولی را که برای بازخرید کردن خدمت کارکنان ساواک منحل در اختیار داشت، به دولت جدید داده است. این پول را در اختیار شما می‌گذاریم تا تشکیلاتی جدید اطلاعاتی را راه‌اندازی کنید و خودتان هم ریاست آن را داشته باشید. من که به هیچ وجه آمادگی برای همکاری با دولت موقت را نداشتم به طور غیرمستقیم به وسیله سرپرست ضد جاسوسی، زنده یاد علی آصفی برای آقای مهدی بازرگان پیغام دادم و گفتم اگر شما خودتان اقدام به تشکیل دستگاه اطلاعاتی نکنید این گروه وابسته به خود آیت‌الله خمینی این تشکیلات را راه می‌اندازند و صاحب می‌شوند. آقای بازرگان گفته بود خودش نسبت به تشکیل دستگاه اطلاعاتی اقدام می‌کند و لزومی ندارد آن‌ها تشکیلات را به وجود آورند و آقایان نامبرده به من پیشنهاد کردند که با آقای بازرگان تماس بگیرم و تشکیلات جدید را احیا کنم. ولی من پس از این ماجرا اقدام به زندگی پنهانی در ایران را آغاز کردم و نخواستم که حتی برای گرفتن حقوق و همکاری با دولت جدید مراجعه کنم. سپس به خارج از کشور رفتم و فعالیت به نفع رژیم پادشاهی را آغاز کردم.

همکاری من ابتدا با تماس با مصر و شهبانو و کمک به راه‌اندازی رادیو در قاهره و تهیه مطالب و اخبار صحیح از ایران بود. سپس اوایل سال ۱۹۸۲، به آمریکا مهاجرت کردم و در تمامی این سال‌ها با طرفداران نظام پادشاهی همکاری کرده‌ام.

در سال ۲۰۰۳ با همکاری دوستان دیگری از جمله زنده یاد بهمن باتمانقلیچ و دکتر هوشنگ انور، مهندس میریان، دکتر کمال آذری و دکتر اشرف‌زاده، سازمان پیمان برای دموکراسی در ایران را تشکیل دادیم و آپارتمانی در نزدیک کاخ سفید در واشنگتن اجاره کردیم و ماهانه به اتفاق ۲۰ هزار دلار هزینه‌ها را می‌پرداختیم.

در سال ۲۰۰۶، به اتفاق دوستان یاد شده بالا و همکاری دوستان دیگری از جمله آقای دکتر اسدالله نصر اصفهانی وزیر کشور در کابینه آقای آموزگار، کنگره همبستگی ایرانیان را راه‌اندازی کردیم. در این کنگره از ایرانیان انتخاب شده ما، از آمریکا و اروپا

و کانادا ۳۵۰ نفر شرکت کردند که ۹۰ نفر آنها افسران متواری در این کشورها بودند. هزینه آن را آقایان بهمن باتمانقلیچ و دکتر اشرفزاده و دکتر انور و من پرداخت می‌کردیم.

توضیح اینکه این جانب در شهر واشنگتن صاحب فروشگاه فرش بودم و سایر آقایان هم وضع مالی مناسبی داشتند و همگی قادر به پرداخت سهم خود بودند و از جایی کمکی برای هزینه سازمان دریافت نمی‌کردیم.

بعدها این کنگره با همراه کردن ۳۵ سازمان و گروه سیاسی جبهه هماهنگ مبارزان ایران را به سرپرستی آقای دکتر اسدالله نصر اصفهانی به وجود آورد که هنوز هم به فعالیت خود ادامه می‌دهد.

فصل ۲

تشکیل دستگاه‌های اطلاعاتی و ضد اطلاعاتی ارتش

بعد از واقعه ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، به منظور پیش‌گیری و مقابله با حرکت‌های احتمالی ضد رژیم، در تهران و بسیاری از شهرهای بزرگ حکومت نظامی اعلام شد. اولین فرماندار نظامی ایران سرلشگر فرهاد دادستان - از بستگان شاهنشاه - چندین ماه عهده‌دار این مسؤولیت بود.

به جای او سرتیپ تیمور بختیار از بستگان ملکه ثریا اسفندیاری انتخاب شد که در واقعه ۲۸ مرداد، زمانی که فرمانده تیپ کرمانشاه بود، به سمت تهران حرکت کرده و به طرفداران نظام پادشاهی برای واقعه ۲۸ مرداد کمک کرده بود. او سپس به فرماندهی لشکر دو زرهی مرکز رسید و ضمن حفظ سمت فرمانده لشکر، به عنوان فرماندار نظامی ایران نیز منصوب شد.

تیمسار بختیار که بعداً به درجه سپهبدی نیز رسید، از افسران شایسته با خصوصیات بسیار قاطع بود.

سپهبد بختیار با درجه سرگردی در ماموریت‌های محوله از طرف رئیس ستاد ارتش تیمسار سپهبد رزم‌آرا برای نجات آذربایجان در سال ۱۳۲۵ لیاقت و شجاعت خود را به خوبی نشان داده بود.

سپهبد بختیار در سمت فرماندار نظامی، در فرو نشانیدن ناآرامی‌ها، آشوب‌ها و اعتصابات، فعالیت‌های گسترده حزب توده وابسته به اتحاد جماهیر شوروی و نیز در کنترل فعالیت‌های تروریستی فداییان اسلام، اقدامات شدیدی انجام داد.

فرماندار نظامی موفق شد طی مدت کوتاهی از سازمان‌های مخفی و نیمه علنی حزب توده، از چاپخانه‌های حزب توده، مخازن سلاح‌ها و اسناد و مدارک فعالیت‌های حزب توده پرده بردارد و با کشف این اقدامات، حزب توده را به طور کامل متلاشی کرد.

فرماندار نظامی موفق شد شبکه مخفی نظامی و انتظامی حزب توده را که شامل ۶۰۰ افسردر رده‌های مختلف نظامی و پلیسی و ژاندارمری بود، کشف کند و بدین ترتیب ضربه نهایی را به حزب توده وارد ساخت.

فرماندار نظامی گروه افراطی و تروریستی مذهبی فداییان اسلام به رهبری نواب

صفوی را با دستگیری نواب صفوی که نام فامیلی واقعی او میرلوحی بود، این سازمان را هم متلاشی کرد و سران فدائیان اسلام را بازداشت و همه آنان در دادسرای نظامی محکوم به اعدام شدند.

ناگفته نماند آیت‌الله روح‌الله خمینی در جوانی از اعضای سازمان فدائیان اسلام بوده است.

فرماندار نظامی در همین زمان فعالان جبهه ملی و سران آن جبهه را بازداشت و تسلیم دادستانی ارتش کرد و آنان نیز به زندان‌های طولانی محکوم شدند.

در همین زمان با کشف بعضی از جاسوسان KGB شوروی در ایران، یکی از دیپلمات‌های سفارت شوروی به نام کوزنتسوف را در هنگام ملاقات با یکی از درجه‌داران نیروی هوایی به نام رجایی بازداشت کرد و مطابق مقررات دیپلماتیک از کشور اخراج شد.

با انجام این اقدامات وسیع و بر اساس سوابق موجود، چون فعالیت‌های گسترده اتحاد جماهیر شوروی برای براندازی رژیم پادشاهی در ایران و جانسپین کردن یک حزب وابسته به اتحاد شوروی به نام حزب توده می‌توانست در قسمت جنوبی کشور اتحاد شوروی یک کشور وابسته به آن کشور را ایجاد کند، کشور آمریکا و کشورهای اروپای غربی که بعد از خاتمه جنگ جهانی دوم در واقع وارد جنگ دیگری به نام جنگ سرد با اتحاد جماهیر شوروی بودند، به منظور جلوگیری از نفوذ بیشتر اتحاد شوروی پیشنهاد تشکیل یک دانشکده ضد اطلاعات ارتش را در سال ۱۳۳۴، به ایران دادند.

در دانشکده ضد اطلاعات ارتش، در اوایل کار از استادان اطلاعاتی ارتش آمریکا برای آموزش استفاده می‌شد، اما در دوره‌های بعد افسران ایرانی این وظیفه را خود به عهده داشتند.

پس از ایجاد آرامش در کشور در سال ۱۳۳۵، برای این که ارتش در مقابل مردم قرار نگیرد، پیشنهاد تشکیل یک سازمان اطلاعاتی غیر نظامی را به شاهنشاه و دولت وقت زنده یاد حسین علا دادند.

بدین ترتیب و با توصیه آمریکایی‌ها، قانون تشکیل ساواک در اواخر سال ۱۳۳۵، از تصویب مجلس شورای ملی گذشت.

سال‌های ۱۹۵۰، ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، سال‌های اوج گیری فعالیت‌های مارکسیسم در تمام دنیا به خصوص در اروپا و کشورهای جهان سوم بود که یکپارچه علیه استعمار و سلطه‌گری کشورهای استعمارگر به پا خواسته بودند. می‌توان گفت تمام ایدئولوژی‌ها

تحت تاثیر ایدئولوژی مارکسیسم قرار گرفته بود. هواداران آن‌ها در نقاط مختلف دنیا به تشکیل انجمن‌ها، جمعیت‌ها، فدراسیون‌ها و احزاب و گروه‌های سیاسی چپ پرداخته بودند. البته همه این فعالیت‌ها با تشویق و حمایت اتحاد جماهیر شوروی انجام می‌گرفت.

بعضی از شخصیت‌های نام‌آور نظیر سوکارنو، نهرو، مائو، جمال عبدالناصر، نکرومه، لومومبا، چه‌گوارا، آئنده و کاسترو و حمایت بعضی از دانشمندان و روشنفکران برجسته مانند برتراند راسل و فرانسیس فانون و امثالهم تربیون چپ‌ها و ضد استعماری شده بودند.

نظام‌های سوسیالیستی و کمونیستی حکومت‌های غرب و طرفداران آن را مورد حمله قرار می‌دادند. در چنین شرایطی اکثر جوانان و دانشجویان ایرانی مقیم کشورهای اروپایی، آمریکای و کانادا با زمینه‌های قبلی گرایش به حرکت‌های چپ و ضد استعماری، تحت تاثیر این امواج قرار داشتند و در مخالفت با رژیم پادشاهی و نظام سیاسی ایران عمدتاً در ضدیت با شخص محمدرضا شاه، به تشکیل اجتماعات و هسته‌ها پرداختند که در نهایت به ایجاد کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور انجامید. این موج آن چنان فراگیر بود که هیچ دانشجویی از ترس طرد شدن از جامعه خود، جرات مخالفت با آن‌ها را نداشت.

فعالیت‌های ضد رژیم شاهنشاهی با الهام گرفتن از منابع مختلف شرق و غرب، به وسیله گروه‌های مختلف زیر انجام می‌گرفت:

پیروان قدیمی حزب توده، گروه پیکار، هواداران مائو، وفاداران به استالینسم، سازمان انقلابیون کمونیست، سازمان رهایی بخش خلق ایران، مارکسیست‌های اسلامی (مجاهدین خلق) - هواداران جبهه ملی چپ، نیروی سوم، اسلامیان بنیادگرا و ده‌ها سازمان نظیر آن‌ها که به صورت ارکستر ناهماهنگ، هر گروه ساز خود را می‌زد.

گروهی به محاصره شهرها از طریق روستاییان به سبک چینی، گروهی به شیوه چه‌گوارا در سازماندهی شهری، گروهی مبارزه از راه تروریسم را ترجیح می‌دادند و گروهی شورش‌های دهقانی را لازم می‌دانستند. ضمن این که تمام این گروه‌ها اختلاف نظرهایی داشتند، به یکدیگر خائن، مزدور خود فروخته می‌گفتند. اما هیچ یک از هدف واژگونی رژیم پادشاه ایران یک قدم عقب نمی‌نشستند. گروهی با آرزوی ایجاد امپراتوری بزرگ عربی - اسلامی، همه خاورمیانه و حتی ایران را هدف قرار داده بودند. موج ناصریسم که بعدها جای خود را به خود رهبر بینی تعدادی از

سران عربی نظیر صدام حسین، حافظ اسد، یاسر عرفات و معمر القذافی داد، هر یک از آنها برای دانشجویان و جوانان ایرانی به نوعی جذاب بودند و برای آموزش آنها در امور چریکی و فعالیت‌های چریکی علیه رژیم در داخل ایران اقدامات گسترده‌ای انجام می‌گرفت. در این میان فلسطینی‌ها را که در کشورهای عربی مشغول آموزش بودند و مخصوصاً در سوریه و لبنان، دست کم نباید می‌گرفتیم.

فصل ۳

چگونگی تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)

در آخرین روزهای زمامداری نخست‌وزیری آقای حسین علا لایحه تشکیل ساواک به تصویب مجلس رسید. پس از تصویب هیأت دولت در سال ۱۳۳۵، معاونان سازمان اطلاعات و امنیت، به نام‌های تیمسار سرلشگر حسن پاکروان و سرتیپ حسن علوی کیا رئیس و معاون اداره دوم ستاد ارتش یعنی رکن ۲، برای راه‌اندازی ساواک در فرماندار نظامی تهران به فرماندهی تیمسار سرلشگر تیمور بختیار مشغول به کار شدند. ریاست ساواک به عهده تیمسار سرلشگر تیمور بختیار فرماندار نظامی ایران و فرمانده لشکر ۲ زرهی مرکز واگذار شد. برابر قانون مصوبه تشکیل ساواک، رئیس ساواک، پست معاونت نخست‌وزیر را عهده دار می‌شد. بنابراین تیمسار سرلشگر تیمور بختیار به عنوان معاون نخست‌وزیر، ریاست ساواک را عهده دار شد.

با کوشش زنده یاد تیمسار سرلشگر حسن پاکروان و زنده یاد تیمسار سرتیپ حسن علوی کیا که هر دو افسر اطلاعاتی بودند، در روز ۱۹ آبان ماه ۱۳۳۵، مقدمات تاسیس ساواک فراهم شد و محل آن به نام اداره مرکزی ساواک در خیابان ایرانشهر شمالی استقرار یافت.

بودجه ساواک، جزو بودجه محرمانه نخست‌وزیری بود.

در ۱۰ بهمن ۱۳۳۵، لایحه مصوبه مجلس شورای ملی به تصویب مجلس سنا رسید و مجلس شورای ملی در روز ۲۳ اسفندماه ۱۳۳۵ تشکیل ساواک را تصویب و به دولت وقت اعلام کرد.

موادی که در قانون تشکیل ساواک گنجانده شده بود عبارت بودند از:

۱- حفظ امنیت کشور و جلوگیری از هرگونه توطئه‌ای که مضر به امنیت کشور و مصالح عمومی باشد.

۲- تعقیب اعمالی که متضمن جاسوسی و عملیاتی که بر ضد استقلال و تمامیت ارضی کشور تشخیص داده شود.

این قانون از لحاظ قانونی و حقوق انسانی معتدل‌تر از قانون اجتماعی مصوبه دکتر محمد مصدق و قانون‌های مشابه در بسیاری از کشورهای دیگر بود.

فصل ۴

تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور به نام ساواک در سال ۱۳۳۵

خورشیدی

کشور ایران تا سال ۱۳۳۵ خورشیدی، فاقد دستگاه اطلاعاتی و امنیتی بود. در حالی که همه کشورهای دیگر در اطراف ایران مانند اتحاد جماهیر شوروی، ترکیه، عراق، اسرائیل، و افغانستان، سال‌ها پیش از ایران دارای دستگاه اطلاعاتی بودند.

در زمان نخست‌وزیری زنده یاد دکتر محمد مصدق مقدمات تشکیل یک سازمان اطلاعاتی مورد بررسی قرار گرفت. لایحه‌ای به عنوان کمیسیون امنیت اجتماعی از تصویب مجلس شورای ملی گذشت. در این لایحه درج شده بود که اگر یک ایرانی نسبت به مراجع تقلید اهانت کند، به ۶ ماه زندان محکوم می‌شود.

در این لایحه ماده‌ای گنجانده شده بود که بر اساس آن کارکنان دولت همه ضابطان قانون شمرده می‌شدند و به آنان اختیار داده شده بود به هر شخصی مشکوک شدند، می‌توانند او را دستگیر کنند و به مراجع قانونی تحویل دهند. یعنی حتی یک نامه‌رسان پست که به روستاهای ایران رفت و آمد داشت و کارمند دولت محسوب می‌شد، می‌توانست به هر شخصی که مشکوک شد نسبت به بازداشت و تحویل او به مراجع نظامی و انتظامی و دادگستری اقدام کند. این لایحه چون دارای نواقص زیادی بود، هیچگاه عملی نشد.

تأکید بر اینکه ایران باید دارای یک دستگاه اطلاعاتی ورزیده برای مقابله با نفوذ کشورهای نظیر اتحاد جماهیر شوروی و مصر باشد، به پیشنهاد و تأکید دولت آمریکا بود. با روی کار آمدن سرهنگ عبدالناصر در مصر، او اعراب را علیه ایران تحریک می‌کرد. مخصوصاً در منطقه خلیج فارس دشمنی اعراب به رهبری مصر شدت و حدت بیشتری داشت.

در شمال هم کشور اتحاد جماهیر شوروی با داشتن ۲۵۰۰ کیلومتر مرز خشکی و آبی با ایران، آشکارا علیه ایران فعالیت شدید داشت. مقاصد شوم شوروی برای جدا کردن بعضی از استان‌های شمالی و شمال شرقی و شمال غربی ایران نیز در زمان حکومت استالین در اتحاد شوروی نمایان بود.

برای مقابله با چنین حریف‌های قدرتمندی، ایران نیاز به ایجاد یک تشکیلات

اطلاعاتی و امنیتی داشت. به همین جهت دولت وقت در اواخر سال ۱۳۳۵، لایحه قانونی تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور را به نام ساواک از تصویب مجلس شورای ملی گذراند.

قبل از تشکیل ساواک، امور اطلاعاتی و امنیتی در رکن دوم ستاد ارتش و در آگاهی شهربانی به صورت غیرحرفه‌ای و ابتدایی انجام می‌گرفت. بنابراین، ساواک از ابتدای سال ۱۳۳۶، با در اختیار گرفتن تعدادی از افسران و درجه‌داران رکن دوم ستاد ارتش و تعداد کمی از اعضای آگاهی شهربانی، کار خود را آغاز کرد.

سازمان ساواک ابتدا با ادارات کل زیر فعالیت خود را آغاز کرد. ساختمانی که همه این ادارات را در خود جا دهد، وجود نداشت تعدادی ساختمان به وسیله ساواک اجاره شد و ادارات به ترتیب زیر در آن مکان‌ها شروع به کار کردند: اداره مرکزی ساواک و اداره کل یکم و اداره کل ششم در یک ساختمان واقع در خیابان ایرانشهر شمالی بود. دفتر رئیس ساواک هم در این ساختمان بود. اداره کل دوم و هفتم به نام سازمان اطلاعات خارجی در ساختمانی در خیابان زاهدی شمالی قرار داشت. رئیس سازمان اطلاعات خارجی زنده یاد تیمسار سرلشگر حسن پاکروان - معاون اول ساواک - در همین ساختمان قرار داشت.

اداره کل پنجم در خیابان زاهدی شمالی

اداره کل چهارم در ایرانشهر شمالی

اداره بهداری در خیابان ایرانشهر شمالی

اداره کل آموزش در خیابان ملک منشعب از خیابان صبا

اداره کل سوم در یک ساختمان بزرگ در نبش خیابان ثریا و ایرانشهر جنوبی

درست در مقابل باشگاه تاج

اداره کل هشتم ضد جاسوسی در خیابان خردمند شمالی

بعد از چند سال همه این ادارات کل و بهداری و آموزش همه در یک ساختمان

که ساواک آن را در خیابان سلطنت آباد ساخته بود، جا داده شد و اداره کل نهم در این زمان تشکیل یافت.

در زمینه وظایف ادارات کل من در بند دیگری مطالبی به طور جداگانه نوشته‌ام.

تشکیلات ساواک برای اجرای خواسته‌های بالا چگونه بود:

برای اجرای وظایف اشاره شده در بالا، ساواک دو سازمان جداگانه داشت:

سازمان اطلاعات خارجی شامل ادارات کل دوم و هفتم اداره کل دوم وظیفه‌اش اداره شبکه‌های اطلاعاتی خود در کشورهای دیگر و در برون مرز بود.

اداره کل هفتم وظیفه‌اش بررسی و ارزیابی تمام اطلاعات واصله به صورت آشکار یا پنهان و سرّی بود. این گزارش‌های بررسی شده برای تعیین کنندگان خط مشی و همه مشتری‌های دیگر که به این اطلاعات نیاز داشتند از جمله وزارت خانه‌های مختلف، ارتش، بعضی ادارات کل دیگر ساواک، شهربانی و ژاندارمری فرستاده می‌شد.

سازمان امنیت داخلی شامل ادارات کل سوم و هشتم بود. اداره کل سوم وظیفه‌اش جمع‌آوری اطلاعات از تمام ارگان‌های سیاسی، غیرسیاسی، کارگری و دهقانی کشور و جلوگیری از فعالیت‌های تروریستی و براندازی بود که از طریق نفوذ در داخل شبکه‌های پنهانی که در این زمینه فعالیت داشتند و نیز در داخل احزاب قانونی و غیرقانونی در کشور و کسب اطلاعات از فعالیت‌های آنان بود.

اداره کل هشتم وظیفه‌اش کسب اطلاعات ضد جاسوسی و مبارزه با نفوذ بیگانگان در داخل کشور، جلوگیری از اقدامات و فعالیت‌های نفوذی بعضی کشورهای شناخته شده و کنترل همه بیگانگان چه به صورت دیپلمات، کارشناس، یا توریست‌هایی که به ایران وارد می‌شدند، بود.

ادارات کل پشتیبانی:

اداره کل ششم وظیفه‌اش رسیدگی به امور مالی و نگهداری ساختمان‌ها و تعمیرات و اداره موتورسیکلت‌ها ساواک بود.

اداره کل یکم وظیفه‌اش رسیدگی به امور کارگزینی و پرسنل و امور مخابرات و تشریفات بود.

اداره کل پنجم وظیفه‌اش رسیدگی به کارهای امور فنی، چاپ و تعقیب و مراقبت بود.

اداره کل بهداشتی رسیدگی به امور درمان و بهداشت کارکنان و نیز زندانیان سیاسی بود.

اداره کل نهم وظیفه‌اش نگهداری تمام سوابق افراد و تحقیق درباره کلیه کارکنان وزارتخانه‌ها و دستگاه‌های دولتی در هنگام استخدام بود.

در کشورهای قدرتمند جهان نظیر آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی سابق و روسیه کنونی، کشورهای عضو اتحادیه اروپا، دستگاه‌های اطلاعاتی بسیار پیشرفته دارند. دستگاه‌های اطلاعاتی بسیار مورد احترام مردم هستند. تا آن جا که سال‌ها بعد در آمریکا رئیس سابق CIA آقای بوش دو دوره معاون رئیس جمهوری آمریکا آقای ریگان بود و پس از او یک دوره هم رئیس جمهوری آمریکا شد. در اتحاد جماهیر شوروی سابق هم که حزب کمونیست همه کاره بود آقای اندروپوف که رئیس دستگاه KGB بود به ریاست جمهوری انتخاب شد. ولی به علت بیماری، دوران ریاست جمهوری وی کوتاه بود و اکنون پوتین رئیس سابق KGB شوروی در آلمان شرقی، سال‌هاست که به عنوان رئیس جمهوری در روسیه مشغول کار است.

تشکیلات ساواک

تشکیلات ساواک شامل سازمان مرکزی و یازده اداره کل بود که در انجام وظایف کاملاً از هم مستقل بودند.

سازمان مرکزی یا ستاد ساواک:

شامل: حوزه ریاست ساواک، دبیرخانه، معاونان بود که بعدها پست معاونان سازمان تشکیلاتی حذف و به جای آن سمت قائم مقام ساواک گذاشته شد. بازرسی کل، دبیرخانه شورای امنیت ملی، بودجه و حسابداری، دادگاه اداری و بالاخره ستاد ساواک‌های استان‌ها و شهرستان‌ها بود.

اداره کل یکم

شامل امور اداری، کارگزینی، تشریفات و مخبرات بود.

اداره کل دوم

این اداره کل مسئولیت کسب اطلاعات خارجی یعنی جمع‌آوری اطلاعات پنهانی از کشورهای هدف و از طریق پایگاه‌های مرزی با نفوذ به نهادهای اطلاعاتی و موسسات مهم کشورها را به عهده داشت.

اداره کل سوم - امنیت داخلی

کسب اطلاعات از فعالیت‌های سیاسی در داخل کشور و انجام عملیات ضد براندازی را عهده‌دار بود.

اداره کل سوم وسیع‌ترین اداره عملیاتی ساواک و تشکیلات و امکانات عملیاتی بسیار گسترده را در اختیار داشت. مفهوم ساواک در افکار عمومی در وجود این اداره

کل خلاصه می‌شد. این اداره کل در پاره‌ای از کشورهای خارج که گروه‌های مخالف رژیم از جمله حزب توده و کنفدراسیون دانشجویان و محصلان ایرانی و گروه‌های دیگر فعالیت داشتند، نمایندگی‌هایی در پوشش‌های مختلف داشت که به طور عمده در کادر دیپلماتیک اعزام می‌کرد و آنان فعل و انفعالات سیاسی علیه مصالح ایران را زیر نظر داشتند.

اداره کل چهارم - حفاظت

وظایف این اداره کل حفاظت از پرسنل ساواک به لحاظ تامین امنیت کارکنان ساواک، مراقبت از آن‌ها در رابطه با نفوذ سرویس‌های اطلاعاتی خارجی، حفاظت از اسناد و ساختمان‌های ساواک و سایر سازمان‌های دولتی و اداره امور پاسداران ساواک بود. حفاظت از ذخایر ملی و فرهنگی نظیر موزه‌ها بانک‌ها و اسناد ملی نیز به عهده این اداره کل بود.

اداره کل پنجم

این اداره کل وظایف مربوط به مراقبت و تعقیب، شنود تلفنی، سانسور، عکاسی، کار گذاشتن میکروفون، باز کردن قفل‌ها و رمزها و چاپخانه را به عهده داشت. این اداره کل در اموری که در بالا ذکر شد به واحدهای عملیاتی ادارات کل سوم هشتم و دوم ساواک سرویس می‌داد.

اداره کل ششم

مسئولیت این اداره کل در تنظیم بودجه امور مالی ساواک، تخصیص اعتبارات به عملیات و واحدها، تهیه تدارکات و کارپردازی، اداره موتوری ساواک، باشگاه‌ها و خانه‌های ساواک و همین‌طور ساختمان‌های ساواک و بالاخره حسابداری کل سازمان بود.

اداره کل هفتم

وظیفه این اداره کل، بررسی و تجزیه و تحلیل و ارزیابی کلیه اخبار و اطلاعات واصله از اداره کل دوم بود که آشکار یا پنهانی جمع‌آوری شده بود. اطلاعات به دست آمده از سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای دوست یا از طریق شرکت در کنفرانس‌های اطلاعاتی به دست می‌آمد، از جمله وظایف این اداره کل بود. از وظایف دیگر این اداره کل پس از بررسی، تهیه گزارش‌هایی در زمینه مطالب مربوط به ایران و منطقه که به زبان‌های مختلف از جمله عربی، انگلیسی، روسی، فرانسوی، آلمانی و غیره به دست می‌آمد و بررسی و تهیه و ارسال گزارش‌هایی برای تعیین کنندگان خط مشی

مملکت از جمله پادشاه و نخست‌وزیر و تمام سازمان‌های نظامی و غیرنظامی که در این مسایل ذینفع بودند.

اداره کل هشتم - ضد جاسوسی

وظایف این اداره کل، مقابله با عوامل جاسوسی بیگانگان در سرتاسر کشور بود. این اداره کل در مواردی، اطلاعات واصله را با بعضی دستگاه‌های اطلاعاتی دوست خارجی مبادله می‌کرد. اداره کل هشتم تمام بیگانگان مقیم کشور و یا توریست‌هایی را که تردد داشتند و ایرانیانی را که به نحوی با این بیگانگان در ارتباط بودند، تحت مراقبت و کنترل داشت.

اداره کل نهم - تحقیقات

این اداره کل یک واحد تحقیقاتی ساواک بود. آرشیو مرکزی آن، شامل سوابق کلیه افراد کشور بود. همه کارکنان دولت و ارتش که استخدام می‌شدند، سوابقشان از این اداره کل سوال می‌شد. در صورتی که دارای سوابق ناشایست بودند از استخدام آن‌ها جلوگیری می‌شد.

اداره کل دهم - بهداری ساواک

وظایف این اداره کل دادن سرویس مجانی در زمینه بهداشت و درمان به تمام کارکنان و خانواده‌های درجه یک آنان بود. درمان زندانیان سیاسی نیز به عهده اداره کل بهداری ساواک بود.

اداره کل یازدهم - اداره کل آموزش ساواک

ابتدا در این اداره کل استادان آمریکایی با حضور مترجمان ساواک به کادرهای اولیه ساواک تعلیم می‌دادند. به تدریج استادان ایرانی با دریافت مدارک آموزشی چندین کشور غربی نظیر آمریکا، انگلیس، فرانسه، اسرائیل و ترجمه آن متن‌ها، آموزش پرسنل ساواک را خود انجام می‌دادند.

لیست اسامی مدیران کل ساواک در طول ۲۲ سال خدمت

اداره کل یکم

سرهنگ منوچهر ضرابی از آغاز تا تیر ۱۳۴۰، سرتیپ ابوالحسن سعادت‌مند از تیر ۱۳۴۰ تا اسفند ۱۳۴۳، سرتیپ دکتر سیف‌الله فروزین از اسفند ۱۳۴۳ تا تیر ۱۳۵۷، سرهنگ ناصر ضرابی از تیر ۱۳۵۷ تا ۲۱ بهمن ۱۳۵۷

اداره کل دوم

آقای عبدالحسین لاریجانی از اسفند ۱۳۳۵ تا بهمن ۱۳۳۶، تیمسار دریادار احمد

عظیما از بهمن ۱۳۳۶ تا شهریور ۱۳۳۹، سرتیپ محمدعلی انصاری از مهر ۱۳۳۹ تا بهمن ۱۳۳۹، سرتیپ علی معتضد از مرداد ۱۳۴۰ تا مهر ۱۳۴۱، سرتیپ منصور قدر از مهرماه ۱۳۴۱ تا شهریور ۱۳۴۲، سرهنگ منصور نگهبانی از آبان ۱۳۴۲ تا دی ماه ۱۳۴۲، سرتیپ علی اکبر فرازیان از اسفند ۱۳۴۶ تا آذر ۱۳۵۷، سرتیپ محمد خانی از دی ۱۳۵۷ تا ۲۱ بهمن ۱۳۵۷.

اداره کل سوم

به ترتیب سرتیپ عبدالعلی ماهوتیان، سرتیپ مصطفی امجدی، سرتیپ بابا امجدی، سرتیپ ناصر مقدم، آقای پرویز ثابتی از ۱۳۵۰ تا آبان ۱۳۵۷، سرتیپ علی طباطبایی از آبان ۱۳۵۷ تا ۲۱ بهمن ۱۳۵۷.

اداره کل چهارم

سرتیپ حسن حیدری زنگنه از اسفند ۱۳۳۵ تا بهمن ۱۳۳۷، سرتیپ مصطفی امجدی از بهمن ۱۳۳۷ تا تیر ۱۳۳۹
سرتیپ مرادیان از مرداد ۱۳۳۹ تا اسفند ۱۳۴۰، سرتیپ عینی ذالتاش از تیر ۱۳۴۱ تا فروردین ۱۳۴۵، سرتیپ اصغر کنگرلو از تیر ۱۳۴۵ تا تیر ۱۳۵۷، آقای سیف‌الله شهاب از تیر ۱۳۵۷ تا ۲۱ بهمن ۱۳۵۷

اداره کل پنجم

سرتیپ محمدعلی انصاری از اسفند ۱۳۳۵ تا شهریور ۱۳۴۲، سرتیپ محمد آیرملو از مهر ۱۳۴۲ تا آبان ۱۳۴۲
سرتیپ احمدعلی محقق از آبان ۱۳۴۲ تا آبان ۱۳۴۴، سرتیپ مهدی ساعدی از آبان ۱۳۴۴ تا آذر ۱۳۵۷

اداره کل ششم

این اداره ابتدا تا مرداد سال ۱۳۴۰ تابع اداره کل یکم بود و رئیس اداره‌اش سرهنگ علی اصغر فرازیان بود.

سرتیپ حسن حیدری زنگنه از مرداد ۱۳۴۰ تا خرداد ۱۳۵۷،
سرلشگر محمود وزیری همدانی از مهر ۱۳۵۷ تا ۲۱ بهمن ۱۳۵۷

اداره کل هفتم

دریادار فرج‌الله رسایی از آغاز تا شهریور ۱۳۳۸، سرتیپ محمد آیرملو از شهریور ۱۳۳۸ تا شهریور ۱۳۳۹
دریادار احمد عظیما از شهریور ۱۳۳۰ تا اردیبهشت ۱۳۴۰،



دریادار فرج‌الله رسایی

سرهنگ ابراهيم مهدوی از خرداد ۱۳۴۰ تا دی ۱۳۴۳
سرتیپ علی محمد کاوه از بهمن ۱۳۴۴ تا تیر ۱۳۵۷، سرتیپ رضا پرورش از آبان
۱۳۵۷ تا ۲۱ بهمن ۱۳۵۷

اداره کل هشتم

سرهنگ علی غفوری رئیس اداره ضد جاسوسی (اداره دوم تابع اداره کل سوم)
از اسفند ۱۳۳۵ تا شهریور ۱۳۴۰ سرتیپ ناصر نعمانی رئیس اداره مستقل هشتم از
شهریور ۱۳۴۰ تا شهریور ۱۳۴۲، سرتیپ منوچهر هاشمی مدیرکل از شهریور ۱۳۴۲
تا مهر ۱۳۵۷، آقای علی آصفی از مهر ۱۳۵۷ تا ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ به عنوان سرپرست

اداره کل نهم

سرتیپ ناصر نعمانی از مهر ۱۳۴۲ تا بهمن ۱۳۴۴ (تشکیل دهنده اداره کل
نهم)، سرتیپ اصغر کنگرلو از بهمن ۱۳۴۴ تا تیر ۱۳۴۶، سرهنگ ناصر ضرابی افسر
اطلاعات شهربانی از تیر ۱۳۴۶ تا شهریور ۱۳۵۷، آقای دکتر مالک از شهریور ۱۳۵۷
تا ۲۱ بهمن ۱۳۵۷

اداره کل بهداری

دکتر محمد بقایی یزدی اولین رئیس اداره بهداری وابسته به اداره کل یکم تا سال
۱۳۳۹، سرهنگ دکتر فرهاد از ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۱، از ۱۳۴۱ به بعد که اداره کل بهداری
آغاز به کارکرد سرتیپ مهدی لطیفی رئیس بیمارستان شهربانی کل کشور مدیرکل
بهداری شد تا اوایل سال ۱۳۵۷ که ارتشبد نصیری در ساواک بودند این سمت را
حفظ کرد و پس از آن سرتیپ دکتر علوی زاده و سرتیپ دکتر حسین امامی تا ۲۱
بهمن ۱۳۵۷ به ترتیب مدیران کل بهداری ساواک بودند.

اداره کل آموزش

سرهنگ شهید نورایی برای مدت کوتاهی رئیس اداره آموزش زیر نظر اداره کل
یکم بودند. از سال ۱۳۴۱ اداره کل آموزش تشکیل شد و سرهنگ پیرشفیعی تا خرداد
۱۳۴۶ مدیرکل بود، سرتیپ محمدرضا کیوانی از خرداد ۱۳۴۶ تا دی ۱۳۵۷، آقای
جبل عاملی از دی تا ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ احتمالاً مدیرکل آموزش شد.

فصل ۵

رؤسای ساواک - از تشکیل تا انحلال

تیمسار سپهبد تیمور بختیار:

تیمسار سپهبد تیمور بختیار اولین رئیس ساواک و معاون نخست وزیر وقت بود. سپهبد بختیار از خان‌های ایل بختیاری بود که وارد ارتش ایران شده بود. زیرا خان‌ها و اربابان در زمان رضاشاه کبیر، فرزندان خود را به دبیرستان نظام و یا دانشکده افسری که به دست رضاشاه به وجود آمده بود، می‌فرستادند و داشتن افسر در خانواده‌شان را افتخار می‌دانستند.

بنا بر اظهار زنده یاد مهندس رزم‌آرا فرزند ارشد سپهبد رزم‌آرا، تیمور بختیار در هنگامی که در سال ۱۳۲۵، درجه سرگردی داشت، به وسیله تیمسار سپهبد رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش، به خانه احضار می‌شود. سپهبد رزم‌آرا به فرزند خود نوذر که در سنین کودکی بود دستور می‌دهد برود جلوی منزل و یک افسر را که آنجا هست داخل منزل بیاورد. آن افسر سرگرد بختیار بود. نوذر به کوچه پر از برف می‌رود و او را صدا می‌کند و به اتاق پدرش می‌آورد. سپهبد زیر کرسی نشسته بوده است. سپهبد رزم‌آرا به سرگرد بختیار دستور می‌دهد که قبل از ورود ستون ارتش به منطقه آذربایجان باید به زنجان برود و به برادران ذوالفقاری پیام او را برساند و آن‌ها را برای همکاری با ارتش دعوت کند.

سپهبد رزم‌آرا از سرگرد بختیار سؤال می‌کند کی می‌خواهید به طرف زنجان حرکت کنید؟ سرگرد بختیار جواب می‌دهد همین حالا از همین جا حرکت می‌کنم. به گفته نوذر رزم‌آرا سپهبد دستور می‌دهد یک جیب و چند پوستین گرم و مقداری پول به ایشان داده شود. سرگرد بختیار شبانه به سمت زنجان حرکت می‌کند. منظورم از این نوشته این است که صداقت سپهبد بختیار و وطن پرستی و رشادت او را نشان دهم. به گفته زنده یاد سرهنگ عزیز فرزندگان که در سال ۱۳۳۲، در زمان نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق، بسیار به نفع پادشاه ایران فعالیت می‌کرده است. زیرا که در دانشکده افسری، هم دوره محمدرضا شاه پهلوی و دروازه‌بان تیم ملی فوتبال ایران و دوست بسیار نزدیک شاپور علیرضا پهلوی بوده است، به دستور مصدق با درجه سرگردی، در جوانی او را بازنشسته می‌کنند. پدرش که رئیس بی‌سیم تهران بوده،

تلگرافی برای نخست‌وزیر می‌فرستد که پسر مفسر شده که لباس سربازی برای او کفن باشد و در راه وطن جان دهد. نه این که در جوانی شما او را بازنشسته کنید و تقاضای بازگشت فرزندش را به ارتش می‌کند. دکتر محمد مصدق چون مایل به بازگشت عزیز فرزندانگانه به ارتش نبوده است، دستور می‌دهد او را در شرکت نفت به عنوان رئیس اداره موتوری به کار بگمارند. برادر سرهنگ فرزندانگانه به نام سرهنگ عباس فرزندانگانه در آن زمان به عنوان وابسته نظامی در سفارت شاهنشاهی ایران در واشنگتن مشغول خدمت بوده است که برنامه‌ریزی برکناری دکتر محمد مصدق از نخست‌وزیری مورد توجه دولت‌های آمریکا و انگلستان قرار می‌گیرد. به منظور جلوگیری از تسلط اتحاد جماهیر شوروی که در آن زمان قدرت گسترده‌ای از طریق حزب توده در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق به دست آورده بودند.

دستگاه اطلاعاتی CIA آمریکا با سرهنگ عباس فرزندانگانه تماس می‌گیرد و او با نوه روزولت به ایران اعزام می‌شود و با افسران طرفدار محمدرضا شاه به وسیله سرگرد عزیز فرزندانگانه تماس می‌گیرد. یکی از افسران مورد نظر سرهنگ تیمور بختیار از بستگان ملکه ثریا اسفندیاری فرمانده تیپ کرمانشاه بوده است. عزیز فرزندانگانه همراه کیم روزولت و برادرش عباس فرزندانگانه به سمت کرمانشاه می‌روند و در نقطه مشخصی خارج از شهر، در اتومبیل می‌مانند. سرگرد فرزندانگانه به داخل شهر می‌رود که تیمور بختیار را برای دیدار آنها همراه بیاورد. عزیز فرزندانگانه به من گفت: «وقتی موضوع را با سرهنگ بختیار در میان گذاشتم، او گفت شاه که رفته است. کاری از ما ساخته نیست. من اگر این پیشنهاد را قبول نکنم چه اتفاقی می‌افتد. سرگرد فرزندانگانه به او می‌گوید اگر اقدام نکنید یک نفر شما را ترور می‌کند. بختیار می‌پرسد چه کسی؟ فرزندانگانه جواب می‌دهد شخصی مثل من.» بالاخره بختیار را راضی می‌کند و به همراه وی به دیدار کیم روزولت به خارج از شهر می‌روند تیمور بختیار در داخل اتومبیل با نوه روزولت و عباس فرزندانگانه سه نفری صحبت می‌کنند عزیز فرزندانگانه خارج از اتومبیل مراقب اوضاع بوده است.

روز ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نیرویی از تیپ کرمانشاه به سمت تهران حرکت می‌کند، ولی قبل از رسیدن این نیرو به تهران، طرفداران شاه در ارتش و مردم موفق می‌شوند حکومت دکتر محمد مصدق را سرنگون کنند.

سرهنگ تیمور بختیار پس از ۲۸ مرداد، به درجه سرتیپی ارتقاء یافت و به فرماندهی لشکر ۲ زرهی مرکز رسید. پس از چند ماه که تیمسار سرلشگر دادستان از بستگان اعلیحضرت محمدرضا شاه فرماندار نظامی ایران بود، به دستور محمدرضا

شاه از کار برکنار شد و تیمسار سرلشگر بختیار، ضمن حفظ سمت فرماندهی لشکر دو زرهی مرکز به سمت فرماندار نظامی ایران منصوب شد.

تیمسار سرلشگر بختیار مبارزه شدیدی را علیه فعالان سیاسی چپ و حزب توده و جبهه ملی در مدت فرمانداری نظامی خویش انجام می‌دهد. فرماندار نظامی در سال ۱۳۳۳، موفق به کشف شبکه نظامی حزب توده می‌شود که حدود ۶۰۰ نفر افسر در ارتش، شهربانی و ژاندارمری عضو مخفی سازمان نظامی حزب توده بودند. به موازات این اقدامات سران فدائیان اسلام که چند شخصیت مهم کشور، مانند سپهبد رزم‌آرا و عبدالحسین هژیر نخست‌وزیر را ترور کرده بودند، دستگیر شدند و پس از محاکمه، به حکم دادستانی ارتش اعدام شدند. تعدادی از سران شبکه نظامی حزب توده را نیز به حکم دادستانی ارتش به جوخه‌های اعدام سپردند.

شبکه نظامی حزب توده قبل از نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق فقط ۳۷ نفر عضو داشته است. در حالی که در زمان نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق تعداد آنها به ۶۰۰ نفر می‌رسد و اکثر پست‌های مهم نظامی و انتظامی را این افسران عهده دار بودند. چنانچه ۲۸ مرداد پیش نمی‌آمد حزب توده موفق می‌شد به دست این افسران کودتایی به نفع اتحاد جماهیر شوروی انجام و قدرت را به دست گیرد. به طور یقین، اتحاد جماهیر شوروی موفق می‌شد یک کشور کمونیستی مانند سایر کشورهای کمونیستی اروپا در جنوب کشور خود به وجود آورد و به خلیج فارس که آرزوی دیرینه روس‌ها بوده است، دست یابد.

تیمسار سرلشگر بختیار در سال ۱۳۳۵، پس از اینکه قانون تشکیل ساواک از تصویب مجلسین شورای ملی و سنا گذشت، ضمن حفظ فرماندهی لشکر ۲ زرهی به سمت معاونت نخست‌وزیر و ریاست ساواک منصوب شد و با کمک مستشاران آمریکایی، تشکیلات ساواک را راه‌اندازی کرد.

من، در سال ۱۳۳۵، در لشکر دو زرهی در گردان ام ۱۸ با درجه افسری مشغول خدمت و وظیفه بودم و ماهی یک بار برنامه‌هایی را که در باشگاه افسران لشکر برگزار می‌شد، می‌دیدم و فرمانده لشکر هم می‌آمد. تیمسار سپهبد بختیار در این مواقع، به افسران جوان‌تر با روی خوش برخورد داشت. همین آشنایی موجب شد وقتی تیمسار از میان کارکنان غیرنظامی ساواک ده نفر را برای اعزام به دانشکده ضد اطلاعات ارتش انتخاب می‌کرد، مرا هم انتخاب کرد.

بدین وسیله راه برای من برای گرفتن مقامات بالاتر فراهم شد.

ملاقات سپهد بختیار رئیس ساواک با کندی رئیس جمهوری آمریکا

روز اول ماه مارس ۱۹۶۱، برابر با اواخر اسفند ماه ۱۳۳۹، تیمسار سپهد بختیار رئیس ساواک، در آمریکا با کندی رئیس جمهوری آمریکا دیدار کوتاه داشت تا نامه خصوصی اعلیحضرت محمدرضا شاه را به آقای کندی رئیس جمهوری آمریکا تسلیم کند. هدف اعلیحضرت از اعزام تیمسار سپهد بختیار دریافت کمک‌های نظامی و اقتصادی از آمریکا بود.

سپهد تیمور بختیار به خاطر مبارزه گسترده‌اش با کمونیست‌ها و جلوگیری از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی، نزد مقامات آمریکایی بسیار مورد احترام بود، از طرفی ایشان از بستگان ملکه ثریا و مورد اعتماد اعلیحضرت محمدرضا شاه هم بود، برای رساندن نامه پادشاه ایران به کندی به این دلیل انتخاب و اعزام شده بود. تیمسار سپهد تیمور بختیار قبل از دیدار با جان اف کندی رئیس جمهوری آمریکا با رئیس سیا همتای خود نیز دیدار داشته است.

در ملاقات ۱۷ دقیقه‌ای بین آقای جان اف کندی رئیس جمهوری آمریکا و تیمسار سپهد تیمور بختیار، چون آقای دکتر علی نقی علیخانی به علت درد دندان نمی‌توانست همراه تیمسار به عنوان مترجم باشد، آقای خسروانی کاردار سفارت شاهنشاهی در واشنگتن، همراه تیمسار بختیار با ایشان می‌رود. چون هم تیمسار بختیار و هم آقای کندی هر دو به زبان فرانسه آشنایی داشتند کندی با آمدن مترجم برای ملاقات موافقت نمی‌کند.

در این ملاقات رئیس جمهوری آمریکا از تیمسار سپهد بختیار می‌خواهد که شاه را برکنار و خود او اداره مملکت را برعهده بگیرد و آمریکا از او به طور کامل پشتیبانی خواهد کرد.

این مطلب به وسیله کیم روزولت، نوه رئیس جمهور آمریکا که عضو CIA بود، فوراً به اطلاع محمدرضا شاه می‌رسد. قبل از این که تیمسار بختیار به ایران بازگردد، دستور بازنشستگی او را صادر می‌کنند.

حکم بازنشستگی تیمسار سپهد بختیار زمانی که ایشان در راه بازگشت به ایران در آنکارا برای بنزین‌گیری هواپیمای خصوصی‌اش بوده است، به وسیله نماینده ساواک در سنتو - سرهنگ پاشایی - در هواپیما به ایشان ابلاغ می‌شود.

من یک گفت و گوی تلفنی با قدرت خانم همسر دوم تیمسار سپهد بختیار، که در نوروز ۱۳۹۸، داشتم، او به من گفت: «در پاسخ پیشنهاد تیمسار بختیار پاسخ داده بود اولاً ما افسران همه قسم خورده‌ایم که به اعلیحضرت وفادار باشیم در ثانی من و

خیلی از افسران ارشد نظیر تیمسار هدایت رئیس ستاد ارتش شاهنشاهی بر اوضاع کاملاً مسلط هستیم و در این راه به محمدرضا شاه کمک می‌کنیم که مملکت به دست اتحاد شوروی نیفتد.»

در اواخر اسفند ماه ۱۳۳۹، تیمسار سپهبد بختیار بازنشسته شد و به جای ایشان تیمسار سرلشگر حسن پاکروان معاون وی و رئیس سازمان اطلاعات خارجی ساواک به ریاست ساواک و معاونت نخست‌وزیر برگزیده شد.

چند روز پس از ورود تیمسار سپهبد تیمور بختیار از آمریکا به تهران، در باشگاه ساواک که بعدها این باشگاه به دولت واگذار و برای استفاده جوانان از آن بهره برداری شد و محل آن در داوودیه در جوار خیابان میرداماد قرار داشت، برای تودیع با تیمسار سپهبد بختیار، مراسمی با حضور افسران و کارکنان ارشد ساواک در این باشگاه برگزار شد که من هم به عنوان رئیس بخش عملیات شوروی در این مراسم شرکت داشتم. تیمسار سپهبد تیمور بختیار در سخنرانی خود برای خداحافظی از کارکنان چنین بیان کرد: «چون اعلیحضرت تصمیم گرفته‌اند روابط دوستانه تری با اتحاد جماهیر شوروی برقرار سازند و من به عنوان افسری ضد شوروی شناخته شده‌ام، بنا به تصمیم اعلیحضرت باید مدتی از ریاست ساواک برکنار باشم و از این پس تیمسار سرلشگر پاکروان به جای من عهده دار ریاست ساواک هستند. من از همه شما همکاران تقاضا دارم همان طور که صادقانه با من طی این سال‌ها همکاری داشتید به همین نحو به همکاری خود با تیمسار سرلشگر پاکروان ریاست جدید ساواک ادامه دهید و صمیمانه رفتار کنید و زیر نظر ایشان خدمات خود را به مملکت ادامه دهید.» چند هفته‌ای از این مراسم تودیع گذشته بود که نوروز سال ۱۳۴۰، فرارسید و همه کارکنان ساواک روز عید نوروز، به منزل تیمسار سپهبد بختیار واقع در خیابان روزولت رفتیم. تیمسار بختیار مطابق معمول به همه کارکنان نیم سکه پهلوی طلا عیدی دادند و ما دیگر پس از آن تاریخ هرگز او را ندیدیم. اخباری درباره ایشان در روزنامه‌ها می‌خواندیم و مطلع شدیم که دفتری برای ملاقات خود با شخصیت‌های مملکتی و دوستان برقرار کرده و با آقای دکتر علی‌امینی نخست‌وزیر وقت درگیری‌هایی پیدا کرده و قصد دارد به جای دکتر امینی به نخست‌وزیری برسد.

در تابستان سال ۱۳۴۰، که اعلیحضرت در سفر خارج در سوئد تشریف داشتند، آقای دکتر علی‌امینی نخست‌وزیر به اطلاع ایشان رساندند که سپهبد بختیار قصد دارد علیه ایشان کودتا کند. به طوری که اعلیحضرت سفر خود را نیمه تمام گذاشتند و به ایران بازگشتند. آنگاه دستور دادند که تیمسار سپهبد بختیار از ایران به سوئیس بروند و

در تمام مدت اقامت خودشان در خارج حقوق و مزایای ایشان و هزینه زندگی ایشان پرداخت شود. در این سفر تبعیدی، همسر اول او ایران خانم که دختر عمویش بود، از رفتن به خارج خودداری کرد ولی همسر دوم او قدرت خانم در سوئیس همراه ایشان بود. قدرت خانم به خاطر قدرت و نفوذ و عشق با تیمسار بختیار ازدواج کرده بود، مرتب به گوش او می‌خواند که شاه را در ۲۸ مرداد تو به ایران و به سلطنت برگرداندی، حالا تو را از ایران اخراج کرده است. او مرتب شوهرش را علیه شاه تشویق و ترغیب می‌کرد.

بالاخره تیمسار سپهبد بختیار در اثر این قبیل و سوسه‌ها با مخالفان محمدرضا شاه در خارج ارتباط برقرار کرد. مخصوصاً خسرو قشقایی که در اروپا زندگی می‌کرد او را تشویق کرد به مخالفت با پادشاه همراه او و سایر سران عشایر و ایلات باشد. در این زمان روابط ایران و عراق بسیار تیره بود. سپهبد بختیار با شوروی‌ها تماس گرفت. بر اساس طرحی به او پیشنهاد می‌شود در عراق پایگاهی با همکاری رئیس جمهور وقت عراق در بغداد ایجاد و با کمک اتحاد شوروی و احزاب چپ وابسته به شوروی در ایران و نیز با کمک دولت عراق در سرنگونی رژیم شاه ایران وارد فعالیت شود. در آن زمان من به عنوان ریاست نمایندگی ساواک در کشورهای جنوب خلیج فارس و شیخ نشین‌ها مشغول کار بودم.

با ایجاد این پایگاه در بغداد، ژنرال پناهیان، یکی از سران حزب دمکرات منحلۀ آذربایجان از شوروی به این پایگاه رفت. سران حزب توده هم به دستور شوروی‌ها با تیمسار بختیار در تماس قرار گرفتند.

تعداد قابل توجهی از بلوچ‌های ایرانی، از طریق شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس به بغداد می‌رفتند و تحت نظر پایگاه بختیار در بغداد، در پادگان‌های نظامی عراق، آموزش‌های چریکی فرا می‌گرفتند و با گرفتن اسلحه و پول از همان طریق امارات دوباره به بلوچستان باز می‌گشتند.

طبق اظهار زنده یاد تیمسار علی‌اصغر ودیعی که در آن زمان ریاست ساواک خرمشهر را عهده دار بودند، عرب‌های ایرانی تبار خوزستان نیز مورد توجه تیمسار سپهبد بختیار و دستگاه اطلاعاتی عراق قرار داشتند. بعضی از فعالان را برای تعلیمات به عراق برده و در آنجا به آن‌ها آموزش‌های چریکی می‌دادند و آن‌ها را یا از راه زمینی از مرزها عبور می‌دادند و یا وسیله لنج‌هایی که بین بصره و خرمشهر، در رفت و آمد بودند، مقدار قابل توجهی اسلحه برای رساندن به قشقایی‌ها و بختیاری‌ها و عرب‌های خوزستان می‌فرستادند. ساواک با نفوذ دادن افراد خود در داخل این قبیل گروه‌ها در

خرمشهر توانسته بود تعداد قابل توجهی از سلاح‌ها را که با لنج از عراق به آب‌های ایران حمل می‌شد، دست نخورده توقیف و به پادگان‌های ارتش تحویل دهد.

من هم نظیر این اقدامات را در امارات عربی متحده انجام می‌دادم. برابر طرحی که داشتیم در عجمان، شارجه، دبی و رأس الخیمه لنج‌های ایرانی که از بلوچستان وارد این مناطق می‌شدند ترتیبی داده شده بود که چند نفر از سران بلوچ شناخته شده که بعضی از آن‌ها در دستگاه‌های دولتی شیوخ کار می‌کردند و افراد مشهوری بودند، برای همکاری با حکومت پادشاهی ایران با افرادی که پس از تعلیمات از عراق باز می‌گشتند تا به بلوچستان بروند وارد مذاکره می‌شدند و آن‌ها را تشویق می‌کردند که از خیانت به شاه خود داری و به ایران بازگردند. در ایران به آن‌ها مشاغل مناسب با حقوق مکفی می‌دادند. بیشتر این افراد فریب خورده که به وسیله جمعه خان بلوچ که مخالف رژیم پادشاهی و در عراق زندگی می‌کرد، وارد گروه‌های تروریستی شده بودند با اظهار ندامت به دامن وطن باز گشتند. جمعه خان بلوچ با معرفی دولت عراق با تیمسار سپهبد بختیار همکاری می‌کرد و بلوچ‌هایی که از عراق تعلیم یافته بر می‌گشتند، پس از مذاکره با آن‌ها سلاح‌های خود را همان جا تحویل می‌دادند و ما آن‌ها را با هواپیما به تهران می‌فرستادیم در مرکز تخلیه اطلاعاتی می‌شدند، سپس در خود بلوچستان مشغول به کارهای دولتی می‌شدند مخصوصاً به عنوان گارد منابع طبیعی و جنگل داری به استخدام در می‌آمدند. این افراد تا مادامی که دولت عراق متوجه نمی‌شد هم از دولت عراق حقوق دریافت می‌کردند و هم از ایران.

آقای دکتر علی امینی که پس از شورش خمینی، در اروپا زندگی می‌کرد در مصاحبه‌ای که کیهان لندن در سال ۱۳۷۰، با او انجام داد مجدداً به این کودتای کذابی اشاره و آن را مورد تایید قرار داده بود.

هنگامی که تیمسار سپهبد بختیار اقداماتی را علیه پادشاه ایران در بغداد آغاز کرد، پرونده وی در اختیار آقای پرویز ثابتی که در آن زمان معاون عملیاتی اداره کل سوم ساواک بود، قرار داده شد.

بعدها در آمریکا، آقای پرویز ثابتی برای من در مورد ماجرای تیمسار سپهبد بختیار چنین گفت: «تیمسار سپهبد تیمور بختیار در سال ۱۳۴۷، از سویس، از طریق بیروت، عازم بغداد بود. در فرودگاه بیروت به وسیله پلیس فرودگاه بازداشت شد. دلیل بازداشت وی این بود که در هواپیمای قبلی که از سویس به بیروت وارد شده بود، آقای زندیا یکی از دوستان تیمسار تیمور بختیار وقتی وارد فرودگاه می‌شود چون تعدادی از سلاح‌های شخصی تیمسار بختیار را همراه داشت، بازداشت و مورد

بازجویی قرار می‌گیرد. او می‌گوید: سلاح‌ها متعلق به تیمسار سپهبد بختیار است که با هواپیمای بعدی امروز وارد فرودگاه بیروت می‌شود. هر دو نفر به خاطر حمل اسلحه در بیروت زندانی می‌شوند.»

اتفاقاً در این زمان تیمسار سرلشگر شقاقی که قبلاً فرمانده گارد شاهنشاهی و از دوستان سپهبد بختیار بود و در آن زمان در ریاست نمایندگی ساواک در لبنان مشغول کار بود، داستان دستگیری سپهبد بختیار و زندان را تلگرافی به مرکز در تهران گزارش می‌کند. آقای پرویز ثابتی به نمایندگی دستور می‌دهد به هر نحوی که شده با تماس با مقامات لبنانی، حتی اگر لازم شد با دادن رشوه قابل توجه ترتیب استرداد تیمسار تیمور بختیار را به ایران بدهند. نمایندگی تا حدود ۲ میلیون دلار در این راه هزینه می‌کند. با کمک مارونی‌ها و موسی صدر رئیس مجلس لبنان از تحویل بختیار جلوگیری می‌شود و او را از زندان آزاد و دوباره به سویس باز می‌گرداند.

مجدداً سپهبد بختیار در اوایل سال ۱۳۴۸، مستقیم از سویس به بغداد پرواز و در کاخ نوری سعید - نخست‌وزیر به قتل رسیده ملک فیصل - همراه با همسرش قدرت خانم و فرزند ۱۱ ساله‌اش اسکندر ساکن می‌شود و پایگاه عملیاتی خود را با کمک دولت عراق و اتحاد جماهیر شوروی بر ضد رژیم ایران مدیریت می‌کند.

آقای پرویز ثابتی که اقدامات روی پرونده بختیار را زیر نظر داشت، برای نویسنده گفت: «۱۸ نفر را بدون این که همدیگر را بشناسند در اطراف تیمسار سپهبد بختیار گمارده بود. از جمله این افراد بهرام میربختیار از خوانین بختیاری بود که به عنوان معاون سپهبد بختیار در پایگاه تعیین شده فعالیت داشت. میربختیار توانسته بود شش نفر دیگر از عوامل ساواک را در پایگاه جاناندازی کند.

شخص دیگری به نام اکلان ماطاوسیان از درجه داران هوانیروز بود که زیر دست زنده یاد تیمسار سرلشگر خسرو داد تربیت شده بود. او به ساواک منتقل شد و ترتیبی داده شد که به عنوان درجه‌دار اخراج شده از ارتش به عراق برود. او به وسیله آقای میربختیار به سپهبد بختیار معرفی شده و به عراق رفت و از محافظان تیمسار سپهبد بختیار شد.

بعضی مواقع تیمسار سپهبد بختیار همراه چند نفر از جمله ماطاوسیان به خارج شهر بغداد می‌رفتند تا تیراندازی تمرین کنند و در این تیراندازی‌ها همیشه ماطاوسیان خوش می‌درخشید، مورد توجه تیمسار سپهبد بختیار قرار می‌گیرد.»

از جانب دیگر شخصی به نام شهریاری رهبر حزب توده در داخل ایران مامور دوجانبه امنیت داخلی بود او یکی دیگر از کسانی بود که برای همکاری با سپهبد

بختیار از طریق سران حزب توده معرفی شده بود و به طور مرتب به بغداد برای تماس می‌رفت.

شهریاری آقای علی نقی مزنوی را که فرد باسوادی از سران حزب توده در داخل ایران بود و کتاب ۲۳ سال دشتی را ادیت کرده بود، به عنوان نماینده حزب توده داخل ایران به بختیار معرفی و در اختیار او قرار داده بود و هر دو نفر بالا با ساواک همکاری داشتند.

شهریاری همچنین دو نفر از اعضای سازمان نظامی حزب توده را به نام‌های سروان حسینی‌قلی حشمتی و سروان فرمهبینی را با راهنمایی ساواک به عنوان افسران اخراجی در بغداد به بختیار نزدیک کرده بود، اما وقتی آن‌ها برای اجرای ماموریت به ایران وارد شدند اجازه بازگشت به بغداد به آنان داده نشد.

در مدتی که تیمسار سپهبد بختیار در بغداد پایگاه براندازی ایران را اداره می‌کرد. ژنرال پناهیان از اتحاد شوروی برای همکاری با وی از طرف KGB در بغداد بود و با بختیار همکاری نزدیکی داشت.

تیمسار سپهبد تیمور بختیار با تعدادی از مدیران ساواک در مرکز و برخی شهرها و بعضی از امرای ارتش ارتباط برقرار کرده بود که اکثر آنان با مراجعه به ساواک مراتب را گزارش کرده بودند.

در روز ۱۶ مرداد ماه ۱۳۴۸، هنگامی که تیمسار سپهبد بختیار با دو نفر محافظ و همراه اکران ماطاووسیان برای شکار به منطقه دیاله عراق می‌روند. ماطاووسیان در فرصت مناسب ابتدا دو نفر محافظ را ترور می‌کند و بعد بختیار را ترور کرده و اتومبیل را بر می‌دارد تا ۲۰ کیلومتری مرز ایران می‌رسد و بنزین اتومبیل تمام می‌شود و شروع به پیاده روی می‌کند چون هوا خیلی گرم بوده در چاله‌ای پنهان می‌شود تا با استفاده از تاریکی شب خود را به مرز ایران برساند. دولت عراق با رادیو از محلی‌ها می‌خواهد که اگر شخص ناشناسی را دیدند دستگیر کنند. بالاخره محلی‌ها او را پیدا و به دولت عراق تسلیم می‌کنند.

آقای علی نقی مزنوی برای ایجاد ارتباط مستقیم با بختیار دستگاه بی‌سیم با خود به تهران آورده و دو نفر عراقی هم همراه وی آمده و منزلی را اجاره کرده بودند که در طبقه پایین علینقی مزنوی و در طبقه بالا دو عراقی مسؤول بیسیم اقامت داشتند و مطالب را با بیسیم می‌گرفتند تا به شهریاری برسانند مزنوی ابتدا آنها را به ساواک می‌داد و ما وسیله شخص دیگری به شهریاری می‌رساندیم.

شخصی به نام رضا کاشفی، با راهنمایی ساواک، به بختیار در عراق نزدیک شد و با

او در ارتباط بود. همه این افراد پس از ترور سپهبد بختیار در عراق دستگیر و تیرباران شدند. ساواک برای خانواده‌های این افراد خانه‌هایی خریداری کرد و پول کافی در اختیارشان گذاشت تا زندگی بهتری داشته باشند.

در نوروز ۱۳۹۸، قدرت خانم همسر بختیار که در سوئیس زندگی می‌کند، در یک مذاکره تلفنی به من گفت: «تیمسار سپهبد بختیار از برادرش مجید خواسته بود که یک راننده بسیار وارد به ماشین‌های بنز، از ایران برای او بفرستد. ما طاووسیان را مجید (برادر بختیار) با همکاری ساواک به برادرش معرفی کرد. از نظر قدرت خانم، مجید به برادر خود خیانت کرد.»

اسکندر، فرزند قدرت خانم و تیمسار سپهبد بختیار اکنون شصت ساله است و در سوئیس شغل بسیار خوبی دارد.

تیمسار سرلشگر پاکروان دومین رئیس ساواک

از سال ۱۳۳۹، تا سال ۱۳۴۲، تیمسار سرلشگر حسن پاکروان، ریاست ساواک را عهده‌دار بود. تیمسار پاکروان یکی از برجسته‌ترین و باسوادترین افسران نیروهای مسلح شاهنشاهی بود او به زبان‌های فرانسه انگلیسی و کمی روسی آشنایی داشت. بهترین و شاخص‌ترین کتاب‌های خارجی ایرانی را مطالعه می‌کرد. در سمت ریاست اداره دوم ستاد ارتش و ریاست سازمان اطلاعات خارجی ساواک در کارهای اطلاعاتی ورزیده شده بود. زنده یاد سرلشگر حسن پاکروان اقدامات اساسی زیادی در ساواک انجام داد و تغییرات بنیادی در تشکیلات ساواک به وجود آورد.

تیمسار سرلشگر حسن پاکروان مسؤولیت‌های خود را بین چند معاون به شرح زیر تقسیم کرد و معاونان ایشان عبارت بودند از:

تیمسار سرلشگر علی معتضد رئیس سازمان اطلاعات خارجی ساواک شامل دو اداره کل یعنی ادارات کل دوم و هفتم ساواک.

تیمسار سرتیپ محمد آیرملو رئیس سازمان امنیت داخلی، شامل ادارات کل سوم و هشتم ساواک

تیمسار سرلشگر عبدالعلی ماهوتیان مسؤول ادارات کل یکم، چهارم و ششم ساواک.

در زمان تصدی تیمسار سرلشگر پاکروان، چون دوران ایدئولوژی‌ها و ایسم‌های مختلف از جمله ایدئولوژی کمونیسم بود. برای مقابله با کمونیسم، زنده یاد تیمسار پاکروان قصد داشتند کلاسی در دانشگاه تهران برای تدریس این ایدئولوژی و بررسی

نتایج بد و خوب آن راه‌اندازی کنند، اما با تعویض و اعزام او به عنوان سفیر شاهنشاهی در پاکستان، سپس فرانسه اقدامات ایشان مسکوت ماند.

تیمسار سرلشگر حسن پاکروان یکی از دوستان ژرژ پمپیدو رئیس جمهوری فرانسه بود. او با وجود این که جان خمینی را در سال ۱۳۴۲، از اعدام نجات داده بود، در انقلاب شوم خمینی با وجود بیماری وی را بازداشت و تیرباران کردند.

گفته می‌شود در مورد تیمسار سرلشگر پاکروان وقتی به خمینی گفته می‌شود که تیمسار پاکروان او را از مرگ نجاتش داده است، می‌گوید: «او اشتباه کرد و من این اشتباه را نمی‌کنم» و دستور تیرباران او را می‌دهد. تیمسار سرلشگر حسن پاکروان در ماجرای ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، تعویض شد و تیمسار سپهبد نعمت‌الله نصیری رئیس شهربانی کل کشور به سمت ریاست ساواک انتخاب شد.

تیمسار ارتشبد نعمت‌الله نصیری سومین رئیس ساواک

تیمسار ارتشبد نعمت‌الله نصیری، ۱۴ سال ریاست ساواک را عهده‌دار بود. در ماجرای ۱۵ خرداد ماه ۱۳۴۲، شورش و آشوبی که آیت‌الله خمینی و مذهب‌یون ایجاد کردند تیمسار سپهبد نصیری رئیس کل شهربانی در مقابله با شورشیان با همکاری ارتش، خوش درخشید بنابراین، بعد از پایان شورش، به ریاست ساواک منصوب شد. تیمسار ارتشبد نعمت‌الله نصیری از نظر اطلاعاتی تجربه کافی نداشت و در اوایل اشتغال در ساواک، دستورهایی را که زیر گزارش‌ها می‌نوشت، مورد تمسخر کارکنان ورزیده اطلاعاتی قرار می‌گرفت.

نامبرده به تدریج پس از گذشت چندین سال تجربه بیشتری پیدا کرد. در سال ۱۳۵۰، که جشن تاریخی شاهنشاهی در ایران برگزار شد. چون فعالیت‌های تروریستی و خرابکاری به وسیله حزب توده، مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق افزایش یافته بود و از سوی دیگر تعداد قابل توجهی از سران کشورهای مختلف به ایران دعوت شده بودند و از مهمانان زیاد دیگری از کشورهای خارج برای شرکت در این جشن بزرگ تاریخی دعوت به عمل آمده بود، ایجاد امنیت و حفظ جان شخصیت‌های درجه یک خارجی در ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. بدین جهت فشار ساواک، سپس ارتش برای مقابله با تروریست‌ها و خرابکاران افزایش یافت و چنان امنیتی در کشور ایجاد شد که ایران به عنوان جزیره امن در خاورمیانه شهرت پیدا کرد و زمینه لازم را برای جلب سرمایه‌های کلان خارجی برای سرمایه‌گذاری در ایران فراهم کرد و میدان برای سرمایه‌گذاری‌های وسیع برای سرمایه‌گذاران داخلی

و خارجی فراهم شد و اقتصاد ایران را روز به روز شکوفاتر کرد. برای مقابله با تروریست‌ها و خرابکاران یاد شده بالا، کمیته مشترک ضد خرابکاری تشکیل شد. ابتدا رئیس شهربانی وقت به نام تیمسار سپهبد صدری کمیته مشترک را هم اداره می‌کرد ولی بعداً تیمسار سرتیپ علی اصغر ودیعی معاون عملیاتی اداره کل سوم برای مدت کوتاهی ریاست این کمیته مشترک را عهده دار شد.

ارتشبد نعمت‌الله نصیری در خرداد ماه ۱۳۵۷، از پست ریاست ساواک برکنار و به عنوان سفیر شاهنشاه آریامهر در پاکستان به آن کشور اعزام شد به جای ایشان تیمسار سپهبد ناصر مقدم رئیس اداره دوم ستاد ارتش به سمت ریاست ساواک تعیین و مشغول کار شد.

در زمان نخست‌وزیری ارتشبد ازهارری که اعتصابات و اعتراضات مردم شدت گرفته بود، به پیشنهاد سپهبد مقدم برای فرونشاندن خشم مردم، اقدام بسیار اشتباهی انجام گرفت که موجب جری‌تر شدن مذهبیون شد. و آن اقدام، بازداشت سران دستگاه‌های دولتی و وزرا بود که در باشگاه افسران جمشیدیه نگهداری می‌شدند. تیمسار ارتشبد نصیری هم به ایران احضار شد در حالی که چند تن از دوستان به ایشان یادآوری می‌کنند که به ایران بازنگردد ولی چون در تلگراف احضار عنوان شده بود که اعلیحضرت ایشان را احضار کرده‌اند، بدون وقفه به عنوان یک سرباز وظیفه شناس به ایران آمد به محض ورود بازداشت و در باشگاه افسران جمشیدیه زندانی شد و همان جا بود که وقتی در ۲۲ بهمن شورش‌ها به نتیجه رسید، مردم به زندان جمشیدیه حمله می‌کنند و یکی از افرادی را که دستگیر می‌کنند، تیمسار نصیری بود که از پنجره اتومبیل سروی را بیرون و شیشه را بالا می‌کشند و در شهر می‌گردانند، سپس او را به مدرسه رفاه محل اقامت آیت‌الله خمینی می‌برند و همان شب‌های اول یکی از کسانی که در پشت بام مدرسه رفاه اعدام شد، ارتشبد نعمت‌الله نصیری بود. این صحنه را مستقیماً از تلویزیون ایران زنده پخش کردند و من به چشم خویش این جریان را دیدم.

تیمسار سپهبد ناصر مقدم چهارمین و آخرین رئیس ساواک

۱- تیمسار ناصر مقدم رئیس اداره دوم ستاد بزرگ یعنی اطلاعات و ضداطلاعات ارتش بود و در روز ۱۷ خرداد ۱۳۵۷، به ریاست ساواک انتخاب شد.

۲- قبل از ریاست ایشان در ساواک، وی به دعوت ژنرال تای رئیس اطلاعات ارتش آمریکا، به واشنگتن دعوت شده و ملاقاتی هم با رئیس CIA داشته است

با توجه به حوادثی که گذشت مشخص شد که در این سفر روسای دستگاه‌های اطلاعاتی نظامی و غیرنظامی آمریکا، در مورد مسایل ایران و تغییر رژیم و همکاری با جبهه ملی باوی به توافق رسیده بودند.

۳- در روز ۱۶ خرداد سال ۱۳۵۷، تیمسار ارتشبد نصیری از ریاست ساواک برکنار شد جانشین ایشان قائم مقام وقت ساواک، تیمسار سرلشگر علی معتضد که سالیان دراز در ساواک ریاست سازمان اطلاعات خارجی را به عهده داشت و چند سالی هم با رفتن تیمسار ارتشبد فردوست از ساواک، با سمت قائم مقام ساواک انجام وظیفه می‌کرد، به ریاست ساواک منصوب شد و تیمسار سرتیپ منوچهر هاشمی مدیرکل اداره ضد جاسوسی را هم ایشان به عنوان قائم مقام ساواک تعیین کرده بود. در روز ۱۶ خرداد اغلب رؤسای مسؤول ساواک از جمله خود من برای هر دو نفر آنان سبد گل ارسال و تبریک گفتیم. به خوبی خبر دارم تیمسار سرلشگر معتضد و سرتیپ هاشمی دنبال تهیه لباس مخصوص برای شرفیابی به حضور اعلیحضرت محمدرضا شاه بودند که ناگهان خبر رسید تیمسار سپهبد ناصر مقدم به این سمت تعیین و قائم مقامی را هم به تیمسار علی محمد کاوه که در دانشکده افسری هم دوره ایشان و مدیرکل اداره کل هفتم ساواک بود، واگذار کرده است.

تیمسار سرلشگر معتضد به عنوان سفیر شاهنشاه آریامهر در سوریه تعیین و به این کشور عزیمت کرد و سرتیپ منوچهر هاشمی هم چند روز بعد بازنشسته شد و به لندن رفت.

من سالیان دراز با هر دوی این افسران شریف یعنی سرلشگر علی معتضد و تیمسار منوچهر هاشمی که پس از شورش خمینی در لندن زندگی می‌کردند، درارتباط بودم. متأسفانه هر دو در غربت درگذشتند.

۴- در مورد نحوه انتخاب سپهبد ناصر مقدم، آقای اسلامی نیا نماینده سابق شهرری در مجلس شورای ملی که پس از انقلاب به آمریکا مهاجرت و در شهر لس آنجلس اقامت کرده بود و پس از چندی به دست پسر معتاد خود کشته شد، به یک همکار عزیز دیگرم به نام آقای اسدالله عالیخانی، یکی از کارمندان عالی مقام اداره کل ششم که و با اسلامی نیا روابط نزدیکی داشت، از اسلامی نیا نقل می‌کرد که: «در تابستان اکثرأ روزهای جمعه تیمسار فردوست و دوستانش به ویلای اسلامی نیا در سد کرج می‌رفتند. قبل از ۱۷ خرداد تیمسار مقدم هم در این جمع روز جمعه حضور داشت. اسلامی نیا که با سفیر آمریکا رابطه دوستی نزدیکی داشت، می‌گفت تیمسار فردوست و سپهبد ناصر مقدم از همان ویلا به من توصیه کردند که به سفیر تلفن کنم

و بگویم برای پست ریاست ساواک انتخاب سرلشگر علی معتضد مناسب نیست. فرد مناسب تیمسار سپهبد ناصر مقدم است و بهتر است آقای سفیر در دیداری که با اعلیحضرت محمدرضا شاه دارد به عرض پادشاه برساند که سپهبد مقدم بهتر می‌تواند شورش‌ها را مهار کند.»

گمان می‌کنم سفیر آمریکا در تهران هم از طریق مرکز خود توجیه شده بود که در شرایط مناسب تیمسار سپهبد ناصر مقدم را برای ریاست ساواک به اعلیحضرت محمدرضا شاه پیشنهاد کند تا طرح براندازی رژیم شاهنشاهی مورد نظر آمریکا و کشورهای غربی به آسانی انجام پذیرد.

۵- نقل قول آقای پرویز ثابتی مدیر کل امنیت داخلی درباره تیمسار سپهبد ناصر مقدم به شرح زیر به اطلاع خوانندگان محترم می‌رسد. در روز ۱۷ خرداد ۱۳۵۷، در یک مهمانی بزرگ دعوت داشتیم. سپهبد ناصر مقدم هم آنجا دعوت شده بود. فرصتی پیش آمد که دو نفر در خلوت با هم صحبت کنیم. من ابتدا به او تبریک گفتم و بیان کردم خوشحالم که شما برای این پست انتخاب شده‌اید زیرا به کارهای ما به خوبی آشنا و وارد هستید.

تیمسار مقدم از وضعیت پرسید گفتم لیست ۱۵۰۰ نفر را آماده کرده‌ایم که بازداشت کنیم تا این طغیان‌ها فروکش کند. گزارشی در این مورد تنظیم و به حضور اعلیحضرت محمدرضا شاه فرستادیم تا اجازه دهند در بازداشت آن‌ها اقدام شود. گزارش قبل از روز ۱۵ خرداد ۵۷ تنظیم و ارسال شده بود، زیرا روحانیان و مخالفان رژیم قصد داشتند که در روز ۱۵ خرداد به مناسبت سالگرد ۱۵ خرداد ۴۲، تظاهرات بسیار عظیمی در تهران و تمام شهرها راه‌اندازی کنند و از جمله کسانی که باید بازداشت شوند چند تن از آیت‌الله‌ها، تعدادی از سران جبهه ملی و تعدادی از سران احزاب و بالاخره از افراد شناخته شده بودند. از جمله آنان، ۳۰۰ نفر از طلبه‌های قم بودند که بیش از سایر طلبه‌ها در مخالفت با رژیم، آتش افروزی در مساجد و منابر می‌کردند. اعلیحضرت فقط با بازداشت ۳۰۰ نفر طلبه موافقت فرمودند ما هم اقدام کردیم و به همین جهت در روز ۱۵ خرداد هیچ حادثه‌ای پیش نیامد.

سپهبد ناصر مقدم پاسخ داد امروز که شرفیاب بودم اعلیحضرت تمایل ندارند بازداشت یا توقیف بعضی از مخالفان انجام شود، ما بایستی با نرمش با مردم رفتار کنیم.

من به سپهبد مقدم گفتم اگر این روش یک سال قبل انجام می‌شد، ممکن بود کارساز باشد ولی حالا که همه مخالفان به پا خاسته‌اند و مردمان زیادی را به خیابان‌ها

کشانده‌اند این روش جواب نخواهد داد و اگر چنین رفتار کنیم روز به روز در مقابل مخالفان مجبور به عقب نشینی می‌شویم و مخالفان قوی‌تر می‌شوند و مردم را به دنبال خود می‌کشند و موجبات سقوط حکومت را فراهم می‌کنند.»

به هر حال از همان روز اول بین رئیس ساواک و رئیس امنیت داخلی ساواک یعنی مدیر کل اداره سوم اختلاف نظر به وجود می‌آید.

۶- چند روز پس از روی کار آمدن تیمسار سپهبد ناصر مقدم در ساواک، ایشان مرا احضار و در حضور مدیر کل اداره چهارم کنگرلو و سرهنگ ضرابی مدیر کل اداره یکم به من گفت یک بخش نامه به تمام ادارات کل و ساواک‌های استان‌ها ارسال کنید و به آنها بفهمانید که حق ندارند با مخالفان رژیم بدرفتاری کنند. برای آیت‌الله‌های سرشناس و مخالفان سرشناس به مناسبت‌های مختلف، برای دلجویی از آنان، دسته گل بفرستید. مثلاً اگر فرزند جدیدی از آن‌ها به دنیا می‌آید و یا به مناسبت عروسی فرزندان آن‌ها، از طرف ساواک برای آن‌ها دسته گل بفرستید و روابط خود را با آنان بهبود ببخشید و مردم داری کنید اگر آیت‌اللهی یا بستگان آن‌ها فوت می‌کنند، در مراسم آن‌ها شرکت کنید.

آقای ثابتی اضافه کرد در ارسال این بخشنامه دو روز خودداری کردم، سپهبد مقدم مرا به دفتر خود احضار کرد و پرسید که آیا بخشنامه صادر شده است گفتم نفرستادم. عقب‌نشینی در مقابل مخالفان ما را سریع‌تر به زانو زدن و تسلیم وا می‌دارد. سپهبد مقدم گفت همین امروز بخشنامه را ارسال کنید و رؤسای ساواک شهرستان‌ها را به تهران احضار کنید تا در یک جلسه حضوری نحوه عمل را به آن‌ها یادآوری کنیم.

چند روز بعد سمیناری در اداره سوم تشکیل شد، من هم به عنوان رئیس اداره سوم عملیات ضد جاسوسی با رؤسای ادارات دیگر به اداره کل سوم رفتیم. در ابتدای جلسه، سپهبد ناصر مقدم برای خیر مقدم به رؤسای ساواک و رؤسای ادارات بیانات کوتاهی اظهار کرد و اجرای دستورالعمل بخشنامه‌ای را یادآور شد و از آن‌ها خواست با مردم طبق نظر پادشاه مملکت باید مدارا کنیم کارتان بسیار محترمانه و دوستانه باشد و بعد عذرخواهی کرد و گفت یک ملاقات مهم دارم باید بروم و بقیه سخنان را به آقای پرویز ثابتی مدیر کل اداره سوم وا می‌گذارم.

پرویز ثابتی توضیحاتی درباره اوضاع مملکت داد و تشریح کرد که شرکت‌های نفتی خارجی مسبب این وقایع هستند و هدف آن‌ها تغییر رژیم و براندازی رژیم است. باید همه آقایان متوجه حساسیت اوضاع و برخوردهای اصولی با مخالفان باشید. سخنان او با تیمسار مقدم هماهنگی نداشت. اظهارات و بیانات ایشان در

مجلس را یکی از حاضران به سپهبد مقدم اطلاع داده بود و برای سپهبد مقدم این گونه سخن گفتن خوشایند نبود. آقای ثابتی قرار بود به عنوان قائم مقام ساواک حضور اعلیحضرت معرفی شود. اما سپهبد مقدم هنگام شرفیابی به این علت که قائم مقام کار اجرایی ندارد با قائم مقامی آقای ثابتی مخالفت و قرار می‌شود ایشان به عنوان سفیر برای یکی از سفارتخانه‌های مورد نظر وزارت خارجه انتخاب و از کشور خارج شود و اضافه می‌کند در کشور جان او در خطر خواهد بود. بهتر است ایشان با تعدادی از کارکنان عملیاتی اداره کل سوم از کشور خارج شوند. روز سوم آبان ۱۳۵۷، آقای پرویز ثابتی به وزارت خارجه معرفی می‌شود تا با سمت سفیر به کشوری اعزام شود اما او پست سفارت را نمی‌پذیرد. او در روز ۹ آبان از کشور خارج شد.

شایع شد که آقای ثابتی به اسرائیل رفته و تغییر چهره داده و آن‌جا زندگی می‌کند. در حالی که وی به اسرائیل نرفت. دختر آقای ثابتی به نام دکتر پردیس ثابتی یکی از افتخارات دنیا است و به عنوان یک نابغه شهرت یافته است و یکی از جوایز بسیار با اهمیت دانشی را در دنیا دریافت کرده است. خود ثابتی هم همراه خانواده و برادران خود یک شرکت موفق متعلق به خانواده را اداره می‌کند.

روز ۱۵ آبان ۱۳۵۷، تیمسار سپهبد مقدم نام سی نفر از مقامات عالی‌تر ساواک را به روزنامه‌ها داد و گفت این افراد بازنشسته شده‌اند. نام پرویز ثابتی هم جزو این افراد اعلام شد.

ثابتی درباره سپهبد ناصر مقدم مطالبی به شرح زیر به من گفته‌اند: «سپهبد ناصر مقدم در فروردین ماه سال ۱۳۵۷، به دعوت رئیس اداره دوم ارتش آمریکا زمانی که رئیس اداره دوم ستاد ارتش شاهنشاهی بود، به آمریکا سفر کرد و پس از بازگشت اعمال و رفتار او کاملاً تغییر پیدا کرد.»

تیمسار مقدم در خرداد ماه به ریاست ساواک منصوب شد پرویز را بین در آسوشیتدپرس نوشت، سپهبد ناصر مقدم درس حقوق خوانده و فردی دموکرات است و به دموکراسی آگاه است.

ناصر مقدم ظاهراً به عنوان فراگیری زبان انگلیسی با آقای میلنز رئیس نمایندگی MI6 در ارتباط بود. از این ارتباط پرویز ثابتی مطلع می‌شود و از طریق آقای نهانندی ارتباط مشکوک را به اطلاع اعلیحضرت محمدرضا شاه می‌رساند اما پادشاه به جای این که آقای ثابتی را احضار و اطلاعات بیشتری در این مورد سوال کند، او را از کار برکنار کرد.

انگلیس و آمریکا هر دو تصور می‌کردند مهندس مهدی بازرگان همه کاره می‌شود

و بازرگان و جبهه ملی حکومت را اداره خواهند کرد. سپهبد ناصر مقدم هم در آن مسیر حرکت می‌کرد.

عوامل اطراف خمینی که مخالف بازرگان بودند، سپهبد مقدم را بازداشت کردند. آقای مهندس بازرگان توسط مهندس شمشعی - پدر خانم مقدم - برای مقدم پیام فرستاده بود و به او اطمینان داده بود نخواهد گذاشت که مقدم محکومیت پیدا کند. خود او عنداللزوم در دادگاه شهادت خواهد داد که سپهبد ناصر مقدم به انقلاب خدمت کرده است اما اطرافیان خمینی از جمله خلخالی از سرعناد با بازرگان، سپهبد مقدم را محاکمه و سریعاً اعدام می‌کنند.

سپهبد ناصر مقدم از دادگاه خواسته بود که یک جلسه سری برای محاکمه او بگذارند تا از خدماتش به انقلاب سخن بگوید. ولی خلخالی و سایر آخوندها که ویرا با مهندس مهدی بازرگان و جبهه ملی مرتبط می‌دانستند مهلت ندادند که مقدم بتواند از آیت‌الله خمینی دستور عدم اعدام خود را دریافت کند.

با آمدن تیمسار سپهبد مقدم به ساواک، در واقع کار ساواک را مختل کرد و این دستگاه با اهمیت را تا انحلال پیش برد.

تمام مدیران کل و تمام روسای ساواک‌ها و روسای ادارات مهم را عوض کرد در صورتی که همه آنان دارای سال‌ها تجربه و به اوضاع مملکت و ماموریت خود به نحو شایسته وارد بودند. همه رؤسای ساواک طی سال‌ها تجربه، کاملاً به اوضاع منطقه خود مسلط بودند. به طور نمونه در ساواک رضاییه زنده یاد تیمسار سرتیپ خلیل صیادیان مدت ۱۴ سال رئیس ساواک بود او تمام سران عشایر، روحانیان برجسته و همه رؤسای مهم اجتماع را به خوبی می‌شناخت و غیر ممکن بود که یک روحانی برجسته در رضاییه بر خلاف نظر ایشان اقداماتی انجام دهد و همین شخص بود که سالیان دراز برنامه جنگ اکراد عراقی را با صدام حسین اداره می‌کرد.

دو سال پس از فاجعه ۲۲ بهمن، من برای اقامت دائم وارد آمریکا شدم اکنون هم همراه با خانواده‌ام در این کشور زندگی می‌کنم. یک شب در منزل یکی از بستگان تیمسار مقدم مهمان بودم. در آن مهمانی با همسر تیمسار سپهبد مقدم آشنا شدم. خانم تیمسار مقدم به من گفت: «تیمسار مقدم به من تکلیف کرد که از ایران خارج شوم و نزد فرزندانم به آمریکا بیایم. او به من گفت به زودی به ایران برمی‌گردید و زیر پایتان فرش قرمز می‌اندازند.»

۷- حکم آقای مهدی بازرگان نخست‌وزیر موقت خمینی برای تیمسار سپهبد ناصر مقدم که زنده یاد تیمسار سرتیپ خسرو دانشور دوست من آن را مشاهده کرده

بود این چنین بود:

تیمسار سپهبد ناصر مقدم شما به عنوان هماهنگ کننده تمام دستگاه‌های اطلاعاتی کشور بنا به فرمان امام خمینی انتخاب و تعیین شده اید. بررسی‌های لازم را در این مورد معمول و طرح و برنامه خود را ارائه فرمایید.

زنده یاد تیمسار سرتیپ خسرو دانشور در این زمینه چنین گفت: «شب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، تیمسار ناصر مقدم به من تلفن کرد و از من خواست که شبانه به منزل مادر همسر ایشان که در خیابان تخت جمشید مقابل سفارت آمریکا قرار داشت، بروم و گفت کار مهمی دارد. من همراه برادرم سرلشگر دانشور افسر بازنشسته و از هم دوره‌های تیمسار سپهبد مقدم بود، با اتومبیل و با لباس غیر نظامی به منزل مادر تیمسار مقدم وارد شدیم.

ناصر مقدم پس از خوش آمد از برادرم عذر خواست و گفت با خسرو چند دقیقه‌ای در اتاق دیگر صحبت داریم و با هم به اتاق دیگر رفتیم، حکم مهندس مهدی بازرگان نخست‌وزیر موقت را به من نشان داد و از من خواست پست ریاست اداره دوم ستاد ارتش را بپذیرم و گفت دوست دیگری تیمسار هوشنگ قاجار را هم برای ریاست سازمان اطلاعاتی جدیدی که درست کرده‌ایم، انتخاب کرده‌ام.» ناگفته نماند که تیمسار سرتیپ خسرو دانشور در آن زمان ریاست اداره تشریفات ارتش وابسته به اداره دوم ستاد ارتش را عهده‌دار بود. سرلشگر هوشنگ قاجار فرماندهی ضد اطلاعات ارتش وابسته به اداره دوم ارتش را بر عهده داشت.

زنده یاد تیمسار سرتیپ خسرو دانشور این پست را قبول نمی‌کند و می‌گوید من برای وفاداری به اعلیحضرت محمدرضا شاه قسم یاد کرده‌ام. به شما هم توصیه می‌کنم هر چه زودتر از کشور خارج شوید. زیرا جان شما هم در خطر است و اگر دوست داشته باشید مقدمات خروج شما را فراهم می‌کنم.

تیمسار سپهبد ناصر مقدم در منزل مادر همسر خویش واقع در خیابان تخت جمشید درست مقابل سفارت آمریکا شب را به صبح می‌رساند، صبح از پنجره مشاهده می‌کند که جلوی سفارت آمریکا شلوغ است. گویا عده‌ای به آنجا حمله کرده‌اند. صبح روز ۲۳ بهمن، چریک‌های فدایی خلق به سفارت آمریکا حمله می‌کنند و سفیر و تمام کارکنان سفارت را گروگان می‌گیرند. تیمسار سپهبد مقدم که حکم نخست‌وزیر موقت را در جیب داشت با خیال آسوده از منزل خارج می‌شود تا ببیند جلوی سفارت آمریکا چه خبر هست یکی او را شناسایی می‌کند و او را بازداشت و به زندان می‌برند.

چند روز بعد وقتی تمام اطلاعات او را می‌گیرند خلخالی در دادگاه او را محکوم به اعدام و تیرباران می‌کند. خلخالی در تلویزیون گفت: «با وجود این که حکم آقای بازرگان به عنوان رئیس ساواک همراه سپهبد مقدم بود من او را محکوم و اعدام کردم.» تیمسار سپهبد ناصر مقدم چون می‌دانست با روی کار آمدن دکتر شاپور بختیار ساواک منحل می‌شود و باید به جای ساواک دستگاه دیگری تشکیل شود، به اداره کل ضد جاسوسی دستور داد تا طرح جدید سازمان اطلاعاتی را تهیه کنند. در سازمان جدید، اطلاعات خارجی و ضد جاسوسی در هم ادغام شده بودند و امنیت داخلی را از بدنه آن حذف کرده بودند تا در وزارت کشور به طور پنهانی عملیات خود را ادامه دهد.

سازمان اطلاعاتی جدید را من به همراه آقایان قرایی، امین شهیدی - مشاوران مدیر کل اداره هشتم و بهاری - رئیس بخش مستقل دکترین به اتفاق نوشتیم. همزمان با این جریان‌ها چون فرزندانم از دو سال پیش در آمریکا تحصیل می‌کردند و همسرم سرپرست آن‌ها بود تقاضای بازنشستگی کردم. ولیکن تیمسار سپهبد ناصر مقدم رئیس ساواک با بازنشستگی من مخالفت کرد و گفت در سازمان جدید، همه کاره ضد جاسوسی خواهد بود و شما که یکی از متخصصان مهم این تشکیلات هستید، نباید بازنشسته شوید.

هنگامی که من به وسیله کمیته مستقر در سفارت آمریکا که داستان آن را به طور جداگانه در این کتاب نوشته‌ام، بازداشت شدم و پس از آزاد شدن هم تا تشکیل ضد جاسوسی جدید در اختیار این کمیته قرار داشتم. با رئیس دفتر تیمسار سپهبد مقدم به نام سرگرد رحمت رزم آریا که در دبستان همکلاس ماشالله قصاب رئیس کمیته مستقر در سفارت آمریکا بود آشنا شدم و او هم در اختیار همین کمیته قرار داشت. این فرد از سوی رئیس ساواک - سپهبد مقدم - مبالغی پول به افرادی شاخص داده بود که ماشالله قصاب برای بازداشت این افراد از وجود رحمت رزم آریا استفاده می‌کرد. ماشالله قصاب روزی به من گفت: رحمت مبلغ ۱۰ میلیون تومان پول نقد به آقای درخشش از جانب سپهبد مقدم قبل از انقلاب داده بود تا فرهنگیان را با خرج کردن پول‌ها در اختیار بگیرد. این مبلغ را کمیته مرکزی انقلاب از درخشش پس گرفته بود. سپس او را آزاد کرده بودند. من درخشش را در واشینگتن چندین بار ملاقات کردم و با او و با زنده یاد بهمن باتمانقلیچ چندین جلسه برای جلب همکاری در زمینه مبارزه با جمهوری اسلامی دیدار و مذاکره داشتیم.

اطلاعات بیشتر درباره تیمسار سپهبد ناصر مقدم آخرین رئیس ساواک

۱- تیمسار سپهبد ناصر مقدم قبل از اینکه به ریاست ساواک منصوب شود، به عنوان رئیس اداره دوم ستاد بزرگ، از جانب همتای خود در آمریکا به نام ژنرال تای رئیس اداره اطلاعات ارتش آمریکا به آمریکا دعوت شده بود. در این سفر با ترنر رئیس سیا نیز بنا به اظهارات فرزند وی نادر مقدم، ملاقات داشته است. در این ملاقات‌ها، آمریکایی‌ها سپهبد مقدم را با خود همراه کرده بودند تا به جبهه ملی کمک کند تا حکومت را به نفع آمریکا به دست بگیرند. آمریکایی‌ها غافل بودند که MI6 دستگاه اطلاعاتی انگلستان خیلی زیرک‌تر از آن‌ها عمل می‌کند و روحانیان را در این تغییرات بر سر کار می‌آورد.

۲- ارتباط تیمسار سپهبد مقدم با سران جبهه ملی مانند مهندس بازرگان و دکتر سنجابی و داریوش فروهر کاملاً مشخص شد، زیرا او ظاهراً با آزادی عمل از جانب اعلیحضرت در ارتباط نزدیک با آن‌ها در واقع جبهه ملی را به صورتی می‌خواست برای کنار آمدن با پادشاه آماده سازد. به نظر من از این ارتباطات علیه رژیم پادشاهی اقدام می‌کرد. تیمسار مقدم در ساختمان "D" ساواک که برای ملاقات‌ها بود به طور مرتب با سران جبهه ملی و بعضی روحانیان نظیر بهشتی و طالقانی ملاقات و مذاکره می‌کرد. مخصوصاً در روزهای آخر عمر رژیم پادشاهی این دیدارها بیشتر انجام می‌گرفت. به طوری که در بند دیگر این کتاب اشاره کرده‌ام. روزی که زنده یاد دکتر شاپور بختیار به عنوان نخست‌وزیر تعیین شده بود، فردای آن روز باید کابینه را به حضور اعلیحضرت محمدرضا شاه معرفی می‌کرد. من به عنوان افسر سرپرست نگهبانان ساواک تعیین شده بودم. در آن روز از جمله تلفن‌هایی که به من شد باید پیام آن‌ها را به تیمسار ناصر مقدم می‌رساندم. ساعت‌های ۷ تا ۹ شب آقایان دکتر سنجابی و مهندس مهدی بازرگان تلفن کردند و خواستند به اطلاع تیمسار مقدم برسانم که آن‌ها طبق دستور او دکتر سنجابی به مشهد رفته و بازرگان هم به تبریز رفته و برگشته است. می‌خواستند که برگشت آن‌ها را به اطلاع تیمسار مقدم برسانم. من در آن زمان در کار امنیت داخلی وارد نبودم، بعدها وقتی با آقای ثابتی صحبت کردم و وضعیت روشن شد و حکومت به دست جبهه ملی افتاد، متوجه شدم که سپهبد مقدم در این زمینه نقش اساسی داشته است.

در مورد تیمسار مقدم متن ایمیلی را که آقای حمید فاطمی، دیپلمات سابق

جمهوری اسلامی برایم فرستاده به شرح زیر حضور خوانندگان تقدیم می‌کنم:
من تصادفاً روی یوتیوب به مصاحبه جنابعالی با سیمای پادشاهی ایران برخورد کردم و

با اشتیاق تمام تا پایان بخش دوم آن را شنیدم و بسیار استفاده کردم.

غرض از تصدیع، نقل خاطره‌ای است که شاید بتواند در مورد انگیزه رفتارها و سیاست‌های تیمسار مقدم روشنگر باشد و با مطالبی که جنابعالی فرمودید و همچنین مطالبی که جناب آقای پرویز ثابتی در کتاب در دامگه حادثه بیان فرموده‌اند همخوانی دارد و نوری به آن می‌تاباند. پس از خواندن کتاب در دامگه حادثه بسیار مایل بودم این موضوع را شخصا به اطلاع جناب ثابتی برسانم ولی متأسفانه هیچگونه نشانی تماسی از ایشان نداشتم. تا با شنیدن بیانات جنابعالی و نشانی ایمیلی که در آن برنامه اعلام شد فرصتی پیدا شد تا این خاطره را به اطلاع شما برسانم.

اگر جنابعالی ایمیلی از جناب ثابتی دارید و با موافقت خودشان برای من بفرستید یا این ایمیل بنده را برای ایشان بفرستید، بی نهایت سپاسگزار می‌شوم.

و اما قبل از نقل خاطره، خود را اندکی معرفی می‌کنم: بنده حمید فاطمی متولد سال ۱۳۲۹ در اصفهان هستم. در سال ۱۳۵۵ در امتحان ورودی رشته سیاسی وزارت امور خارجه با رتبه اول پذیرفته شدم (در واقع تنها کسی که در آن سال در میان همه داوطلبان نمره قبولی آورد بنده بودم که داستانی دارد جداگانه) و پس از طی دوره‌های وزارت امور خارجه و یک سال کار آزمایشی، در اول فروردین ۱۳۵۷ با درجه وابسته به استخدام رسمی وزارت امور خارجه درآمد. از ابتدا با انقلاب مخالف بودم و پس از انقلاب چون نمی‌توانستم دست روی دست بگذارم، علیه رژیم مخفیانه مشغول فعالیت شدم، به عضویت حزب ایران درآمد، با شاپور بختیار تماس گرفتم و در همان حال در زمان وزارت خارجه قطب‌زاده در سال ۱۳۵۹ به ماموریت در نروژ و سپس سوئد فرستاده شدم. در آنجا به بنده ظنین شدند و به مرکز احضارم کردند که طبیعتاً نرفتم و به سوئد پناهنده شدم و به فعالیت‌های براندازانه آشکارا ادامه دادم که تا تعطیل شدن دفتر آقای بختیار ادامه داشت... در پی آن کار در کیهان لندن به مدت نزدیک به ده سال و در بخش فارسی رادیو فرانسه و... داستان طولانی است و بیش از این در این مورد تصدیع نمی‌دهم. از سال ۲۰۰۵ در رادیو فردا در پراگ مشغول کار هستم.

و اما خاطره‌ای که در زمان خود مرا بسیار حیرت زده کرد: در اتاقی که بنده در وزارت خارجه کار می‌کردم همکاری داشتیم به نام خانم آذر خیام که خانم بسیار باهوش و کارمند بسیار فعال و زبر و زرتگی بود و فکر می‌کنم در آن زمان درجه دبیر سومی یا دبیر دومی داشت. اندکی پس از انتصاب مقدم به ریاست ساواک، یک روز صبح، خانم خیام با حالتی در فکر فرو رفته سرکار حاضر شد و پس از مدتی برای بنده و دونفر دیگر از همکاران که در اتاق بودند با حالتی شگفت زده

تعریف کرد که دیشب در یک میهمانی بوده (خاطرم نیست که کجا بوده) و پسر تیمسار مقدم نیز در آنجا بوده. خانم خیام انتصاب تیمسار مقدم را به پسر او تبریک می گوید. پسر مقدم که سرش از باده گرم شده بوده با تبختر می گوید: «ریاست ساواک که چیزی نیست، پدر من رئیس جمهور آینده این مملکت است!!» خانم خیام می گفت «از این حرف بشدت شوکه و دستپاچه شدم و الان هم که دارم این موضوع را برای شما بازگو می کنم گیج هستم که این حرف پسر رئیس ساواک که پدرش حافظ تخت و تاج مملکت باید باشد چه معنایی دارد و چگونه جرات کرده است بدین آشکاری چنین سخنی به زبان بیاورد».

این موضوع باعث تعجب همه ما شد و از آن زمان این سؤال همواره در گوشه ذهن من بود که این حرف چه معنایی می توانسته داشته باشد. تا با خواندن کتاب در دامگه حادثه و سپس شنیدن توضیحات جنابعالی در باره سفر مقدم به آمریکا پیش از انتصابش و گسترده شدن فرس قرمز در برابر همسرش (خاطرهاى که جنابعالی تعریف کردید)، به این نتیجه رسیده ام که مقدم تمام اقداماتش گام به گام دانسته و با نقشه و با این هدف بوده است که نظام پادشاهی را به وسیله انقلاب خمینی سرنگون کند. با این تصور که بعدا خواهد توانست حکومت انقلابی را به سهولت و ازگون سازد و خود رئیس جمهور ایران شود. و الحق که در بخش اول طرحش با کمال موفقیت عمل کرد اما خمینی را نشناخته بود.

از طولانی شدن مطلب پوزش میخوامم و بسیار خرسند خواهم شد اگر نظر جنابعالی را در این مورد بدانم.

با ارادت و احترام

حمید فاطمی

تیمسار ارتشبد حسین فردوست

در مورد ارتشبد حسین فردوست و یکی پدیا دانشنامه آزاد مقاله ای نوشته است تقدیم خوانندگان گرامی می کنم و خود به نکاتی می پردازم که در جایی منتشر نشده است.

این مطالب را در دو قسمت جداگانه ارتشبد حسین فردوست زمان رژیم شاهنشاهی و ارتشبد حسین فردوست پس از شورش بهمن ۱۳۵۷ تقسیم بندی می کنم.

ارتشبد حسین فردوست در رژیم شاهنشاهی

پس از برکناری تیمسار علوی کیا، تیمسار فردوست به عنوان قائم مقام ساواک انتخاب شد. ابتدا شروع به تغییراتی در سازمان‌های مختلف ساواک و سامان دادن به این تشکیلات کرد. منظور از این تغییرات کنار گذاشتن مقامات و کارکنانی بود که از دوستان سپهبد بختیار به حساب می‌آمدند.

ابتدا زنده یاد تیمسار سرتیپ حسن علوی کیا را به عنوان رئیس نمایندگی ساواک در اروپا منصوب و او را از مرکز دور کرد.

سپس معاونان تیمسار پاکروان را پس از روی کار آمدن سپهبد نصیری کنار گذاشت و پستهای آنان را نیز حذف کرد و کارهای عملیاتی را تحت نظر مستقیم ریاست ساواک قرارداد. کارهای غیرعملیاتی نظیر آموزش، کارگزینی، استخدام و انتقال کلیه کارکنان و امور مالی ساواک را زیر نظر خود قرار داد.

در ظاهر، تیمسار ارتشبد حسین فردوست به کارهای عملیاتی ساواک یعنی به کارهای امنیت داخلی، ضد جاسوسی و کارهای مربوط به سازمان اطلاعات خارجی مداخله نمی‌کرد و همه این ادارات گزارش‌های خود را مستقیماً به ریاست ساواک می‌دادند.

اما با تشکیل دفتر ویژه اطلاعات وابسته به دربار، تمام اطلاعات داخل و خارج از طریق دفتر ویژه اطلاعات، زیر نظر وی اداره می‌شد. و از آن طریق به اطلاع محمدرضا شاه می‌رسید. یعنی نه تنها ساواک، بلکه اداره دوم ستاد ارتش، اطلاعات شهربانی، اطلاعات ژاندارمری از طریق دفتر ویژه اطلاعات که به توصیه انگلیسی‌ها درست شده بود، به عرض پادشاه می‌رسید و دستورهای پادشاه را به سازمان‌های مسؤول ابلاغ می‌کرد.

در اوایل ورود تیمسار فردوست، در مورد تشکیلات بخش مستقل شوروی در ضد جاسوسی چندین جلسه با مسؤولان مختلف این بخش ساعت‌ها در حضور ایشان سازمان پیشنهادی ضد جاسوسی را مورد بررسی قرار دادیم. یکی از پیشنهادهای من این بود که برای انجام وظایف و عملیات مسؤولان در اختیار رهبران بخش مستقل شوروی در ضد جاسوسی اتومبیل قرار دهند ایشان با این تقاضا موافقت کردند و تعداد پرسنل را مطابق پیشنهاد ما افزایش دادند.

در سال ۱۳۴۹، که من به عنوان ریاست ساواک بندر پهلوی عازم ماموریت بودم مدیر کل کارگزینی، زنده یاد دکتر سرتیپ سیف‌الله فروزین به من گفت: «قبل از عزیمت به محل ماموریت، مطابق مقررات، باید با ریاست و قائم‌مقام ساواک به طور

جداگانه ملاقات داشته باشید.»

براین اساس، به دفتر تیمسار فردوست مراجعه کردم و ایشان مرا در دفتر خود پذیرفت. از پشت میز خود بلند شده و در کنار من نشست. با توجه به این که سال‌ها رئیس بخش مستقل شوروی بودم و با فعالیت‌های شوروی در شمال ایران آشنایی داشتم تا خواستم توضیحاتی در این زمینه بدهم مرا متوقف کرد و گفت: «ابتدا باید ببینم شما تا به حال در شهر بندر پهلوی و گیلان زندگی کرده‌اید؟ گفتم: خیر. گفت: یک سال در محل کار کن و با مسایل آشنا شو. اگر بعد صحبتی داشتی به دفتر من بیا.» با خداحافظی از ایشان به محل ماموریت خود رفتم.

چون مدیرکل ضد جاسوسی به شرطی که من سرپرستی ضد جاسوسی این استان را هم عهده دار باشم با ماموریت من موافقت کرده بود، بنابراین، رئیس ساواک استان گیلان که ساواک بندر پهلوی و ساواک آستارا زیر نظر ایشان بود از این که من، هم رئیس ساواک بندر پهلوی هستم و هم سرپرستی ضد جاسوسی استان را به عهده دارم، بسیار نگران شده بود که ممکن است جانشین او شوم. بدین جهت سر به سر من می‌گذاشت و شنیده بودم که افرادی را وادار کرده است تا علیه من نامه‌نگاری کنند. در صورتی که من اساساً چنین قصدی را نداشتم و پس از پایان ماموریت می‌خواستم به مرکز بازگردم. در سال اول مأموریتم با توجه به تسلطی که در امور شوروی داشتم، بسیار از نظر پرسنل و تیم تعقیب مراقبت، کمبودهایی داشتم و چندین بار به ادارات کل امنیت داخلی و ضد جاسوسی نامه نوشتم، اما پاسخی نشنیدم. به همین دلیل، به تهران رفتم و از دفتر تیمسار فردوست تقاضای ملاقات کردم، مرا پذیرفت.

گفتم که یک سال قبل زمانی که می‌خواستم به محل ماموریت بروم به حضورتان رسیدم. فرمودید پس از یکسال کار کردن در آن جا و آشنایی به منطقه مراجعه کنم. اکنون یک سال گذشته و من نکاتی را نوشته‌ام که در خدمتتان می‌خوانم. این نکات هم در مورد ضد جاسوسی و هم در مورد امنیت داخلی است. پس از خواندن لیست، گفتم من تمام این کارها را با یک کارمند ضد جاسوسی و یک کارمند امنیت داخلی انجام می‌دهم و هرچه از ادارات کل مربوط تقاضای پرسنل جدید کرده‌ام، نظر مثبتی نشان نداده‌اند.

من همچنین موضوع نگرانی رئیس ساواک استان گیلان را برای ایشان توضیح دادم و گفتم او نگران است که مبادا من جانشین او شوم، به همین جهت در کار من کارشکنی می‌کند.

تیمسار فردوست پشت میز خود قرار گرفت و دستور داد مدیران کل امنیت

داخلی، سرتیپ ناصر مقدم و ضد جاسوسی، تیمسار سرتیپ منوچهر هاشمی را احضار کنند به من هم دستور داد در اتاق انتظار بنشینم. وقتی مدیران کل آمدند به اتفاق دوباره به اتاق برگردم.

در حین صحبت‌های بالا منشی او به داخل اتاق آمد و گفت سرلشگر معتضد رئیس سازمان اطلاعات خارجی کار فوری دارند. گفت: بیاید و خود از روی صندلی پهلوی من بلند شد و پشت میز قرار گرفت و به من گفت: «وقتی تیمسار معتضد آمد از جای بلند نشو.» من هم نشستم. تیمسار سرلشگر معتضد به داخل آمد و ایستاده گزارشی را داد و خارج شد و منظورم از بیان این مطلب این بود که او با نظامی‌ها آن چنان رفتار می‌کرد و با غیر نظامیان مانند من رفتار دیگری داشت.

مدیران کل امنیت داخلی و ضد جاسوسی آمدند، مجدداً به اتفاق تیمسار فردوست رفتیم رو به من کرد و گفت: «در مورد هدف هایت در شمال، آنچه را که به من گفتی تکرار کن.» من مطالب را تکرار کردم، تیمسار مقدم بلافاصله قبول کرد که کارمندان دیگری را در اختیارم بگذارد. تیمسار هاشمی با دادن کارمندان جدید و تشکیل تیم تعقیب و مراقبت موافقت کرد ولی تا راجع به سرپرستی ضد جاسوسی خواست توضیحاتی بدهد، گفت: «اگر همین امروز رئیس بخش برای ضد جاسوسی استان گیلان را تعیین نکنید، دیگر کارهای شما را نخواهم دید.» ناچار به اتفاق تیمسار هاشمی به اداره کل هشتم رفتیم و با نظر من رئیس ضد جاسوسی استان گیلان را معین کرد و همان روز ابلاغ شد. مقصودم از بیان این توضیحات این است که بگویم فردوست برای انجام کارها قاطعیت داشت.

ارتشبد حسین فردوست پس از شورش ۵۷

پس از آغاز جنگ عراق با ایران، من برای انجام ماموریت از جانب ارتش، به امارات عربی متحده انتخاب شدم، سرهنگ رضایی از اداره ضد جاسوسی ارتش، گفت: «آقای دکتر تهرانی رئیس ساواما خواسته شما را در دفتر نخست‌وزیری ببیند. من و شما به اتفاق نزد ایشان برویم و ببینیم با شما چه کار دارد.» به اتفاق به دیدار دکتر تهرانی که نام اصلیش قنبری بود و پدرش دلال نخ و ماشین آلات بافندگی در بازار تهران بود رفتیم. او جانشین مهندس مهدی چمران شده بود.

به محض ورود به دفتر او، استوار بازنشسته آقای سعادت‌ی که در اداره موتوری ساواک کار می‌کرد، برای انجام کاری به دیدار دکتر تهرانی آمده بود. او گمان کرد که من در آن دفتر کاره‌ای هستم. جلوی من آمد تا من تقاضای او را به اطلاع دکتر تهرانی

برسانم. به وی گفتم من این جا کار نمی‌کنم. وی گفت: یکی از همکاران، تیمسار ارتشبد فردوست را دیده است که با اتومبیل وارد تشکیلات ساواک شده است.

دکتر تهرانی به من گفت: «به تازگی رادیویی را به زبان عربی راه‌اندازی کرده ایم. می‌خواهم شما که در منطقه عربی هستید در مورد این رادیو و نفوذ آن در بین اعراب بررسی کنید.» و طول موج رادیو را به من داد تا من تحقیق و نتیجه را از طریق ارتش به اطلاع ایشان برسانم از موقعیت استفاده کردم، و در مورد زندانی شدن دوست و همکارم آقای عباس وحدانی که یکی از کارشناسان امور شوروی بود و به تازگی از رئیس نمایندگی ساواک از شیکاگو به تهران بازگشته بود. با دکتر تهرانی گفتگو کردم و از او خواستم در آزادی او اقدام و از وجودش استفاده کند.

پس از بیرون آمدن از دفتر نخست‌وزیری سرهنگ رضایی صورتم را بوسید و گفت: «واقعاً جوانمردی. هر کجا که توانستی به همکاران خود کمک کردی.»

سال‌ها بعد زنده یاد دکتر حسین امامی، در آمریکا به دیدنم آمد. دکتر سرتیپ امامی در آخر عمر ساواک مدیر کل اداره بهداری شده بود و پس از انقلاب، بیمارستان دی را در تهران با همکاری تعدادی از پزشکان ساخت و سال‌ها این بیمارستان را که در سطح بالا قرار داشت، اداره می‌کرد و متأسفانه در سال ۲۰۱۹ در تهران در سن ۹۰ سالگی درگذشت. دکتر امامی گفت: «پس از انقلاب شوم، چند بار تیمسار ارتشبد حسین فردوست را در منزل پدرش واقع در خیابان صبای شمالی تهران به علت بیماری ویزیت کردم. هر بار که به آنجا رفتم، در اطراف خانه او پلیس محافظ بود. من از تیمسار فردوست توضیح خواستم که می‌گویند شما در این ماجرا نقش داشته‌ای.» فردوست جواب داد: «من نمی‌توانم توضیح بدهم. اشتباهاتی شده است.»

با شخص دیگری در آمریکا آشنا شدم که ساختمان‌های ساواک را ساخته بود. او با تیمسار ارتشبد حسین فردوست روابط نزدیکی داشت و گاهی در کلوپ ایران جوان با او بریج بازی کرده بود. او به من گفت: «چند ماه قبل از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، فردوست به من گفت زندگی خود را بفروش و دست همسرت را بگیر، از مملکت خارج شو.» به تیمسار فردوست گفتم: «خود شما چرا این کار را نمی‌کنی؟» وی پاسخ داد: «من باید بمانم، کارهایی هست که باید انجام دهم.»

چند سال پس از انقلاب شوم که در خارج از کشور بودم، از طریق مطبوعات رادیو و تلویزیون‌های فارسی زبان شنیدم که تیمسار ارتشبد فردوست به وسیله حکومت جدید بازداشت و در مصاحبه‌های تلویزیونی، خود را جاسوس انگلیس معرفی کرده و نسبت به اعلیحضرت محمدرضا شاه مطالب ناشایستی بیان می‌کند و

اکثراً در گفته‌های خود او را محمدرضا صدا می‌کند و بسیار توهین‌آمیز حرف می‌زند. می‌گوید: «من از انگلیسی‌ها خواستم که محمدرضا به جای پدرش به پادشاهی برسد. در حالی که انگلیسی‌ها مخالف بودند که او به این مقام دست یابد!»

زنده یاد مهندس نوذر رزم‌آرا دوست و همکارم که طی سال‌های اقامت در آمریکا تقریباً هفته‌ای چند بار یکدیگر را می‌دیدیم. در مورد ارتشبد حسین فردوست چنین می‌گفت: «زمانی که تیمسار حسین فردوست به عنوان قائم مقام ساواک بود، من و او کتاب‌های آموزشی ساواک را با استفاده از کتاب‌های درسی و مدارک آموزشی MI6 انگلیس و CIA آمریکا، به فارسی ترجمه می‌کردیم چندین دفعه به من گفت: «چمدان خود را بردار. گفته‌ام بلیط رفت و برگشت گرفته‌اند به اتفاق می‌رویم لندن و ۴۸ ساعت بعد بر می‌گردیم و اضافه کرد من در چند دفعه‌ای که همراه او به لندن رفتم، از سوی دولت انگلستان اتومبیل و امکانات برای او فراهم می‌کردند و خیلی با احترام با او رفتار می‌کردند. طی این مدت که با هم کتاب می‌نوشتیم، اشاره می‌کرد بهترین سرویس اطلاعاتی جهان MI6 است. وی گفت، اکثر پادشاهان و روسای جمهوری در خاورمیانه با وجودی که با انگلیس‌ها در ارتباط نزدیک هستند، ولی معمولاً از افراد نزدیک به این روسا یک یا چند نفر را به پا می‌گذارند که اگر چنانچه شخصی بخواهد به آن‌ها دروغ بگوید به وسیله این افراد سخنان و رفتار آن‌ها را کنترل می‌کنند. چنین وانمود می‌کرد که او چنین نقشی را در کنار پادشاه ایران بازی می‌کند.»

زنده یاد مهندس نوذر رزم‌آرا در جریان اغتشاشات ایران و خروج پادشاه و سفرش به مصر، رئیس نمایندگی ساواک در قاهره بود. می‌گفت: در فرودگاه اسوان به حضور پادشاه می‌رسد. شاهنشاه می‌فرماید: «قرار است فردوست با شما در تماس باشد. اگر مطالبی از او رسید فوراً نزد من بیایید و مطالب را به من بگویید. پس از یک هفته که شاه از مصر خارج می‌شد، باز هم برای بدرقه پادشاه به فرودگاه رفتم. پرسید از فردوست خبری نشد جواب دادم خیر. سرش را تکان داد.»

در سال ۱۹۸۷، یکی از دوستانم زنده یاد اکبر نگهبان که از بستگان نزدیک تیمسار ارتشبد حسین فردوست بود و تازه از ایران آمده بود، در دفتر کارم در واشنگتن به دیدارم آمد.

در مورد تیمسار ارتشبد حسین فردوست از او سؤال کردم. گفت: «تیمسار فردوست در تلویزیون جمهوری اسلامی بیان کرد که جاسوس انگلیسی‌ها بوده است.» او سپس مطالب جالبی را به شرح زیر بیان کرد. تا چه حد این مطالب صحت داشته باشد نمی‌دانم و قضاوت را به عهده خوانندگان می‌گذارم.

آقای نگهبان گفت: «محمدرضا شاه از فردوست به عنوان رابط برای مبادلات اطلاعاتی استفاده می‌کرد، نه جاسوسی برای انگلیسی‌ها. حسین فردوست با وجودی که ظاهراً بازداشت شده بود، هر هفته یک بار با محافظ به جمع خانواده می‌پیوست. ولی هیچ سخنی درباره خود بیان نمی‌کرد. پس از دیدار از خانواده مجدداً با محافظان خود به اقامتگاه خود باز می‌گشت.

تیمسار فردوست حدود یکسال قبل از انقلاب شوم ۱۳۵۷، از جانب انگلیسی‌ها خواسته‌های آنان را این چنین با پادشاه مطرح می‌کند:

۱- اگر پادشاه مجری خواسته‌های ما باشد لزومی ندارد شورای سلطنت را تشکیل دهد در غیر این صورت باید از کار کناره‌گیری کند و خواسته‌های ما به دست شورای سلطنت انجام خواهد گرفت و دو سال بعد ولیعهد به سلطنت می‌رسد.

۲- اوپک باید منحل شود تا نفت ارزان‌تر به کشورهای غربی تحویل شود. در آن زمان قیمت نفت بشکه‌ای ۱۲ دلار بود و برای بعضی کشورها نظیر آلمان، فرانسه، انگلیس، اتریش و ایتالیا یعنی کشورهای مهم صنعتی اروپا خرید نفت به این قیمت بیشتر بودجه کشورشان را می‌بلعید و از نظر اقتصادی ادامه این وضعیت برای آنان امکان‌پذیر نبود. به این جهت کشورهای غربی مقدمات برکناری شاه ایران را فراهم و خواسته‌هایشان را به وسیله خمینی به انجام رساندند.

۳- متوقف کردن افتتاح بانک بین المللی نفت که مرکز اصلی آن در ایران و شعبات آن در تمام کشورهای نفت خیز منطقه عضو اوپک قرار بود باز شود. پول‌های دریافتی از فروش نفت این کشورها به جای اینکه در آمریکا یا اروپا در بانک‌ها نگهداری شود، به بانک نفت سپرده می‌شد و این بانک به کشورهای مسلمان در آفریقا و آسیا که بسیار فقیر هستند برای سازندگی با بهره بسیار کم وام‌های طولانی مدت می‌پرداخت. در آن زمان عربستان سعودی ۱۶۰ میلیارد دلار، ایران ۲۳ میلیارد دلار و کویت ۸۰ میلیارد دلار ذخیره ارزی در بانک‌های آمریکا داشتند.

۴- سرکوب کامل تمام گروه‌های چپ نظیر حزب توده، چریک‌های فدایی خلق، مجاهدین خلق و سایر گروه‌ها و احزاب چپی که به نام‌های مختلف وجود دارد.

این نکته را غربی‌ها به این جهت توصیه می‌کردند که نگران نفوذ بیشتر اتحاد جماهیر شوروی در ایران و خاورمیانه بودند. زیرا همه این گروه‌ها وابسته به اتحاد جماهیر شوروی و مورد حمایت آن کشور بودند. غربی‌ها نگران بودند که مبادا روزی این احزاب و گروه‌ها با کمک بعضی از مقامات ناشناخته چپ در ارتش، رژیم پادشاهی را ساقط کنند و یک حکومت تابع اتحاد شوروی نظیر کشورهای بلوک

شرق به وجود آورند .

البته این فکر بیشتر آن زمان در کشورهای غربی قدرت گرفت که اداره کل ضد جاسوسی ساواک چندین شبکه جاسوسی اتحاد شوروی را در میان افسران عالی رتبه ایرانی کشف کرد. نظیر سرلشگر مقربی معاون اداره پنجم ستاد ارتش، برادران سرهنگ حسین زاده و تیمسار سرتیپ بازنشسته درخشانی به دام ضد جاسوسی ساواک افتاده بودند .

۵- متوقف کردن ساختمان کارخانه پتروشیمی ایران که به وسیله ژاپنی ها ساخته می شد. وقتی محصولات تولید می شد بازار تمام اروپا را می گرفت. محصولات پتروشیمی بسیار ارزان به بازار مصرف می رسید و رقیب بزرگی در مقابل شرکت های نفتی بزرگ به حساب می آمد.

۶- متوقف کردن ساخت نیروگاه های اتمی ایران

اولین نیروگاه اتمی در بوشهر با ظرفیت ۱۲۰۰ مگاوات برق ساخته شده بود و اگر انقلاب نمی شد، در سال ۱۹۸۰، به بهره برداری می رسید. نیروگاه به وسیله شرکت زیمنس آلمان ساخته شده بود. نیروگاه بعدی را همین شرکت قرار بود در بندرعباس بسازد. پیش بینی شده بود جمعا ۱۸ راکتور اتمی نیروگاه برق در مناطق مختلف ایران ساخته شود و نه تنها برق کشور را تامین کند، بلکه به کشورهای همسایه نیز برق صادر کند. قرار بود دو نیروگاه به وسیله آلمانی ها، دو نیروگاه به وسیله آمریکایی ها، یکی در اراک و دیگری در اصفهان در منطقه گاوخونی. دو نیروگاه توسط فرانسوی ها در دارخوین اهواز هر یک با ظرفیت ۹۰۰ مگاوات برق در حال ساختن بودند و بقیه ۱۱ راکتور دیگر هنوز محل ساختشان معین نشده بود. در اینجا لازم به ذکر است که در سال ۱۳۵۷، قبل از تعویض تیمسار ارتشبد نصیری، رئیس حفاظت شرکت زیمنس، سازنده نیروگاه اتمی بوشهر برای ملاقات با تیمسار نصیری وقت ملاقات گرفته بود تا موضوع مهمی را به اطلاع ساواک برساند. من در ضدجاسوسی رئیس اداره ای بودم که تمام فعالیت های مربوط به بیگانگان زیر نظر آن اداره بود. در ساختمان "D" محل ملاقات که در جنب در ورودی اصلی ساواک قرار داشت، من همراه تیمسار ارتشبد نصیری، با رئیس حفاظت شرکت زیمنس آلمان دیدار کردیم. می گفت: «یکی از اعضای KBG سفارت شوروی، با یک کارشناس آلمانی انرژی اتمی ایران تماس گرفته و قصد فریب و خرید او را داشته است. این کارشناس بلافاصله به ما اطلاع داد و او را به آلمان برگرداندیم. و قصد از این ملاقات اعلام آمادگی همکاری با شما در زمینه جلوگیری از نفوذ دستگاه های اطلاعاتی سایر کشورها می باشد و در صورت

توافق، یک افسر اطلاعاتی از جانب ساواک را دعوت می‌کنیم برای طی یک دوره مخصوص کوتاه به آلمان بیاید.» در همان جلسه، تیمسار ارتشبد نصیری به رئیس حفاظت شرکت زیمنس گفت: «موسوی برای این دوره به آلمان خواهد آمد.» ولی به علت این که کشور شاهد نا آرامی‌ها بود و با تعویض تیمسار نصیری سفر من به انجام نرسید.

۷- جنگ با کشور عراق

اعلیحضرت اساسا با انجام هرگونه جنگ و تجاوز به خاک همسایگان مخالف بودند. معظم‌له در الجزایر با صدام حسین ملاقات داشتند و در مورد اختلافات دو کشور به توافق رسیده بودند و بعد هم بر اساس مذاکرات، خواسته‌های ایران بدون جنگ مستقیم با عراق تامین شده بود حتی روابط اطلاعاتی و همکاری میان دو کشور برقرار شده بود. لازم به ذکر است که کشورهای بزرگ تمایل به روابط دوستانه عراق با ایران نداشتند. قصد آن‌ها از جنگ دو کشور مصرف تمام سلاح‌های فروخته شده به کشورهای نفتی منطقه بود. از مقاصد کشورهای قدرتمند اعلیحضرت محمدرضا شاه کاملا با اطلاع بودند و از درگیری با کشورهای دیگر خودداری می‌کردند. اما پس از سقوط رژیم شاهنشاهی، طولی نکشید که آیت‌الله خمینی این خواسته کشورهای فروشنده سلاح‌های مرگبار را اجابت کرد و آن را به انجام رساند. ۸ سال جنگ با عراق هزاران کشته از ایران و عراق به جا گذاشت که سرمایه عظیم هر دو کشور بودند و هزینه بسیار گزافی برای هوس‌های صدام حسین و خمینی به ایران و عراق تحمیل شد.

۸- متوقف کردن لوله‌کشی گاز دوم اتحاد جماهیر شوروی و صدور گاز به

کشورهای صنعتی اروپا از طریق شوروی

ایران با ۳ کشور صنعتی اروپا شامل آلمان، اتریش و ایتالیا قرارداد بسته بود که گاز مصرفی آنان را تامین کند. به همین جهت قرار بود گاز ایران به وسیله خط لوله‌ای در آستارا تحویل شوروی شود تا به مصرف ایالات جنوبی اتحاد شوروی برسد و در عوض شوروی معادل آن را در غرب کشورش به ۳ کشور نام برده تحویل دهد و آمریکا با چنین قراردادی مخالف بود.

آنچه که در بالا ذکر شد، خواسته غربی‌ها از شاه بود و او به خواسته قدرت‌های بزرگ جهانی پاسخ منفی داد و به همین جهت هم غربی‌ها به وسیله ایادی خود او را از قدرت برکنار کردند. ولی همین خواسته‌ها به وسیله آیت‌الله خمینی که بر اساس سازش با دولت‌های بزرگ حکومت ایران را به دست آورده بود، به اجرا درآمد.

همان دوست می‌گفت: «شاهنشاه پس از شنیدن سخنان تیمسار فردوست، او را از اتاق بیرون کرد و تا خروج از ایران او را به حضور نمی‌پذیرفت. تیمسار فردوست کارهای خود را در کیف مخصوص برای پادشاه می‌فرستاد و دستورها را دریافت می‌کرد.»

تیمسار فردوست بعد از سقوط دولت بازرگان، در منزل پدرش زندگی می‌کرد. وی در آبان سال ۱۳۶۲، بازداشت شد و در چند مصاحبه تلویزیونی شرکت کرد. در این فاصله، کتابی به عنوان خاطرات ارتشبد حسین فردوست به وسیله خود حکومت اسلامی تهیه شد که ضربه بیشتری به محمدرضا شاه زد. مطالب این کتاب به وسیله تیمسار ارتشبد جم و تیمسار سپهبد مبصر مورد انتقاد کتبی قرار گرفت و آنان دروغ‌های دست ساخت تیمسار فردوست را که جمهوری اسلامی به نام او در این کتاب منتشر کرده بود، مورد نقد قرار دادند.

انتصابات رده بالای ارتش در زمان بازرگان را تیمسار ارتشبد حسین فردوست انجام می‌داد. مثل انتصاب تیمسار ولی‌الله قرنی به ریاست ستاد ارتش جمهوری اسلامی، انتصاب سرلشگر فرید به عنوان وزیر دفاع، سرلشگر شادمهر و سرلشگر شاکر که هر سه در دفتر ویژه اطلاعات با فردوست همکاری داشتند.

تیمسار حسین فردوست در روز ۲۸ اردیبهشت ماه ۱۳۶۶، ظاهراً با سکنه قلبی درگذشت، ولی گفته می‌شد که او را کشتند.

در ویکی پدیا مطالبی درباره تیمسار حسین فردوست نوشته شده که تقدیم خوانندگان می‌کنم:



حسین فردوست (زاده ۲ اسفند ۱۲۹۶ در تهران - درگذشته ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۶ در تهران) ارتشبد نیروی زمینی شاهنشاهی ایران، رئیس دفتر ویژه اطلاعات از ابتدای تاسیس در ۱۳۳۸، قائم‌مقام ساواک طی سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۲، رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی از ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ و یکی از برجسته‌ترین و مؤثرترین چهره‌های سیاسی - اطلاعاتی دوران حکومت پهلوی و همدرس و دوست صمیمی دوران کودکی و نوجوانی محمدرضا پهلوی بود.

زندگی

حسین فردوست از دوران کودکی به عنوان دانش آموز دبستان نظام وارد کلاس مخصوصی شد (۱۳۰۴ خورشیدی) که رضاشاه برای ولیعهد محمدرضا پهلوی ترتیب داده بود. رضاشاه که تمایل داشت در کنار فرزندش دوست و همبازی درس خوانی باشد، فردوست را مورد توجه خاص قرارداد و او به دربار راه یافت. بدین سان فردوست از کودکی نزدیکترین دوست محمدرضا شاه و محرم اسرار او شد. با عزیمت محمدرضا پهلوی به سوئیس برای تحصیل در کالج له روزه فردوست تنها همکلاسی بود که با او به طور رسمی اعزام شد و طی این سالها همچنان صمیمی ترین یار محمدرضا شاه بود. طی این سالها این رابطه متقابل تعمیق یافت و چنان پیوندی پدید شد که گویی فردوست جزء مکملی از شخصیت و زندگی محمدرضا شاه است. با آغاز پادشاهی محمدرضا شاه فردوست همچنان در کنار او بود و این رابطه چنان بود که شاه در کتاب ماموریت برای وطنم تنها کسی را که دوست خود معرفی کرد فردوست بود: «در آن موقع دوست صمیمی من پسری بود به نام حسین فردوست که پدرش ستوان ارتش بود. حسین در دوران تحصیل در سوئیس با من همدرس بود و بعد هم با درجه سرهنگی سمت استادی دانشکده افسری را عهده داری می کند و فعلاً در گارد شاهنشاهی مشغول انجام وظیفه است». فردوست در سال ۱۳۳۸ خورشیدی رئیس دفتر ویژه اطلاعات شاه بود که فعالیت های مقام های مملکتی و درباری را بخصوص دربار را به شاه گزارش می داد. در سال های ۱۳۴۰-۱۳۵۰ قائم مقام ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) و از سال های ۱۳۵۰-۱۳۵۷ رئیس بازرسی شاهنشاهی بود.

فردوست و انقلاب ۱۳۵۷

رفتار و مواضع ارتشید فردوست در زمان حوادث سال های ۱۳۵۶-۱۳۵۷، که منجر به پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ شد، شایعاتی را درباره وی بر سر زبانها انداخت. فردوست در خاطراتش عملکرد خود علیه حکومت پهلوی در زمان اوج گیری انقلاب را تأیید می کند. از جمله، فردوست در صدور اعلامیه بی طرفی ارتش در صبح ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، که منجر به پیروزی نهایی انقلاب شد، نقش تعیین کننده داشت (مراجعه به ویکی گفتاوردد). در وفاداری او به خاندان پهلوی و همچنین نخست وزیر وقت (شاپور بختیار) ابهام هایی وجود دارد. کتاب خاطرات فردوست با نام «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» در ۲ جلد توسط انتشارات مؤسسه اطلاعات و مؤسسه

مطالعات و پژوهش‌های سیاسی منتشر شده است. در جلد دوم کتاب، تصاویری از رجال پهلوی مشاهده می‌شود.

درگذشت

فردوست پس از انقلاب به صورت پنهان در ایران زندگی می‌کرد و سرانجام در آبان ۱۳۶۲ در خانه پدری‌اش توسط نیروهای اطلاعاتی دستگیر شد و سرانجام در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۶۶ در حالی که ۴ سال در بازداشت به سر می‌برد و به نگارش کتاب خاطرات خود می‌پرداخت در ۷۰ سالگی و بر اثر سکته قلبی درگذشت و در بهشت زهرا (قطعه ۱۰۸، ردیف ۵۵، شماره ۲۵) به خاک سپرده شد.

خلاصه‌ای از مقاله‌ای به نام «تولد ساواک» در وب سایت گویا نیوز به قلم آقای عرفان قانع‌فرد کارشناس مطالعات امنیت (یکشنبه سوم مهر ۱۳۹۰)

هنوز هم حکایت ساواک نا آشنا باقی مانده است و شاید کسی نباید بداند که سرنوشت و سود و زیان سازمان امنیت ایران چه بود و چه استعدادها و شخصیت‌هایی در آن نقش داشتند و برای تاریخ معاصر ایران چه چیزی را رقم زده؟ آیا با هر تغییری در کشور باید نهاد امنیتی را بکلی منحل و نابود کرد؟ یا در حفظ آن کوشید و برای بقای کشور ضروری دانست. آیا برآستی ساواک بخشی از هویت سیاسی و تاریخ معاصر ایران نیست؟ عملکرد ۲۱ ساله آن در سرنوشت کشور تاثیری نداشت؟ آیا ساواک که از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۵۷ تنها سازمان امنیتی اطلاعاتی ایران بود که در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بکلی نابود شد و یا این که با ساختاری جدید پایه‌های اصلی واجا (وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی) ایران شد.

وقتی پیمان سنتو تشکیل شد در کنفرانس ضد تخریب آن قرار شد که هم آهنگی اطلاعاتی در بین سازمان‌ها شود و در ترکیه، پاکستان، عراق و ایران سازمان‌های اطلاعاتی درست شود و به همین سبب برای شکل‌گیری ساختار ساواک از آمریکا الگوگیری شد و بنیان‌گذاران ساواک سازمان سیا را الگوی طرح اولیه خود قرار داده بودند. اما در آمریکا اف-بی-آی و سیا اطلاعات داخلی و خارجی جداست. اما در ایران یکی شد. البته بر این اعتقادند که آمریکا در شکل‌گیری ساختار ساواک نقش اساسی داشته است. البته بعدها کارشناسان سیا و موساد در ایران به آموزش و پرورش امنیتی ساواک پرداختند.

به هر حال هسته اصلی سازمان اطلاعات و امنیت کشور در سال ۱۳۳۵ در فرمانداری نظامی شکل گرفت. در ۱۵ مهرماه همان سال شاه در نطق افتتاحیه مجلس سنا به حفظ امنیت کشور اشاره داشت. روز ۱۰ بهمن ۱۳۳۵ لایحه تاسیس ساواک به تصویب مجلسین شورای ملی و سنا رسید و از اول سال ۱۳۳۶ سازمان اطلاعات و امنیت کشور به طور رسمی شروع به کار کرد.

محمدرضا شاه در کتاب «پاسخ به تاریخ» هدف از تشکیل ساواک را عوامل زیر می داند:

«مبارزه و مقابله با کمونیسم و گروه‌های مختلف چپ. پایان دادن به فعالیت‌های مخرب در داخل و خارج از ایران و کسب اطلاع از جاسوسان و خرابکاران و گزارش آن به دولت و رهبران نظامی»

در ابتدا برای سپردن مهار اختیار این سازمان با ۹ اداره مختلف سخن از سرلشگر ولی‌الله قرنی معاون ستاد ارتش و رئیس رکن دو بود و بعد ناصر ذوالفقاری معاون پارلمانی نخست وزیران (حسین علاء و دکتر اقبال) مطرح بود و حتی به وی شاه می گوید و چند روزی می گذرد اما رای شاه برگشت و بعد تیمور بختیار رئیس شد و پاکروان و علوی کیا به عنوان دو سرهنگ معاونین او شدند. البته علوی کیا معتقد است که کشورهای غربی انتصاب بختیار را پیشنهاد کردند.

در دو دهه ۴۰ و ۵۰ مهمترین گروه‌هایی که ساواک به بررسی و نحوه کنترل آن‌ها می‌پرداخت عبارت بودند از:

- الف- نیروهای چپ و حزب توده
- ب- روحانیون و گروه‌های مذهبی
- ج- روشنفکران و دانشجویان
- د- جبهه ملی و گروه‌های ملی مانند نهضت آزادی
- س- گروه‌های مسلح (مانند مجاهدین خلق، چریک‌های فدایی خلق سازمان انقلابی حزب توده)

فعالیت ساواک را می توان به چهار دوران تقسیم کرد:

اول- دوران تیمور بختیار (سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۰)

در این دوران جلوگیری از نفوذ کمونیسم به ایران و خرابکاران کمونیست و پایان دادن به فعالیت‌های مخرب حزبی در داخل و خارج جزو دغدغه‌های اول ساواک بود که برخی معتقدند پس از سال ۱۳۳۰ توده‌ای‌ها به عنوان تهدید جدی محسوب

نمی‌شدند. اما کمونیست‌ها چهره‌ای خشن و غیر انسانی را از ساواک ترسیم کردند و گاه چنان اغراق‌آمیز به توصیف اعمال ساواک پرداختند که سال‌های سال چنین چیزهایی به خاطر تکرار در نوشته‌های تاریخ معاصر دیده می‌شود.

گروهی از مقام‌های امنیتی در دفاع از سازمان مطبوعشان در برابر منتقد‌های ملی‌گرای خود به این نکته اشاره دارند که در زمان مصدق هم شکنجه وجود داشته است و حتی به همراهی آیت‌الله کاشانی از قانون عفو خلیل طهماسبی قاتل رزم‌آرا دفاع کرد. به موجب این قانون مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد. قانون حفظ امنیت اجتماعی مصدق بعدها دستمایه ساواک قرار گرفت.

در دوران بختیار فرماندار نظامی او کشف سازمان نظامی حزب توده در سال ۱۳۳۳ یکی از بزرگترین کشف‌ها و مهمترین دستاوردهای بختیار بود که مورد توجه آمریکایی‌ها قرار گرفت. بعد دستگیری سروان خسرو روزبه در سال ۱۳۳۶ که در زمان ساواک دستگیر و اعدام شد. بعد کشف کودتای قرنی بود.

در مورد بختیار روایات مختلف شنیده می‌شود. گروهی می‌گویند بختیار خصوصیات مردانگی و جوانمردی داشت، آدمی لوتی و رفیق باز بود، دست و دل‌باز و رشید و نترس و یک افسر شجاع و جسور و لایق، وطن‌پرست و جاه‌طلب و برای از بین بردن دشمنش از هیچ چیز مضایقه نمی‌کرد. گروهی از خیانت او به شاه که به سیای آمریکا توصیه کرده است که از او حمایت کنند تا شاه را از تخت قدرت بردارد و خود جانشین شود. بختیار در ۲۳ مرداد ۱۳۴۹، در عراق به وسیله ساواک ترور شد.

دوم - دوران حسن پاکروان (سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲)

در این دوران امینی به نخست‌وزیری ایران رسید و سکان اختیار ساواک در اختیار ژنرال خوشنام به اسم پاکروان سپرده شد. گرچه دوران دهه ۱۳۴۰ که با روابط متلاطم روسها با ایران آغاز شد و ظهور جبهه ملی نهضت آزادی با آغاز دوران فعالیت کندی و ریاست جمهوری آمریکا ماجرای انتخابات در ایران و لغو آن توسط شاه. کابینه شریف امامی و بعدها توصیه آمریکاییها به روی کار آمدن دولت امینی. نزاع امینی با بختیار و سپس برکناری بختیار در آخر سال ۱۳۳۹. زمان شریف امامی اعتصاب معلمین و گردهم‌آیی و قدرت‌نمایی جبهه ملی، زدو خورد با دانشجویان و بعد تشکیل کابینه اسدالله علم. اصلاحات ارضی. مخالفت‌ها و دستگیری سران جبهه ملی و نهضت آزادی. دستگیری خمینی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲. ترور حسنعلی منصور نخست‌وزیر و... از عمده مسائل مطرح بود. اما در این دوران چهره خشنی که از ساواک بر جای مانده

بود توسط پاکروان زدوده شد. حتی با روحانیون معترضی مانند طالقانی - خمینی با ملاطفت برخورد و از انجام هرگونه خشونت‌پرهیز شد که به دوران ملائمت ساواک شهرت دارد. بعدها مقامات ساواک آن را دوران ارشاد و ارفاق نامیدند.
شاپور بختیار درباره او می‌گوید:

«تیمسار پاکروان انسان دوست بود. شعور و فرهنگش بی‌شک از سطح متعارف بسیار بالاتر بود. چندین زبان می‌دانست و چون در فرانسه بزرگ شده بود فرانسه را مثل زبان فارسی و بل بهتر صحبت می‌کرد.»

وقتی دوگل به تهران آمده بود، پس از چند لحظه صحبت با پاکروان به او گفته بود:

«شما افسر فرانسوی در اینجا چه می‌کنید؟ پاکروان هر چه از دستش بر می‌آمد برای نرم کردن روش‌های خشن ساواک و ایجاد نظم در کارهای آن دستگاه انجام داد و به پادشاه وفادار ماند.»

علوی کیا درباره او می‌گوید:

«پاکروان یک محقق و یک استاد بود. افسر توپخانه اما مسلط به ادبیات فرانسه. انسانی اهل مطالعه و کتاب‌خوان. خبرهای مختلف سیاسی را دنبال می‌کرد و تمام جرایم بزرگ دنیا را می‌خواند و کتاب‌ها و نشریات مختلف را مطالعه می‌کرد.»

سوم- دوران نعمت‌الله نصیری (سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۷)

در این دوران شاه به توسعه ساواک اهمیت داد تا قدرتی مافوق قدرت دولت باشد و شاید دوران جمود ساواک شروع شد که ۱۳ سال دوام یافت و مقارن با نخست‌وزیری امیرعباس هویدا بود. دورانی که به دلیل برخورد با گروه‌های چپ و ترورهای مسلح معترض و هم‌زمان با تبلیغات گسترده کنفدراسیون در خارج از کشور و هم‌زمانی با تبعید روحانی معترض خمینی در عراق. چهره خشن دوباره به جهانیان معرفی شد و آن را دوران شکنجه و داغ و درفش نامیدند.

در این دوران ساواک در سرکوب و کنترل تقریباً کامل عناصر ضد نظام سلطنتی فعالیت گسترده‌ای انجام داد و دوران اعدام‌های زندانیان معرفی شد. که البته کارشناسان ساواک معتقدند که تنها برای گروه‌های تروریستی شاید کمی خشونت به کار رفته باشد. اما تبلیغات و نوشته‌های خارج از ساواک همچنان بر شکنجه‌گری مانند شلاق زدن، کتک زدن و... اصرار دارند. البته بازرگان در مصاحبه با بی.بی.سی می‌گوید:

«که در مورد ما شکنجه‌ای صورت نگرفته است.»

در دوران بعد از پاکروان اداره امنیت داخلی توانست که با در اختیار داشتن افرادی مانند رادمنش و عباس شهریاری در سالهای ۱۳۴۰-۱۳۴۲ بعضی از تشکیلات حزب توده تهران و جنوب ایران را در اختیار بگیرد.

اما برخی مورخان از گرایش روشنفکران به چپ حکایت دارند. اما به هر حال تب و تاب کمونیستی جزو ایدئولوژی‌های غالب و تفکرهای مسلط آن زمان بوده است و بعد هم شاید مذهب‌بیون می‌توانستند با آنها رقابت کنند.

در این دوران با آغاز حرکت‌های مسلحانه، گروه‌های مسلح بیشترین توجه اداره امنیت داخلی را به خود جلب کردند و ساواک آنان را مخرب و تروریست نامید و معتقدند که تا ۸۰ درصد آنان را در اوایل دهه ۱۳۵۰ پاکسازی کرده بودند.

دغدغه اداره امنیت داخلی ساواک تنها وجود مخاطره بالقوه روحانیان افراطی و مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق است. که پرداختن به آن اهمیت دارد و برای نهضت آزادی و جبهه ملی هیچ نقش مهمی نمی‌گذارد. گروهی اولین موفقیت تبلیغاتی ساواک را ترور بختیار نخستین رئیس ساواک می‌دانند که پرویز ثابتی با ظهور در تلویزیون در ۲ دی ماه ۱۳۴۹ به عنوان مقام امنیتی، اسرار ترور بختیار را افشا کرد و به نقش شرکت‌های نفتی و هزینه کردن بیست میلیون دلاری اشاره نمود که همین مصاحبه موجب اعتراض آمریکا و انگلیس می‌شود. برخی افراد دیگر هم موفقیت ساواک را انتشار کتابی در باره فراماسونها می‌دانند که یکی از ماموران ساواک - اسماعیل راثین - برشته تحریر درآورد. و ثابتی آن را عملکرد اشتباه ساواک نامید.

در این دوران مسئله دانشجویان هم تحت عنوان کنفدراسیون برای بخش برون مرزی ساواک و اداره امنیت داخلی مطرح بود که ساواک بیشتر از کنفدراسیون به عنوان تحریک شده نام می‌بردند که آنان را بازیچه کشورهای خارجی توصیف می‌کرد که طعمه توسعه فعالیت‌های مسلحانه در کشورهای منطقه شده‌اند. حسن ماسالی یکی از سران کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج هم معتقد است ما در ارتباط با فداییان خلق و برای حمایت از مبارزات مسلحانه در خاورمیانه فعالیت می‌کردیم و در خاورمیانه در ارتباط با سازمان‌های فلسطینی در لبنان، عراق، یمن جنوبی و ظفار فعالیت می‌کردیم و در رابطه‌شان با ک-جی-بی شوروی در کتابش معترف بوده است.

در دوران نصیری زندان اوین ساخته شد. در زمینی به وسعت ۴۳ هکتار که از دهه ۱۳۴۰ آغاز شد و در سال ۱۳۵۰ افتتاح شد و مستقیماً توسط ساواک اداره می‌شد. که در آن علاوه بر برخورد شدید با زندانیان امنیت داخلی اکثر اعدام‌های مخالفان رژیم در آن جا صورت می‌گرفته است و این زندان بعد از انقلاب هم همچنان به

عنوان بازداشتگاه اوین از آن استفاده می‌شود. از ریاست این دوره ساواک عمدتاً نقد مثبتی وجود ندارد. نصیری در ۱۶ خرداد ۱۳۵۷ از ریاست ساواک برکنار شد و به سمت سفیر ایران در پاکستان منصوب شد.

با پیروزی انقلاب نصیری در دادگاه انقلاب به اعدام محکوم و روز ۲۶ بهمن ۱۳۵۷ به جوخه اعدام سپرده شد.

چهارم- دوران ناصر مقدم سال ۱۳۵۷

مقدم بعد از سفر به آمریکا و دیدار با مقامات سیا در روز ۱۷ خرداد ۱۳۵۷ هنگامی که رئیس اداره دوم ارتش و در آستانه ۵۷ سالگی به ریاست ساواک برگزیده شد که قرار بود علی معتضد قائم مقام ساواک به ریاست برسد. شاه معتضد را چندان نمی‌شناخت و فردوست هم گفته بود که او برای این کار مناسب نیست و علوی‌کیا در این باره می‌گوید:

«وقتی که نصیری رفت اول قرار بود که معتضد قائم مقام رئیس شود و تا ۴۸ ساعت بعد هم قرار بود وی بشود اما فردوست و شاید فرح لیست‌ها را برده بود و به اعلیحضرت گفته بود که مقدم را بگذارند و مقدم شد رئیس ساواک. به هر حال فرح و فردوست هم در تفکر شاه تاثیر داشتند که دست به این انتخاب بزنند.»

در باره مقدم اظهار نظرهای گوناگونی شده است که اکثریت مقدم را متهم می‌کنند که با انقلابیون همکاری کرده است.

حتی شاپور بختیار می‌گوید: من اطلاع داشتم که مقدم با بازرگان و سنجابی هم ملاقات کرده است. گفت اعلیحضرت به من دستور دادند که درباره مسایل ایران با شما و بازرگان و سنجابی صحبت کنم. نقش مقدم در این میان بسیار مهم است. در اواخر این هفته سرنوشت‌ساز، مقدم آشکارا به سمت بازرگان - که به او قول داده بود در سمت ریاست ساواک ابقایش خواهد کرد متمایل شده بود. حسین آزموده درباره مقدم می‌گوید: مقدم سال‌ها افسر خود بنده بود و با من کار می‌کرد و افسر شایسته‌ای بود و... تا روزی که در دستگاه ما بود از نظر من افسری ممتاز بود و فردوست او را خواست و من مخالفت کردم. عاقبت پادشاه فرمودند برود نزد فردوست. اما دیگر مقدم تغییر حالت و صفت داد... افتاده بود در دامن طالقانی و هیچوقت خیال نمی‌کرد که اعدام بشود... در روزهای شورش افراد ساواک و جوان‌هایی که کارمند بودند با یک احساسات عالی می‌خواستند که کاری بکنند. مقدم جلوگیری می‌کرد... و کارمندان رفتند پیش او که مگر طرح نداریم برای این روزها پس چرا اجرا نمی‌شود؟ اما تعلل کرد و فردا و پس فردا و لحظه به لحظه هم دامنه آتش وسیع تر شد تا رسید

به اینجا... آن جریزه و قابلیت را نداشت که اقدامی بکند و از طرفی هم خواست خودش را نجات دهد. مقدم چنین تصور داشت و تجزیه و تحلیل کرده بود که استنباطش این بوده که خارجی‌ها سقوط شاه را می‌خواهند و روحیه شاه خراب است و شاه نمی‌تواند تصمیم بگیرد و... خوب این رفت در تشکیلات فردوست و سرانجام رفت با طالبانی ساخت و پاخت کرد که جانش محفوظ باشد. غافل از این که خمینی آمد - که واقعاً به نظر خمینی مرد بزرگی است - که همه‌شان را گرفت و یکی بعد از دیگری تیرباران کرد. روی چه اصل؟ خوب خمینی گفت این که به ولی نعمت خودش خیانت کرده به من چه خواهد کرد؟ حساب غلط کردند. و حسابشان این بود که دستگاه سلطنت بر چیده شده و برای آینده فکری بکنیم و برویم در دامن آخوندها... مقدم تصور نمی‌کرد پس از انقلاب آسیبی متوجه او شود حتی امیدوار بود دولت بازرگان در شغل و سمت ریاست ساواک او را ابقا کند. به همین دلیل از کشور خارج نشد اما در ۲۲ فروردین ۱۳۵۸ به همراه سرلشگر حسن پاکروان، دومین رئیس ساواک، به جوخه اعدام سپرده شد.

علوی کیا درباره مقدم می‌گوید: مقدم روی هم رفته آدم قوی و مصمم نبود که بتواند تصمیم بگیرد... از قوانین حقوقی اطلاع داشت، حقوق خوانده بود و سال‌ها در دادرسی ارتش بود و کار اطلاعاتی را در اداره دوم ارتش و در ساواک یاد گرفته بود... آدم خیلی باهوشی نبود... روی هم رفته آدم خیلی ضعیفی بود و بنا به همین ضعفش در روزهای آخر احساس کرد که اوضاع خیلی بدتر از تصور اوست... این است که اگر به آخوندها نزدیک شده باشد برای حفظ خودش بود... به سوی آنها رفت و بعد مسئولان هم که اسرارشان زیر دست این و ساواک بود او را هم نگذاشتند زنده بماند و کشتند. بنابه توصیه و صلاح‌دید مقدم در ۷ دی ۱۳۵۷ در کاخ نیاوران شاه به شاپور بختیار دستور تشکیل آخرین کابینه شاهنشاهی را داد. در کمتر از یک ماه بعد که شاه از ایران رفته بود در روز ۴ بهمن ۱۳۵۷ شاپور بختیار نخست‌وزیر وقت - لایحه انحلال ساواک را به مجلس شورای ملی برد. البته شاپور بختیار درباره انحلال ساواک می‌گوید:

«یکی از اولین اقدامات دولت من انحلال این دستگاه بود. ساواک به کمک امریکایی‌ها و متاسفانه به دست یکی از خویشان من، تیمور بختیار، سازمان یافت که خود ریاست آن را تا سال ۱۹۶۱ بر عهده داشت و ۶ سال پس از این تاریخ به دست یکی از مزدوران همین ساواک به قتل رسید. به هر تقدیر من این رضایت خاطر را دارم که این تشکیلات منفور به دست بختیار دیگری منحل شد... گاهی در دهنم جلسه مجلس را - که یک بار دیگر با اکثریت قاطع به من رای داده بود،

مرور کردم. نمی توانستم به ابتذال این جمع باور کنم که همگی یک شبه دموکرات و ناسیونالیست شده‌اند و با این که کرسی و کالتشان را مدیون ساواک بودند به من می‌گفتند: اگر بدانید ساواک چه بلاهایی بر سر مملکت آورده است، وحشتناک است!... و آنگاه برای رای دادن به انحلال ساواک که خود ماموران وفادارش بودند و نانشان را داده بود سر و دست می‌شکستند...»

گرچه گروهی در باورند که اوج‌گیری ناآرامی‌های قبل از انقلاب در ایران شاه دستور انحلال ساواک را داد و رئیس پیشین ساواک و سفیر ایران در پاکستان - تیمسار نصیری - به ایران فراخوانده شد و به زندان افتاد. که این اقدامات نتیجه‌ای در بر نداشت. و بعد مقدم به بختیار گفته است که لایحه انحلال ساواک را به مجلس ببرد. زیرا مقدم در پشت پرده با انقلابیون به توافق رسیده بود و حتی زمینه ورود خمینی را به ایران و تضمین سلامت وی را انجام داده بود.

فصل ۶

خدمات سازمان اطلاعات و امنیت کشور و انتقادات به این سازمان

سازمان اطلاعات و امنیت کشور فقط ۲۲ سال به ایران سرویس اطلاعاتی و امنیتی داد یعنی از اسفند ۱۳۳۵ تا ۲۱ بهمن ۱۳۵۷.

خدمات:

- ۱- ایجاد امنیت در سراسر کشور
 - ۲- با ایجاد امنیت زمینه سرمایه‌گذاری از طرف سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی اقتصاد ایران را شکوفا کرد و موجباتی را فراهم کرد که رشد اقتصادی ایران از ژاپن هم که بالاترین رشد اقتصادی جهان را داشت، بالاتر رفت.
 - ۳- قدرت نفوذی اتحاد جماهیر شوروی را که پس از جنگ جهانی دوم در ایران بیش از حد افزایش یافته بود، به پایین‌ترین حد کاهش داد.
 - ۴- سازمان‌های کمونیستی و احزاب چپ نظیر حزب توده، سازمان چریک‌های فدایی خلق، سازمان مجاهدین خلق و گروه‌های دیگر چپ‌گرا را که مورد حمایت اتحاد جماهیر شوروی بودند، همه را سرکوب کرد. به طور کلی روند تکامل غالب سازمان‌های اطلاعاتی در جوامع دارای دموکراسی، در جهت افزون‌طلبی و اعمال قدرت در همه شئون است چه رسد به جوامعی که به اراده فرد یا افراد بخصوصی اداره می‌شوند.
- مثلاً در آمریکا بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، که منجر به تخریب دو ساختمان بسیار بلند و معروف شهر نیویورک و قسمتی از ساختمان پنتاگون یعنی وزارت دفاع آمریکا شد و قریب ۳۵۰۰ نفر انسان بی‌گناه جان خود را از دست دادند سازمان امنیت ملی آمریکا با بودجه بسیار هنگفت و کارکنان بی‌شماری تشکیل شد تا از اقدامات تروریستی در آمریکا جلوگیری به عمل آورد و اقدامات و عکس‌العمل‌های حکومتی به ظاهر دموکراتیک آمریکا با حمله نظامی به افغانستان و صرف هزینه‌های بسیار سنگین پس از ۲۰ سال ناچار شد با بدنامی از آن کشور خارج شود و مردم بی‌پناه افغانستان را گرفتار طالبان سازد.

انتقادات:

۱- در کشورهای پیشرفته جهان، افراد شاغل در دستگاه‌های اطلاعاتی، بیشتر از میان افراد تحصیل کرده غیرنظامی هستند. در حالی که ساواک وسیله افسران و درجه‌داران فرماندار نظامی، شهربانی کل کشور، رکن دوم ستاد ارتش تشکیل شد و تا آخر عمر این تشکیلات هم مدیران کل این سازمان نظامی باقی ماندند. البته سعی شد که تعدادی از کارکنان غیرنظامی هم آموزش‌های لازم را ببینند و آنها به مشاغل بالا هم دست یافتند. از جمله آقای ثابتی سال‌ها مدیریت اداره کل سوم یعنی امنیت داخلی ساواک را عهده‌دار شدند یا خود من به ریاست نمایندگی ساواک در عراق و کشورهای جنوبی خلیج فارس از جمله بحرین، عمان، مسقط، یمن و امارات عربی متحده و در اواخر عمر ساواک ریاست یکی از بزرگ‌ترین ادارات عملیاتی اداره کل هشتم را به عهده داشتم.

۲- در تمام شهرهای ایران که ساواک تشکیلات داشت مردم محل این سازمان را می‌شناختند. شعبات ساواک در مراکز استان‌ها و شهرستان‌ها تابلو نداشتند، اما مردم می‌دانستند که آن‌جا دفتر ساواک است و در واقع این سازمان یک سازمان مخفی زیرزمینی نبود.

۳- در ده سال اولیه آغاز کار ساواک، چون این سازمان در ادامه فرمانداری نظامی ایران به ریاست همان فرماندار نظامی تشکیل شده بود اتحاد جماهیر شوروی هم می‌دانست که این تشکیلات به توصیه و پشتیبانی آمریکا برای مبارزه با نفوذ شوروی در ایران تشکیل شده است. به همین جهت از همان آغاز کار، با تبلیغات وسیع، این تشکیلات را نکوهش می‌کردند. در حالی که در این تشکیلات، افراد باسواد و وطن‌پرست زیادی کار می‌کردند که در اثر این تبلیغات وسیع همه را بدنام می‌کردند.

۴- مطابق قانون تشکیل ساواک، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور معاون نخست‌وزیر بود و باید گزارش‌های امنیتی را به نخست‌وزیر می‌داد. اما سیستم کشور ما این چنین بود که گزارش‌ها مستقیماً به حضور پادشاه مملکت داده می‌شد. همان طوری که فرماندهان نظامی کشور مستقیماً گزارش‌های خود را به حضور پادشاه تقدیم می‌کردند. در روزهای دوشنبه و پنجشنبه هر هفته، رئیس ساواک هم، همراه فرماندهان نیروی زمینی، هوایی، دریایی، ژاندارمری و شهربانی کل کشور، گزارش خود را حضور پادشاه تقدیم می‌کردند و دستورهای لازم را می‌گرفتند و این اقدام عمل درستی نبود.

فصل ۷

انحلال ساواک در روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷

قانون تشکیل ساواک در اسفند ماه ۱۳۳۵، در مجلس شورای ملی و سنا به تصویب رسید.

سازمان اطلاعات و امنیت کشور با ریاست تیمسار سپهبد تیمور بختیار، آغاز به کار کرد و در چند سال ریاست نامبرده این سازمان گسترش و توسعه یافت. قانون انحلال سازمان اطلاعات و امنیت کشور بنا به پیشنهاد دکتر شاپور بختیار آخرین نخست‌وزیر رژیم پادشاهی، در ۲۱ بهمن ماه ۱۳۵۷، به تصویب مجلسین شورای ملی و سنا رسید.

در انحلال ساواک آقای دکتر علی امینی نخست‌وزیر اسبق ایران با توصیه سفیر آمریکا آقای سالیوان نقش اساسی داشت.

نادر معتضد یکی از همکاران من در ضد جاسوسی بود. او معاون اداره دوم کل ضد جاسوسی بود و مسئولیت کنترل سفارتخانه‌های کشورهای آزاد جهان از جمله سفارت آمریکا را به عهده داشت. چند ماه قبل از انقلاب، ضمن کنترل تلفن‌های سفارت آمریکا، متوجه می‌شود که دکتر علی امینی با سفیر آمریکا و بعضی از کارکنان سفارت آمریکا در ارتباط است، به همین جهت این اداره برای مدتی تلفن منزل دکتر علی امینی را کنترل می‌کرد.

مسئول مربوطه یک روز نوار مکالمات پادشاه با دکتر علی امینی را که روی کاغذ آورده بود، همراه خود نزد نادر معتضد می‌برد. در این گزارش نوشته شده بود شخص ناشناسی به دکتر علی امینی تلفن کرد و بدون این که خود را معرفی کند پرسید حال شما چگونه است؟ دکتر امینی پاسخ داد حال چاکر خوب است، حال جناب شاه‌رخ چگونه است؟ (نام مستعار پادشاه ایران در تلگراف‌ها وقتی به خارج از ایران می‌رفتند و در زمان نخست‌وزیری آقای امینی با او در ارتباط بودند، شاه‌رخ بود.)

آنگاه شاه‌رخ، یعنی پادشاه از دکتر علی امینی می‌پرسد نظرتان در مورد مسائل پیش آمده چیست و چه چاره‌ای به نظرتان می‌رسد؟ دکتر علی امینی پاسخ می‌دهد قربان به نظر چاکر چاقو را بردارید و به جان ساواک بیفتید. برای نجات مملکت از این اوضاع نابسامان، اگر ما یک سازمان پنهانی را منحل کنیم، بهتر است تا مملکت

از هم پاشیده نشود. می‌توانیم کارکنان ساواک را برای انجام وظایف امنیتی، در یک جای دیگر مشغول کار کنیم و بدین ترتیب تمام اتفاقات و این که مطالب را ساواک دگرگون به اطلاع می‌رساند، به اطلاع عموم مردم برسانیم و آن‌ها را آرام کنیم و بگوییم ساواک را منحل کردیم.

توضیحات نویسنده:

۱- در شرایط ناگوار در کشور، مشاوران پادشاه به جای این که توصیه کنند از ساواک پشتیبانی بیشتری به عمل آورند تا جلوی اغتشاشات را بگیرد پیشنهاد انحلال چنین سازمان مهمی را می‌دهند.

باید اضافه کنم که آقای سالیوان سفیر آمریکا در ایران، این ایده را به دکتر علی امینی پیشنهاد کرده بود. آقای دکتر امینی هم بدون در نظر گرفتن مصلحت مملکت نادانسته این پیشنهاد نادرست را به عرض محمدرضا شاه می‌رساند.

۲- قبل از این که دکتر علی امینی پنبه ساواک را بزند، اعلیحضرت برای این که در این ماجرا دو قدم از کارتر رئیس جمهوری آمریکا جلوتر باشد که شاه را به دیکتاتوری و ضد حقوق بشری معرفی می‌کرد و به تبع او تمام مطبوعات و رادیو تلویزیون‌های آمریکا و اروپا این آتش را روزبه‌روز دامن بیشتری می‌زدند، فضای باز سیاسی را اعلام فرمودند و به دستور ایشان ساواک اغتشاش‌کنندگان را به جای محاکمه در دادستانی ارتش، به دادگستری تحویل می‌دادند.

هم چنین به تمام مطبوعات ایران اجازه داده بودند آزادانه هر چی می‌خواهند بنویسند و در واقع از همان زمان ساواک را به حال نیمه تعطیل در آورده بودند.

اکثر زندانیان سیاسی را آزاد کرده بودند و این افراد آزاد شده آزادانه به میان مردم اعتراضی می‌رفتند و آنان را علیه رژیم تشویق و ترغیب می‌کردند.

۳- هنگامی که آقای مهندس شریف امامی به غلط به نخست‌وزیری رسید، چند تن از سناتورها و نمایندگان مجلس را تحریک کرد تا سخنرانی‌های زننده و محرک علیه ساواک انجام دهند که به طور زننده از تلویزیون ملی ایران پخش می‌شد. در این سخنرانی‌ها آن‌ها علیه ساواک صحبت و تقریباً در مورد همه پیشامدهای ناگوار آن روز، ساواک را مسؤول دانستند و از همان روز بعضی از نمایندگان مجلس مانند بنی‌احمد علیه ساواک آغاز به بدگویی کردند. نه تنها تمام مطبوعات این سخنرانی‌ها را منعکس می‌کردند، تلویزیون ملی ایران هم به طور زننده همه این سخنرانی‌ها را برای عموم ملت ایران پخش می‌کرد.

من آن شب، پس از شنیدن این اتهامات ناروا از زبان نخست‌وزیر جدید مهندس شریف امامی گزارشی را برای ریاست ساواک سپهبد ناصر مقدم تهیه کردم و صبح زود که به اداره رفتم و آن را تایپ کرده برای ریاست ساواک فرستادم. در انتهای این گزارش از ریاست ساواک تیمسار ناصر مقدم تقاضا کرده بودم یا ایشان و یا مقام امنیتی که چهره‌اش برای مردم آشنا بود، یعنی آقای پرویز ثابتی مدیرکل اداره سوم، باید در یک برنامه تلویزیونی پاسخ نخست‌وزیر این چنین داده شود که طی سال‌ها خدمات این سازمان ارزنده مملکتی چه خدمات ارزنده به مملکت انجام داده همه را به مردم ایران توضیح بدهند. اگر این اقدام انجام نگیرد در حق کارکنان ساواک و خانواده‌های آنان ظلم می‌شود. زیرا روزی خواهد رسید که جان این کارمندان شریف و خانواده‌های آنان با تحریکات نابجایی که علیه آن‌ها شده است، به خطر می‌افتد و ملت عصبانی آن‌ها را به قتل می‌رسانند و این گزارش پس از یک ماه بدون این که اقدامی از جانب تیمسار ناصر مقدم انجام شود و دستوری بدهند، به اداره من بازگشت داده شد.

۴- تیمسار سپهبد ناصر مقدم از چند ماه قبل، با خواندن گزارش ضد جاسوسی در مورد مکالمات بین پادشاه و دکتر علی امینی، می‌دانست که ساواک منحل می‌شود به همین جهت دستور داد که اداره کل ضد جاسوسی، سازمان جدیدی را تهیه کند و من با کمک آقایان امین شهیدی و قرائی مشاوران مدیرکل، با آقای بهاری رئیس بخش دکترین ضد جاسوسی، این سازمان جدید را نوشتیم. این سازمان جدید از ادغام اداره کل ضد جاسوسی و سازمان اطلاعات خارجی ساواک و ادارات پشتیبانی تشکیل می‌شد.

۵- در زمان نخست‌وزیری ۳۷ روزه آقای دکتر شاپور بختیار، لایحه انحلال ساواک به مجلس شورای ملی و سنا داده شد. در روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷، انحلال ساواک به تصویب این دو مجلس رسید و روز ۲۲ بهمن یک روز پس از انحلال ساواک، فتنه خمینی به نتیجه رسید و رژیم پادشاهی سرنگون شد و رژیم اسلامی روی کار آمد.

فصل ۸

وقایع روز ۲۵ دی ماه ۱۳۵۷

یک روز قبل از خروج بی‌بازگشت پادشاه از ایران

روز ۲۵ دی ماه ۱۳۵۷، من افسر سرپرست نگهبانان ساواک بودم. چون هنگام تعطیل دستگاه مرکزی ساواک، یک نفر از کارکنان در سطح رئیس اداره و معاونان، به عنوان افسر جانشین رئیس ساواک انتخاب می‌شد و امور ساواک از ساعت ۲ بعد از ظهر که ساواک تعطیل می‌شد تا صبح روز بعد به عهده این شخص بود.

من پس از استقرار در محل نگهبانی که در ساختمان "D" واقع در سلطنت آباد و ساختمان اداره مرکزی ساواک بود، یک تلفن از سپهبد ناصر مقدم ریاست ساواک داشتم. او به من گفت: «به تلفنچی گفته‌ام که هر کس با من کار داشت به شما وصل کند و شما پاسخ دهید هر چی گفته می‌شود، به من بگویید و پاسخ افراد را می‌دهید.» این تماس‌ها به ترتیب زیر آن روز با من انجام گرفت:

۱- غروب آن روز آقای حسین دانشور از منزل دکتر بختیار که برای نخست‌وزیری انتخاب شده بودند و قرار بود که فردای آن روز کابینه خود را حضور اعلیحضرت محمدرضا شاه معرفی کند به من تلفن کرد و تیمسار سپهبد مقدم را خواست. جواب دادم که تیمسار تشریف ندارند اگر مطلبی دارید بفرمایید. پاسخ داد که جناب دکتر شاپور بختیار خواستند بدانند که آقای عباسقلی بختیار که به عنوان وزیر اقتصاد و دارایی تعیین شده‌اند و در بحرین هستند قرار بوده که با هواپیمای نخست‌وزیری از بحرین به ایران پرواز کند ولی تا به حال خبری از وی نیست. و مطلب را با تیمسار سپهبد ناصر مقدم در میان گذاشتم و ایشان گفتند: «فرودگاه‌ها زیر نظر خودتان در ضد جاسوسی قرار دارند. به مسؤول فرودگاه تلفن کنید و سوال کنید و پاسخ آن را به آقای حسین دانشور بدهید.»

من به فرودگاه تلفن کردم و پس از چند دقیقه جواب دادند که هواپیمای نخست‌وزیری حامل آقای دکتر عباسقلی بختیار یک ساعت دیگر در فرودگاه می‌نشیند و من مراتب را از طریق آقای حسین دانشور به اطلاع دکتر شاپور بختیار رساندم.

۲- آقایان مهندس مهدی بازرگان و دکتر سنجابی از سران جبهه ملی هر یک جداگانه آن شب تلفن کردند و تیمسار سپهبد ناصر مقدم را خواستند. به آنان جواب

دادم که تیمسار تشریف ندارند و من افسر نگهبان هستم اگر مطلبی دارید بفرمایید. آقای مهدی بازرگان گفت به اطلاع تیمسار مقدم برسانید که من رفتم تبریز و بازگشتم آقای دکتر سنجابی رهبر جبهه ملی هم گفت به تیمسار مقدم بفرمایید من رفتم مشهد و بازگشتم و من مراتب را به اطلاع تیمسار ناصر مقدم رساندم.

البته باید بگویم در آن زمان چون من در ضد جاسوسی انجام وظیفه می‌کردم از این مطلب چندان چیزی دستگیرم نشد. ولی بعدها که اسلامی‌ها روی کار آمدند و مطالعات زیادی انجام دادم محرز شد که سپهبد ناصر مقدم رابط میان سران جبهه ملی و اعلیحضرت بودند. بعدها معلوم شد که سپهبد ناصر مقدم در واقع به نفع آمریکایی‌ها دست جبهه ملی و روحانیان را برای انقلاب باز گذاشته بوده است.

۳- حوالی ساعت ۸ بعد از ظهر روز ۲۵ دی ماه ۱۳۵۷، سرگرد حسینی فرمانده گارد ساواک تلفن کرد و گفت به طوری که اطلاع پیدا کرده است عده زیادی از مردم و مخالفان در سید خندان واقع در جاده قدیم شمیران اجتماع کرده‌اند و معلوم نیست مقصد آنان حمله به ساواک است و یا رفتن به طرف منزل دکتر شاپور بختیار در فرمانیه، از من درخواست کردند مطلب را به اطلاع رئیس ساواک تیمسار سپهبد ناصر مقدم برسانم. فوراً به تیمسار مقدم تلفن کردم که در منزل سازمانی در باغ شیان زندگی می‌کرد و گفتند شما هم اکنون ۲۵ نفر پاسدار نگهبان دارید و آنها روی پشت بام‌های اداره مرکزی مسلسل کار گذاشته‌اند و هر پاسداری ۱۰ هزار فشنگ دارد بنابراین اگر تظاهرکنندگان به طرف ساواک حمله کردند تا هنگامی که از دیوارهای اطراف بالا نیامده‌اند، به آنان تیراندازی نشود. اما هرکس بالای دیوار آمد باید تیراندازی شود تا جلوی ورود آنان را بگیرند. من دستور رئیس ساواک را به سرگرد حسینی فرمانده گارد ساواک منتقل کردم اما نیم ساعت بعد سرگرد حسینی مجدداً به من تلفن کرد و گفت تظاهرکنندگان کمی از سید خندان به طرف شمیران بالا آمدند. ولی بعد همه متفرق شدند. مطلب را به اطلاع تیمسار مقدم رساندم. بعدها که من تحقیق کردم متوجه شدم که تیمسار سپهبد مقدم با سران شورش نظیر آیت‌الله طالقانی و مهدی بازرگان و با دیگران در ارتباط بوده و از آنان خواسته بود که تظاهرکنندگان متفرق شوند و به همین دلیل تظاهرکنندگان پس از نیم ساعت متفرق شده‌اند. ساختمان مرکزی ساواک در سلطنت آباد به نام باغ مهران به نحوی ساخته شده بود که دور تا دور محوطه با دیوارهای بلند محافظت می‌شد و بین دیوارها و ساختمان‌ها که در وسط قرار داشت تمام چمن کاری شده بود. در شرایط بحرانی آن روزها تمام منطقه چمن کاری مین‌گذاری شده بود تا اگر مورد هجوم شورشیان قرار گرفت به مین‌ها

برخورد کنند و از بین بروند.

خروج پادشاه و ملکه ایران به مقصد مصر در دی ماه ۱۳۵۷

در روز ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷، شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو به دعوت رسمی زنده یاد انورالسادات رئیس جمهوری مصر، ایران را برای آخرین بار ترک گفتند و مدت ۶ روز مهمان رسمی انورالسادات و همسرش بودند.

آقای امیراصلان افشار رئیس تشریفات دربار شاهنشاهی که همراه اعلیحضرتین در این سفر بودند. در مصاحبه‌ای گفتند: «جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا برای انجام معالجات از ایشان دعوت کرده بودند ولی در هنگام اقامت شش روزه در مصر به ایشان اطلاع دادند که سفر اعلیحضرتین به آمریکا، در شرایط فعلی امکان‌پذیر نیست.» در واقع کارتر قصدش از این دعوت این بود که اعلیحضرتین هر چه زودتر کشور را ترک کنند تا در غیاب او کارتر و هم پیمانان غربی او، انگلیس، فرانسه و آلمان برای تغییر رژیم در ایران کارشان آسان‌تر انجام گیرد و این اقدام یک فریب بود. باید ایرانیان وطن‌پرست همیشه به یاد داشته باشند، که انورالسادات رئیس جمهوری مصر، تا آخرین لحظات عمر محمدرضا شاه پهلوی، یک دوست واقعی برای او و خانواده‌اش بود. او و همسرش با خلوص نیت میزبان اعلیحضرت و تمام خانواده‌اش در مصر بودند. انورالسادات، مانند یک امپراتور بزرگ، ایشان را با مراسم بسیار شگفت‌انگیز در مسجد رفاعی - مقبره پادشاهان مصر - به خاک سپرد.

داستان آوارگی پادشاه و خانواده‌اش بین کشورهای مغرب، آمریکا، مکزیک و پاناما و تصمیم کارتر، رئیس جمهوری آمریکا در مورد باز پس دادن اعلیحضرت محمدرضا شاه به جمهوری اسلامی را در مقابل گروگان‌های آمریکایی، همه خوانندگان گرامی به خوبی به یاد دارند.

سفر اعلیحضرت برای معالجه از مکزیک به نیویورک و تظاهرات اهانت‌آمیز تعدادی از ایرانی‌های بی‌وطن را در مقابل بیمارستانی که اعلیحضرت در آن بستری بودند، به یاد داریم. از اقدام پزشکان آمریکایی در مورد مرگ پادشاه ایران و عمل جراحی که انجام دادند، مطالب زیادی نوشته و گفته شده است هنوز هم این ابهام وجود دارد که پادشاه ایران نباید در ۶۲ سالگی وفات یابند. این اقدامات موجب مرگ ایشان شد.

زنده یاد مهندس نوذر رزم‌آرا، دوست عزیزم و از همکاران ارزشمندم در ساواک بود. او در آن زمان رئیس نمایندگی ساواک در مصر بود و رابط زنده یادان اعلیحضرت

محمدرضا شاه و انورالسادات رئیس جمهوری مصر به شمار می‌رفت. پس از روی کار آمدن رژیم اسلامی، به ناچار با خانواده‌اش از مصر به آمریکا مهاجرت و در ویرجینیا زندگی می‌کرد. در اواخر زندگی هفته‌ای ۳ روز یکدیگر را در محل کارم می‌دیدیم و درباره مسائل مختلف گذشته همیشه با هم تبادل نظر داشتیم.

در یکی از این دیدارها مهندس نوذر رزم‌آرا، فرزند ارشد سپهبد رزم‌آرا، به من گفت: «سپهبد ناصر مقدم رئیس ساواک به او تلگرافی اعلام کرد که اعلیحضرت محمدرضا شاه و شهبانو روز ۲۶ دی ماه، در فرودگاه اسوان مصر فرود می‌آیند و ماموریت داده بودند تا در آن فرودگاه حضور اعلیحضرت رسیده و تحت امر باشم. آن روز در فرودگاه اسوان حاضر شدم. اما سفیر شاهنشاه در قاهره، آقای نوایی، از آمدن به فرودگاه خودداری کرد.

شاهنشاه پس از فرود آمدن و پیاده شدن از هواپیما سؤال فرمودند سفیر کجاست. عرض کردم از آمدن به فرودگاه خودداری کرده‌اند و او سرخود را تکان داد. و به من گفت: قرار است فردوست پیامی از طریق شما برای من بفرستد. با تهران در تماس باشید و به محض دریافت پیام، نزد من بیایید.»

اما هیچ پیامی به من نرسید و من در هنگام خروج اعلیحضرت برای سفر به مراکش مجدداً در فرودگاه اسوان به حضورشان شرفیاب شدم. اعلیحضرت سوال فرمودند:

«آیا از فردوست پیامی به شما رسید؟»

پاسخ دادم خیر قربان. هنوز پیامی از فردوست و مقدم دریافت نکرده‌ام.

فصل ۹

نکاتی چند در مورد رژیم شاهنشاه و اشتباهات و اشکالات آن رژیم در دوران شورش

۱- شهربانی کل کشور شاهنشاهی واحد مخصوصی را برای مقابله با شورش‌ها تحت نام واحد ضد شورش تشکیل داده بود. بنابراین، اعزام واحدهای نظامی ارتش به خیابان‌ها برای مقابله با شورشیان و تظاهر کنندگان از اشتباهات مهم رژیم شاهنشاهی بود. زیرا افراد پلیس در داخل شهرها با مردم در ارتباط نزدیک بودند ولیکن یک افسر و درجه‌دار و سرباز ارتش در تمام طول مدت خدمتش درون پادگان‌های بسته هیچ ارتباطی با مردم نداشت.

در سال‌های آخر عمر رژیم پادشاهی، اکثر افسران و درجه‌داران و تمام سربازان ریشه روستایی داشتند. زیرا به خاطر وضعیت خوب اقتصادی در فعالیتهای تجارت آزاد و تشکیل شرکت‌های بازرگانی و شرکت‌های دیگر، فرزندان دولتمردان و افراد رده بالای شهرها حاضر نبودند به دبیرستان نظام یا دانشکده افسری بروند. بنابراین، بیشتر دیپلمه‌های روستائین که اکثر دارای انگیزه مذهبی و در خانواده‌ای مذهبی رشد و نمو کرده بودند و بیشتر آن‌ها به دانشکده افسری، دبیرستان نظام و آموزشگاه‌های درجه‌داری ارتش می‌رفتند و سربازان هم اکثراً از روستاها بودند که ریشه مذهبی داشتند. با آوردن افسران و درجه‌داران و سربازان به خیابان‌های شهرهای بزرگ و کوچک و مشاهده بی‌تفاوتی از طرف فرماندهان که دستور می‌دادند تا به طرف مردم تیراندازی نکنند و با توجه به این که شعارهای مردم شورشی اکثراً علیه پادشاه بود. در حالی که در پادگان‌ها هر روز صبح همه سربازان و درجه‌داران در هنگام اجرای مراسم دعا شاه را در یک جایگاه مقدسی قرار می‌دادند، ولی با شنیدن شعارهای اعتراض آمیز نسبت به پادشاه و خانواده پهلوی به تدریج دودلی در باطن این افسران و درجه‌داران و سربازان هویدا و گسترش یافت و شورشیان هم با گذاشتن گل توی لوله تفنگ‌های سربازان ارتش ایران، آن‌ها را با خود همراه ساختند.

اگر این ماموریت به پلیس ضد شورش واگذار می‌شد، اکثر افسران آن‌ها می‌توانستند با سخنرانی‌های هیجان‌انگیز موجبات پراکنده شدن مردم را فراهم سازند. همچنین پلیس و کلانتری‌ها هم با مردم منطقه خود اعم از لمپن‌ها، لات‌ها و آخوندها

و گردانندگان مساجد و رهبران مذهبی آن‌ها همه را به خوبی می‌شناختند و اغلب این افراد به سخنان روسا و افسران کلانتری‌ها توجه می‌کردند و به حرف‌های آنها گوش می‌دادند.

۲- انحلال ساواک در شرایط بسیار حساس آن روز یکی از اشتباهات بزرگ تصمیم‌گیرندگان بود. به جای این که دستگاه امنیت داخلی ساواک را در این زمان بیشتر تقویت کنند، بر عکس به تضعیف آن پرداختند و این دستگاه امنیتی را مسلوب الاختیار کردند. به این دلیل روز به روز بر دامنه شورش‌ها افزوده شد.

۳- با روی کار آمدن شریف امامی به عنوان نخست‌وزیر وی در مقابل روحانیان و شورشیان عقب‌نشینی کرد و موجب تقویت تصمیمات شورشی‌ها و سیاسیون در مقابله با رژیم شاهنشاهی را فراهم ساخت. شریف امامی حقوق کارکنان دولت را دو برابر کرد، تمام هتل‌ها و کازینوها را تعطیل کرد، تقویم تاریخ شاهنشاهی خورشیدی را دوباره به هجری خورشیدی بازگرداند.

۴- پیام رادیو تلویزیونی اعلیحضرت محمدرضا شاه از رادیو تلویزیون ایران که فرمود: «من صدای انقلاب شما ملت ایران را شنیدم از این پس با فساد مبارزه خواهم کرد.» موجب شد مردم بیشتر به سمت شورشیان تمایل پیدا کنند و تظاهرات و شورش مردم گسترش وسیع‌تری پیدا کرد.

۵- انتخاب زنده یاد ارتشبد ازهاری به نخست‌وزیری بسیار انتخاب نامناسبی بود. در حالی که افسران دیگری نظیر تیمسار ارتشبد اویسی مناسب‌تر بودند تا مملکت را با قدرت نظامی آرام و کنترل کنند.

۶- نداشتن طرح‌های پیش‌بینی شده عملیاتی در ارتش، ساواک، شهربانی و ژاندارمری برای موقعیت‌هایی که شورش‌های همگانی در سطح مملکت ایجاد می‌شود. از کمبودهای رژیم پادشاهی بود.

۷- بازداشت مقامات شاخص مملکت و زندانی کردن آن‌ها در پادگان جمشیدیه مثل بازداشت زنده یاد هویدا نخست‌وزیر و وزیر درباره شاهنشاهی و اکثر وزرای کابینه هویدا از اشتباهات بزرگ رژیم بود.

۸- شوی تلویزیونی مبارزه با فساد که با شرکت رئیس دفتر مخصوص شاه آقای معینیان و تیمسار ارتشبد حسین فردوست رئیس بازرسی شاهنشاهی از تلویزیون ملی ایران پخش می‌شد از بزرگ‌ترین اشتباهات رژیم گذشته بود.

فصل ۱۰

تصمیم سران غرب در جزیره گوادلوپ علیه رژیم پادشاهی ایران

در روز چهارم ژانویه ۱۹۷۹، مطابق با ۱۴ دی ماه ۱۳۵۷، جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا، هلموت اشمیت صدراعظم آلمان غربی، جیمز کالاهان نخست‌وزیر انگلیس و والری ژیسکاردستن رئیس جمهوری فرانسه در جزیره گوادلوپ، متعلق به فرانسه با یکدیگر دیدار داشتند، بر اساس اسناد منتشر شده در این کشورها، دیدار این سران بیشتر به خاطر تغییر رژیم پادشاهی در ایران و بررسی چگونگی کنار آمدن با خمینی و دارودسته اسلامی و نیز درباره فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بوده است. یک مصاحبه تلفنی که به وسیله رادیو صدای ایران در لس آنجلس با آقای رئیس جمهوری فرانسه انجام گرفت و من آن را شنیدم. این مصاحبه پس از پایان یافتن دوره ریاست جمهوری او به زبان انگلیسی به وسیله دوستم آقای مصباحی انجام گرفت. آقای ژیسکاردستن رئیس جمهوری فرانسه گفت: «پیشنهاد تغییر رژیم در ایران از جانب جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا و جیمز کالاهان نخست‌وزیر انگلیس مشترکا در جلسه داده شد. آن‌ها گفتند باید پادشاه ایران تعویض شود و به جای او، از آیت‌الله خمینی حمایت به عمل آوریم. این پیشنهاد موجب تعجب من و آقای هلموت اشمیت شد. به دلیل این که همیشه دو کشور آمریکا و انگلیس حامی پادشاه ایران بودند. اما این امر تعجب‌آور بود. وی اضافه کرد: «ما ناچار به موافقت با تصمیم دو مقام آمریکایی و انگلیسی بودیم و من از این بابت متأسفم.»



فصل ۱۱

اهمیت دستگاه‌های اطلاعاتی برای تصمیم‌گیرندگان کشورهای در سطح جهان

یکی از اساسی‌ترین کارهای دولت‌های مختلف جهان استقرار امنیت است. بدون وجود امنیت، هیچ کشوری قادر به پیشرفت نیست. در پناه امنیت است که مردم می‌توانند استعداد‌های خود را بروز دهند و از سوی دیگر در پناه وجود امنیت در هر کشوری، موجبات جلب سرمایه‌های خارجی فراهم می‌شود و سرمایه‌داران داخلی با خیالی آسوده در گسترش فعالیت‌های اقتصادی، صنعتی، فرهنگی و اجتماعی کوشا می‌شوند. به این ترتیب از خروج سرمایه‌های ثروتمندان داخلی به کشورهای دیگر جلوگیری به عمل می‌آید.

در پناه آرامش، اقتصاد رشد می‌کند، صنایع گسترش می‌یابند، کار برای نیروهای جوان ایجاد می‌شود و آبرو و شخصیت بین‌المللی این کشور در سطح جهان افزایش می‌یابد.

با روی کار آمدن رژیم ملایان در مملکت ما، هیچ یک از سرمایه‌داران داخلی تمایلی به گسترش کار خود برای سرمایه‌گذاری و صنعتی‌نداشتند، زیرا امنیت وجود نداشت. اکثر سرمایه‌ها از کشور خارج شده بود. حتی سران خود رژیم هم بیشتر اندوخته‌های خود را به خارج منتقل کرده بودند. کارخانه‌های تولیدی، تعطیل و یا با حداقل امکانات به کار خویش ادامه می‌دادند. در چنین شرایطی هیچ سرمایه‌گذار خارجی حاضر نبود در کشور ما سرمایه‌گذاری کند. بیکاری و فقر همه کشور را فرا گرفته بود. طی سال‌های اخیر به خاطر دخالت سپاه پاسداران در امور بازار، اقتصاد، صنایع و وارد کردن اجناس و کالا بدون کنترل از کشورهای بیگانه، مخصوصاً از چین تمام صنایع داخلی را به ورشکستگی و نابودی کشانده است.

فصل ۱۲

مقدمات تهیه بمب اتمی در رژیم پادشاهی

در اوایل آبان ماه سال ۱۳۵۷، یکی از رؤسای دواير اداره سوم اداره کل هشتم به نام سرگرد مُطّلبی، به دفتر اینجانب مراجعه کرد و گفت: «سرهنگ دکتر سخاوت، رئیس دانشگاه جدید التاسیس علوم و فنون نظامی که تا چندی قبل معاون سازمان انرژی اتمی ایران بوده است، درخواست کرده تا دیداری محرمانه با شما داشته باشد و شما را برای ناهار در دانشگاه دعوت کرده است.»

روز بعد به اتفاق سرگرد مُطّلبی برای دیدار با دکتر سخاوت رفتیم. سرگرد مُطّلبی پس از معرفی من به عنوان رئیس اداره‌اش، عذرخواهی کرده و ما را تنها گذاشت. آقای دکتر سخاوت گفت: بر اساس اوامر شاهانه این دانشگاه به وجود آمد تا زمینه لازم را در پوشش فعالیت‌های دانشگاهی برای ساخت بمب اتمی فراهم سازد. لذا اعلیحضرت به من امر فرموده‌اند: «برای فراهم کردن زمینه و اجرای این طرح بکلی سری، بودجه نامحدود در اختیار دانشگاه قرار می‌دهند. برای آغاز و انجام کار، از هر وزارتخانه و سازمانهای دولتی و خصوصی، هر کس را لازم داشتید به دانشگاه منتقل و کارشناسان مورد نیاز خارجی را استخدام کنید. و اگر در این زمینه به مشکلی بر خوردید به من بگویید. شما باید برای انجام این امر مهم، نهایت دقت و سرعت کار لازم را فراهم کنید.»

دکتر سخاوت اضافه کرد: از دوستم سرگرد مُطّلبی خواستم که یک شخصی را که در ساواک است و در امور اطلاعات پنهانی بسیار وارد و مطلع است، با من آشنا کند و برای همین امر امروز شما را به ناهار دعوت کردم تا از نزدیک در مورد دو ماموریت بسیار مهم با هم مذاکره داشته باشیم. و در صورتی که شما موافقت کردید، کتبا تقاضای انتقال شما را بدهم.

از ایشان در مورد مسؤلیت‌هایم پرسیدم و دکتر سخاوت در پاسخ گفت: «در دو مورد زیر کار شما که از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است متمرکز می‌باشد:

۱- قرار است ما تعدادی از دانشمندان و کارشناسان طراز اول خارجی را برای کار در زمینه بمب اتمی استخدام کنیم. وظیفه شما این است که کنترل دائمی بر روی اعمال و رفتار و ارتباطات آنها داشته باشید تا اطلاعات ما به دست دیگران نیفتد.

۲- از طریق عملیات پنهانی اطلاعات اتمی کشورهای پیشرفته جهان را سرقت کنیم.»

از دکتر سخاوت خواستم که چند روز به من فرصت دهند تا روی این موضوع فکر کرده و سپس پاسخ مثبت یا منفی خود را توسط سرگرد مطلبی به ایشان اطلاع دهم. پس از سه روز پاسخ مثبت خود را اعلام کردم.

انتقال من در جریان بود که اوضاع مملکت روز بروز آشفته تر شد. روزی که پادشاه و ملکه از کشور به مقصد مصر خارج شدند، دولت دکتر شاپور بختیار روی کار آمد و ساواک در روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷، یک روز قبل از به ثمر رسیدن انقلاب به اصطلاح اسلامی منحل و تمام کارهای مملکت از هم پاشید.

چنانچه این حوادث و اغتشاشات پیش نمی آمد و رژیم پادشاهی به جا می ماند، ایران اولین کشور اسلامی می بود که به بمب اتمی دست پیدا می کرد و سخن اول را در منطقه پرآشوب امروز خاورمیانه می زد.

فصل ۱۳

مأموریت من به عنوان رئیس ساواک بندر پهلوی و مسؤول ضد جاسوسی استان گیلان

در سال ۱۳۴۵، اداره مستقل هشتم تبدیل به اداره کل هشتم ضد جاسوسی شد. من باید رئیس اداره عملیات شوروی می‌شدم. ولیکن با تصمیم مدیر کل جدید تیمسار سرتیپ هاشمی، سرگرد هوشنگ قاجار از ارتش به ساواک مامور شد و این پست را به عهده گرفت. این اقدام مورد اعتراض من قرار گرفت به ناچار پست ریاست ساواک بندر پهلوی را به شرطی که مسؤولیت ضد جاسوسی استان گیلان را هم من انجام دهم، پذیرفتم و در مرداد ماه همان سال با خانواده وارد بندر پهلوی شدم. شهرستان بندر پهلوی به علت موقعیتی که داشت از اهمیت قابل توجهی برخوردار بود. زیرا مرکز شیلات شمال، نیروی دریایی شمال و گمرک در این شهر بندری قرار داشت.

در بندر پهلوی روزانه حداقل ده کشتی متعلق به شوروی در کنار اسکله بندر پهلوی می‌گرفتند و بارهای خود را تخلیه یا بارگیری می‌کردند.

کارکنان کشتی‌های شوروی در مدت توقف در بندر، آزادانه وارد شهر می‌شدند و برای فروش ودکا، ادکلن و چیزهای دیگر به مغازه‌ها می‌رفتند. در واقع کالا را با کالا تعویض می‌کردند. از نظر اطلاعاتی، این قبیل رفت و آمدها می‌توانست امکانات لازم را برای مبادله اطلاعات با دستگاه‌های اطلاعاتی شوروی به آسانی فراهم سازد. پس از مدتی که مشغول بررسی و مطالعه برای جلوگیری از این قبیل تماس‌های اطلاعاتی بودم از فروشگاه فردوسی مرکز درخواست کردم شعبه‌ای در جوار گمرک بندر پهلوی بسازد تا کارکنان کشتی‌های شوروی به جای مراجعه به داخل شهر از این فروشگاه با قیمت ارزانی کالاهای مورد نیاز خود را خریداری کنند. ترتیبی دادم که کالاهایی را که کارکنان کشتی روسی به مغازه داران می‌فروختند، در این فروشگاه مبادله کنند. افراد تعلیم داده شده توسط ما در این فروشگاه، به تدریج با کارکنان کشتی‌ها آشنا می‌شدند و افرادی را برای استخدام و همکاری در کشتی‌های روسی معرفی می‌کردند. به این ترتیب می‌خواستیم در هر کشتی روسی حداقل یک نفر خبر دهنده داشته باشیم.

در مراقبت‌ها و بررسی‌ها متوجه شدم که شوروی‌ها سالیان دراز از امکانات

بی‌شماری از طریق اداره کشتیرانی شوروی که با یک درب به محوطه اسکله راه داشت، شبانه‌روز می‌توانستند با کارکنان کشتی‌ها و یا کارکنان اداره کشتیرانی به کشتی‌ها دسترسی داشته باشند.

در بررسی‌های ضد جاسوسی متوجه شدم درست وسط انبارهای چسبیده به اسکله، یک انباری را شوروی‌ها در جنگ جهانی دوم که بندر پهلوی را تصرف کرده بودند، به مبلغ یک هزار تومان در ماه اجاره کرده‌اند تا مواد مورد نیاز خود را از طریق کشتی به بندر باکو حمل کنند و این انبار در آن تاریخ هنوز هم به مبلغ یک هزار تومان در اجاره آن‌هاست. متنها از این انبار برای انبار کردن سنگهای مختلف معدنی که از بخش‌های خصوصی در ایران خریداری می‌شد، استفاده می‌کردند. ولی هم پول انبارداری از تجار و معدن داران می‌گیرند و از طرف دیگر عیار سنگ‌ها، مقدار خاک و رطوبت را هم خود آن‌ها در همان انبار تعیین و بر اساس تشخیص آن‌ها قیمت کالا را می‌پردازند!

قبل از رفتن من به بندر پهلوی، قطعه زمین بزرگی متعلق به یک ارمنی ایرانی را اداره ایرانسو ترانس شوروی به مدت ۹۰ سال اجاره و ساختمان بسیار بزرگی به صورت انبار ساخته بود و از تجار ایرانی که به شوروی صادرات دارند، پول انبارداری میگرفت و حمل این کالاها را عمداً به عقب می‌انداخت تا پول بیشتری از تجار دریافت کند.

شوروی‌ها درآمدهایی را که از این طریق به دست می‌آوردند، در راه نفوذ خود در داخل ایران به دست دستگاه‌های اطلاعاتی خود خرج می‌کردند.

در سال ۱۳۴۶، دفتری در تهران تشکیل شد به نام دفتر شورای هماهنگی کشور. مسؤول این دفتر، ارتشبد عظیمی بود. براساس دستورالعمل تشکیلاتی، به استان‌ها و شهرستان‌ها دستور دادند هر ماه یک بار فرمانده نظامی منطقه، رئیس ساواک، رئیس شهربانی و رئیس ژاندارمری جلساتی تشکیل و اوضاع منطقه خود را مورد بررسی قرار دهند و نکات مهم آن را به مرکز شورای هماهنگی ارسال دارند. البته در این دستور دو شهرستان تابعه استان یعنی بندر پهلوی و بندر خرمشهر گزارش‌های خود را مستقیماً به مرکز شورای هماهنگی می‌فرستادند و شهرستان‌های دیگر صورت جلسات خود را به استان می‌دادند.

من از این موقعیت استفاده کردم و تمام مطالب مربوط به شوروی‌ها را در یک جلسه مطرح کردم و به طور کامل نوشته و به مرکز فرستادم. گزارش‌هایی که از استان‌ها و دو شهرستان بندر پهلوی و خرمشهر به مرکز می‌رسید، در جلسه‌ای با حضور ارتشبد عظیمی، رؤسای ساواک، شهربانی و ژاندارمری مورد بررسی قرار می‌گرفت و خلاصه‌ای از آن گزارش‌ها برای اطلاع اعلیحضرت محمدرضا شاه تهیه

و تقدیم می‌شد.

اعلیحضرت محمدرضا شاه پس از مطالعه خلاصه گزارش‌های شورای هماهنگی شهرستان بندر پهلوی بسیار عصبانی و ناراحت می‌شوند و می‌گویند: «چرا تا به حال هیچ کس این مطالب را به ایشان اطلاع نداده است و دستور می‌دهند مقامات مسؤول، آقای هویدا نخست‌وزیر و رئیس ساواک ارتشبد نصیری، رئیس گمرک تیمسار آزموده، رئیس کل شهربانی تیمسار سپهبد مبصر، رئیس اداره بنادر و کشتیرانی، رئیس کل گمرک، همه به بندر پهلوی بروند و با رئیس ساواک در مورد این مسایل صحبت و مشکلات را حل کنند.»

رئیس شورای هماهنگی شهرستان بندر پهلوی، زنده یاد تیمسار دریابان هادی روستازاد بودند و با آمدن شخصیت‌های بالا همه این مشکلات که در بالا، اشاره کردم به ترتیب زیر حل شد:

در مورد انبار ساخته شده به وسیله شوروی‌ها در کنار اسکله، خوشبختانه با ریزش برف بسیار سنگین در این سال در شهر بندر پهلوی، سقف انبار و دیوارهای انبار فرو ریخت و من بلافاصله به شهرداری نوشتم بدون کسب اجازه از ساواک از ساختن دوباره این انبار جلوگیری و پروانه برای ساختمان صادر نکنند.

در ورودی اداره کشتیرانی شوروی از اسکله مسدود شد و برای کارکنان کشتی‌ها که ظاهراً روزها برای بازی بیلیارد یا خوردن غذا به اداره کشتیرانی می‌رفتند، اداره بندر برای آن‌ها امکانات لازم را فراهم کرد و کارکنان کشتی‌ها به جای اداره کشتیرانی، به این کلوپ می‌رفتند. اداره بندر پهلوی امکاناتی در ساحل دریای غازیان برای استفاده از آب دریا برای کارکنان کشتی‌های روسی فراهم کرد و با اتوبوس آنان را کنار دریا می‌بردند.

شعبه فروشگاه فردوسی در کنار اداره گمرک برای استفاده کارکنان کشتی‌های روسی و مردم شهر ساخته شد.

در مورد انباری که شوروی‌ها با دادن یک هزار تومان اجاره کرده بودند، اجاره باطل شد و معدن داران سنگ‌های معدنی خود را زیر نظر مقامات ایرانی با برداشتن نمونه و ارسال آن برای تعیین عیار به انگلستان، حق خود را، از شوروی‌ها که خریدار بودند، می‌گرفتند.

به پیشنهاد ساواک ۴۰ شرکت تعاونی صیادی برای ماهی‌گیران شمال ایران به وسیله شیلات تشکیل شد: هر شرکت تعاونی شامل ۱۰۰ نفر صیاد بود و همه امکانات برای آنان فراهم شد تا دیگر سماکان شمال دستشان از زورگویی به صیادان که مانند رعیت با آنان رفتار می‌کردند و تمام دست رنج آن‌ها را سماکان بالا می‌کشیدند آسوده شدند. این برنامه با مذاکره اینجانب با زنده یاد ناصر گل‌سرخ‌ی وزیر منابع طبیعی و

زنده یاد شجاع ملایری مدیرعامل شیلات شمال به خوبی انجام گرفت. یک هموطن سرمایه‌دار زرتشتی، زنده یاد منوچهر فرهنگی، یک مجموعه کنار دریا به صورت یک شهرک به نام دهکده ساحلی ساخت که متأسفانه در انقلاب شوم خمینی این مجموعه مصادره شد و زنده یاد منوچهر فرهنگی به اسپانیا مهاجرت و یک مجموعه فرهنگی در اسپانیا درست کرد. اما چون به مخالفان رژیم اسلامی کمک و مساعدت می‌کرد در آستانه نوروز ۱۳۸۷ (۲۰۰۹) به دست یک عامل جمهوری اسلامی با چاقو جلوی منزلش در اسپانیا کشته شد. روحش شاد او یک ایرانی سازنده و بخشنده و مهربانی بود.

جوانان مملکت بدانند پس از شهریور ۱۳۲۰، چندین سال شمال ایران در تصرف ارتش شوروی بود و شوروی‌ها قصد داشتند این منطقه را از کشور ایران جدا سازند. از جمله مدت یک سال آذربایجان و کردستان از ایران با کمک شوروی‌ها جدا شده بود ولی در سال ۱۳۲۵، پس از پایان جنگ جهانی دوم، ارتش شاهنشاهی به فرماندهی شخص اعلیحضرت محمدرضا شاه و زنده یاد حاجی علی رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش، این دو استان به آغوش میهن بازگردانده شد. شوروی‌ها شیلات شمال ایران را در اختیار داشتند، در صورتی برای صیادان شمال پروانه برای صید صادر می‌کردند که عضویت حزب توده را داشته باشند. نفوذ حزب توده آن چنان بود که اولین نماینده حزب توده در مجلس شورای ملی از شهرستان بندر پهلوی انتخاب شد و او دکتر فریدون کشاورز از سران حزب توده بود.

حزب توده با کمک شوروی آماده ساختن یک بیمارستان در بندر پهلوی شده بود. وقتی اعلیحضرت اطلاع پیدا می‌کنند با یک هواپیمای کوچک تنها به شهرستان بندر پهلوی پرواز می‌کنند و در فرودگاه چمن فرود می‌آیند و در کنار جاده می‌ایستند و در رکاب کامیون بدون این که راننده او را بشناسد، وارد میدان شهر می‌شوند. مردم وی را شناسایی و به دوش می‌گیرند و تا محل بیمارستان می‌برند. محمدرضا شاه در سر زمین بیمارستان می‌گوید، این بیمارستان با هزینه شخصی من درست خواهد شد. بیمارستان ساخته می‌شود و به نام پهلوی تا قبل از انقلاب شناخته می‌شد و اکنون بیمارستان شهید بهشتی نام دارد. پادشاه برای رسیدن به هواپیما سوار جیب نیروی دریایی می‌شوند. مردم بندر پهلوی جیب حامل پادشاه را روی دست بلند می‌کنند. پس از ملی شدن صنعت نفت ایران، شیلات شمال هم در سال ۱۳۳۱ ملی اعلام شد و قرارداد واگذاری شیلات به شوروی‌ها فسخ شد.

فصل ۱۴

انتخاب من به ریاست نمایندگی ساواک در عراق

در تیرماه سال ۱۳۴۹ شمسی، در ضیافتی که به مناسبت تودیع با سرهنگ میناپور - رئیس شهربانی بندر پهلوی - توسط تیمسار دریادار امیرهوشنگ آریانپور - فرمانده نیروی دریایی شمال - در باشگاه افسران نیروی دریایی بر پا شده بود، من هم بودم. در اواخر ضیافت، آقای مرتضی مسائلی - رئیس امنیت داخلی ساواک در بندر پهلوی - تلفن کرد و گفت یک تلگراف خیلی فوری رسیده که خود شما باید آن را کشف کنید. فوراً از مدعوین عذرخواهی و خداحافظی کردم و به دفترم بازگشتم.

تلگراف رمز را کشف کردم. متن تلگرام این چنین بود:

طبق امر ریاست ساواک، به محض وصول این تلگرام، ساواک را به ارشدترین عضو خود تحویل و فوراً به مرکز عزیمت و خود را به مدیر کل اداره یکم، سرتیپ دکتر سیف‌الله فروزین معرفی کنید.

بالافاصله به تیمسار آریانپور تلفن کردم و از ایشان سؤال کردم: آیا هنوز مدعوین در آنجا حضور دارند تا من از آنها خداحافظی کنم؟ چون که به تهران منتقل شده‌ام. دریادار آریانپور پاسخ داد: چند نفری بیشتر باقی نیستند و خیلی از انتقال من به تهران تعجب کرد و گفت من نمی‌گذارم شما بدون خداحافظی از شهر بندر پهلوی به تهران بروید. فردا برای شما ضیافتی در باشگاه افسران ترتیب می‌دهم. از او خواهش کردم از تشکیل چنین ضیافتی خودداری کند. اما او نپذیرفت.

روز بعد در جلسه ضیافت تودیع خود در باشگاه افسران شرکت کردم. جالب بود که سرهنگ میناپور هم در این مراسم حضور داشت. فرماندار شهر - دکتر سعید مجتهدی - دریادار امیرهوشنگ آریانپور - فرمانده نیروی دریایی شمال - و دکتر بیگلری - شهردار بندر پهلوی - مطابق معمول سخنرانی‌هایی درباره من کردند و من هم در پاسخ همه سخنرانان مطالب مختصری بیان کردم و از حاضرین تشکر و خداحافظی کردم.

روز بعد در تهران در اداره مرکزی ساواک به دفتر زنده یاد دکتر سرتیپ فروزین مراجعه و خود را معرفی کردم. وی گفت: «شما به ریاست نمایندگی ساواک در عراق

انتخاب شده‌اید و به دستور رئیس ساواک باید ظرف دو روز به محل مأموریت خود بروید. سپس گذرنامه‌های سیاسی من و همسر و فرزندانم را از کشوی میز خود درآورد و به من نشان داد و گفت: فردا از طریق وزارت امور خارجه برای دریافت ویزا برای شما و خانواده‌تان این گذرنامه‌ها به سفارت عراق ارسال می‌شود. وی اضافه کرد با آقای اسدالله علیخانی مسؤول پرداخت، هزینه‌های سفر و دریافت بلیط سفر و گذرنامه‌های خود تماس بگیرید.» به وی گفتم: در مورد مأموریت جدید توجیه نشده‌ام و طرز کار با بیسیم و کشف رمز را فرا نگرفته‌ام و اکنون زن و فرزندانم آمادگی سفر با من را ندارند. بنابراین، یک هفته اجازه می‌خواهم تا به کارهای خانوادگی رسیدگی کنم، سپس عازم محل مأموریت شوم. پاسخ داد: «مراتب را به اطلاع رئیس ساواک، تیمسار ارتشبد نعمت‌الله نصیری می‌رسانم و شما فردا به دفتر من مراجعه و جواب را دریافت کنید.» روز بعد به دفتر زنده یاد تیمسار فروزین مراجعه کردم. فرمودند: «با یک هفته مرخصی شما برای رسیدگی به امور خانوادگی موافقت شده است. نیازی به توجیه نیست. شما بروید بغداد با پیک سیاسی مطالب را برای شما می‌فرستند. مطالعه می‌کنید و با همان پیک برمی‌گردانید.»

پس از یک هفته مرخصی، به آقای اسدالله علیخانی مراجعه کردم. ایشان گفت: «متأسفانه سفارت عراق از دادن پذیرش و ویزا به شما به عنوان وابسته مطبوعاتی خودداری کرده است. گفته‌اند چون ما در ایران وابسته مطبوعاتی نداریم، لذا به وابسته مطبوعاتی شما هم ویزا نمی‌دهیم.» علیخانی اضافه کرد: «پس از یک یا دو ماه مجدد با تعدادی از کارکنان وزارت خارجه که عازم عراق هستند گذرنامه‌های شما را برای ویزا به سفارت عراق می‌فرستیم.»

مختصر این که من به عنوان مشاور اداره کل ضد جاسوسی مشغول به کار شدم و در مدت نه ماه سه بار گذرنامه من و همسر و فرزندانم با سایر کارمندان وزارت خارجه برای دریافت ویزا به سفارت عراق ارسال شده بود. باز هم مخالفت شده بود و من در واقع رئیس نمایندگی در عراق بودم ولی در تهران ماندگار شده بودم.

در این مدت بدون این که من اطلاع داشته باشم در کمیسیون مربوط به ریاست نمایندگی افغانستان هم من به عنوان رئیس نمایندگی ساواک در افغانستان انتخاب می‌شوم. در این جلسه مدیر کل ضد جاسوسی، تیمسار سرتیپ منوچهر هاشمی پیشنهاد می‌کند چون عراق از پذیرفتن موسوی خودداری کرده است او برای ریاست نمایندگی افغانستان مناسب است. برای این که تخصص وی در زمینه شوروی است و شوروی‌ها در افغانستان نفوذ زیادی دارند و می‌تواند در این زمینه اقدامات اساسی

به نفع پادشاهی افغانستان انجام دهد. بدین ترتیب در همان جلسه، ریاست نمایندگی من در افغانستان به تصویب می‌رسد و حتی حکم برای من صادر میشود و به امضای تیمسار فردوست قائم مقام ساواک می‌رسد و برای امضای نهایی به دفتر ریاست ساواک، تیمسار نعمت‌الله نصیری فرستاده می‌شود.

بعدها شنیدم که برای این پست زنده یاد آقای رضا ولیان دوست بسیار عزیز من که سال‌ها در اداره کل دوم رئیس بخش افغانستان بوده است، برای پست نمایندگی در افغانستان به وسیله اداره کل دوم معرفی شده بود. تیمسار فرازیان مدیریت کل اداره دوم در این جلسه اصرار داشته است که آقای ولیان برای این پست تعیین شود. ولیکن سایر اعضای کمیسیون انتخاب مرا برای این پست بهتر می‌دانند. فرازیان برای به کرسی نشاندن پیشنهاد خود با زنده یاد عبدالعظیم ولیان که در آن زمان وزیر اصلاحات ارضی بودند، تماس می‌گیرد. ماجرا را برای او می‌گویم و از او می‌خواهد که اگر مایل است برادرش برای این پست انتخاب شود، بهتر است نزد تیمسار نصیری برود. چون خود آقای عبدالعظیم ولیان هم قبلاً در اداره کل دوم به عنوان رئیس اداره برون مرزی خدمت کرده و با کارکنان این اداره آشنایی دارد. می‌داند کارکنان بیشتر انتظار دارند پستهای نمایندگی خارج به اعضای آن اداره داده شود نه ادارات دیگر و اکثراً از این موضوع ناراضی هستند.

آقای عبدالعظیم ولیان وزیر اصلاحات ارضی نزد تیمسار ارتشبد نصیری رئیس ساواک می‌رود و ماجرا را با او در میان می‌گذارد. وقتی که حکم من برای امضای نهایی برای تیمسار ارتشبد نصیری ارسال می‌شود، ایشان برای اولین بار تصمیم کمیسیون و امضای تیمسار ارتشبد فردوست قائم مقام ساواک را نادیده می‌گیرد. زیر حکم می‌نویسد نمایندگی‌های اداره دوم را از کارکنان اداره دوم انتخاب کنید و این جا هم رضا ولیان برود. وقتی این حکم نزد تیمسار فردوست برمی‌گردد، وی مدیران کل اداره هشتم و اداره دوم را نزد خود احضار و به آنها می‌گوید: «در حق مرتضی موسوی بی‌انصافی شده است و از مدیر کل اداره دوم می‌خواهد از اداره کل هشتم درخواست کند که موسوی به اداره کل دوم منتقل شود و از مدیر کل اداره هشتم نیز می‌خواهد با این درخواست موافقت کند. در همین جلسه به مدیر کل اداره دوم دستور می‌دهد هر نمایندگی که در خارج از کشور باز می‌شود دیگر لزومی ندارد کمیسیون انتخاب نمایندگی تشکیل شود، باید مرتضی موسوی به این نمایندگی انتخاب شود.»

تیمسار علی‌اکبر فرازیان از قبل رابطه دوستی با من داشت. ولی مایل نبود کارکنان ادارات کل دیگر پست ریاست نمایندگی‌های مربوط به اداره کل دوم را

داشته باشند. من ناچار یک ماه به عنوان رئیس بخش مستقل دکترین در اداره کل دوم مشغول کار شدم که دو پست نمایندگی خالی شد، یکی نمایندگی در سوریه بود و دیگری نمایندگی در امارات قطر، بحرین، دبی، ابوظبی، شارجه، عجمان، ام القوین، راس الخیمه، فجیره و کشورهای عمان و یمن.

تیمسار فرازیان مرا به دفتر خود خواست و گفت تیمسار نصیری امروز مرا احضار فرمودند که آقای جعفر محی‌الدین را از کشورهای جنوبی خلیج فارس و امارات به مرکز احضار و موسوی را به آنجا اعزام کنید. سپس گفت: «میدانی این منطقه قابل زندگی نیست مخصوصاً برای زن و فرزندان جای مناسب نیست. حالا اگر شما مایل به رفتن نیستی زیر این دستور تیمسار بنویس که مایل به رفتن نیستی.» من که روز قبل از رئیس بخش نمایندگی‌ها در اداره کل یکم شنیده بودم که به فرمان پادشاه از این پس نمایندگی‌های کشورهای جنوب خلیج فارس را از بین افراد شایسته و متخصص اعزام کنید، زیرا اهمیت این کشورها در سطح کشورهای بزرگ است و تمام سفرها که برای این منطقه اعزام می‌شوند باید افراد شایسته‌ای باشند.

از آقای فرازیان سؤال کردم آیا خود تیمسار ریاست ساواک فرمودند که من به این کشورهای جنوبی خلیج فارس باید بروم؟ گفت بله. گفتم باشد و زیر دستور تیمسار را امضا کردم. او اصرار داشت که جای مناسب نیست اگر مایل نیستی بنویس نمی‌روم. بعدها فهمیدم نظر مدیر کل اداره دوم از ابتدا این بوده که بین من و تیمسار نصیری درگیری ایجاد کند که من نتوانم به هیچ نمایندگی خارجی مربوط به اداره دوم بروم. متأسفانه در ساواک هم از این قبیل ناملایمات مانند تمام ادارات دیگر کشور وجود داشت. گاهی روابط بر ضوابط تسلط داشت.

فصل ۱۵

مأموریت من در کشورهای و امارات جنوبی خلیج فارس در رژیم پادشاهی

در اوایل شهریور ماه ۱۳۵۰، من به عنوان رئیس نمایندگی ساواک عازم کشورهای جنوبی خلیج فارس شدم که شامل عمان، قطر، بحرین، یمن، ابوظبی، دبی، شارجه، عجمان، رأس الخیمه، ام القوین و فجیره بود. هنوز تمام این مناطق جزو مستعمرات کشور انگلستان محسوب می شدند.

چون هیچ کشوری رابطه سیاسی با کشورهای و شیخ نشین های منطقه نداشت، ساواک سعی کرده بود که با ایجاد روابط نزدیک با حاکمان منطقه، نسبت به گشایش بعضی موسسات ایرانی نظیر مدارس ایرانی، بانک ها، بیمه و بیمارستان ها اقدام کند و نسبت به صادرات تولیدات ایران به این مناطق نیز بازرگانان را تشویق می کرد. هدف از این اقدامات ساواک در آن زمان برای جلوگیری از نفوذ مصر بود که عبدالناصر به عنوان رهبر اعراب در این مناطق آغاز به نفوذ کرده بود و علیه ایران فعالیت داشت. در زمان ریاست تیمسار سپهبد بختیار در ساواک که عنوان معاون نخست وزیر را هم داشت. از حکام و شیوخ منطقه برای دیدار از ایران و یا شکار در بعضی نقاط ایران دعوت به عمل می آورد و پذیرایی می کرد. به همین دلیل به تدریج پایگاه های نفوذی ایران در منطقه، به وسیله ایجاد مدارس، بانک ها و بیمه ها و شرکت های بازرگانی آغاز به کار کرده بودند.

در سال ۱۹۷۰، کشور انگلستان از نظر اقتصادی آن چنان دچار مشکلات زیادی بود که قادر به پرداخت هزینه پایگاه های خود در کشورهای یاد شده بالا نبود. به همین دلیل انگلستان تصمیم گرفت که از اول سال ۱۹۷۱، با دادن استقلال و آزادی به این کشورها نیروهای خود را از منطقه خارج سازد.

کشورهای غربی که در رأس آن ها آمریکا قرار داشت، با رفتن انگلستان از منطقه خلیج فارس خطر نفوذ اتحاد شوروی را از طریق کشورهای عربی دوست شوروی مانند مصر، عراق، لیبی، سوریه و فلسطینی ها می دانستند. برای حفاظت خلیج فارس از نفوذ کشورهای یاد شده، ایران را که تمام شمال خلیج فارس را در اختیار داشت مناسب ترین کشور برای حفاظت این آبراه مهم که درصد مهمی از نفت جهان را

تامین می‌کرد تشخیص می‌دادند.

بنابر دلایل بالا، انگلستان از ماه‌ها قبل با اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی در این زمینه برای واگذاری حفاظت منطقه در ارتباط بود. ساواک به علت روابط نزدیک با حاکمان منطقه و تسلط بر اوضاع، در نقل و انتقالات آن روز، در این مذاکرات نقش اساسی را به عهده داشت.

پس از کشف سازمان نظامی حزب توده در ارتش شاهنشاهی گروهی از آنان اعدام شدند. اما بعضی از افسران جوان که ندانسته فریب خورده بودند، مورد عفو قرار گرفتند. تیمسار سپهبد بختیار تعدادی از این افسران اخراجی را انتخاب می‌کند و به آنها ماموریت می‌دهد به طور گمنام به مناطق جنوبی خلیج فارس بروند و بررسی به عمل آورند و ببینند ایران باید چه کارهایی را در این منطقه انجام دهد تا از نفوذ ناسیونالیزم عربی عبدالناصر و شوروی‌ها جلوگیری به عمل آید و پیشنهادات خود را مرتب به ایران بفرستند. دو نفر از این افسران را من بعدها شناختم، یکی از آنها زنده یاد جعفریان بود که افسر شهربانی بود و دیگری زنده یاد مهندس حسینقلی گل‌سرخ‌ی افسر اخراجی ارتش بود. اطلاعات و تحقیقات و بررسی‌های ارزنده این افسران وطن‌پرست مبنای کار سازمان اطلاعات خارجی در منطقه جنوبی خلیج فارس بود. به همین جهت روابط ساواک روز به روز با سران کشورهای جنوبی خلیج فارس توسعه می‌یافت و آن‌ها را به سوی ایران می‌کشاند. مذاکراتی که قبل از خروج انگلستان از منطقه، بین آن کشور و کشورهای جنوبی خلیج فارس و ایران به عمل آمده بود، قرار بر این شد که کشورهای عمان و قطر هر یک به صورت یک کشور مستقل اداره شوند و هفت امارت دیگر شامل ابوظبی، دبئی، شارجه، عجمان، ام‌القوین، رأس الخیمه و فجیره هم به عنوان امارات متحده عربی، یک کشور را تشکیل دهند.

در مورد بحرین هم که مورد ادعای ایران بود، قرار شد در حضور نماینده سازمان ملل متحد فراندوم انجام شود و نظر مردم را در مورد استقلال کشور و یا ضمیمه شدن به ایران پرسند. از طرف ایران هم سناتور مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات برای نظارت تعیین و اعزام شد متأسفانه با ساخت و پاخت انگلیسی‌ها رای مردم به ایجاد یک کشور مستقل بحرین به تأیید سازمان ملل متحد رسید و شایع شد که سناتور مسعودی از حکام بحرین مبلغ ۲۰ میلیون پوند گرفته است. در مذاکرات بین ایران و انگلستان و حکام شارجه و رأس الخیمه در مورد سه جزیره ایرانی به نام‌های ابوموسی متعلق به شارجه و تنب‌های بزرگ و کوچک که در دهانه تنگه هرمز قرار دارند و از نظر سوق‌الجیشی اهمیت فراوانی دارند قرار شد که ایران با دادن ۲۰ میلیون پوند به

حاکم رأس الخیمه مالکیت جزیره تنب بزرگ و کوچک را به دست آورد. هم چنین با دادن نصف درآمد نفتی چاهی که در حوزه آبهای ایران کشف شده بود به حاکم شارجه جزیره ابوموسی در مالکیت ایران قرار گیرد و به خاک اصلی خود ایران باز گردد.

من که چند ماه قبل از استقلال این مناطق و خروج انگلستان از منطقه برای انجام ماموریت وارد منطقه شده بودم تا حدودی در جریان این مذاکرات قرار داشتم. در مورد رأس الخیمه که در واقع هنوز از انگلستان حرف شنوی داشت و مستعمره انگلیس بود، یکی دو نفر وکیل انگلیسی وارد کار و مذاکره با ایران بودند و ایران با پرداخت ۲۰ میلیون پوند به حساب شخصی حاکم به نام شیخ صقر القاسمی در انگلستان موافق بود.

اما از یک طرف سر ویلیام لوس - نماینده ملکه انگلیس در خلیج فارس - حاکم را تحریک می کرد و می گفت ایران پولدار است شما پول بیشتری مطالبه کنید و از طرف دیگر نزد اعلیحضرت محمدرضا شاه می رفت و می گفت حاکم رأس الخیمه طمع کار است و شما بیش از ۲۰ میلیون پوند نپردازید.

از جانب دیگر صدام حسین رئیس جمهوری عراق که روابطش با ایران بسیار تیره و تاریک بود، به طور غیرمستقیم حاکم را تحریک می کرد که با ایران کنار نیاید و او اگر چنین کند پول بیشتری به حاکم خواهد داد. حاکم هم سرگردان مانده بود. از یک طرف طمع او را وادار می کرد که از عراق پول بیشتری بگیرد و از طرف دیگر به حرف نماینده تام الاختیار ملکه انگلیس سر ویلیام لوس توجه می کرد و پول بیشتری از ایران مطالبه می کرد. در نتیجه تا روز خروج انگلستان از منطقه این مذاکرات با حاکم رأس الخیمه به نتیجه نرسید و ایران ناچار یک روز قبل از خروج انگلستان از منطقه با حمله نظامی به جزایر تنب کوچک و بزرگ این دو جزیره را به آغوش وطن باز گردانید و از پرداخت ۲۰ میلیون پوند هم خودداری کرد.

اما در مورد جزیره ابوموسی حاکم شارجه مطابق توافق قبلی با فرستادن برادر بزرگترش به نام شیخ صقر القاسمی رئیس پلیس شارجه، به استقبال کشتی آرتیس با این امر موافقت خود را اعلام کرد و تیمسار دریابان رمزی عطایی وارد جزیره شد و پرچم ایران را در این جزیره به اهتزاز در آورد و این جزیره به نام میهن بازگردانده شد.

در هنگام استقلال امارات شیخ خالد حاکم شارجه بود که انگلیسی ها او را پس از فوت عمویش حاکم شارجه کرده بودند و پسر حاکم قبلی را که به این انتخاب

اعتراض کرده بود، به مصر تبعید کرده بودند. چند روز پس از خروج انگلیسی‌ها شیخ صقر پسر عموی شیخ خالد با کمک دولت مصر وارد شارجه می‌شود و به کاخ می‌رود و با سلاحی که همراه داشته است، شیخ خالد را از پا در می‌آورد و ادعا می‌کند که او حاکم شارجه است. چون کشور جدید امارات تشکیل شده بود و شیخ راشد حاکم دومی به عنوان نخست‌وزیر تعیین شده بود و نیز نایب امیر امارات هم بود بلافاصله با اعزام نیروی پلیس خود این شخص را بازداشت و مدتی زندانی می‌کند و سپس مجدداً او را به مصر تبعید می‌کند. در ضمن شیخ سلطان القاسمی حاکم فعلی را که تحصیل کرده رشته کشاورزی در مصر بود به جای شیخ خالد، به حکومت شارجه می‌رساند.



دیدار من و اولین سفیر امارات عربی متحده در ایران - شیخ حشر بن مکتوم، خواهرزاده حاکم دومی - در مراسم بدرقه ایشان به ایران، در دی ماه ۱۳۵۱، در فرودگاه دومی

فصل ۱۶

ماجرای جاسوسی و بازداشت سرلشکر مقربی برجسته‌ترین جاسوس اتحاد جماهیر شوروی در ارتش شاهنشاهی ایران

در یکی از شب‌های آبان‌ماه سال ۱۳۵۵، یکی از اعضای گروه تعقیب و مراقبت ضد جاسوسی ساواک که منزلش در کوی نفت، منشعب از خیابان میرداماد تهران قرار داشت و تخصص وی بر روی اعضای KGB مقیم سفارت شوروی در تهران بود و شماره اتومبیل‌های سفارت شوروی را می‌شناخت، مشاهده می‌کند در قطعه زمین شمال کوی نفت، اتومبیل سفارت شوروی ایستاده است و دو نفر از اعضای شناخته شده KGB از اتومبیل خود خارج شدند و یک کیف شبیه کیف سامسونت را چندین بار به سمت‌های مختلف با دست چرخاندند و پس از چندی سوار اتومبیل شدند و آنجا را ترک کردند.

این کارمند تعقیب و مراقبت، ضمن گزارش مشاهدات خود، یک بار دیگر هم یک اتومبیل و سرنشینان آن را در همان حالت مشاهده می‌کند.

این گزارش وسیلهٔ بخش عملیات سفارت شوروی، در ضدجاسوسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. و رهبر عملیات و رئیس بخش مربوط و مقامات بالاتر به این نتیجه می‌رسند که شخصی از همان حوالی مطالبی را با بیسیم مخصوص برای شوروی‌ها ارسال می‌کند. چون برد این فرستنده بسیار کم است، آن‌ها ناچار با اتومبیل در همان نزدیکی می‌ایستند و با گیرنده که شبیه کیف سامسونت است، مطالب ارسالی را در چند دقیقه دریافت می‌کنند و می‌روند. کارشناسان فنی ساواک نیز این مسأله را تایید می‌کنند.

بخش عملیات سفارت شوروی، تمام ساکنان منطقه کوی نفت را شناسایی می‌کنند و به دو نفر از امرای ارتش و یک عضو ضد جاسوسی ساواک که ساکن منطقه بودند، بیشتر مشکوک می‌شوند. روی هر سه نفر مراقبت خود را متمرکز می‌کنند و بیشتر به سرلشکر مقربی معاون اداره پنجم ارتش شاهنشاهی که مسؤولیتش بررسی کیفیت تمام سلاح‌های خریداری شده ارتش و هواپیماهای پیشرفته نیروی هوایی شاهنشاهی بود، مظنون می‌شوند و به همین جهت خانه‌ای را در مقابل منزل سرلشکر مقربی اجاره و تعدادی از ماموران برجسته مراقبتی را در آن جا متمرکز می‌سازند.

ضمن مراقبت دایم از منزل سرلشگر مقربی، خود او را نیز مورد تعقیب و مراقبت دایمی قرار می‌دهند و تمام رفتار و فعالیت‌های او را زیر نظر می‌گیرند. ناگفته نماند که از نظر تفکیک وظایف افسران و درجه داران سه گانه یعنی ارتش، شهربانی و ژاندارمری به وسیله ادارات ضد اطلاعاتی ارتش مورد بررسی قرار می‌گرفتند و ساواک نمی‌توانست در حوزه افسران و درجه‌داران اقداماتی انجام دهد.

ضد جاسوسی ابتدا گزارشی تنظیم و مراتب را به عرض اعلیحضرت محمدرضا شاه می‌رساند. اعلیحضرت دستور می‌فرماید که ساواک این عملیات را با اطلاع ضد اطلاعات ارتش یعنی اداره دوم از ابتدا تا انتها تحت نظر داشته باشد. در نتیجه برنامه‌های تعقیب و مراقبت دایمی سرلشگر مقربی و تلفن‌های منزل و کار او همه تحت کنترل قرار داده می‌شوند.

در مراقبت‌ها مشخص شد که سرلشگر مقربی هنگامی که از محل کار خود به منزل باز می‌گردد. بلافاصله وارد دفتر کارش در منزل می‌شود و در اتاق را می‌بندد.

در تحقیقات معلوم شد که او قصد دارد به همراه خانواده‌اش پس از بازنشستگی به آمریکا مهاجرت کند و منزلی نیز در آمریکا ساخته است. یکی از ماموران ضد جاسوسی لیسانسیه روانشناسی بود و به عنوان مستخدم در یکی از خانه‌های مجاور منزل سرلشگر مقربی کار می‌کرد با گماشته منزل سرلشگر دوست می‌شود و اطلاعات قابل توجهی از داخل منزل سرلشگر به دست می‌آورد.

گماشته گفته بود سرلشگر تنها در منزل برای خود زندگی می‌کند و کاری به داخل خانه ندارد و دوست دارد سگش را شب‌ها خود به بیرون از خانه ببرد در حالی که روزها من این سگ را به بیرون از خانه می‌برم ضد جاسوسی احتمال می‌داد که این گردش شبانه همراه سگ پوششی است که برای ملاقات‌های چند لحظه‌ای مخفیانه با عوامل KGB دارد.

ماموران ضد جاسوسی مشاهده می‌کنند درست هنگامی که او سگ خود را برای گردش در تاریکی شب بیرون می‌برد، اتومبیل سفارت شوروی هم وارد کوچه می‌شود از داخل اتومبیل شخصی چند لحظه با او صحبت می‌کند و از هم جدا می‌شوند.

اعلیحضرت به رئیس ساواک دستور داده بودند که سرلشگر مقربی در هنگام ملاقات با اعضای KGB بازداشت شود. اما سرلشگر مقربی گزارشات خود را با بیسیم مخصوصی در اختیار شوروی‌ها قرار می‌داد و به دام انداختن او در هنگام ملاقات بسیار دشوار بود. در هنگام مراقبت، ماموران ضد جاسوسی متوجه می‌شوند

که سرلشگر مقربی برای انجام کاری به آمریکا سفر کرده است. غیبت نسبتاً طولانی سرلشگر مقربی فرصت مناسب پیش آورد تا ماموران ضد جاسوسی در یک روز تعطیلی که همگی اعضای خانواده سرلشگر مقربی به کرج رفته بودند و هیچ کس در منزل نبود، به طور پنهانی وارد خانه شدند و اتاق مخصوص او را که معمولاً پس از بازگشت از محل کار در آنجا مشغول می شد و در را به روی همه قفل می کرد مورد بازرسی دقیق قرار دادند. اما نتوانستند فرستنده و گیرنده‌ای را شناسایی کنند.

سرلشگر مقربی پس از یک ماه از آمریکا بازگشت به محض ورود به خانه اتومبیل را داخل گاراژ گذاشت و صندوق عقب آن را بالا زد و گماشته چمدان را با خود برداشت که به داخل منزل ببرد ولی وقتی می خواست در صندوق عقب را ببندد سرلشگر ممانعت کرد و گفت: «می خواهم بیرون بروم خودم می بندم بگذار باز باشد.» در همین هنگام یکی از اتومبیل های سفارت شوروی وارد کوچه شد و آهسته از مقابل خانه سرلشگر مقربی عبور کرد. در این هنگام سرنشینان اتومبیل با برگرداندن سر به طرف گاراژ، منزل را نگاه کردند.

بعدها که سرلشگر مقربی دستگیر شد در حین تحقیقات از سرلشگر معلوم شد که باز بودن در صندوق عقب اتومبیل و باز بودن در گاراژ علامتی بوده است که با مسؤولان اطلاعاتی سفارت شوروی داشت که وقتی از سفر باز می گردد داخل گاراژ در صندوق عقب را باز بگذارد.

چند ماه کنترل همه جانبه سرلشگر مقربی به وسیله ضد جاسوسی ساواک ادامه داشت. بخش عملیات شوروی طرحی در این مورد تنظیم کرد و مطابق این طرح در یک شب که اتومبیل سفارت شوروی همراه دو سرنشین و یک راننده وارد کوی نفت شد با بستن و مسدود کردن ورودی کوی نفت، اتومبیل سفارت شوروی را در مقابل منزل سرلشگر مقربی متوقف کردند و از سرنشینان اتومبیل خواستند پیاده شوند. سرنشینان اتومبیل در اتومبیل را از داخل بستند و از پیاده شدن خودداری کردند. ناچار ماموران شیشه اتومبیل را شکستند و با سرنشینان اتومبیل درگیری پیدا کردند. دو عضو شناخته شده اطلاعاتی KGB کیف سامسونت را تحویل نمی دادند و ایستادگی و سر و صدا ایجاد می کردند. در این هنگام سرلشگر مقربی از خانه اش خارج و داماد و گماشته را از منزل صدا کرد و به کمک عوامل KGB با ماموران ساواک گلاویز شد. اما ماموران ساواک سه نفر اتباع شوروی را سریعاً از معرکه خارج و با خود بردند و بلافاصله سرلشگر مقربی را بازداشت کردند و او را به باشگاه ساواک در شیان، برای بازرجویی و تحقیق بردند.

سه نفر سرنشین اتومبیل سفارت شوروی عبارت بودند از کازان کین و کاوانوف دیپلمات‌های شناخته شده عضو دستگاه اطلاعاتی شوروی در سفارت شوروی و راننده هم به نام تد کین عضو دستگاه KGB بود.

ماموران ضد جاسوسی هر سه نفر را با هماهنگی که قبلاً با وزارت خارجه به عمل آورده بودند، به وزارت خارجه منتقل کردند و پس از احضار سفیر شوروی به وزارت خارجه هر سه عضو دستگیر شده را تحویل سفیر شوروی دادند و به آن‌ها مهلت دادند که در ۲۴ ساعت ایران را ترک کنند. فردای آن روز سفیر شوروی وسیله اعلیحضرت محمدرضا شاه احضار و اعتراض شدیدی نسبت به اقدامات عوامل شوروی می‌کند که دولت شوروی از یک طرف ادعای روابط دوستانه با کشور ما را دارد و از طرف دیگر مشغول جاسوسی به زیان مملکت ایران است.

هنگام انتقال سرلشگر مقربی به باشگاه ساواک، او می‌گوید امیر ارتش است و ساواک حق ندارد او را بازداشت کند. حکم بازداشت به وسیله دادستانی ارتش توسط ماموران ضد جاسوسی به او نشان داده می‌شود.

مراتب دستگیری مقربی شبانه طی گزارشی وسیله رئیس ساواک تیمسار ارتشبد نصیری به شرف عرض اعلیحضرت محمدرضا شاه می‌رسد و مجدداً اعلیحضرت تاکید می‌کنند تا مرحله نهایی بازجویی‌ها به وسیله ساواک انجام و ضد اطلاعات ارتش هم در جریان باشد.

سرلشگر مقربی در ابتدای بازجویی مانند تمام متهمان جاسوسی شروع به داستان پردازی می‌کند. اما بعد از توضیحات بازجویان یقین حاصل می‌کند که اداره کل ضد جاسوسی ماه‌های متوالی او را زیر نظر داشته و به بسیاری از ماجراها آگاه است و به همین جهت خیلی زود به ارتباط خود با شوروی‌ها اعتراف می‌کند.

پرونده سرلشگر مقربی پس از تکمیل شدن به دادرسی ارتش فرستاده شد. سرلشگر مقربی اعتراف کرد که در ایام جوانی در دانشکده افسری با درجه ستوان دومی مشغول کار بوده که به وسیله یک افسر بازنشسته ارتش به نام سرهنگ تاراس اغوا می‌شود و در شرکت وی به نام آب تاپ در مواقع تعطیلی کار می‌کرده. سرهنگ تاراس او را با شوروی‌ها آشنا می‌کند و او در مقابل دریافت پول از شوروی‌ها با آن‌ها همکاری می‌کند.

سرلشگر مقربی اضافه می‌کند پس از انتقال به ستاد بزرگ و اشتغال در سمت معاونت اداره پنجم ستاد ارتش یعنی در اداره طرح و بررسی ارتش، برای دیدن دوره نظامی به آمریکا می‌رود و در دانشگاهی دوره می‌دیده که با خانمی آشنا، و سپس

دوست می‌شود. پس از اتمام دوره وقتی به ایران باز می‌گردد، هدیه‌ای به وسیله پیک ستاد بزرگ برای این خانم آمریکایی می‌فرستد. پس از مدتی یک آمریکایی به منزل وی تلفن و اظهار می‌دارد از طرف این خانم در آمریکا حامل نامه‌ای است و می‌خواهد آن را حضوراً تحویل سرلشگر مقربی بدهد. و با تلفن کننده در محلی قرار ملاقات می‌گذارد. سرلشگر مقربی به محل ملاقات می‌رود و می‌بیند دو نفر با یک دستگاه اتومبیل در انتظار سرلشگر هستند. با پیشنهاد آن‌ها که به زبان انگلیسی صحبت می‌کردند وارد اتومبیل آن‌ها می‌شود. آن دو نفر که مانند آمریکایی‌ها با تسلط کامل به انگلیسی صحبت می‌کردند خود را معرفی و می‌گویند دیپلمات‌های سفارت شوروی هستند و آمده‌اند که به او بگویند که همکاری خود را پس از سال‌ها مجدداً با شوروی‌ها شروع کند. سرلشگر مقربی سوال می‌کند کدام همکاری؟ آن‌ها با نشان دادن گزارش‌های خطی او که در زمان همکاری‌اش با سرهنگ تاراس نوشته بود، منظورشان را به او تفهیم می‌کنند. سرلشگر مقربی ابتدا منکر همکاری می‌شود ولیکن هر دو سرنشین او را تهدید می‌کنند که اگر همکاری نکنند نامه‌های او را به نحوی به ستاد ارتش ارسال می‌کنند و برای او گران تمام می‌شود.

در همین مذاکره می‌گویند اگر با شوروی‌ها همکاری کند تا آخر عمر از نظر مادی و معنوی او را حمایت کنند.

سرلشگر مقربی اعتراف کرد در تمام مدت همکاری آنچه شوروی‌ها خواستند در اختیارشان قرار داده است. وسایلی را که شوروی‌ها در اختیار سرلشگر مقربی گذاشته بودند، چند دستگاه دوربین‌های پیشرفته عکاسی بود که به اقتضای پیشرفت تکنولوژی هر بار دقیق‌تر و حساس‌تر شده بود. شوروی‌ها رادیویی در اختیار سرلشگر مقربی گذاشته بودند که در داخل آن گیرنده و فرستنده بسیار حساسی تعبیه شده بود. در قسمت فوقانی رادیو چهار لامپ کوچک به رنگ زرد، قرمز، سبز و نارنجی کار گذاشته شده بود. به سرلشگر گفته بودند پس از مراجعت از سفر آمریکا به لامپ‌ها نگاه کند، اگر لوله‌رفته باشد، لامپ قرمز روشن می‌شود و فوراً باید مخفی شده و محل اختفای خود را اطلاع بدهد که ترتیب خروج او از کشور داده شود. لامپ سبز علامت وجود تامین کامل و رنگ نارنجی نشانه ضرورت ملاقات است و می‌دانست که چه ساعتی و در چه روزی و در چه محلی باید با آن‌ها دیدار داشته باشد. رنگ زرد نشان می‌داد پادشاه او در لای روزنامه به داخل گاراژ انداخته شده است. علاوه بر رادیو، در داخل یک ضبط صوت معمولی یک دستگاه گیرنده و فرستنده بسیار ظریف و پیشرفته قرار داده شده بود و وسیله کنترل از راه دور به آن فرمان ارسال یا دریافت

پیام داده می‌شد.

بدین وسیله سرلشگر مقربی اطلاعات مورد نیاز را در نوار دستگاه ضبط صوت قرار می‌داد آن را تبدیل به دور بسیار تندی می‌کرد و با نصب آنتن، دستگاه را آماده ارسال پیام می‌کرد. اعضای KGB شوروی با حضور در اطراف منزل سرلشگر، فرستنده داخل خانه را از راه دور آماده ارسال پیام می‌کردند و با کیف سامسونت این پیام را ضبط می‌کردند. انتقال پیام در چند ثانیه انجام می‌گرفت.

دستگاه‌های توقیف شده از منزل و کیف سامسونت که از درون اتومبیل شوروی‌ها به دست آمده بود، بسیار دستگاه‌های پیچیده و پیشرفته بودند به طوری که اداره فنی ساواک و اداره الکترونیکی ارتش هم نتوانستند از طرز کار آن سر در بیاورند. از نمایندگی سیا در ایران برای تشخیص نحوه کار دستگاه‌ها کمک خواسته شد. آنها هم نتوانستند به رمز و راز دستگاه‌ها پی ببرند. ناچار از مرکز CIA کمک خواسته شد و با اعزام یکی از متخصصان مهم سازمان مرکزی CIA راز کار پاره‌ای از دستگاه‌ها گشوده شد. از جمله این که آخرین پیام مقربی که هنوز روی نوار ضبط صوت بود و جدیداً به کیف سامسونت شوروی‌ها که از داخل اتومبیل به دست آمده بود وسیله این متخصص کشف شد. مضمون گزارش مربوط به استقرار پایگاه موشکی در حوالی کویر ایران بود.

بر اساس اصرار مقامات CIA چون تا به حال چنین دستگاه‌هایی را ندیده بودند، به آمریکا ارسال شد تا پس از مطالعه عودت داده شود ولی تا قبل از انقلاب شوم ۲۲ بهمن، هنوز این دستگاه‌ها اعاده داده نشده بود. سرلشگر مقربی در دادگاه نظامی محکوم و اعدام شد.

فصل ۱۷

بازداشت و اخراج یک دیپلمات شناخته شده دستگاه اطلاعاتی سفارت شوروی در هنگام ملاقات با یک عضو ساواک

در سال ۱۳۴۲ در جریان یک برنامه عملیاتی در بخش مستقل شوروی در ضد جاسوسی که مسؤولیت آن بر عهده من بود مشخص شد که اداره کل سوم ساواک یک عضو شناخته شده حزب توده را به نام ملایری به داخل حزب توده نفوذ داده است.

سران حزب توده پیشنهاد کرده بودند که ملایری برای آموزش‌های بیشتری از طریق مرز آستارا به طور غیر مجاز با کمک KGB وارد خاک اتحاد جماهیر شوروی بشود تا پس از دریافت آموزش‌های بیشتر برای انجام ماموریت از جانب شوروی‌ها و حزب توده دوباره از همان طریق به ایران بازگردانده شود.

در این ماجرا زنده یاد سروان علی اصغر زمانی رئیس بخش عملیات حزب توده در اداره امنیت داخلی ساواک و یکی از رهبران عملیات آن بخش، زنده یاد جلال آذرمدگین نقش داشتند.

زنده یاد جلال آذرمدگین رهبر عملیات امنیت داخلی ساواک، ملایری را تا مرز آستارا تا به نقطه‌ای از مرز که قبلاً تعیین شده بود، همراهی کرده بود. ملایری قرار بود پس از مدت کوتاهی به ایران بازگردد. ولی دیگر به ایران بازنگشت. اما چندی بعد یکی از اعضای KGB سفارت شوروی به نام فکرت افندی اف اهل آذربایجان شوروی ناگهان با جلال آذرمدگین تماس می‌گیرد و بدون اشاره به ماجرای ملایری پیشنهاد همکاری با دستگاه اطلاعاتی سفارت شوروی را می‌دهد.

جلال آذرمدگین موضوع را با رئیس بخش خود سروان زمانی در میان می‌گذارد. سروان زمانی مراتب را با رئیس خود زنده یاد سرهنگ مولوی سرتیپ بعدی و رئیس پلیس راه ژاندارمری که ریاست ساواک تهران را داشت. در میان می‌گذارد. زنده یاد سرهنگ مولوی مراتب را با زنده یاد تیمسار سرتیپ نعمانی رئیس اداره مستقل ضد جاسوسی و من که رئیس بخش مستقل عملیات شوروی در ضد جاسوسی ساواک بودم، مطرح کرد و من از ایشان خواستم جلال آذرمدگین نزد من بیاید تا دقیقاً تمام حوادث را از زبان وی بشنوم. پس از ملاقات با آذرمدگین، تیمسار نعمانی و اینجانب

تصمیم گرفتیم با نظارت ضد جاسوسی تماس‌های جلال آذرمگین با فکرت افندی اف ادامه پیدا کند.

بخش عملیات مستقل شوروی در ضد جاسوسی، تعدادی از گزارش‌های مربوط به حزب توده را با نظر مدیر کل امنیت داخلی ساواک با دستکاری‌هایی، در اختیار فکرت افندی اف قرار می‌داد. فکرت افندی اف عضو شناخته شده KGB و دیپلمات سفارت شوروی هر ماه در روز مشخصی با جلال آذرمگین تماس می‌گرفت. اکثراً با اتومبیل جلال آذرمگین در جاده کرج به طرف چیتگر می‌رفتند و در راه، حین رانندگی صحبت می‌کردند. سپس در خیابان آیزنهاور که محل ملاقات بود، او پیاده می‌شد.

به زنده یاد جلال آذرمگین آموزش داده شد که به فکرت بگوید تو عضو دستگاه اطلاعاتی شوروی و من هم عضو دستگاه اطلاعاتی ساواک هستم. بنابراین روراست به شما می‌گویم از وعده‌هایی که شما به من می‌دهید و می‌گویید در صورت خطر شما را همراه خانواده‌ات با پاسپورت شوروی به اتحاد شوروی می‌بریم و در ارتش شوروی با درجه سرگردی شما را به استخدام در می‌آوریم، حرف فریبنده است و من تا مطمئن نشوم نمی‌توانم با شما همکاری کنم.

در ملاقات بعدی فکرت افندی اف از جلال آذرمگین خواست عکس‌های خود و همسر و فرزندانش را به او بدهد تا گذرنامه اتحاد جماهیر شوروی را برای آنان تهیه کند.

پس از دریافت این اطلاعات، بخش عملیات شوروی در ضد جاسوسی متوجه شد که فکرت افندی اف پس از این ملاقات عازم مسکو شد. این موضوع در ضد جاسوسی مورد بررسی قرار گرفت و پیش‌بینی کردیم که در ملاقات آینده فکرت افندی اف پس از بازگشت از شوروی برای اینکه اطمینان جلال آذرمگین را جلب کند، گذرنامه‌های روسی آن‌ها را در اتومبیل به او نشان خواهد داد. ولی گذرنامه‌ها را به او نخواهد داد بنابراین، بهتر است در ملاقات آینده ترتیبی دهیم که فکرت افندی با مدارک غیر قابل انکار یعنی گذرنامه‌های اتحاد شوروی به نام جلال آذرمگین و اعضای خانواده‌اش بازداشت و به وزارت خارجه ایران تحویل داده شود تا آن‌ها سفیر را احضار و با نشان دادن گذرنامه‌های روسی عضو رسمی ساواک ایران، از آن‌ها بخواهند تا فکرت را ظرف ۴۸ ساعت از ایران اخراج و به شوروی بازگردانند.

طبق این تصمیم با بررسی دقیق قرار شد ۲ نفر از رهبران عملیات بخش مستقل شوروی در ضد جاسوسی به نام‌های زنده یاد نادر معتضد و محمد تفضلی را در صندوق عقب اتومبیل بسیار بزرگ شورلت جلال جا بدهیم و راننده با چراغ کوچکی

که در صندوق عقب اتومبیل کار گذاشته می‌شود به آن‌ها علامت بدهد که از پشت اتومبیل خارج شوند و مأمور روسی را دستگیر کنند. اداره فنی ساواک این اتومبیل را آماده کرده بود به نحوی که از داخل درب صندوق عقب اتومبیل باز می‌شد و یک دستگاه ضبط صوت در صندوق عقب همراه رهبران عملیات بود که صحبت‌های فکرت افندی اف و جلال را ضبط می‌کرد.

جلال آذرملگین افندی اف را در خیابان آیزنهاور سوار و به طرف چیتگر در جاده کرج راه افتاد و پس از گذشت مدت طولانی، دوباره به محل ملاقات بازگشت و در مسیر راه فکرت افندی درباره گذرنامه روسی جلال و خانواده‌اش که همراه آورده بود و درباره مسائل مختلف دیگر صحبت کرد و تمام این سخنان را رهبران عملیات پنهان شده در صندوق عقب اتومبیل می‌شنیدند و ضبط می‌گردند وقتی که در خیابان آیزنهاور اتومبیل متوقف شد، آن‌ها در صندوق عقب را از داخل باز و بیرون آمدند. اما فکرت از اتومبیل خارج و اقدام به فرار کرد. رهبران عملیات به علت طول زمان خوابیدن در صندوق که بسیار تنگ بود پاهایشان خواب رفته بود و به سختی شروع به دویدن به دنبال فکرت افندی اف می‌کنند ولی فاصله زیاد بود. بالاخره رهبران عملیات از چند جوان که در آن حوالی بودند تقاضای کمک می‌کنند. جوان‌ها فکرت را می‌گیرند و تحویل آن‌ها می‌دهند و در این موقع چند اتومبیل تعقیب و مراقبت ضد جاسوسی می‌رسند که از قبل آماده شده بودند و فکرت و پاسپورت‌های روسی جلال آذرملگین و خانواده‌اش و صدای ضبط شده را به وزارت خارجه ایران می‌برند و در آنجا فکرت را با مدارک تحویل مقامات وزارت خارجه ایران می‌دهند. وزارت خارجه هم که از قبل با ضدجاسوسی هماهنگ شده بود، سفیر شوروی را شبانه احضار می‌کند و مراتب راهمراه با نامه‌ای که قبلاً برای اعتراض به شرف عرض اعلیحضرت محمدرضا شاه رسیده بود با سفیر شوروی در میان می‌گذارند و می‌خواهند که ظرف ۴۸ ساعت باید فکرت افندی اف از کشور خارج شود. این کار انجام می‌گیرد. پس از این اقدام، دستگاه اطلاعاتی KGB در ملاقات‌های خود با ماموران جاسوسی خود بسیار مراقبت می‌کردند که گرفتار ضد جاسوسی ساواک نشوند. شوروی‌ها فعالیت‌های خود را کاملاً زیر زمین برده بودند و در نتیجه از فعالیت آن‌ها بسیار کاسته شده بود.

اما پنج سال بعد، دستگاه اطلاعاتی شوروی برای انتقام از جلال آذرملگین آدرس جدید او را پیدا کردند و در داخل اتومبیل او که در خارج از منزل پارک می‌کرد بمب گذاشتند. این افسر اطلاعاتی شجاع به محض استارت زدن اتومبیلش منفجر شد و او

جان خود را از دست داد.

برداشت آزاد از کتاب در دامگه حادثه (انتشارات شرکت کتاب)
و نیز گفت و گوهای نگارنده با جناب ثابتی

فصل ۱۸

در پس پرده ساواک [ناگفته‌های جناب پرویز ثابتی]

۱- ناصر مقدم آخرین رئیس ساواک رژیم پادشاهی از سال ۱۳۳۲، رابطه‌اش با جماعت جبهه ملی و نهضت آزادی شروع شد. «در همان ۲۵ مرداد، از جانب دادستانی ارتش به همراه سرگرد بهرون ماموریت داشت تا کاخ‌های سلطنتی را ثبت و ضبط و در اختیار بگیرد. از همان زمان، مقدم فردی بسیار ریاکار و خود خواه بود و سعی داشت نقش امام حسین را بازی کند». [در دامگه حادثه؛ ص ۲۳۲]

۲- مقدم از همان زمان، روابط نزدیک و دوستانه با بعضی سران جبهه ملی نظیر سنجابی و داریوش فروهر و بازرگان داشت. در هنگام فوت آقای کشاورز صدر یکی از سران جبهه ملی، در مراسم ختم او شرکت می‌کند

البته جناب ثابتی در کتاب "در دامگه حادثه" به دیداری اشاره دارد: «در سال ۱۳۵۰ که مجاهدین خلق دستگیر شدند این‌ها در دامن نهضت آزادی بزرگ شده بودند. مقدم به من گفت که شما بازرگان و یدالله سبحانی را به ساواک بخواهید و به آن‌ها بگوئید تخمی را که شما پاشیده‌اید، ثمره‌اش این طور شده است... حالا این بقایا را بخواهید و بگوئید که دست به کارهای خشونت‌آمیز و آدمکشی نزنند زیرا که شما مسئول هستید. من هم بازرگان و سبحانی را خواستم و گفتم که شما استاد دانشگاه و افراد متدینی هستید و... بیایید و به این‌ها پیغام دهید که دست از این کارها بردارند که کشته نشوند و اگر این‌ها دست به کار مسلحانه بزنند، با آن‌ها برخورد بسیار جدی خواهد شد و ضمن صحبت، مهدی بازرگان گفت: شاه راهی را باقی نگذاشته و با لحن بسیار غیر مؤدبانه‌ای به شاه اشاره کرد. گفتم آقای بازرگان اولاً صدایتان را بیاورید پایین و بعد هم با شما بنا به سن و سال‌تان و شأن دانشگاهی‌تان دارم با ادب و احترام صحبت می‌کنم. خواهش می‌کنم که مؤدبانه صحبت کنید». [در دامگه حادثه؛ ص ۳۱۶-۳۱۸]

۳- دو روز بعد احسان نراقی به جناب پرویز ثابتی تلفن می‌زند که: «داریوش فروهر اینجا بوده و گفته که مهدی بازرگان و یدالله سبحانی را پرویز ثابتی به ساواک

خواسته و با آنها بد حرف زده و آنها هم نزد مقدم شکایت کرده‌اند و مقدم گفته که ثابتی حق نداشته که شما را احضار کند و از او مؤاخذه خواهم کرد.» [در دامگه حادثه؛ ص ۳۱۷]

مقدم فردی ریا کار بود. بعدها ناصر مقدم به مهدی بازرگان گفته بود: «تا زمانی که آقای پرویز ثابتی مدیر کل امنیت داخلی است، نمی‌شود کاری کرد. بگذارید من او را رد کنم که برود. آن وقت به قول خود عمل خواهم کرد.» یعنی این که از سخت‌گیری‌ها با مخالفان خودداری شود.

۴- یکی از عوامل تبلیغات دروغین این گروه‌ها و دسته‌جات علیه ثابتی، همین عوامل به ظاهر ملی و مصدقی چی‌ها بودند.

۵- در سال ۱۳۵۵، محمدرضا شاه به تیمسار ارتشبد نعمت‌الله نصیری رئیس ساواک می‌فرماید: «از صلیب سرخ جهانی دعوت شده که به ایران بیایند و از زندان‌های ایران و زندانیان سیاسی بازدید کنند.» رئیس ساواک از آقای ثابتی خواست که تمام امکانات لازم را در اختیار این نمایندگان قرار دهد. که وی مخالف شدید این امر بود، و گفته: «از نظر قوانین بین‌المللی صلیب سرخ جهانی در زمان جنگ و زندانی و اسیر شدن نظامیان یا غیرنظامیان فقط در زمینه خارجی‌ها می‌توانند از اسرا و زندانیان کشور خارجی را در کشوری که آن‌ها را بازداشت کرده‌اند، به چنین بازدیدهایی اقدام کنند در حالی که ما زندانی خارجی نداشتیم و نباید این اقدام انجام بگیرد.» و هنگامی که نمایندگان صلیب سرخ جهانی از زندان‌ها بازدید کردند، زندانیان تعجب کرده بودند. بعد از انقلاب عده‌ای از همان‌ها به من گفتند وقتی نمایندگان صلیب سرخ جهانی به زندان‌ها آمدند ما به این نتیجه رسیدیم که حکومت دستش زیر ساطور قرار گرفته و ساواک دیگر نمی‌تواند به زندانیان فشار وارد کند. حتی شاه فقید اصرار داشت که از تعداد زندانیان کاسته شود. [برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به کتاب "در دامگه حادثه"؛ ص ۳۹۲-۳۹۳]

۶- البته در اواخر سال ۱۳۵۶، اعلیحضرت محمدرضا شاه به تیمسار ارتشبد نصیری رئیس ساواک دستور می‌فرماید که از این پس سیاست نرمش را در پیش بگیرند و ساواک در اعتراضات و اعتصابات و... مداخله نکند. با این سیاست عقب‌نشینی در برابر تروریست‌ها و مخالفان، در واقع روند تعطیلی امنیت داخلی ساواک آغاز شد و تظاهرات به تشنج‌ها هم کشیده شد. روز به روز هم آشوب‌ها و شورش‌ها و حرکات تروریستی گسترش یافت.

۷- در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۷، هنگامی که عده‌ای از طلبه‌های قم در این شهر

شلوغ کردند ماموران انتظامی با آن‌ها به مقابله برخاستند. در دفتر آیت‌الله شریعتمداری یکی از کارکنان دفتر شریعتمداری هم کشته شد. از آن هنگام آیت‌الله شریعتمداری و طلابی که زیر نظر ایشان تحصیل می‌کردند، به مخالفت با حکومت برخاستند و با بقیه مخالفین رژیم همراه شدند.

آقای ثابتی ماجراهایی را در کتاب «در دامگه حادثه» بیان می‌کند که در واقع تصویری از زمینه‌سازی آشوب‌ها بیان می‌کند که مثلاً ساواک پیشنهاد داد که اعلامیه محکم و شدیدالحنی از جانب دولت وقت نخست‌وزیر جمشید آموزگار صادر شود و انجام هرگونه تظاهرات را ممنوع کند. که ماجرای نحوه دخالت آقای ثابتی در اطلاعیه رادیویی دولت به طور مفصل بازگو شده است. حتی بیانیه با تلفن به استحضار اعلیحضرت رسید و ایشان هم موافقت فرمودند اما بعد از بیانیه آموزگار از جناب ثابتی سؤال کرده‌اند که حالا چه باید کرد؟ و وی معتقد بوده که «حالا یک سری دستگیری‌ها باید انجام شود، حدود ۱۵۰۰ نفری که ما آن‌ها را به ۳ گروه تقسیم کرده ایم. به هر حال نخست‌وزیر تمایلی ندارد و بعداً با تماس آقای ثابتی با شادروان عباس هویدا وزیر دربار به عرض شاه فقید رسیده که برای جلوگیری از اغتشاشات با بازداشت این افراد شناخته شده موافقت فرمایند. و شبانه آقای ثابتی گزارشی تهیه می‌کند که صبح آن روز تیمسار نصیری به شرف عرض برساند. اعلیحضرت پس از مطالعه گزارش لیست پیوست، سرانجام از ۱۵۰۰ نفر با بازداشت ۳۰۰ نفر طلبه‌ها موافقت فرموده بودند.

و البته لازم به ذکر است که آقای ثابتی در مصاحبه‌اش با صدای امریکا - در ۱۸ بهمن ۱۳۹۱ - رسماً گفتند که با دستگیری همین تعداد کم ۳۰۰ نفری که انجام دادیم، جلوی اغتشاش بزرگی را که در روز ۱۵ خرداد همان سال به وسیله مخالفان رژیم تدارک دیده شده بود گرفته شد، در روز ۱۵ خرداد خبری نشد و آب از آب تکان نخورد.

۸- در ۱۷ خرداد سال ۱۳۵۷، اعلیحضرت محمدرضا شاه دستور برکناری تیمسار ارتشبد نصیری را صادر فرمودند و ایشان را به عنوان سفیر شاهنشاه آریامهر در کشور همسایه ایران، پاکستان تعیین فرمودند. با برکناری تیمسار ارتشبد نصیری قائم مقام ایشان تیمسار سرلشگر علی معتضد به عنوان رئیس ساواک تعیین شد و پست قائم مقامی ساواک به وسیله تیمسار معتضد به سرتیپ منوچهر هاشمی مدیر کل اداره ضد جاسوسی ابلاغ شد. اما یک روز بعد، سپهبد ناصر مقدم به عنوان ریاست ساواک از جانب اعلیحضرت معرفی شدند. [صفحات ۴۲۰-۴۲۲ در دامگه حادثه]

۹- با تائید سخنان جناب ثابتی در آن کتاب که خوانندگان عزیز می‌توانند به آن مراجعه کنند، به نظر من تیمسار مقدم که با سران جبهه ملی و آمریکا همکاری نزدیک داشت، ساواک را کاملاً بی‌اثر و فلج کرد و بالاخره به سمت انحلال برد. جناب ثابتی می‌گوید: «همان شب در یک مهمانی بزرگ شرکت داشتیم. اتفاقاً تیمسار سپهبد مقدم هم در آن مجلس بود به ایشان پست جدید ریاست ساواک را تبریک گفتم. سپهبد مقدم مرا کنار کشید و از اوضاع پرسید. به ایشان گفتم: اعلیحضرت با دستگیری‌ها مخالف هستند. تیمسار ارتشبد نصیری هم جرأت ابراز نظر روی حرف‌های اعلیحضرت را ندارند. خوشحالم که شما چون به کارهای امنیت داخلی وارد هستید، می‌توانید اعلیحضرت را متقاعد سازید که این بازداشت‌ها و دستگیری‌ها تا چه حد و اندازه‌ای ضروری است و گرنه ایجاد برقراری امنیت در کشور عملی نخواهد بود.»

۱۰- ضمن تائید سخنان جناب ثابتی باید گفت که تیمسار مقدم به صورت ناگهانی طرفدار آزادی و دموکراسی در ایران شده بود که بیشتر به عوام‌فریبی می‌مانست که مثلاً نباید در مقابل اغتشاش کنندگان و تظاهرکنندگان شدت عمل به خرج دهند و دستور داد در مورد روحانیان هم باید نرمش بیشتری داشته باشند و با آنها روابط بسیار دوستانه برقرار سازند.

سرانجام درگیری آقای مقدم با جناب ثابتی بالا گرفت و متأسفانه موجب کناره‌گیری وی از ساواک شد. حتی مقدم می‌خواست توسط دادگستری از خروج آقای ثابتی از کشور جلوگیری کند. سرانجام آقای ثابتی طبق کتاب در دامگه حادثه در ۳۱ اکتبر ۱۹۷۸ یا ۹ آبان ۱۳۵۷ ایران را به مقصد اروپا ترک کرد. مقدم وقتی متوجه امر شد دوست نداشت وی به آمریکا برود البته رسانه‌های وابسته به خمینی به دروغ شایع کرده بودند که آقای ثابتی به اسرائیل رفته اما اساس و پایه‌ای نداشت. [در دامگه حادثه؛ ص ۶۳۵]

فصل ۱۹

نکاتی چند از گفته‌های زنده یاد رضا عطارپور مجرد، آخرین معاون امنیت داخلی ساواک

عطارپور پس از شورش ۵۷ از کشور خارج شده و به آمریکا آمده بود و من بنا به سابقه دوستی بارها با او ملاقات داشتم. او به من گفت: چند نفر از اطرافیان پادشاه در خروج او از ایران و سقوط شاهنشاهی موثر بودند.

۱- علیاحضرت شهبانو نگران بود که در این انقلاب مانند انقلاب فرانسه بلایی که مردم فرانسه بر سر پادشاه و ملکه آوردند و یا در انقلاب روسیه بلایی که مردم روسیه بر سر آخرین تزار روسیه و فرزندان آن‌ها آوردند، در این انقلاب هم مردم ایران بر سر اعلیحضرت و ملکه و بچه‌های آن‌ها بیاورند و مرتب به گوش اعلیحضرت می‌خواند که جانشان در خطر است و هرچه زودتر از ایران خارج و فرزندان خود را نیز به خارج بفرستد. از طرفی محمدرضا شاه که گرفتار بیماری سرطان بود، در تصمیم‌گیری‌ها قدرت فرماندهی را از دست داده بود و این حرف‌ها هم در وی تاثیر منفی می‌گذاشت. بدین جهت اعلیحضرت تصمیم گرفت از کشور خارج شود و این موجب ریزش حکومت شد.

توضیح: سال‌ها قبل در دیداری با علیاحضرت شهبانو، ایشان فرمودند: «اعلیحضرت برای مذاکره با کارتر و نمایندگان مجلس آمریکا قصد سفر به آمریکا را داشتند و من به ایشان گفتم در ایران بمانم و شما به این سفر بروید. فرمودند: خانم، ژاندارک بازی در نیاورید و حاضر شوید با هم برویم.»

۲- سپهبد ناصر مقدم رئیس ساواک اعتقاد داشت که پایه‌های ستون رژیم پوسیده است و دیگر نمی‌توان این رژیم را حفظ کرد و در برخی موارد در مقابل شورشیان بسیار کوتاه می‌آمد و با جبهه ملی هم سازش کرده بود. من در اکثر موارد در دیدار با شخصیت‌های مخالف رژیم، همراه تیمسار مقدم بودم و از نزدیک ناظر آن بودم که او عمداً در خیلی از موارد کوتاه می‌آید.

۳- انتخاب مهندس شریف امامی به نخست‌وزیری نادرست بود. کارهای او به شورشیان و انقلابیون بیشتر کمک کرد تا حفظ رژیم. دو برابر کردن حقوق‌ها، برداشتن تاریخ شاهنشاهی، بستن قمارخانه‌ها و... در واقع کوتاه آمدن در مقابل روحانیان بود

و آن‌ها را بیشتر تشویق می‌کرد و مردم هم به دنبال آن‌ها بودند.

۴- آیت‌الله شریعتمداری فرد مورد اعتماد خود را به نام حجازی که با من هم آشنایی و رابطه داشت، به دیدار تیمسار مقدم فرستاد. آیت‌الله شریعتمداری از مقدم خواسته بود که پیام او را فقط به اعلیحضرت بدهد و کسی از آن آگاه نشود و ترتیب یک ملاقات محرمانه را با پادشاه برایش فراهم کند. آیت‌الله شریعتمداری در نظر داشت که در مقابل خمینی ایستادگی و به نفع پادشاه شیعیان را از خمینی به طرف پادشاه برگرداند. سپهبد ناصر مقدم به اتفاق من در ساختمان D ساواک با حجازی ملاقات کرد و اصرار داشت تا مطلب شریعتمداری و پیام او را برای اعلیحضرت، به ایشان بگوید تا او ترتیب لازم را برای ملاقات کاملاً محرمانه آیت‌الله با شاه فراهم سازد. حجازی گفت شریعتمداری به او قسم داده که فقط پیام ایشان را به شخص پادشاه بدهم نه شخص دیگری. سپهبد مقدم ۱۵ روز این شخص را سرگردان کرد و ملاقات او را فراهم نساخت و هرگز این پیام به شاه نرسید.

۵- تیمسار ارتشبد حسین فردوست دوست دوران کودکی پادشاه به طور کلی پشت پادشاه را خالی کرد در سقوط رژیم شاهنشاهی سهم بسزایی داشت. او در اعترافات تلویزیونی خود گفت عامل دستگاه اطلاعاتی انگلیس‌ها بوده و در تمام مدت خدمت خود از درجه ستوان دومی تا ارتشبدی با سرویس جاسوسی انگلستان در ارتباط بوده است.

۶- دکتر علی امینی به خاطر روابط نزدیکش با آمریکایی‌ها نقشی اساسی در سقوط رژیم شاهنشاهی و آوردن مذهبیبون و جبهه ملی داشت. چون یکی از کسانی بود که با آمریکا روابط نزدیک داشت و مجری اوامر آنان بود.

رضا عطارپور می‌گفت: «هنگامی که تصمیم گرفته شد شریف امامی تعویض شود و یک نظامی قدرتمند نخست‌وزیری را به عهده گیرد، ساواک پیشنهاد کرد که تیمسار ارتشبد اویسی به عنوان نخست‌وزیر انتخاب شود. مقدم به من گفت: در جلسه فرماندهان نظامی که در حضور اعلیحضرت و شهبانو برگزار شد، اعلیحضرت با پیشنهاد ساواک مبنی بر نخست‌وزیر شدن اویسی، موافقت فرمودند و در همان جلسه به ارتشبد ازهاری دستور فرمودند شما به عنوان نخست‌وزیر انتخاب شده‌اید. ارتشبد ازهاری گفت: من به کار سیاسی آشنایی ندارم، اجازه بفرمایید شخص دیگری برای این پست انتخاب بشود.

اعلیحضرت به او فرمودند دستور نظامی است شما نخست‌وزیر هستید. با این انتخاب نادرست، روز به روز بر نا آرامی‌ها افزوده شد. به ناچار این پست به آقای دکتر

شاپور بختیار تحویل داده شد در شرایطی که رشته کارها به کلی از هم پاشیده بود .
آقای شریف امامی همان روز اول نخست‌وزیری خود از تیمسار مقدم خواست
که ثابتی را از پست امنیت داخلی بردارد. مقدم مراتب را به عرض اعلیحضرت رسانده
بود و تصویب شده بود. این امر هم یکی از اشتباهات آن زمان بود. تیمسار مقدم
پست مدیر کلی اداره سوم را به من پیشنهاد کردند. من به تیمسار توضیح دادم که از
نظر شدت عمل سابقه خوبی ندارم بهتر است که در این شرایط شخص دیگری را
بگذارید و من تمام کارها را انجام می‌دهم و در واقع همه کارهای امنیت داخلی بعد از
ثابتی به من واگذار شده بود ولی در ظاهر تیمسار طباطبایی، هم دوره تیمسار سپهبد
مقدم مدیر کل اداره سوم بود در حالی که خود سپهبد ناصر مقدم در سقوط رژیم
شاهنشاهی نقش اساسی را داشت.

آقای عطارپور می‌گفت که:

«پس از درگذشت محمدرضا شاه در مصر، دو سال بعد شاهزاده رضا پهلوی به
آمریکا تشریف آوردند. من، ثابتی و زنده یاد تیمسار علی‌اصغر ودیعی و تعدادی
از همکاران سابق برای براندازی جمهوری اسلامی به نفع شاهزاده برای مدت
کوتاهی با او وارد همکاری شدیم.»

فصل ۲۰

نقش و مداخلات بیگانگان در انقلاب به اصطلاح اسلامی در ایران

طی ۴۲ سال گذشته مطالب مستند و سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های زیادی از شخصیت‌های ایرانی و خارجی، در مورد نقش کشورهایمانند آمریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان و اتحاد جماهیر شوروی در مورد شورش ۵۷ ایران شنیده‌ایم. با برکناری پادشاه با تجربه و موثر در سیاست تمام خاورمیانه و ایران، کشورهای قدرتمند جهان موجبات تغییرات زیادی در سطح بین‌المللی شدند که برخی از این تغییرات را می‌توان نام برد:

- ۱- فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی.
- ۲- تصرف کشور افغانستان توسط ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی.
- ۳- جنگ کشورهای آزاد جهان به سرکردگی آمریکا علیه اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان و اخراج شوروی‌ها از آن کشور- ظاهراً به دست افغانها.
- ۴- جنگ و حمله نظامی ضد تروریستی آمریکا علیه طالبان و القاعده در افغانستان.
- ۵- جنگ و حمله نظامی به عراق به علت حمله صدام حسین رئیس جمهوری عراق به کویت.
- ۶- جنگ و حمله نظامی صدام حسین به ایران (۱۳۶۱) و ادامه جنگ به مدت ۸ سال و ایجاد خرابی‌های فراوان و صدمات جانی و مالی به هر دو کشور همسایه مسلمان.
- ۷- جنگ و حمله نظامی آمریکا همراه با کشورهای دیگر اروپایی به عراق و نجات کویت از دست صدام حسین و آزاد کردن آن در ریاست جمهوری بوش پدر.
- ۸- جنگ و حمله نظامی دوم آمریکا به عراق و سقوط صدام حسین و دستگیری و بازداشت و بازجویی از این دیکتاتور و اعدام وی در انظار مردم جهان.
- ۹- تحولاتی به نام بهار عربی در کشورهای تونس، مصر، لیبی و یمن.
- ۱۰- کشته شدن معمر القذافی دیکتاتور دیگر عربی و به هم ریختن اوضاع داخلی این کشور که هنوز پس از گذشت چندین سال آرامش به آن کشور بازنگشته است.
- ۱۱- به وجود آمدن حکومت خودساخته اسلامی در عراق به وسیله داعش

و تصرف بعضی از شهرهای مهم در عراق به وسیله این گروه مذهبی تنفر برانگیز اسلامی که چندین سال جنگ داخلی در عراق و سوریه را رقم زد.

۱۲- جنگ‌های داخلی سوریه به رهبری بشار اسد که مهاجرت بیش از ۸ میلیون سوری از آن کشور را موجب شد و هنوز این جنگ به پایان نرسیده است.

۱۳- بازگشت مجدد طالبان به قدرت در افغانستان در سپتامبر ۲۰۲۱ و شکست ظاهری آمریکا و کشورهای عضو ناتو از یک گروه تروریستی .

یادآوری می‌کنم که همه این حوادث پس از سقوط رژیم پادشاهی در ایران به وقوع پیوسته است.

وجود یک حکومت مشروطه سلطنتی در ایران، امنیت تمام منطقه خاورمیانه را حفظ کرده بود.

نشانه‌هایی از حضور عوامل اطلاعاتی آمریکا و انگلیس در سال ۱۳۵۶، در ایران

۱- کنترل همه بیگانگانی که در ایران اشتغال داشتند، به عهده اداره سوم عملیات ضد جاسوسی بود که ریاست آن را من عهده‌دار بودم قبل از شورش ۱۳۵۷، حدود ۵۵ هزار آمریکایی در موسسات دولتی، ارتش و بخش خصوصی مشغول به کار بودند. ۱۶ هزار نفر از اتباع شوروی و سایر کشورهای کمونیستی در بخش‌های دولتی و بخش خصوصی مشغول و ده‌ها هزار نفر از اتباع دیگر کشورها در موسسات دولتی و بیشتر در بخش خصوصی در ایران اشتغال داشتند.

در حدود ۸۰۰ هزار افغانی غیرمجاز هم در مؤسسات کشاورزی و مزارع و ساختمان سازی کار می‌کردند که بررسی سوابق آنان به عهده اداره ما بود. همزمان با این اقدامات، این اداره اقدام به توجیه معاونان وزارت خانه‌ها و مدیران کل موسسات دولتی می‌کرد و با اعزام افراد متخصص، در جلساتی آنان را در مورد رفتار با بیگانگان توجیه می‌کردند.

این توجیهات بر این اساس بود که اگر در بین بیگانگان استخدام شده در وزارتخانه‌ها و کادر دولتی و بخش خصوصی، افراد مظنونی را می‌یافتند به ضد جاسوسی ساواک معرفی می‌کردند و ضد جاسوسی در مورد کنترل دقیق‌تر روی این بیگانگان، اقدامات عملیاتی به جا می‌آورد.

با توجه به موارد یاد شده در بالا در شرکت مخابرات ایران که ریاست حفاظت آن به عهده زنده یاد تیمسار سرتیپ ریاضی یکی از افسران اعزامی از ساواک بود نیز مانند همه سازمان‌های دولتی چند نفر را برای امور بیگانگان استخدامی توجیه کرده

بودیم.

یکی از اشخاص تعلیم دیده به رابط خود در ضد جاسوسی گزارش کرده بود که به چند کارشناس آمریکایی مشکوک و مظنون شده که عضو CIA هستند. بخش مربوطه موضوع را مورد بررسی و گزارشی تنظیم کرد که در آن گزارش نسبت به سوء ظن خود در مورد عضویت چند نفر از کارکنان آمریکایی شرکت AT&T، پیمانکار شرکت مخابرات ایران در مورد عضویت در سیا مطالبی را نوشته بود و اضافه کرده بود که طبق بررسی‌هایی که به عمل آورده است، این شرکت آمریکایی در کشور شیلی اقدام به کودتا علیه پروفیسور آئنده رئیس جمهور وقت شیلی کرده است. در این گزارش که برای کسب اجازه از حضور ریاست ساواک ارتشبد نصیری تهیه شده و به امضای من رسیده بود، تقاضا کرده بودم که اجازه دهند این افراد مشکوک به مدت ۶ ماه تحت کنترل و مراقبت شدید اطلاعاتی قرار گیرند، تا از هدف آن‌ها مطلع شویم و گفته بودم چرا با وجودی که CIA روابط نزدیکی با ساواک دارد، اقدام به اعزام افرادی در پوشش کارکنان این شرکت به ایران کرده است.

در این گزارش قید کرده بودم که ممکن است آمریکایی‌ها چنین نقشه‌ای نیز مانند آنچه که علیه پروفیسور آئنده انجام دادند، در ایران علیه پادشاه داشته باشند.

این گزارش پس از چند هفته از دفتر رئیس ساواک بدون اظهار نظر به من بازگردانده شد. من گزارش را برداشتم و نزد مدیر کل ضد جاسوسی زنده یاد تیمسار سرتیپ منوچهر هاشمی رفتم. وقتی گزارش را به او دادم، با اعتراض گفت: «تیمسار نصیری از این گزارش عصبانی شده‌اند. گفتند مقصود کارمندان شما از تهیه این گزارش گویا برهم زدن روابط با آمریکایی‌هاست. به آن‌ها آموزش دهید چنین گزارش‌هایی را ندهند که بوی قطع رابطه دارد.» بعدها فهمیدم گزارش را تیمسار ارتشبد نصیری به حضور اعلیحضرت برده و در آن جا به او فرموده بودند: «چه کسی در ایران می‌تواند بهتر از من دوست آمریکایی‌ها باشد. این چه گزارشی است که می‌آورید.» من به مدیر کل گفتم: «منظور ما این بود که مدت شش ماه با حفاظت کامل این افراد را تحت کنترل قرار دهیم تا مطمئن شویم که آیا این سوءظن ما درست یا غلط است. چیز زیادی نخواستیم بودیم.» مدیر کل گفتند: «وقتی رده‌های بالا تمایل ندارند بهتر است پرونده فعلاً بایگانی شود.»

شرکت مخابرات از اولین مؤسسات دولتی بود که در آن زمان اعتصابات را آغاز کرد.

۲- در بررسی‌هایی که یک سال قبل از انقلاب در اداره ضد جاسوسی به عمل

آمد، مشاهده کردیم آقای هارنی رئیس MI6 انگلیس در ایران که بازنشسته شده و به کشورش بازگشته بود، به ایران آمده و به حضور محمدرضا شاه شرفیاب شده و کسب اجازه کرده است که از سوی شرکتی در انگلیس، دفتری در ایران باز کند تا از بازار وسیع اقتصاد ایران بهره ببرد. محمدرضا شاه با این تقاضا موافقت فرموده بودند.

۳- قبل از انقلاب سرهنگ یاتسویچ رئیس سابق CIA در ایران و خاورمیانه که سال‌ها قبل به کشورش بازگشته بود، مانند همکار دیگرش از کشور انگلستان آقای هارنی از حضور محمدرضا شاه تقاضا کرده بود تا دفتری در ایران باز کند و دوران بازنشستگی خود را از اقتصاد پر رونق در ایران سود ببرد.

بازگشت و اقامت افسران با تجربه اطلاعاتی انگلیس و آمریکا برای افسران ضد جاسوسی بسیار تردیدآمیز و شک‌آور بود.

فصل ۲۱

رابطه آمریکا با مخالفان رژیم شاهنشاهی ایران قبل از شورش ۱۳۵۷

۱- ریچارد کاتم در ۲۸ سالگی خود در دهه ۱۹۵۰، مامور مخفی CIA در سفارت آمریکا در تهران بود.

بعدها به سمت استاد دانشگاه پیتسبورگ در آمریکا مشغول کار شد. وی به زبان فارسی آشنایی داشت و در دانشگاه تهران در سال تحصیلی ۱۹۵۱-۱۹۵۲ مشغول تحصیل بوده است.

ریچارد کاتم روز ۷ دی ماه ۱۳۵۷، از جانب کارتر رئیس جمهوری آمریکا با خمینی در شهر نوفل لوشاتو فرانسه ملاقات کرد. در این ملاقات دکتر ابراهیم یزدی عامل شناخته شده CIA و تبعه آمریکا، یکی از رهبران نهضت آزادی هم حضور داشت.

ریچارد کاتم پس از این دیدار از پاریس به تهران رفت تا به سفیر آمریکا آقای سولیوان نتیجه ملاقات خود را بگوید و هماهنگی لازم را با وزارت خارجه آمریکا به وجود آورد.

۲- آقای هنری پرشت رئیس بخش ایران در وزارت خارجه آمریکا در دوران شورش خمینی علیه نظام پادشاهی در رادیو بی بی سی گفته است: «دولت کارتر اگر واقعا حسن نیت دارد باید ریچارد کاتم را به عنوان اولین سفیر آمریکا پس از انقلاب به ایران روانه سازد.»

۳- آقای گری سیک دستیار آقای برژینسکی مشاور امنیت ملی رئیس جمهوری آمریکا دائماً با ریچارد کاتم در تماس بود.

۴- در اسنادی که در آمریکا از طبقه بندی خارج شده است، نشان می‌دهد که سفارت آمریکا در تهران توسط ریچارد کاتم به نقش دکتر محمد بهشتی در سازمان دهی اعتراضات ضد سلطنتی اشاره کرده است و سابقه آشنایی این آیت‌الله با ریچارد کاتم به ۵ سال قبل از انقلاب شوم اسلامی بر می‌گردد.

۵- در پی گروگان گیری دیپلمات‌های آمریکایی در ۱۳ آبان ماه ۱۳۵۸، که ظاهراً به وسیله دانشجویان پیرو خط امام انجام گرفت، ریچارد کاتم کانال مهم تبادلات پیام بین آمریکا و صادق قطب‌زاده وزیر خارجه وقت جمهوری اسلامی عضو شناخته شده CIA بوده است و در عین حال برای سفر به ایران و گفت و گو با آیت‌الله محمد بهشتی دبیرکل حزب جمهوری اسلامی و رئیس دیوان عالی کشور، به ایران رفت و

آمد داشت.

۶- مایک والاس مجری معروف تلویزیون CBS آمریکا حدود دو سال پس از انقلاب اسلامی ریچارد کاتم را مامور رسمی CIA معرفی کرد.

۷- ریچارد کاتم یکی از مقامات سفارت آمریکا بود که با گروه سرلشگر قرنی در بین سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۴، ارتباط نزدیکی داشت.

۸- سرلشگر قرنی فرمانده رکن دوم ستاد ارتش شاهنشاهی در اوایل اسفند ماه ۱۳۳۶، به اتهام تلاش برای سرنگونی دولت بازداشت شد. در بازجویی‌ها مقصد قرنی مشخص شد که قصد او تغییر رژیم پادشاهی نبوده و بیشتر تمایل داشت که شاه حکومت نکند، بلکه سلطنت کند.

سرلشگر قرنی وسیله دولت موقت بازرگان به عنوان رئیس ستاد ارتش ایران مشغول کار شد و خیلی زود به وسیله گروه فرقان وابسته به دارودسته زیرزمینی خمینی ترور شد و بعدها معلوم شد که این گروه فرقان بیشتر رقبای خمینی مانند آیت‌الله مفتاح و آیت‌الله مطهری را نیز ترور کرده است.

۹- ارنست اونی مهم‌ترین تحلیلگر سیاسی مسایل ایران در CIA، بعد از تشکیل ساواک در ایران، در آموزش افسران و کارکنان امنیتی پادشاهی نقش داشت و بعدها به رده‌های بالاتر در CIA ارتقا پیدا کرد و در بین دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ از دوستان بسیار نزدیک ریچارد کاتم بود.

۱۰- در نوامبر سال ۱۹۷۸، مقامات آمریکایی کسانی مانند برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر که طرح کمر بند سبز اسلامی او علیه اتحاد جماهیر شوروی از سال‌ها قبل تهیه شده بود و آن‌ها به این نتیجه رسیدند با تغییر شاه در ایران آیت‌الله خمینی را در سرکار بیاورند و در اردوی آیت‌الله خمینی دوستانی پیدا کنند تا اقدام به نفوذ در جمهوری‌های جنوبی اتحاد جماهیر شوروی و موجب ریزش اتحاد شوروی و جنگ‌های داخلی در آن کشور شوند. طبیعی بود که ریچارد کاتم با دوستانی چون مهدی بازرگان، ابراهیم یزدی و آیت‌الله دکتر محمد بهشتی رابطه نزدیک تری را برقرار سازد.

ریچارد کاتم بین دکتر ابراهیم یزدی و افرادی مانند گری سیک دستیار مشاور امنیت ملی کارتر رئیس جمهوری آمریکا و هنری برشت رئیس بخش ایران در وزارت خارجه آمریکا رابطه نزدیکی برقرار کرد. از طرف دیگر در تهران بین سفیر آمریکا-سالیوان- و آیت‌الله دکتر محمد بهشتی ارتباط نزدیکی برقرار کرد.

۱۱- در اسناد منتشر شده وزارت خارجه آمریکا نشان داده می‌شود که صادق قطب‌زاده یک ماه پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران، دو بار با ریچارد کاتم در تهران در وزارت خارجه ایران دیدار داشته است و با تلفن مرتب با یکدیگر در ارتباط

بوده‌اند.

- ۱۲- در همین کتاب از جانب نویسنده مطالبی درباره اعزام عوامل CIA در پوشش کارکنان شرکت AT&T پیمانکار شرکت مخابرات ایران نوشته شده که دخالت آمریکا را در تغییر رژیم پادشاهی در ایران نشان می‌دهد.
- ۱۳- در صفحات قبل نیز به اطلاع خوانندگان رسید که یک سال قبل از انقلاب سرهنگ یاتسویچ رئیس CIA در ایران و خاورمیانه در ابتدای تشکیل ساواک با مقامات ساواک برای کمک‌های اطلاعاتی در ارتباط بود پس از سال‌ها بازنشستگی به ایران آمده بود و دفتر بازرگانی از طرف یک شرکت آمریکایی را اداره می‌کرد.
- ۱۴- همزمان آقای هارنی رئیس پیشین MI6 در ایران و خاورمیانه برای همکاری‌های اطلاعاتی با ساواک در ارتباط بود نیز، پس از سال‌ها بازنشستگی برای فعالیت‌های بازرگانی حدود یک سال قبل از انقلاب دفتری در تهران باز کرد. باز شدن دفاتر بازرگانی خارج از کادر سیاسی در ایران برای فعالیت‌های براندازی بود و همکاری انگلیس و آمریکا را بیشتر نشان می‌دهد.

۲ فوریه ۲۰۱۵ - ۱۳ بهمن ۱۳۹۳

در ۱۴ خرداد ۱۳۹۵، در سایت بی‌بی‌سی واشنگتن، مقاله‌ای از کامبیز فتاحی در زمینه ارتباط روح‌الله خمینی با آمریکا در ۲۰ صفحه با استناد به اسناد به طور مفصل درج شده که فقط به چند نکته‌ای از آن در این کتاب اشاره می‌کنم:

- ۱- در ۲۵ دی ماه ۱۳۵۷، تماس‌های سری آمریکا با آیت‌الله خمینی آغاز می‌شود. در آن روز دولت فرانسه خیردار می‌شود که جیمی کارتر به سفیر آمریکا در تهران «ویلیام سولیوان» و فرستاده نظامی آمریکا به ایران «ژنرال رابرت هایزر» مأموریت خطیر آغاز مذاکره با سران مخالف با ارتش را محول کرده است و برای تحقق آن به همکاری خمینی نیاز دارد. سالیوان با مهدی بازرگان و آیت‌الله محمد بهشتی تماس داشت و ژنرال هایزر هم با ارتشبد قره‌باغی رئیس ستاد ارتش و سپهبد ناصر مقدم رئیس ساواک.

فرستادگان کارتر بی‌سرو صدا تلاش می‌کردند سران ارتش و مخالفان را به هم نزدیک کنند.

- ۲- بر اساس اسناد یاد شده، روز ۲۵ دی ماه ۱۳۵۷، «وارن زیمرمن» از کارکنان ارشد سفارت آمریکا در پاریس به دیدار ابراهیم یزدی، مشاور خمینی می‌رود. آن دو به مدت دو ساعت در مسافرخانه کوچکی در نوفل‌لوشاتو به مذاکره می‌نشینند.

رهبر انقلاب در اکثر مصاحبه‌هایش با لحنی ملایم از جیمی کارتر گلایه و از مردم

آمریکا نظلم خواهی می‌کند. بنابر اسناد، خمینی نگران بود که کارتر با خارج کردن شاه از ایران در سناریویی شبیه ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، شاه را برگرداند. به همین خاطر در هر ملاقات که با شهروندان آمریکایی داشت استفاده می‌کرد تا این پیام را به واشنگتن برساند که به ایالت متحده نظر مساعد دارد.

۳- روز ۱۵ دی ماه ۱۳۵۷، خمینی با یک شهروند آمریکایی به نام لئونارد فریمن که در نوفل لوشاتو به دیدارش رفته بود، می‌گوید: «اگر قدرت را در دست بگیرد و حکومت عدل را تشکیل دهد فروش نفت به آمریکا را ادامه خواهد داد و به آقای فریمن می‌گوید این پیام را به دولتمردان آمریکا برساند.»
آیت‌الله خمینی مأموریت حساس گفتگوهای محرمانه با واشنگتن را به ابراهیم یزدی از اعضای نهضت آزادی واگذار می‌کند.

۴- روز ۲۱ آذر ۱۳۵۷، هنری پرشت رئیس بخش ایران در وزارت خارجه آمریکا با پا در میانی دوستش ریچارد کاتم از مأموران قدیمی CIA و دوست نزدیک ابراهیم یزدی با ابراهیم یزدی در یک رستورانی در واشنگتن دیدار می‌کنند.
هنری پرشت در مصاحبه‌ای با بی بی سی فارسی می‌گوید شماره تلفن یزدی را گرفت تا در فرانسه با او در تماس باشد.

در مصاحبه با بی بی سی هنری پرشت می‌گوید ابراهیم یزدی وقتی وزیر خارجه شد یک بار صراحتاً به او گفتم اگر دولت کارتر واقعا حسن نیت دارد و جمهوری اسلامی را پذیرفته است باید دوست مشترک من و شما ریچارد کاتم را به عنوان اولین سفیر آمریکا به ایرن روانه کند.

۵- ریچارد کاتم پس از ملاقات خود در روز ۷ دی ماه ۱۳۵۷، با آیت‌الله خمینی در نوفل لوشاتو بلافاصله به ایران سفر کرد و با سولیوان، سفیر آمریکا و بهشتی نظرات خود را در میان گذاشت.

در اسنادی که به دست آمده ریچارد کاتم از ۵ سال قبل از انقلاب با بهشتی در ارتباط بوده است.

۶- در مورد گروگان‌های سفارت آمریکا ریچارد کاتم چندین مرتبه به ایران رفته و با صادق قطب‌زاده، وزیر خارجه وقت جمهوری اسلامی در ارتباط نزدیک بوده است.

فصل ۲۲

نقش دستگاه‌های اطلاعاتی شوروی، احزاب و سازمان‌های کمونیستی چپ پس از انقلاب به اصطلاح اسلامی ایران

در تنظیم این قسمت از کتاب، از اطلاعات زنده یاد نادر معتضد یکی از همکاران متخصص من در امور شوروی در ضد جاسوسی ساواک استفاده شده است که سالیان دراز با من در بخش مستقل شوروی همکاری داشت.

زنده یاد نادر معتضد در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۸، همکاری مجدد خود را با دستگاه جدید در دولت موقت مهندس بازرگان و پس از استعفای وی، تا سال ۱۳۹۴، به همکاری خود با وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ادامه داد.

پس از سرنگونی رژیم پادشاهی که با همکاری جبهه ملی، حزب توده، مجاهدین خلق و چریک‌های فدای خلق و تمام سازمان‌ها و گروه‌های چپ و سازمان‌های اسلامی انجام گرفته بود، دستگاه اطلاعاتی شوروی تلاش می‌کرد تا با هماهنگ کردن تمام احزاب و سازمان‌های کمونیستی و چپ‌گرا حکومت را از دست ملیون و اسلامی‌ها که توانایی مقابله با نیروهای هماهنگ شده از جانب اتحاد شوروی را نداشتند، خارج کند و یک حکومت چپی طرفدار اتحاد شوروی در ایران را روی کار آورد و آرزوهای دیرین روسیه و شوروی‌ها را که برای رسیدن به آب‌های گرم خلیج فارس و اقیانوس هند بود، جامه عمل بپوشاند.

به اعتقاد دوست و همکار خوبم زنده یاد نادر معتضد، اگر اقدامات و پیگیری‌های سایر دوستان ما در ضد جاسوسی و کوشش کارکنان باقی مانده ضد جاسوسی در مورد برملا کردن حزب توده، مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق و کشف روابط پنهانی آنها با شوروی‌ها نشان داده نمی‌شد مسلماً شوروی‌ها با همکاری بسیار نزدیک با حزب توده و مجاهدین خلق و سایر سازمان‌های چپی، با انجام یک کودتای کاملاً چپی حکومت خمینی را سرنگون می‌کردند و به جای آن یک حکومت دست‌نشانده شوروی را بر سرکار می‌آوردند.

فعالیت چشمگیر و وطن پرستی کارکنان ضد جاسوسی ساواک شاهنشاهی که در دولت موقت بازرگان دعوت به کار شده بودند و دانش و تخصص آنان بود که جلوی این آرزوی ناپاک شوروی‌ها را سد کرد و در حساس‌ترین موقعیت، این اقدام

ناشایست را کنترل کرد.
در این قسمت من سعی می‌کنم به طور مختصر درباره نقش حزب توده و
مجاهدین خلق در بندهایی جداگانه مطالبی را بنویسم.

فصل ۲۳

نقش حزب توده پس از شورش ۱۳۵۷

همکارم زنده یاد نادر معتضد که در سال ۱۹۹۴، توانسته بود با اجازه دولت برای مرخصی به خارج از کشور سفر کند، در آمستردام پایتخت هلند تقاضای پناهندگی سیاسی کرد و با موافقت دولت پادشاهی هلند در آن کشور اقامت گزید.

زنده یاد نادر معتضد در اولین فرصت با من تماس گرفت و پس از گفت و گو با او قرار شد مطالب جالبی را که می‌داند به طور کتبی برای من بفرستد. او نوشته است که پس از انفجار در دفتر حزب جمهوری اسلامی در تهران، در برآوردی که پس از تظاهرات مجاهدین خلق در ورزشگاه امجدیه تهران به عمل آمد و این برآورد از جانب سازمان‌هایی نظیر دفتر اطلاعات دادستانی اوین و سپاه پاسداران و ضد جاسوسی انجام گرفته بود، مشخص شد که سازمان‌های وابسته به چپ چه تعداد طرفدار دارند.

مجاهدین خلق ۸۰۰ هزار نفر. حزب توده ۵۰ هزار نفر. جبهه ملی پنج هزار نفر. چریک‌های فدایی خلق دو هزار نفر.

بنابراین آگاهی‌ها و نفوذ گروه‌های مختلف بالا در نهادهای انقلابی آن زمان نفوذ و فعالیت شدید دستگاه‌های اطلاعاتی شوروی در ایران بنا به ضرورت تاریخی ایجاد می‌کرد که حزب توده با یک تاکتیک جدید و دوستانه با حکومت جدید ایران وارد میدان شود.

جد دکتر کیانوری رهبر حزب توده به نام شیخ فضل‌الله نوری بسیار مورد احترام آیت‌الله خمینی بود و او به دستور KGB شوروی رابطه نزدیکی با خمینی برقرار ساخت. از جانب دیگر KGB در میان روحانیون ایران مارکسیست‌هایی را نفوذ داده بود که در نهان با حزب توده مرتبط بودند و در نزدیک شدن حزب توده با سران و رهبران انقلاب نقش داشتند، از جمله آنان این افراد را می‌توان نام برد:

آیت‌الله سید محمود طالقانی، آیت‌الله محمدی گیلانی، آیت‌الله لاهوتی و حجت‌الاسلام خوئینی‌ها. بعد از انقلاب در یک مجله چاپ مشهد مطالبی توسط پدر دکتر علی شریعتی نوشته شده بود که مدرسینی که با او بودند ولی بعداً به روحانیت پیوستند در عضویت حزب توده استان خراسان بودند مانند حجت‌الاسلام خوئینی‌ها

و در کتاب چریک‌های فدایی خلق به نام گذشته چراغ راه آینده، نوشته شده بود. پدر خوئینی‌ها که در زنجان محضردار بوده از اعضای برجسته فرقه دموکرات آذربایجان ساخته و پرداخته شوروی‌ها بوده است.

کیانوری گزارش‌هایی را از دستگاه اطلاعاتی شوروی‌ها در زمینه فعالیت طرفداران رژیم پادشاهی در داخل و خارج تهیه و به وسیله عبدالله خراسانی یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب توده که عضو رسمی دستگاه اطلاعاتی شوروی نیز بود در اختیار دفتر خمینی، دفتر رئیس جمهوری، ستاد ارتش، دفتر نخست‌وزیری و دفتر دادستانی انقلاب قرار می‌داد.

در این گزارش‌های اطلاعاتی از فعالیت طرفداران نظام پادشاهی و نیز از جبهه ملی و برخی دیگر از سازمان‌ها و گروه‌های دیگری مانند پان ایرانیست‌ها داده می‌شد. همچنین نشان داده می‌شد که این‌ها از مخالفان موجودیت جمهوری اسلامی هستند. بدین وسیله موجبات حذف آن‌ها را از صحنه سیاسی فراهم می‌کرد و در نتیجه حزب توده روز به روز قدرت نفوذی بیشتری پیدا می‌کرد.

توضیح: در زمان ریاست جمهوری بنی‌صدر یکی از همکاران قدیمی من در ضد جاسوسی، افسر بود و پس از سقوط رژیم پادشاهی و انقلاب، به ارتش بازگشته بود و در رکن دو ارتش خدمت می‌کرد. بنا به تقاضای بنی‌صدر به عنوان متخصص امور شوروی تمام این گزارش‌های رسیده از عبدالله خراسانی، عضو هیأت مرکزی حزب توده را که عامل دستگاه اطلاعاتی شوروی نیز بود، بررسی می‌کرد. بنی‌صدر به این علت گزارش‌ها را در اختیار دوست و همکار قبلی من در ضد جاسوسی می‌گذاشت که گزارش‌ها برای فریب مقامات نباشد. در یک مورد همکار قدیمی من گزارشی را خوانده بود که منشی زنده یاد دکتر بختیار در فرانسه، اطلاعات مربوط به دیدارهای دکتر بختیار را در اختیار حزب توده و شوروی‌ها قرار می‌داده است. این افسر ضمن تماس با من که در دوبی بودم گفت: «به هر نحوی که شده خبر را به گوش آقای بختیار برسانید.» من بلافاصله با زنده یاد تیمسار سرلشگر هوشنگ قاجار، که پس از شورش ۱۳۵۷، به آمریکا مهاجرت کرده بود و من می‌دانستم که وی با زنده یاد دکتر بختیار در ارتباط است، با تلفن تماس گرفته و موضوع را بیان کردم تا به اطلاع زنده یاد بختیار برساند. زنده یاد سرلشگر قاجار در هنگام شورش خمینی فرمانده ضد اطلاعات ارتش شاهنشاهی بود و از دوستان نزدیک من که قبلاً در ضد جاسوسی کار می‌کرد و به معاونت اداره کل هشتم ضد جاسوسی هم رسیده بود. ما با یکدیگر روابط خانوادگی داشتیم. سرلشگر قاجار مراتب را به اطلاع دکتر بختیار رساند و دکتر بختیار

آن منشی را از تشکیلات خود در پاریس اخراج کرد.

زننده یاد نادر معتضد نوشته بود بر اساس اطلاعاتی که در آن موقعیت به دست ضد جاسوسی جمهوری اسلامی رسیده بود، قرار بود یک کودتای خونین در جشن سالگرد انقلاب روز ۲۱ بهمن به وسیله حزب توده انجام گیرد. در آن زمان ۳۰۰ نفر از عوامل حزب توده در سپاه پاسداران، تعداد قابل توجهی در ژاندارمری و در نیروی دریایی به فرماندهی ناخدا افضلی که از درجه ستوان دومی عضویت حزب توده را پذیرفته بود سپس به وسیله دستگاه اطلاعاتی شوروی خریداری شده بود، وجود داشت که کودتا را انجام می دادند.

زننده یاد نادر معتضد در نوشته خود افزوده بود که در تحقیقات بعدی که پس از دستگیری کلیه سران حزب توده به عمل آمد. چندین گردان نظامی از گردان‌های گارد جاویدان که در جریان جنگ ایران و عراق به جبهه جنگ اعزام شده بودند به وسیله شوروی‌ها و حزب توده محل اسکان آن‌ها به حکومت عراق داده شده بود تا با بمباران عراقی‌ها به طور کامل این واحدها از بین رفتند و در واقع بدین وسیله اسلامی‌ها بازوهای نظامی نظام پادشاهی را در ارتش، به وسیله حزب توده از بین بردند.

دکترین حزب توده و در اصل دستگاه اطلاعاتی شوروی این بود که با وارد کردن فشار زیاد، به وسیله جمهوری اسلامی به مردم، زمانی می‌رسد که مردم شورش خواهند کرد در آن زمان ضرورت دارد که یک حزب سیاسی وجود داشته باشد. پس چه حزبی بهتر و با سابقه‌تر از حزب توده، مردم به اجبار به طرف حزب توده روی خواهند آورد. اما با این خیالات باطل با دستگیری سران حزب توده با مدارک کامل که از آن‌ها به دست آمده بود، نقش آن‌ها بر آب شد. این اقدام به جا، به دست توانای افسران عملیاتی ضد جاسوسی زمان پادشاهی انجام گرفت.

در بهمن ماه سال ۱۳۶۱، اطلاعات سپاه پاسداران با همکاری بازماندگان ضد جاسوسی ساواک ضربه اول را به حزب توده وارد کردند. همه سران این حزب را که سالیان دراز در شوروی و آلمان شرقی اقامت و با نظر و پشتیبانی شوروی‌ها به فعالیت‌های خانمان برانداز خود علیه رژیم مشروطه پادشاهی ادامه می‌دادند، پس از انقلاب شوم خمینی، همه به ایران بازگشته و به طور آشکارا تابلوهای حزب توده را در تهران و شهرهای دیگر بالا برده بودند. و با دولت‌های انقلابی برای سرکوب طرفداران نظام پادشاهی مجدانه همکاری می‌کردند. سران حزب توده خود در تلویزیون جمهوری اسلامی به جاسوسی برای اتحاد شوروی اعتراف کردند.

حزب توده دو تشکیلات مخفی نظامی و سیاسی خود را علنی نکرده بود تا در

شرایط مناسب از آن‌ها برای انجام کودتا با پشتیبانی کشور شوروی علیه جمهوری اسلامی استفاده کند. در جریان تحقیقات، سران حزب این دو تشکیلات مخفی شناسایی شدند. رهبری تشکیلات سیاسی به نام نوید، به عهده محمد مهدی پرتوی با نام مستعار «خسرو» بود و رهبری تشکیلات مخفی نظامی، چند افسر به نام‌های ناخدا افضلی فرمانده نیروی دریایی جمهوری اسلامی، سرهنگ عطاریان رئیس مرکز اسناد ملی جمهوری اسلامی که برادر علی خامنه‌ای معاون او بود و تمام پرونده‌ها و اسناد ساواک در این مرکز قرار داشت.

در اردیبهشت ۱۳۶۲، اطلاعات سپاه ضربه دوم و نهایی را به حزب توده وارد ساخت و سران دو تشکیلات مخفی را در یک شب دستگیر کرد.

در ۲۸ خرداد ۱۳۶۴، مهدی پرتوی در تلویزیون جمهوری اسلامی، در دو مصاحبه طولانی مطالبی بیان کرده که به چند نکته آن به شرح زیر اشاره می‌کنم:

۱- پس از ضربه اول به حزب، مابقی اعضای باقیمانده را در خانه بزرگی که از قبل در نظر گرفته بودیم و متعلق به یک زوج عضو سازمان مخفی بود، جمع کردیم و آنها را سازمان دادیم و من گاهی سرکشی می‌کردم.

آخرین جلسه ما در خانه‌ای در حوالی خیابان آزادی برگزار شد که ما ابراهیمی را آنجا پنهان کرده بودیم و جوانشیر یکی از رهبران قدیمی حزب به من گفت بهتر است آنجا باشد تا ابراهیمی مجبور نباشد از خانه خارج شود. ما از دو کانال متوجه شده بودیم که ضربه دوم به حزب وارد می‌شود و قرار است این اقدام روز ۱۱ اردیبهشت عملی شود و پیشنهاد ما این بود که افرادی از کادرهای درجه یک را از مرز رد کنیم به طرف شوروی و این اقدام قرار بود دو ماه قبل انجام گیرد. ولی جوانشیر که با شوروی‌ها در ارتباط بود مخالفت کرد و این افراد ماندند و دستگیر شدند. همان شب تا صبح همه ما را دستگیر کردند.

۲- آقای نورالدین کیانوری، رهبر حزب، در جلسه اول پس از ورودش به ایران به ما گفت که سازمان نوید باید مخفی بماند. در پاسخ گفتیم: نوید در گذشته یک نشریه مخفی منتشر می‌کرد حالا که حزب علنی و قانونی است و تابلو و تشکیلات علنی دارد و نشریات متعدد حزب در دکه‌های روزنامه‌فروشان است و حکومت هم پذیرفته است دیگر لزومی ندارد ما مخفیانه فعالیت داشته باشیم.

کیانوری گفت شما الان کار اطلاعاتی بکنید تا اگر حزب به هر دلیلی مورد ضربت قرار گرفت ما یک سازمان مخفی داشته باشیم تا بتوانیم به کار خود تداوم

بخشیم. باید چاپخانه مخفی داشته باشیم، باید در مراکز مهم کشور نفوذ کنیم و ایراد می‌گرفت چرا از اول در سپاه پاسداران افرادتان را نفرستاده‌اید.

بحث در این بود که در تمامی احزاب چپ و راست حتی در میان طرفداران نظام پادشاهی و وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی و در ارتش افراد نفوذی داشته باشیم و می‌گفت اگر افسران رژیم پیشین در ارتش قصد کودتا داشته باشند ما باید برای کمک به جمهوری اسلامی در این مواقع کمک کنیم.

از جانب دیگر، ارتباط حزب با شوروی‌ها - مادر کمونیزم جهانی - مطرح بود که حزب خود را موظف می‌دانست تا راجع به تحولات داخل ایران در عرصه‌های مختلف به آنها اطلاعات بدهد.

شوروی‌ها اطلاعاتی از سلاح‌های آمریکایی که در ارتش ایران وجود داشت و دارای ویژگی‌های خاصی بودند مانند جنگنده‌های اف ۱۴، موشک فینیکس و هارپون و نظایر آنها را می‌خواستند. وقتی ارتباطات نظامی ما برقرار شد تعداد اعضای نظامی حزب رو به فزونی گذاشت.

کیانوری در اواخر سال ۵۸ از من خواست اطلاعات فنی در مورد نیروی هوایی و نیروی دریایی را به شوروی‌ها بدهم. اما شوروی‌ها اشتباهی سیری ناپذیری داشتند. این اطلاعات حجم بالایی داشت و همه مدارک را تهیه می‌کردیم و کیانوری می‌گفت به جانشیر بدهید. جانشیر ارتباط مستقیم با شوروی‌ها داشت.

دو نفر از افسران رده بالای نظامی: ناخدا افضلی و سرهنگ عطاریان به طور مستقیم با من در ارتباط بودند. ناخدا افضلی می‌دانست اطلاعاتی که به من می‌دهد به دست شوروی‌ها می‌رسد.

پس از دستگیری در ۱۱ اردیبهشت، من اطلاعات نمی‌دادم و مقاومت می‌کردم. روزی دادستان مرا به اتاق کیانوری که در بهمن سال قبل دستگیر شده بود برد. روی تختش دراز کشیده بود. ما که وارد شدیم به او سلام کردم. گفت خسرو ما در اینجا به این نتیجه رسیدیم که هیچ چیز را از جمهوری اسلامی پنهان نکنیم و از من خواست اطلاعات خود را به دادستان بدهم.

فصل ۲۴

نقش مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق و مبارزه با رژیم شاهنشاهی و ارتباط آنان با سرویس‌های اطلاعاتی شوروی در ایران

۱- درباره سازمان چریک‌های فدایی خلق در چهلمین سالگرد جنبش سیاهکل، مقاله‌ای به قلم من در سایت بی‌بی‌سی فارسی درج شده است که به طور جداگانه در همین قسمت آمده است.

۲- درباره سازمان مجاهدین خلق و ارتباط آنان با دستگاه اطلاعاتی شوروی نیز به طور جداگانه مطالبی در همین کتاب به خوانندگان محترم تقدیم کرده‌ام.

از نگاه ساواک: گروه‌های چپ و ارتباط با اتحاد جماهیر شوروی

مرتضی موسوی فوریه ۲۰۱۱ - ۲۰ بهمن ۱۳۸۹

https://www.bbc.com/persian/iran/2011/02/110207_142_siahkal_morteza_mousavi



آرم سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)



حق نشر عکس BBC World Service Image caption

ارتشبد نعمت‌الله نصیری، از رؤسای اسبق ساواک، در حال دست‌بوسی شاه

فعالیت‌های تروریستی در دهه ۵۰ در رژیم شاهنشاهی آغاز و در رژیم جمهوری اسلامی به طور کامل سرکوب شد، هر چند به جای آن تروریسم مذهبی در سطح جهان گسترش عجیبی پیدا کرد تا آنجا که غرب، رژیم جمهوری اسلامی را از جمله دولت‌های حامی تروریسم در جهان دانست.

در آغاز باید بگویم که من در تمام طول خدمت ۲۱ ساله‌ام در ساواک، هیچ نوع مسئولیتی در مبارزه با تروریست‌های داخلی نداشتم؛ زیرا از آغاز کارم در ساواک در اداره کل ضد جاسوسی ساواک مشغول به کار بودم. وظیفه این اداره، مبارزه با فعالیت‌های جاسوسی و نفوذی بیگانگان در ایران بود و کنترل فعالیت‌های تروریستی و سیاسی زیر زمینی گروه‌ها و احزاب غیرقانونی و قانونی همه به عهده اداره کل امنیت داخلی (اداره کل سوم) بود. اداره سوم عملیات اداره کل ضد جاسوسی، که من ریاست آن را در پنج سال پایانی رژیم شاهنشاهی بر عهده داشتم، بزرگ‌ترین اداره ضد جاسوسی ساواک بود و وظیفه‌اش کنترل تمام بیگانگان در ایران، به جز اعضای سفارتخانه‌ها و مؤسسات رسمی کشورهای خارجی بود؛ یعنی کنترل تمام کسانی که به عنوان کارشناسان خارجی در دستگاه‌های دولتی و شرکت‌های بخش خصوصی در ایران کار می‌کردند، توریست‌ها، پناهندگان و مسافران خارجی که به هر نحوی وارد ایران می‌شدند.

در طول زمانی که مسئولیت بخش مستقل عملیات شوروی را عهده‌دار بودم، متوجه این امر بودم که دستگاه‌های اطلاعاتی اتحاد جماهیر شوروی یعنی کی جی بی، و جی آر یو در تشکیل و سازماندهی تمام گروه‌های سیاسی چپ نقشی اساسی را عهده‌دار بودند و این قبیل سازمان‌های زیرزمینی را مورد حمایت کامل خود قرار داده و در هنگام خطر هم وسیله فرار آنها را به خاک اتحاد جماهیر شوروی یا کشورهای وابسته دیگر فراهم می‌کردند.

در سال ۱۳۲۷، هنگامی که زنده یاد محمدرضا شاه برای افتتاح آغاز کار سالیانه دانشگاه تهران عازم دانشگاه بود، حزب توده به وسیله یکی از عوامل خود با قصد ترور و کشتن شاه، به طرف پادشاه تیراندازی کرد، ولیکن شاهنشاه از این سوء قصد جان سالم به در برد.

در پی این حادثه، مجلس شورای ملی، حزب توده ایران را که به وسیله اتحاد جماهیر شوروی در طول سالیان اقامت ارتش سرخ در جنگ جهانی دوم در ایران به وجود آمده و به یک حزب قدرتمند تبدیل شده بود، غیرقانونی اعلام کرد.

تمام سران رده اول و دوم حزب، به جز کسانی که در ایران بازداشت شده بودند، با کمک عوامل کی جی بی و جی آر یو از ایران متواری شدند. عده زیادی از آنان در باکو، مسکو و بعضی از شهرهای نزدیک به مرزهای ایران متمرکز و عده‌ای نیز بعدها به آلمان شرقی اعزام شدند و فعالیت‌های خود را علیه رژیم پادشاهی ایران ادامه دادند.

در سال ۱۳۲۴، قبل از پایان جنگ جهانی دوم، تعدادی از عوامل تربیت شده در اتحاد جماهیر شوروی، نظیر جعفر پیشه‌وری و غلام یحیی، زیر پوشش و مساعدت ارتش سرخ شوروی، حزب دموکرات آذربایجان و در کردستان، حزب دموکرات کردستان را با کمک قاضی محمد بنیان گذاشتند و قصد داشتند با کمک ارتش سرخ، ابتدا استان‌های آذربایجان شرقی و غربی و کردستان و سپس، گیلان و گرگان و منطقه‌ای از خراسان را از ایران جدا کنند و کشورهای مستقل کوچک‌تر و جدا شده از بدنه ایران و وابسته به اتحاد جماهیر شوروی به وجود آورند؛ نظیر آنچه که در اروپا (چکسلواکی، بلغارستان، مجارستان، استونی، لیتوانی و آلمان شرقی) ایجاد شد. دولت مرکزی ایران با کمک آمریکا و با فرماندهی پادشاه جوان و اکثر سران اقوام و عشایر آذربایجان و کردستان با اعزام نیروی ارتش و حمله به جدایی خواهان، این مناطق را نجات داد.

سران حزب‌های دموکرات کردستان و آذربایجان همراه عده‌ای از اعضای این احزاب، از طریق مرزهای شمالی به اتحاد جماهیر شوروی متواری و سالیان دراز در

آذربایجان شوروی، تاجیکستان و ترکمنستان پایگاه‌هایی را برای نفوذ به داخل خاک ایران و فعالیت‌های زیرزمینی به نفع اتحاد جماهیر شوروی از آن طریق انجام می‌دادند.

تربیت نسل جوان

می‌توان گفت سالیان متمادی مسکو، باکو و بعضی از شهرهای مرزی اتحاد جماهیر شوروی و نیز آلمان شرقی پایگاه‌های مخالفان رژیم ایران بودند و اکثراً با تربیت عده‌ای از جوانان ایرانی آنها را به طور غیرمجاز روانه ایران می‌کردند و از اکثر آنها برای فعالیت‌های جاسوسی به نفع شوروی بهره برداری می‌شد. از این پایگاه‌ها بعضاً برای تربیت تروریست‌های داخلی و یا خارجی نیز استفاده می‌شد.

یک مامور دوجانبه دستگاه شوروی برای رهبری یک سازمان زیرزمینی، با نفوذ دادن خود ما چندین سال وظایفی را برای تربیت ایدئولوژیکی جوانان ایرانی در دانشگاه‌ها و رده‌های بالای دبیرستان‌ها و مخصوصاً در میان سپاهیان انقلاب شاه و مردم که در سطح روستاها گسترده بودند، برعهده داشت.

این شخص را، بعضاً سالی یک بار برای شرکت در کنفرانس‌های مخصوص سالانه حزب کمونیست شوروی به طور مخفیانه از طریق اروپا به مسکو می‌بردند. در این کنفرانس‌ها، برنامه‌های ۲۵ ساله را برای تربیت جوانان ایرانی در سطح گسترده به او داده بودند.

ما از قبل در جریان این برنامه‌ها قرار گرفته بودیم و به نحو مقتضی بدون اینکه شوروی متوجه شود، فعالیت‌ها را تحت کنترل قرار می‌دادیم.

در هر حال، ما در یک یا چند مورد با نفوذ دادن ماموران دوجانبه، اطلاعات را به دست می‌آوردیم ولیکن، در خیلی از موارد نظیر آنچه که در مورد چریک‌های فدایی خلق و یا مجاهدین خلق روی داد، با آنکه از نظر ما نقش اتحاد جماهیر شوروی به طور مسلم وجود داشت، کمتر در جریان قرار گرفتیم.

ایجاد سازمان‌های موازی یکی از سیستم‌های براندازی دستگاه‌های اطلاعاتی اتحاد جماهیر شوروی این بود که دستگاه‌های مختلف زیرزمینی به وجود می‌آوردند. شیوه کار این سازمان‌ها به این شکل بود که هیچ یک از روسای آنها یکدیگر را نمی‌شناختند و فقط یک یا دو نفر از رده‌های بالا با اتحاد جماهیر شوروی و دستگاه‌های اطلاعاتی آن ارتباط داشتند و در هنگام مقتضی، وقتی دستگاه‌های اطلاعاتی تشخیص می‌دادند که باید این گروه‌ها و سازمان‌ها به هم پیوند داده شوند، آن زمان به رابط‌های خود دستور می‌دادند که با فلان گروه برای انجام براندازی، پیوستگی داشته باشید.

نقش ساواک در مبارزه با گروه‌ها و احزاب غیرقانونی، زیرزمینی و تروریستی

تبلیغات وسیعی به وسیله دستگاه‌های اطلاعاتی شوروی از همان ابتدای تشکیل ساواک در سال ۱۳۳۶ به وسیله رادیوها و مطبوعات اتحاد جماهیر شوروی، آلمان شرقی، چکسلواکی، چین و بعضی از دیگر کشورهای دوست اتحاد جماهیر شوروی آغاز شد.

اتحاد شوروی می‌دانست که ساواک با کمک مستشاران آمریکایی و به پیشنهاد آنها فعالیت خود را آغاز کرده و چون بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم، جنگ سرد بین دو ابرقدرت آغاز شده بود و دستگاه‌های اطلاعاتی شوروی و آمریکا و اروپای متحد با آمریکا در جنگ سرد مداخله جدی داشتند، بنابراین تشکیل ساواک با آموزش‌های غربی می‌توانست سد راه نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در ایران و منطقه پر اهمیت استراتژیکی و اقتصادی خلیج فارس و منطقه خاورمیانه باشد.

به همین جهت، دستگاه KGB شوروی با تبلیغات وسیع خود علیه ساواک می‌خواست از رشد و گسترش فعالیت ساواک جلوگیری به عمل آورد.

البته این قبیل تبلیغات به هیچ وجه در ادامه فعالیت ساواک موثر نبود و با وجود آنکه، ساواک دستگاه اطلاعاتی بسیار جوانی بود، ولیکن به نحو شایسته و گسترده تمام فعالیت‌های اتحاد جماهیر شوروی را در ایران و منطقه خلیج فارس شناسایی و از نفوذ آنها به نحو مطلوب جلوگیری به عمل می‌آورد.

اما این تبلیغات به هر حال تاثیر خود را بر جا گذاشت؛ به خصوص هنگامی که شورش‌هایی به وسیله بیگانگان ایجاد شد و بعضی از کشورهای غربی نیز با آن هماهنگ شدند.

آنها می‌دانستند که برای سرنگونی رژیم باید دو دستگاه مهم، یعنی ارتش و ساواک را خنثی کنند و متأسفانه گردانندگان امور هم به علت عدم تدبیر فکر می‌کردند که با انحلال ساواک که تبلیغات شدیدی از همه طرف علیه آن انجام گرفته بود و نیز خنثی کردن ارتش با اعلام بی‌طرفی، انتقال قدرت از رژیم پادشاهی به رژیم جدید به سهولت انجام خواهد گرفت.

کارکنان وطن پرست ساواک، بیشترین شهیدان را در این شورش و فتنه دادند. مردم عادی و حتی تحصیلکردگان ما، تحت تاثیر تبلیغات منفی که نه تنها از سوی اتحاد جماهیر شوروی بلکه در هنگام شورش از سوی کشورهای غربی هم انجام می‌شد، کارکنان ساواک را به عنوان جانپان قلمداد می‌کردند.

تبلیغات آن چنان وسیع و موثر بود که اقوام و بستگان این کارکنان هم آن را باور کرده بودند.



سپهبد بختیار

رؤسای ساواک و عملکرد آنان

اولین رئیس ساواک، تیمسار سپهبد بختیار بود. این افسر در دوران فرمانداری نظامی که از سال ۱۳۳۲ تا تشکیل ساواک، تمام فعالیت‌های مخالفان رژیم را سرکوب و حتی در سال ۱۳۳۳، تشکیلات زیرزمینی وسیع حزب توده را در ارتش، شهربانی و ژاندارمری کشف و با شدت سرکوب کرد.

او که حزب توده، جبهه ملی و سایر احزاب را سرکوب کرده و به عنوان قصاب مخالفان رژیم معروف شده بود، در چنین شرایطی ریاست ساواک را عهده دار شد. شوروی‌ها مرتب در رادیوهای مسکو و باکو و در مطبوعات زیرزمینی حزب توده، انواع اتهامات دروغ را علیه تیمسار بختیار منتشر می‌کردند و ساواک را به عنوان یک دستگاه خفیه به مردم معرفی می‌کردند و این شبهه از همان ابتدای تشکیل ساواک در مردم به وجود آمده بود.

در تمام مدتی که از سال ۱۳۳۵ تا سال ۱۳۴۰ تیمسار بختیار به عنوان رئیس ساواک و معاون نخست‌وزیر مشغول به کار بود، شدت عمل و خشونت در مورد مخالفان وجود داشت.

سرلشگر پاکروان: دومین رئیس ساواک، زنده یاد تیمسار سرلشگر حسن پاکروان بود که مردی فاضل، وارسته، اهل مطالعه و فیلسوف بود.

او قصد داشت که تغییرات اساسی و بنیادی در ساواک به وجود آورد و تا حدودی هم موفق شد.

او مسئولیت‌ها را بین چند معاون خود تقسیم کرد و ضمناً برای این که دوران ایدئولوژی‌ها و ایسم‌های مختلف از جمله ایدئولوژی کمونیستی بود، او قصد داشت که در دانشگاه‌های کشور، رشته‌ای برای تدریس این ایدئولوژی و بحث درباره آن

ایجاد کند، اما متأسفانه چون دوران ریاستش کوتاه بود، با رفتن ایشان به عنوان سفیر شاهنشاه آریامهر به پاکستان، سپس فرانسه، این مساله مهم به بوته فراموشی سپرده شد.

تیمسار پاکروان پس از فتنه ۱۳۵۷ در حالی که بیمار بود، تیرباران شد. ارتشبد نصیری: سومین رئیس ساواک، تیمسار ارتشبد نعمت‌الله نصیری بود. متأسفانه ارتشبد نصیری سابقه کار اطلاعاتی نداشت و از ریاست شهربانی کل کشور به این سمت تعیین و انتخاب شد.



ارتشبد نصیری

در سال‌های اولیه اشتغال ایشان در ساواک، در کشور آرامش و امنیت برقرار بود. یکی دو سال مانده به جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، فعالیت‌های زیرزمینی گروه‌ها و سازمان‌های زیرزمینی و تروریستی شکل گرفت. در آن زمان، تعداد قابل توجهی از افراد و اعضای شناخته شده این قبیل سازمان‌ها، بازداشت و در زندان نگهداری می‌شدند و تعدادی هم با حکم دادستانی ارتش به مرگ محکوم شدند.

تیمسار نعمت‌الله نصیری نیز به وسیله (آیت‌الله) خمینی تیرباران شد. سپهبد مقدم: سپهبد ناصر مقدم، در سال ۱۳۴۲، بعد از رفتن سپهبد تیمور بختیار، به ساواک آمد. سپهبد حسین فردوست که در آن زمان به عنوان قائم مقام ساواک انتخاب شده بود، او را با درجه سرهنگی به ساواک منتقل کرد.

تا پیش از آن، سرهنگ مقدم، افسر دفتر ویژه اطلاعات بود اما پس از آمدن به ساواک، سپهبد فردوست که همزمان رئیس دفتر ویژه نیز بود، مقام مدیر کلی اداره کل سوم (امنیت داخلی) را به وی سپرد.

وی تنها افسری بود که فردوست او را به طور مخصوص کمک می کرد که از نظر سازمانی و اداری به ساواک منتقل نشود تا بتواند همچنان ارتقاء درجه یابد.

از آنجا که سپهبد مقدم، افسر اطلاعاتی نبود، مدتی سعی کرد که این کمبود را با برخورد های تند و دستگیری گسترده تروریست ها جبران کند.

وی در زمانی که مدیریت اداره کل سوم را برعهده داشت، کمیته مشترک ضد خرابکاری و مبارزه با تروریست ها و گروه های زیرزمینی را تشکیل داد. عملیات تند و برخوردهای خشن عمدتاً در زمان وی صورت می گرفت.



وی در همین سمت، ارتقاء درجه پیدا کرد و ابتدا سرتیپ و سپس سرلشگر و سپهبد شد. او با توصیه ارتشبد فردوست، رئیس رکن ۲ ارتش (اداره دوم ستاد بزرگ ارتشتاران) شد.

سپهبد مقدم

زمانی که ارتشبد فردوست، از قائم مقامی ساواک کنار رفت و به عنوان رئیس بازرسی شاهنشاهی تعیین شد، در خرداد ماه ۱۳۵۷ قرار شد ارتشبد نعمت الله نصیری از ریاست ساواک برکنار شود و به عنوان سفیر شاهنشاهی به پاکستان برود. در پی این تصمیم، سرلشگر علی معتضد، که رئیس اطلاعات خارجی ساواک

بود، به عنوان رئیس ساواک تعیین شد. اما تنها یک روز بعد، به صورت ناگهانی سپهبد مقدم به عنوان رئیس جدید ساواک معرفی شد.

سپهبد مقدم در زمانی که اوضاع اندکی ناآرام بود، به ساواک برگشت. در پی سازش با سران جبهه ملی و توصیه برخی از کشورهای خارجی، اوضاع روز به روز رو به وخامت گذاشت. سپهبد مقدم، در واقع واسطه سران جبهه ملی و محمدرضا شاه پهلوی بود، اما، سران جبهه ملی نخست‌وزیری را نپذیرفتند تا اینکه شاپور بختیار این مسئولیت را قبول کرد.

در آن زمان، به رغم برخی توصیه‌ها و تلاش‌ها برای انحلال ساواک، سپهبد مقدم در آن شرایط حساس مملکت برای حفاظت از ساواک تلاش نکرد.

در پی نخست‌وزیری شاپور بختیار، طرح انحلال ساواک در روز ۲۱ بهمن ماه تصویب شد.

در آن هنگام، مهدی بازرگان، حکمی را به سپهبد مقدم داده بود که در آن، وی به فرمان (آیت‌الله) خمینی به عنوان هماهنگ کننده تمام دستگاه‌های اطلاعاتی کشور منصوب شده بود. آقای بازرگان از وی خواسته بود که طرح خود را ارائه دهد.

سپهبد مقدم، در روز ۲۳ بهمن ماه، همزمان با حمله چریک‌های فدایی به سفارت آمریکا، در منزل مادر زن خود، که رو به روی سفارت بود، برای آگاهی از اتفاقات به خیابان آمد و همان زمان شناسایی و دستگیر شد و چندی بعد تیرباران شد.

آقای خلخالی در تلویزیون گفت: «سپهبد مقدم را در حالی اعدام کردیم که حکم آقای بازرگان را در جیب داشت.»

کمیته مشترک ضدخرابکاری برای مبارزه اصولی و ریشه کن کردن این گروه‌های تروریستی، کمیته مشترک ضدخرابکاری به وجود آمد. این کمیته با شرکت عده‌ای از افسران اطلاعاتی اداره کل امنیت داخلی ساواک، اطلاعات شهربانی و ضد اطلاعات ارتش و ژاندارمری به مبارزه با گروه‌های تروریستی پرداخت.

محل این کمیته در شهربانی کل کشور قرار داشت.

باید گفت که مبارزه با تروریست‌ها در کشورهایی نظیر ایران، بازتاب ضد حقوق بشر به خود می‌گیرد، در صورتی که در دیگر کشورها ضرورتاً چنین نبوده است.

به عنوان نمونه، می‌توان به حادثه ۱۱ سپتامبر در آمریکا اشاره کرد. پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، یک سازمان عریض و طویل به نام هوملند سکوریتی یا امنیت داخلی شکل گرفت و همزمان ارتش آمریکا برای مبارزه با تروریست‌ها به کشورهای افغانستان و عراق حمله نظامی کرد.

به نظر من، چنانچه ارتشبد نصیری که مدت ۱۳ سال عهده‌دار ریاست ساواک بود و نیز زنده یاد امیرعباس هویدا که ایشان هم مدت ۱۳ سال نخست‌وزیری را برعهده

داشتند، زودتر تعویض می‌شدند و یک افسر اطلاعاتی با تجربه جانشین تیمسار نصیری می‌شد، شاید شورش (آیت‌الله) خمینی به وجود نمی‌آمد.

در روزهای ابتدایی تغییر رژیم پادشاهی که مرزهای ایران به روی همه باز بود و کنترلی در کار نبود، تعداد قابل توجهی از باقی ماندگان فرقه دموکرات آذربایجان و بعضی از فرزندان آنها برای پیوستن به سایر چپ‌های طرفدار شوروی، به تعداد چهار هزار و ۵۰۰ نفر از طریق مرزهای شمالی وارد ایران شدند و در سراسر کشور پخش شدند.

در همان زمان، تعداد قابل توجهی از اعضا و تمام سران حزب توده که در اتحاد جماهیر شوروی، آلمان شرقی و سایر کشورها پراکنده بودند وارد ایران شدند و در تهران، دفتر حزب توده را احیا کردند.

به هر حال، از مجموعه اطلاعاتی که از آن زمان وجود دارد می‌توان نتیجه گرفت که دولت‌های بزرگ در آن زمان، یعنی اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا و اکثر کشورهای اروپایی به طور مداوم از طریق سرویس‌های اطلاعاتی خود در امر نفوذ در ایران و به دست گرفتن قدرت با یکدیگر رقابت‌های شدیدی داشتند و هر یک از آنها به دنبال کسب منافع بیشتری برای کشور خویش بودند.

نظریه: چنانچه عملیات تروریستی نظیر جریان سیاه‌کل به وسیله چریک‌های فدایی خلق و عملیات تروریستی به وسیله مجاهدین خلق و حزب توده علیه بعضی مقامات مهم و بعضی از مقامات امنیتی - پلیسی و یا بعضی از مستشاران نظامی و اطلاعاتی آمریکا انجام نمی‌گرفت و محیط ناامنی برای مردم عادی در اثر انفجارهای کور به وسیله این سازمان‌ها و احزاب صورت نمی‌گرفت، ساواک یا کمیته مشترک ضدخرابکاری در مقابل مخالفان رژیم آن چنان شدت عملی را نشان نمی‌داد.

با پیشرفت‌هایی که از نظر اقتصادی و اجتماعی در سال‌های آخر به وسیله رژیم پادشاهی نصیب ایران شده بود، راه برای آزادی بیشتر و برقراری دموکراسی واقعی فراهم شده بود و نیازی به چنین شورش و انقلاب خانمان سوزی نبود و مخالفان می‌توانستند از طریق مذاکرات مسالمت آمیز به خواسته‌های خود برسند.

اگر این حوادث ناگوار پیش نمی‌آمد، ایران به ترقیات و پیشرفت‌های اعجاب انگیزی دست می‌یافت و به عنوان یک کشور پیشرفته و شاخص در منطقه استراتژیکی خاورمیانه و خلیج فارس، نقشی اساسی را عهده دار می‌شد.

به خصوص پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (که در تمام عمر آرزوی محمدرضا شاه بود)، ایران پیشرفته و مرفعی می‌توانست در تمام زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حرف اول را در کشورهای آزاد شده از شوروی بزند.

فصل ۲۵

ترورها و کشتارهایی که به وسیله احزاب و سازمان‌ها و گروه‌های چپ و گروه‌های اسلامی در ایران صورت گرفته است

ترورهای حزب توده

۱- ترور محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز به منظور بد نام کردن دربار شاهنشاهی بخصوص والاحضرت اشرف.
تیم حزب توده عبارت بودند از:
سروان خسرو روزبه، سرگرد حسن عباسی، از شاخه مخفی نظامی حزب، حسام لنکرانی، سیف‌الله فرخ، منوچهر رزم‌خواه و پرویز نوایی

ترور و کشتار درون حزبی و نسبت دادن به رژیم شاهنشاهی

پرویز نوایی، مصطفی لنکرانی، به اتهام همکاری با پلیس ایران، محسن صالحی، داریوش غفاری، آقابرار فاتری، به خاطر بریدن از حزب

تیم کشتار درون حزبی

سروان خسرو روزبه، سرگرد حسن عباسی، آرمن آوانسیان
۲- ترور محمدرضا شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ دانشگاه تهران
ترور کننده ناصر میرفخرایی عضو حزب توده.
دست اندرکاران: عبدالله ارگانی - نورالدین کیانوری
روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، به مناسبت سالگرد فوت دکتر ارانی بنیان گذار اصلی حزب توده جمعیت انبوهی از حزب توده در شهر ری بر سر مزار دکتر ارانی گرد آمده و آماده بودند که به محض توفیق در ترور پادشاه به تهران بیایند و کنترل شهر را به عهده بگیرند.
۳- ترور محمدرضا شاه در فروردین ماه ۱۳۴۴، در کاخ سلطنتی، محل کار روزانه پادشاه

ترور کننده سرباز وظیفه شمس آبادی سرباز گارد شاهنشاهی.

دو نفر از عوامل اصلی عبارت بودند از مصوری تهرانی و کامرانی که هر دو محکوم به اعدام شدند و مورد عفو قرار گرفتند. عامل اصلی گروه مائوئیستی وابسته محمدرضا شاه به عنوان معاون تلویزیون ملی ایران سال‌ها مشغول کار بود که بعد از انقلاب، به حکم دادگاه انقلاب محکوم و اعدام شد. سرباز وظیفه شمس آبادی ترور کننده شاه به دست دو درجه دار محافظ محمدرضا شاه کشته شد و این دو درجه دار جان خود را هم در آن روز بر اثر تیراندازی شمس آبادی از دست دادند.

اسرار قتل محمد مسعود و کمیته حزب روشنفکران و کارگران

۶۹ سال از قتل محمد مسعود بنیادگذار و مدیر روزنامه انتقادی و جنجالی مرده امروز گذشت



دکتر جهم میریوسف
محمد مسعود



امیر خاتمی

۶۹ سال از قتل محمد مسعود گذشت. در روزنامه نگاری و ادبیات و روزنامه نگاری بر تاریخ روزنامه‌ها و کارگران حرف می‌زد و به منظور پروتکول مائوئیستی که در آن زمان مدتی از آن استفاده می‌شد، در زمان او (شماره ۶۹) می‌نوشتند. مسعود در روز انتشار شماره دوم به مردمان ۱۲۲۲ به علت مقالات کوبنده و تحریک آمیز و با توجه به بسیاری در برابر محامیان و وادار شد. او در تاریخ ۱۲۲۲ انتشار نیز امضا کرد. به دست مردم می‌رسید و با پیش گشتن به فریب می‌رسید. در هر شماره ۱۲۲۲ انتشار آن نیز روزنامه‌های آموزشی به چاپ می‌آمده که تنها در هر دو ماه هر روز انتشار می‌شد. که به نام ماه مهروز انتشار می‌شد. از زمان انتشار شماره دوم مسعود، سازماندهی کارها به صورت فرآیندها شد. به شرحی که در گزارش شماره دوم آمده است. همه کارها به صورت فرآیندها شد. در هر شماره ۱۲۲۲ انتشار آن نیز روزنامه‌های آموزشی به چاپ می‌آمده که تنها در هر دو ماه هر روز انتشار می‌شد. که به نام ماه مهروز انتشار می‌شد. از زمان انتشار شماره دوم مسعود، سازماندهی کارها به صورت فرآیندها شد. به شرحی که در گزارش شماره دوم آمده است.

روایتی از آقایان...
در روز ۱۲۲۲ انتشار آن نیز روزنامه‌های آموزشی به چاپ می‌آمده که تنها در هر دو ماه هر روز انتشار می‌شد. که به نام ماه مهروز انتشار می‌شد. از زمان انتشار شماره دوم مسعود، سازماندهی کارها به صورت فرآیندها شد. به شرحی که در گزارش شماره دوم آمده است.

اسرار قتل محمد مسعود و کمیته حزب روشنفکران و کارگران

۶۹ سال از قتل محمد مسعود بنیانگذار و مدیر روزنامه انتقادی و جنجالی مرد

امروز گذشت

از فرهنگ فرهی فصلنامه ره آورد

۶۹ سال از قتل محمد مسعود گذشت او روزنامه‌نگاری با نفوذ و بی‌پروا بود که به قول (اسماعیل جسیم) در کتاب «مروری بر تاریخ روزنامه‌نگاری در ایران» با زبان و احساسات مردم حرف می‌زد و جسور بود و حرفهایش را مردم دوست داشتند و در خوانندگان اثر می‌کرد» آقای جسیم طی مقاله‌ای در فصلنامه‌ی ره‌آورد (شماره‌ی ۶۰) می‌نویسد: «مسعود از بدو انتشار «مرد امروز» تا مهرماه ۱۳۲۲ به علت مقالات کوبنده و تحریک‌آمیز و دشنام‌های بسیار بد به دربار مخصوصا به والا حضرت اشرف پهلوی ۱۲ مرتبه توقیف شده است در مواقع عادی انتشار نیز اغلب به آسانی به دست مردم نمی‌رسید و با قیمتی گرانتر به فروش می‌رسید. در مهرماه ۱۳۲۴ امتیاز آن لغو روزنامه «ندای آزادی» به جایش جاپ شد که البته بعد از فروردین ۱۳۲۵ امتیازش تجدید شد که باز هم با نام «مرد امروز» انتشارش ادامه یافت. زندگی محمد مسعود سراسر ماجراست. از او پنج رمان به نامهای تفریحات شب، در تلاش معاش، اشرف مخلوقات، گل‌هایی که در جهنم می‌رویند و بهار عمر انتشار یافته است. «بهار عمر» داستان کودکی خود مسعود است وی در شهر قم زاده شد. در این کتاب از دوران کودکی خود می‌نویسد که «از در منزل تا مدرسه روزی نبود که چشم چندین نعش‌عریان که از دهانشان خونابه و کف خارج شده و شکم و دست و پای شان باد کرده باشد نبیند. آن‌ها همه دارای علامت و نشان بودند و معلوم بود همگی به یک درد مرده‌اند درد گرسنگی و سرما. آرد مختصری را که پدرم در خانه گذاشته بود ممکن نمی‌شد برای پخت به دکان‌های نانوائی داده شود بلکه در خانه روی ساج آهنی فطیری درست می‌کردیم من برای غذای ظهر یکی از آنها را به مدرسه می‌بردم ولی کمتر نان به مدرسه می‌رسید زیرا همین که از خانه خارج می‌شدم همبازی‌های کوچ‌ه و محله‌ی خود را می‌دیدم که با چشمان گود افتاده از من تمنای یک لقمه نان دارند. به هر کدام قطعه کوچکی از نان خود را قسمت می‌کردم و گاهی هم سفره نانم را گرسنه‌ها قاب زده و مرا از زحمت تقسیم کردن خلاص می‌کردند.» (بهار عمر).

محمد مسعود دوره‌ی شش ساله‌ی ابتدایی را در قم به پایان رسانید و چون کلاس بالاتری در آنجا نبود مدتی به عنوان تحصیل علوم دینی در یکی از مدارس قدیم حجره‌ای گرفته و کتاب جامع المقدمات را مطالعه می‌کرد. در ۱۷ سالگی از روی روزنامه‌ی صوراسرافیل روزنامه‌ای به اسم «شفق» تقلید کرد که در ۵۰ نسخه

انتشار یافت و در آن از وطن و آزادی و قانون مشروطیت و حقوق مردم و از معارف و امنیت و اخلاق و مزایای راستی و درستی و از مفاسد اجتماعی سخن گفته است. مسعود از ۲۰ سالگی در کتابفروشی مظفری در خیابان ناصر خسرو استخدام شد در آنجا با اهل فضل و دانش آشنا می‌شود که امکانات بیشتری برایش فراهم می‌شود و دوره‌ی دبیرستان را هم در تهران به پایان می‌رساند و به نوشتن داستان و رمان می‌پردازد. از سال ۱۳۰۱ در روزنامه‌های ستاره‌ی صبح، قانون، آینه‌ی ایران، تهران مصور، ترقی، شفق سرخ، و اطلاعات با امضای «محمد دهاتی» مقاله می‌نویسد و در سال ۱۳۱۲ از طرف وزارت فرهنگ برای مطالعه در روزنامه نگاری به اروپا فرستاده می‌شود و در پاریس و بروکسل به مدت پنج سال به تحصیل در رشته روزنامه‌نگاری می‌پردازد و در سال ۱۳۱۷ به علت نشر مقالاتی درباره‌ی سوسیالیسم در روزنامه‌ی «لاگازات» بلژیک مغضوب سفارت ایران قرار می‌گیرد و به تهران احضار می‌شود. از آن تاریخ مطرود دستگاه حکومت می‌شود که پس از شهریور ۱۳۲۰ تقاضای امتیاز «مرد امروز» را کرد که بعد از یکسال تلاش موفق به دریافت امتیاز می‌شود و شماره‌ی اول آن در مرداد سال ۱۳۲۱ تا انتشار شماره‌ی آخر آن بهمن سال ۱۳۲۱ (فقط ۱۳۸ شماره منتشر می‌شود) زیرا توقیف‌ها و بگیر ببندهای مکرر روال طبیعی انتشار آن را بارها به تعویق و تعطیل می‌اندازد.

مسعود در زمان اشغال ایران وسیله‌ی سه نیروی بیگانه‌ی انگلیس و شوروی و آمریکا به هنگامی که دولت‌های ما تابع اراده‌ی آنها بودند و خلاف منافع ملی عمل می‌کردند آتشبار حملات داغ مسعود به سوی آنها گشوده می‌شود. شماره‌ی هشتم مرد امروز مورخ ۲۷ فروردین ۱۳۲۲ که در صفحه‌ی اولش تصویری از قوام‌السلطنه و سایر رجال نامدار ایران بر دار مجازات نشان می‌دهد که با شکایت نیروهای اشغالگر انگلیس مواجه و توقیف می‌شود و شماره ۹ مرد امروز هم به علت حمله‌ی تند به دکتر میلیسپو مستشار مالی آمریکایی که وزارت دارایی را قبضه کرده بود توقیف می‌شود. در شماره‌ی ۱۶ (دوم اردیبهشت) نخستین حمله‌ی مستقیم محمد مسعود به شاه منعکس است که می‌نویسد: «آخر این چه شاهی است که دهها قصر و میلیون‌ها فرش و لوازم آنتیک و جواهرات دارد؟» که به چاپخانه و دفتر روزنامه حمله می‌کنند و روزنامه‌ها را می‌برند و خود مسعود را تهدید به مرگ می‌کنند. مسعود اغلب اوقات متواری بود به قول روزنامه از حمایت بی‌دریغ مردم بهره مند بود و هر بار که توقیف می‌شد و چاپخانه را اشغال می‌کردند. روزنامه در چاپخانه‌های دور افتاده‌ی تهران و گاهی در چاپخانه‌های شهرستان‌های نزدیک چاپ می‌شد و حتی کلیشه می‌کردند و

با وسایل ابتدایی تکثیر. سپس با یاری روزنامه‌فروشان و مردم به طور پنهانی طی چند ساعت هزاران نسخه آن به فروش می‌رسید. و اینک شرح این ماجراها از کتاب «اسرار مرگ محمد مسعود» نوشته‌ی پرویز نقیبی روزنامه‌نگار توانمند و پیشرو): «در پنجم مهرماه ۱۳۲۱ محمد مسعود در پی یک سلسله هجوم انتقادی به قوام‌السلطنه برای سر او به جرم وطن‌فروشی صد هزار تومان جایزه تعیین کرد که این کار موجب توقیف روزنامه شد که تا سقوط دولت قوام به طول انجامید و قوام‌السلطنه در تمامی این مدت با اسکورت مسلح به تانک در خیابان‌ها رفت و آمد می‌کرد. شماره‌ی بعدی مرد امروز یعنی شماره ۱۲۸ در ۲۱ آذر ۱۳۲۱ منتشر شد و از آن تاریخ تا بهمن ۱۳۲۱ ده شماره‌ی دیگر حمله‌ی مسعود متوجه دربار و از همه مهمتر متوجه‌ی اشرف پهلوی شده بود و این امر بهترین فرصت را به دست کشندگان او داد و موضوع نفتکش را با سیاست‌های نفوذ روس و انگلیس و آمریکا و انتقاد از سیاست‌های آنها و مقابله با فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، پیشه‌وری و حزب توده، حزب کومله و حزب دموکرات قوام و حمله و انتقاد به تمام دولت‌های مصدر کار در ایران و نهادها و سازمان‌های پیرو آنان بود. سرانجام در ۲۲ بهمن ۱۳۲۶ ساعت ده شب جلو چاپخانه مظاهری به دست ابوالحسن عباسی و به کمک حسام لنکرانی به دستور حزب توده‌ی ایران به قتل رسید. اما قتل او سالها معما بود تا این که نخستین بار ده سال بعد به سال ۱۳۳۶ دادستان محاکمه‌ی خسرو روزبه اعلام کرد که «روزبه اعتراف کرده است که قتل محمد مسعود به دست تروریست‌های حزب توده انجام گرفته است. در آن زمان بسیاری این را اتهامی ساخته‌ی دادستان می‌شمردند تا این که صورت اقرار روزبه به خط خود او چاپ شد به این شرح: محمد مسعود مدیر روزنامه‌ی مرد امروز که در بهمن ۱۳۲۶ در خیابان اکباتان به جرم مخالفت با حزب توده و نوشتن مقالاتی علیه این حزب به قتل رسید. در نیمه دوم سال ۱۳۲۶ من به اتفاق چند نفر از دوستانم جلساتی تشکیل دادیم کسانی که در این جریان شرکت داشتند عبارت بودند از ۸ نفر به نام‌های خسرو روزبه، حسام لنکرانی، ابوالحسن عباسی، سیف‌الله همایون فرح، منوچهر رزم‌خواه، ناصر صارمی، ابراهیم پژمان، صفیه خانم حاتمی در این جلسه تصمیم به ترور محمد مسعود گرفته شد. اتومبیل متعلق به حسام لنکرانی بود و رزم‌خواه که در رانندگی مهارت داشت به عنوان راننده انتخاب شد. در آن شب محمد مسعود از اداره‌ی روزنامه خارج شده بود. عباسی به او نزدیک شده یک تیر شلیک کرد ضمناً قرار بود به یک تیر اکتفا نشود لذا عباسی توی شقیقه‌اش خالی کرده بود و به این ترتیب به عمرش خاتمه داده بود. همان شب من در منزل نشسته بودم نمی‌دانم

ورق یا شطرنج بازی می‌کردم که گفتند دو نفر آمده با شما کار دارند. وقتی جلوی در رفتم حسام لنکرانی بود با یک نفر دیگر. حسام در یک کلمه فقط گفت «شد» و من البته مقصودش را فهمیدم.»

سال ۱۳۵۱ دکتر فریدون کشاورز از اعضای پیشین رهبری حزب توده که خود را از حزب کنار کشیده بود در کتاب خود «من متهم می‌کنم حزب توده را» که در خارج کشور چاپ شده موضوع ترور مسعود را مفصل‌تر روایت می‌کند.

از او سوال می‌کنند راجع به قتل حسام لنکرانی که می‌گوید حسام لنکرانی به پیشنهاد کیانوری و با تصویب هیئت اجرائیه مقیم تهران به قتل رسید و گناهی که برای او پیدا کرده بودند این بود که او از اسرار زیادی اطلاع دارد.

بعد، از قتل محمد مسعود می‌پرسند. دکتر کشاورز پاسخ می‌دهد: مسئله قتل محمد مسعود در مسکو در کمیته مرکزی از طرف من و پس از آن از طرف ایرج اسکندری مطرح شد که از کمیته مرکزی به کمیته‌ی ترور ابلاغ شد.

ترورهای چریک‌های فدایی خلق در ایران

۱- حمله به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل در شهرستان لاهیجان، رهبر گروه صفایی تهرانی بود که به وسیله روستاییان بازداشت و تحویل ماموران امنیتی شد. در این ماجرا چند افسر و درجه‌دار ژاندارم به دست گروه چریک فدایی خلق جان باختند. بقیه اعضای گروه چریک‌های فدایی خلق در تیراندازی متقابل پاسگاه کشته شدند.

هدف اجرای این عملیات تروریستی این بود که توجه دهقانان را علیه رژیم جلب کنند.

۲- ترور تاجر معتبری به نام محمد فاتح صاحب کارخانه چیت جهان در کرج. این ترور هم به منظور جلب توجه کارگران بود که در واقع جنبش‌های کارگری را علیه کارفرمایان برانگیزانند. این اقدام بر اساس خواسته‌های امیر پرویز پویان تئوریسین سازمان چریک‌های فدایی خلق انجام گرفته بود.

۳- ترور سپهبد فرسیو رئیس اداره دادرسی ارتش.

۴- ترور سرگرد یدالله نوروزی فرمانده گارد دانشگاه صنعتی آریامهر.

۵- ترور ستوان چاوشی افسر راهنمایی و رانندگی تهران.

۶- عملیات تروریستی سازمان چریک‌های فدایی خلق در خیابان لاله زار تهران. در این عملیات فردی به نام عباس جمشیدی رودباری یکی از اعضای برجسته

مرکزیت چریک‌ها، به علت زخمی شدن بازداشت شد ولی به دستور ساواک در روزنامه‌ها اعلام شد که این شخص کشته شده است. پس از بهبودی و معالجه در بازجویی‌ها خانه‌های تیمی خود را اعلام کرد و چون افراد ساکن خانه فکر می‌کردند او مرده است خانه تیمی را عوض نکرده بودند. ماموران امنیتی با حمله به خانه با تیراندازی‌های متقابل روبرو شدند. صفائی آشتیانی یکی از اعضای برجسته سازمان در این تیراندازی‌های متقابل کشته شد.

۷- چریک‌های فدایی خلق در چندین عملیات تروریستی و انفجاری در مراکز دولتی و عمومی و حساس دست داشتند. قصدشان از این عملیات ایجاد وحشت در بین مردم و برای نشان دادن قدرت خود و ضعف دستگاه‌های دولتی بود.

۸- چریک‌های فدایی خلق در چندین سرقت مسلحانه از بانک‌ها نیز دست داشتند.

۹- تعدادی از اعضای چریک‌های فدایی خلق در پایگاه‌های تروریستی فلسطین در سوریه و لبنان دوره‌های چریکی دیده بودند.

کشتارهای درون سازمانی چریک‌های فدایی خلق

۱- مهدی فتاپور از اعضای فعال چریک‌های فدایی خلق در سال ۲۰۰۷ در مصاحبه‌ای با سهیل وحدتی در نشریه الکترونیکی ایران امروز گفت: «سازمان دو تن از اعضای خود را که حاضر به ادامه مبارزه نبودند به قتل رساند.»

۲- مازیار بهروزی در کتاب شورش آرمان‌خواه به استناد نامه‌ای از علی اکبر جعفری از رهبران سازمان از چهار قتل نام می‌برد.

۳- عبدالله پنجه شاهی یکی از اعضای برجسته سازمان، چون با یک چریک دختر به نام اونا ثابت در خانه تیمی رابطه عاشقانه داشت، در سال ۱۳۵۵، به قتل رسید.

۴- مهدی فتاپور اضافه می‌کند که چریک‌های اقلیت در کردستان، پنج نفر از اعضای خود را به قتل رساندند.

ارتباط چریک‌های فدایی خلق با دستگاه اطلاعاتی شوروی

حمید اشرف که در سال ۱۳۵۲، رهبری سازمان را عهده‌دار شده بود، در صدد برآمد به وسیله رابط این سازمان در خارج از کشور، با مقامات شوروی ارتباط برقرار و از آنها تقاضای کمک کند.

ارتباط وسیله آقای حسن ماسالی مقیم آلمان و حرمتی پور از کادرهای متواری

به خارج برقرار شده بود. مکاتبات در این باره در یکی از خانه‌های تیمی که حمید اشرف زندگی می‌کرد به دست ساواک افتاد.

دستگاه اطلاعاتی KGB شوروی در مقابل این کمک‌ها از سازمان چریک‌های فدایی خلق خواسته بود اطلاعاتی از نیروهای مسلح ایران و سازمان‌های حساس مملکتی برای آنان جمع‌آوری کنند. آقای حسن ماسالی در کتاب خود به نام سیر تحول جنبش چپ در ایران اشاره به این مطلب کرده و می‌نویسد. حمید اشرف و اشرف دهقان در رابطه با شوروی‌ها بودند و اغلب در صوفیه پایتخت بلغارستان با آن‌ها ملاقات می‌کردند.

ترورهای سازمان مجاهدین خلق ایران

- ۱- آقای نشید رئیس شعبه بانک ملی کوی دانشگاه تهران در هنگام سرقت مسلحانه از بانک
- ۲- سرهنگ دوم لوئیز هاوکینز در دوم جون ۱۹۷۳، تبعه آمریکا در تهران
- ۳- سرهنگ هوایی آمریکایی پاول شیفر ۲۱ ماه مه ۱۹۷۵، در تهران
- ۴- سرهنگ دوم خلبان آمریکایی جک ترنر در ۲۱ ماه مه ۱۹۷۵، در تهران
- ۵- دونالد جی اسمیت از کارکنان شرکت راکول اینترنت‌نشال در ۲۸ اوت ۱۹۷۶، در تهران
- ۶- رابرت کرانک از کارکنان شرکت راکول اینترنت‌نشال در ۲۸ اوت ۱۹۷۶، در تهران
- ۷- ویلیام سی کوتزل از کارکنان شرکت راکول اینترنت‌نشال در ۲۸ اوت ۱۹۷۶، در تهران
- سه نفر ردیف ۵ و ۶ و ۷ برای معرفی دستگاه‌های مخصوص اطلاعاتی به ارتش، به تهران آمده بودند و اسامی همه افراد یاد شده خارجی بالا به وسیله شوروی‌ها به مجاهدین برای ترور داده شده بود.
- ۸- سرلشگر طاهری رئیس زندان‌های ایران
- ۹- سرتیپ زندی‌پور رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری
- ۱۰- سرگرد جاویدفر در هنگام درگیری مسلحانه با پسر رضایی
- ۱۱- پاسبان نگهبان بانک سپه به وسیله مسعود رجوی
- کپی اطلاعاتی مجاهدین درباره ترور مستشاران آمریکایی پیوست است
- ۱۲- قبل از انقلاب، اعلامیه‌های سازمان مجاهدین خلق در مسکو چاپ می‌شد

و به وسیله پیک سیاسی سفارت شوروی به ایران وارد می شد و در اختیار مجاهدین قرار می گرفت

۱۳- اقدام به بمب گذاری هایی در مناطق مختلفی در تهران که منجر به کشته شدن تعداد زیادی از مردم بی گناه شد.



اطلاعیه

سیاسی - نظامی شماره ۱۶

بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران

اعدام مستشار آمریکایی

هموطنان عزیز و مبارز توده های ستم دیده

صبحگاه روز شنبه ۱۲ خرداد بخاطر پیمانی که در دفاع از حقوق ستمدیدگان با شما بسته ایم، یکی دیگر از بچه های سپاه امپریالیزم تجاوزگر آمریکا در ایران، سرهنگ لوئیز هاوکینز، افسر مستشاری آمریکا در ایران را اعدام کردیم.

ما سنگینی این پیمان را همواره بر دوش خود می کشیم و در هر جا و هر زمان که توان آن را داشته باشیم دشمنان خلق را آرام نخواهیم گذاشت. ما خون و حیات

اطلاعیه

سیاسی - نظامی شماره ۱۶

بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران

اعدام مستشار آمریکایی

هموطنان عزیز و مبارز توده های ستم دیده

صبحگاه روز شنبه ۱۲ خرداد بخاطر پیمانی که در دفاع از حقوق ستمدیدگان با شما بسته ایم، یکی دیگر از بچه های سپاه امپریالیزم تجاوزگر آمریکا در ایران، سرهنگ لوئیز هاوکینز، افسر مستشاری آمریکا در ایران را اعدام کردیم.

ما سنگینی این پیمان را همواره بر دوش خود می کشیم و در هر جا و هر زمان که توان آن را داشته باشیم دشمنان خلق را آرام نخواهیم گذاشت. ما خون و حیات

بنام خدا و بنام خلق قهرمان ایران

اعدام مستشار آمریکایی

هموطنان عزیز و مبارز توده های ستم دیده

صبحگاه روز شنبه ۱۲ خرداد بخاطر پیمانی که در دفاع از حقوق ستمدیدگان با شما بسته ایم، یکی دیگر از بچه های سپاه امپریالیزم تجاوزگر آمریکا در ایران، سرهنگ لوئیز هاوکینز، افسر مستشاری آمریکا در ایران را اعدام کردیم.

ما سنگینی این پیمان را همواره بر دوش خود می کشیم و در هر جا و هر زمان که توان آن را داشته باشیم دشمنان خلق را آرام نخواهیم گذاشت. ما خون و حیات

خود را گواه این پیمان ابدی با خلق خود قرار داده‌ایم و هیچ چیزی، نه شکنجه‌های چشمگیر و خونین و نه رگبار سرخ گلوله و نه «ناخوانا» مصیبت‌هایی که در مقایسه با دردها و ناله‌های شما بی‌مقدار و ناچیز است و باعث نخواهد شد حتی یک لحظه به خلق خود پشت کنیم.

این اقدام تنها یک پاسخ کوچک بود به مصیبت‌هایی که تنها طی دو سال «ناخوانا» بدست شاه و به فرمان اربابان آمریکایی در تهران و اهواز و سنندج از پیکر فرزندان خلق «ناخوانا» بود و به فریادهای جان خراش برادران و خواهران دلیر و انقلابیها فرزندان دلیر و «ناخوانا»... نیز در اتاقهای شکنجه اداره شهربانی طنین‌انداز است. پاسخی بود که در دست‌های تاریک و قتاله شاه زنده بگور شده‌اند. پاسخی بود به خون ده تن داده شد «ناخوانا» که در مقیاس ده نفر قهرمان اهوازی که در تظاهرات حق‌طلبانه دانشجویی اسفندماه گذشته «ناخوانا»...

پاسخی بود به خون کارگران غیور و بینوای جهان چیت که با رگبار «ناخوانا»... شاه بر جاده کرج ریخت.

پاسخی بود به خون اعظم امیری ۸ ساله که در خیابان... «ناخوانا» مورد اصابت مسلسل‌های پلیس قرار گرفت. پاسخی بود به خون‌های عمومی که در ۱۵ خرداد...

کلیشه قسمتی از اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۱۶ که در رابطه با اعدام انقلابی «هاوکینز» توسط مجاهدین خلق ایران در تاریخ ۱۵ خرداد ۵۲ صادر شده

فصل ۲۶

کشورهایی که گروه‌های تروریستی را در ایران علیه رژیم شاهنشاهی حمایت می‌کردند

- ۱- اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پدر کمونیسم جهانی، رادیوهای مسکو، باکو و رادیو پیک ایران را در اختیار حزب توده قرار داده بود و سال‌های طولانی نه تنها از طریق این رادیوها بلکه از طریق مطبوعات مختلف در سراسر دنیا، علیه رژیم پادشاهی در ایران مطالبی می‌نوشتند و سخن پراکنی می‌کردند این اقدامات به زبان فارسی انجام می‌گرفت.
- ۲- چین کمونیست یک رادیو به زبان فارسی در اختیار کمونیست‌های ایرانی طرفدار چین قرار داده بود و علیه رژیم پادشاهی سخن پراکنی می‌کرد.
- ۳- کوبا به اعضای بعضی از احزاب و سازمان‌های چپی تعلیمات چریکی می‌داد.
- ۴- لیبی به اعضای بعضی از احزاب و سازمان‌های چپی تعلیمات چریکی می‌داد و در ضمن از نظر مالی به احزاب و گروه‌های مخالف رژیم پادشاهی مساعدت مالی می‌کرد.
- ۵- سوریه به اعضای معرفی شده احزاب و سازمان‌های چپی ایرانی تعلیمات چریکی می‌داد.
- ۶- لبنان به اعضای معرفی شده احزاب و سازمان‌های چپی و مخالف رژیم ایران تعلیمات چریکی می‌داد.
- ۷- عراق به اعضای معرفی شده احزاب و سازمان‌های چپی و مخالف رژیم ایران تعلیمات چریکی می‌داد.
- ۸- مصر به اعضای معرفی شده احزاب، سازمان‌های چپی و مخالف رژیم ایران تعلیمات چریکی می‌داد. از طریق رادیو به زبان عربی سخن پراکنی می‌کرد تا ایرانیان عرب زبان خوزستان را علیه حکومت ایران برانگیزاند.
- ۹- یمن جنوبی به اعضای معرفی شده احزاب و سازمان‌های چپی ایرانی تعلیمات چریکی می‌داد.
- ۱۰- گروه الفتح به فرماندهی یاسر عرفات نیز در اغلب این کشورها مثل لیبی، سوریه، عراق و مصر در تعلیم دادن مخالفان رژیم پادشاهی دست داشت.

باید اضافه کنم در همه کشورهای یاد شده امکاناتی که برای مخالفان رژیم پادشاهی ایران برای تعلیمات چریکی فراهم می‌شد، اکثراً به توصیه شوروی‌ها انجام می‌گرفت.

فصل ۲۷

لیست اسامی وطن پرستان ایرانی که به دست عوامل جمهوری اسلامی در خارج از کشور ترور شده‌اند

در آمریکا

۱- علی اکبر طباطبایی سخنگوی سفارت شاهنشاهی ایران در واشنگتن در حکومت محمدرضا شاه. در ۲۱ تیر ماه ۱۳۵۹ در جلوی درب منزل مسکونی خود در مریلند توسط یک مسلمان سیاه پوست آمریکایی به ضرب گلوله ترور شد و قاتل هم اکنون در ایران زندگی می‌کند.

در فرانسه

۱- ناخدا شهریار شفیق افسر نیروی دریایی شاهنشاهی و فرزند شاهدخت اشرف پهلوی در ۱۶ آذر ۱۳۵۸ هنگام خروج از اقامتگاه مادرش به ضرب گلوله ترور شد.
۲- ارتشبد غلامعلی اویسی در ۱۸ بهمن ۱۳۶۲ در خیابان به ضرب گلوله ترور شد.

۳- غلامحسین اویسی که تازه از ایران برای دیدار برادرش به پاریس آمده بود در هنگام قدم زدن با برادرش به ضرب گلوله در ۱۸ بهمن ۱۳۶۲ ترور شد.

۴- دکتر شاپور بختیار آخرین نخست‌وزیر دوره پهلوی در ۱۵ مرداد ۱۳۷۰ در منزل مسکونی خود بطور فجیعی با ضربات چاقو به قتل رسید.

۵- سروش کتیبه محافظ و پیشخدمت دائمی دکتر شاپور بختیار در همان روز با ضربات چاقو در منزل دکتر بختیار به قتل رسید.

۶- دکتر سیروس الهی معاون سازمان درفش کاویانی در خیابان به ضرب گلوله ترور شد.

۷- دکتر رضا مظلومان از اعضای مهم سازمان درفش کاویانی در ۷ خرداد ۱۳۷۵ در منزل خود در پاریس به ضرب گلوله ترور شد.

۸- دکتر عبدالرحمن برومند رئیس اجرایی نهضت مقاومت ملی ایران در روز ۲۹ فروردین ۱۳۷۰ در مقابل منزل خود با ضربات کارد به قتل رسید.

در اتریش - وین

- ۱- دکتر عبدالرحمان قاسملو دبیرکل حزب دموکرات کردستان در ۲۲ تیر ۱۳۶۸ در حالی که با نمایندگان جمهوری اسلامی بر سر میز مذاکره در رستورانی در شهر وین نشسته بودند ترور شد.
- ۲- عبدالله قادری عضو سرشناس حزب دموکرات کردستان همراه دکتر قاسملو در سر میز مذاکره حضور داشت با ضرب گلوله در ۲۲ تیر ۱۳۶۸ ترور شد.
- ۳- حمیدرضا چیتگر بهمنی در ۲۲ تیر ۱۳۶۸ همراه دونفر یاد شده بالا به ضرب گلوله در شهر وین ترور شد.

در آلمان

- ۱- دکتر فریدون فرخزاد خواننده، شاعر و شومن معروف در ۱۶ مرداد ۱۳۷۱ در محل سکونت خود در شهر بن با ضربات چاقو به قتل رسید.
- ۲- صادق شرفکنندی دبیرکل حزب دموکرات کردستان روز ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ در رستورانی به نام میکونوس در شهر برلین با گلوله به دست عوامل جمهوری اسلامی ترور شد.
- ۳- همایون اردلان در رستوران میکونوس در شهر برلین در روز ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ ترور و کشته شد.
- ۴- فتح عبدلی نماینده حزب دموکرات کردستان ایران در روز ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ در رستوران میکونوس در شهر برلین با گلوله به قتل رسید.
- ۵- آقای دهکردی نماینده حزب سبز در روز ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ در رستوران میکونوس در شهر برلین به ضرب گلوله به قتل رسید.
- ۶- نورالله محمد نوری دهکردی نماینده صلیب سرخ در روز ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ در رستوران میکونوس در شهر برلین به قتل رسید.
- ۷- احمد محمدی افسر خلبان هواپیمای نظامی جنگی که مخالف رژیم جمهوری اسلامی بود در شهر هامبورگ به ضرب گلوله ترور شد. او با هواپیمای جنگی خود به آلمان پناهنده شده بود.

در انگلستان

- ۱- بیژن فاضلی - فرزند رضا فاضلی - هنرپیشه و بازیگر منتقد جمهوری اسلامی در ۲۸ مرداد ۱۳۶۵ در اثر بمب گذاری در مغازه اش در شهر لندن به قتل رسید.
- ۲- آقای محمدعلی توکلی از فعالان سیاسی مخالف رژیم جمهوری اسلامی در شهر لندن به وسیله گلوله به قتل رسید.

۳- آقای نادر توکلی برادر ردیف بالا فعال سیاسی مخالف جمهوری اسلامی در شهر لندن به وسیله گلوله به قتل رسید.

۴- ربودن فرود فولادوند فعال سیاسی مخالف جمهوری اسلامی ایران از ترکیه به ایران و سر به نیست کردن وی.

در سوئیس

۱- دکتر کاظم رجوی عضو شورای مقاومت ملی ایران، برادر مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین خلق در ۲۴ آوریل ۱۹۹۰، در نزدیکی خانه‌اش به ضرب گلوله در شهر ژنو ترور شد.

۲- سرهنگ احمد طالبی از فعالان سیاسی وابسته به پادشاهی خواهان در شهر ژنو به ضرب گلوله ترور شد.

در ترکیه

ایرانیان زیادی از فعالان سیاسی مخالف جمهوری اسلامی در شهرهای آنکارا، استانبول، وان، قونیه ترکیه به دست عوامل جمهوری اسلامی ترور شده‌اند که من توانسته‌ام فقط اسامی برخی از این افراد وطن پرست را به دست آورم:

سرهنگ عزیز مرادی، سرهنگ بهروز شاهوردی، سرهنگ احمد حامد منفرد، بهرام آزرده‌خاطر، علی کاشف، شاهرخ میثاقی، شهرام ایرانی، احمد فرد الانوار، عبدالله میراهدار، اسفندیار رحیمی، شاپور فیروزی، کامران منصور مقدم، غلام کشاورز، علی اکبر قربانی در سال ۱۳۷۱، ابوالحسن مجتهدزاده، محمد والی، علی اکبر محمدی، فرامرز بقایی، فاضل رسولی، حسین کشاورز، حسین میرعابدینی.

امارات عربی متحده

۱- سرهنگ عطاالله بای احمدی از سران سازمان درفش کاویانی در هتل محل اقامتش با ضرب گلوله ترور شد.

۲- منصور گلچین تاجر فرش ایرانی مقیم دوبی مخالف جمهوری اسلامی در سال ۱۳۸۲ ربوده شده و سر به نیست شد. این شخص از دوستان من بود.

۳- ناصر گلچین تاجر فرش ایرانی مقیم دوبی که همراه برادرش در سال ۱۳۸۲ ربوده شد و سر به نیست شدند.

در ایتالیا

محمد حسین نقدی فعال سیاسی مخالف جمهوری اسلامی در شهر رم به ضرب

گلوه ترور شد.

در قبرس

آقای بهمن جوادی فعال سیاسی مخالف جمهوری اسلامی به ضرب گلوه ترور شد.

در سوئد

خانم عفت قاضی فعال سیاسی گرد مخالف جمهوری اسلامی و دختر قاضی محمد معروف در شهر استکهلم به ضرب گلوه ترور شد.

در پاکستان

آقای حاج بلوچ شه بخش فعال سیاسی مخالف جمهوری اسلامی به ضرب گلوه ترور شد.

افراد زیر نیز به دست عوامل جمهوری اسلامی از مخالفان حکومت اسلامی در خارج کشور ترور شده‌اند ولیکن محل ترور آنان را به دست نیاوردیم اسامی آنان بشرح زیر است:

۱- ارسلان رضایی یکی از مدیران شبکه روشنگری در سال ۱۳۹۹

۲- ابوالحسن مجتهدزاده در سال ۱۳۶۷

۳- فرشید نمکی آبگرم در سال ۱۳۹۸

توضیح:

لیست بالا طی سالیان دراز به وسیله من فراهم شده. به طور یقین تعداد بیشتری از ایرانیان مخالف رژیم جمهوری اسلامی در خارج از کشور توسط عوامل جمهوری اسلامی ترور و کشته شده‌اند. از خوانندگان محترم تقاضا دارم در صورتی که فردی را می‌شناسند که نامش در لیست موجود نیست، به وسیله ایمیل آدرس اینجانب که در همین کتاب درج شده ارسال فرمایید تا در موقع تجدید چاپ در لیست منظور شود.

فصل ۲۸

نگاهی به سازمان‌های تروریستی فلسطینی

سازمان‌های فلسطینی از اشخاص و گروه‌های مختلف تشکیل یافته و به تدریج با انجام انشعابات تحت اسامی مختلف قرار گرفته است.

در ابتدا یاسر عرفات رهبر فلسطینی‌ها بود، بعدها به تدریج نایف حواتمه، دکتر جورج حبش، و محمود عباس به رهبری رسیدند.

در زمان پادشاه فقید محمدرضا شاه پهلوی، دستگاه اطلاعاتی ایران معتقد بود که باید یک سیاست کجدار و مریز را به طور پنهانی با سازمان اصلی فلسطین که رهبری آن با یاسر عرفات بود، داشته باشند.

زننده یاد مهندس نوذر رزم‌آرا ریاست نمایندگی ساواک در عربستان سعودی را به عهده داشت. او نیز مانند هزاران ایرانی به آمریکا مهاجرت کرده بود. به من گفت: «هنگام ماموریت در کشور سعودی مبلغ ۲۰۰ هزار دلار پول در یک کیف برای من ارسال شد و من پول را در هتلی در شهر بیروت در لبنان به یاسر عرفات تحویل دادم و رسید دریافت کردم.»

بعدها روابط سازمان فلسطین به رهبری یاسر عرفات با ایران به خاطر کمک به تربیت بعضی گروه‌های تروریستی مربوط به مجاهدین و حزب توده و گروه‌های اسلامی وابسته به خمینی در سوریه، لبنان، و یمن جنوبی با ایران، تیره شد.

در اولین روزهای روی کار آمدن انقلابیون اسلامی به رهبری خمینی، یاسر عرفات برای دیدار خمینی و دریافت دستمزد خود به ایران آمد و به دستور رهبر اسلامی ایران محل نمایندگی سیاسی اسرائیل واقع در میدان کاخ به فلسطینی‌ها تحویل داده شد و دفتر فلسطین در ایران به نمایندگی هانی الحسن اولین سفیر فلسطین در ایران آغاز به کار کرد.

در دیدار یاسر عرفات با آیت‌الله خمینی ضمن سپاس مجدد از کمک‌های فلسطینی‌ها به انقلاب ایران، به دستور خمینی، دولت موقت بازرگان مبلغ ۸۰ میلیون دلار نقد و تسلیحات نظامی به او داد.

آیت‌الله خمینی تصور می‌کرد با دادن این رشوه بسیار قابل توجه دهان فلسطینی‌ها را بسته است. در حالی که با باز شدن پای فلسطینی‌ها، یاسر عرفات با چند سخنرانی

در تهران و ملاقات با سران جدید اسلامی از جمله آیت‌الله محمود طالقانی رئیس شورای انقلاب ایران اسلامی، با مسعود رجوی رهبر مجاهدین خلق هم ملاقات داشت. طبق درخواست یاسر عرفات از سران رژیم جدید، یاسر عرفات به خوزستان یعنی منطقه عرب نشین ایران مسافرت کرد و در خوزستان با سران جبهه التحریر خوزستان که یک گروه مارکسیستی تحت عنوان ناسیونالیست‌های عرب در فکر جدا کردن خوزستان از ایران بودند و مورد حمایت صدام حسین رئیس جمهوری عراق نیز بودند، دیدار کرد نیمه دیگر این فعالان جدایی خواه در عراق و تحت حمایت صدام حسین قرار داشتند و تحت نظر دستگاه اطلاعاتی عراق عمل می‌کردند. فعالیت فلسطینی‌ها برای کمک به جدایی خواهان عرب به کمک عراق تا آن جا پیش رفت که خطر خوزستان را تهدید می‌کرد. در آن موقع استاندار خوزستان دریادار مدنی بود که فرماندهی نیروی دریایی را نیز به عهده داشت. تعدادی از سران جدایی خواه را بازداشت و اعدام کرد و روابط آن چنان با فلسطینی‌ها تیره شد که دفتر آن‌ها را بستند و هانی الحسن سفیر فلسطین را اخراج کردند.

یاسر عرفات هنگام سفر به خوزستان چندین سخنرانی در راستای ناسیونالیزم عرب انجام داد و در فکر باز کردن دفتری به عنوان کنسولگری فلسطین در خوزستان بود.

در آن موقع حساس، افسران ضد جاسوسی ساواک که با دولت موقت همکاری می‌کردند و خطر جدایی خوزستان را به خوبی می‌شناختند. ضمن تماس با دولت موقت بازرگان این خطر را به بازرگان و معاونان او یادآور شدند و گفتند اگر فلسطین دفتری در خوزستان باز کند با توجه به نفوذ عراق در بین اعراب خوزستان با همکاری جبهه‌التحریر خوزستان و اوضاع مغشوش پس از انقلاب اسلامی، موفق خواهند شد که خوزستان را با همکاری دیگر کشورهای عربی از بدن ایران جدا و یک کشور عربی برای فلسطینی‌ها به وجود آورند و در واقع رگ حیاتی ملت ایران یعنی مخازن عظیم نفت ایران زیر خاک و آب خوزستان را با کمک دیگر کشورهای عربی در اختیار بگیرند.

وزیر دفاع دولت موقت، مصطفی چمران و دریادار مدنی فرمانده نیروی دریایی و استاندار خوزستان به این ندای افسران ضد جاسوسی توجه عاقلانه کردند و جلوی باز کردن کنسولگری فلسطین در خوزستان را گرفتند. این امر موجب ناراحتی یاسر عرفات شد و روابط خود را با کشور عراق و صدام حسین توسعه داد و علیه ایران شروع به فعالیت کرد.

در این شرایط یکی از منابع دویل ضد جاسوسی که با هانی الحسن سفیر فلسطین در ایران روابط دوستانه داشت، گزارش داد هانی الحسن به او گفته است: «حالا جمهوری اسلامی کارش به این جا رسیده که به رهبر ما یاسر عرفات در بعضی مطبوعات و جراید ناسزای گوید. گویا فراموش کرده‌اند که ۳۰۰ کماندوی فلسطینی بودند که ضربت‌های اولیه و اصلی را به نقاط حساس ایران نظیر پادگان‌ها، مراکز تسلیحاتی، کلانتری‌ها و ستاد ژاندارمری در تهران وارد آوردند و موجبات فروریزی رژیم پادشاهی را فراهم کردند. علت پرداخت ۸۰ میلیون دلار نقد و کمک‌های نظامی و تسلیحاتی به ما برای جبران این اقدامات بر اساس قراری که داشتیم انجام گرفت. ما قادر هستیم همین برنامه را یک بار دیگر علیه دولت جدید پیاده کنیم.»

همین گزارش موجب شد که سران جمهوری اسلامی دستور دادند بلافاصله هانی الحسن از ایران اخراج شود. بعدها شنیده شد که هانی الحسن پس از اخراج از ایران به فرانسه رفته و در پاریس مشغول کار شده است.

رفتار و حرکات یاسر عرفات در کنفرانس صلح سران عرب و نزدیکی عرفات با اسرائیل، خشم مقامات اسلامی را برانگیخت و در کنفرانسی تحت نام دعوت از سران گروه‌های فلسطینی در سال ۱۳۷۱ در تهران، از گروه مربوط به یاسر عرفات دعوتی به عمل نیاوردند.

در این کنفرانس تصمیم گرفته شد که جمهوری اسلامی یک ارتش منظم از کلیه سازمان‌های فلسطینی چه اسلامی و چه مارکسیستی در سطح منطقه لبنان و دیگر کشورهای عربی به وجود آورد و تنها هدف این ارتش آسیب رساندن به منافع اسرائیل در سراسر جهان تا نابودی این کشور باشد.

هزینه این کنفرانس که یکی از مهمانان آن دکتر جورج حبش بود، بالغ به ۱۶۰ میلیون تومان در آن روز بود. از تمامی مهمانان در تهران پذیرایی به عمل آمد. در خاتمه نیز ۲۰ میلیون دلار به گروه حماس به صورت پرداخت اولیه داده شد تا در ایجاد ارتش مورد نظر اقدام کنند.

مسئولیت این کنفرانس با رئیس مجلس آنوقت اسلامی آیت‌الله کروبی بود. یعنی ترویج تروریسم در جهان به صورت ارتشی از تروریست‌های مختلف با کمک و سرمایه‌گذاری ایران به وجود آمد. این هزینه‌ها وسیله جوانی به نام سعید والا ذاکرین به نام مستعار سعیدی پرداخت می‌شد که منشی مخصوص آیت‌الله کروبی بود. این جوان پس از این اقدامات با پول‌هایی که در اختیار داشت در منطقه فرمانیه خانه‌ای ساخت که اکنون ارزش آن میلیاردها تومان است وی صاحب چند شرکت

لوازم الکتریکی نیز هست.

در زمان جنگ با عراق، جبهه التحریر خوزستان، با کمک شاخه این حزب در عراق، یک روز و یک شب شهر سوسنگرد را تسخیر و پس از تجاوز به نوامیس افسران و درجه داران ژاندارمری و شهربانی و قتل بسیاری از افسران، تابلوی مسخره‌ای تحت عنوان الاحواز را با عکس صدام حسین بر سر ادارات مربوط نصب کردند. نظیر همان اقدامی که دموکرات‌های آذربایجان در زمان پیشه‌وری در آذربایجان انجام دادند. آن‌ها بلافاصله پس از ورود به ایران نقشه جعلی از خوزستان را در همه جا پخش کردند. در بند بالا بیشتر از اطلاعات ارسالی زنده یاد نادر معتضد که در ضد جاسوسی جمهوری اسلامی نقش داشت، استفاده شده است.

فصل ۲۹

ماجرای آتش زدن سینما رکس آبادان در روز ۲۸ مرداد ماه سال ۱۳۵۷، که روحانیان از جمله سید علی خامنه‌ای در آن نقش داشتند

درباره آتش زدن سینما رکس آبادان در روز ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۷، مقالات زیادی در روزنامه‌های قبل و بعد از انقلاب نوشته شده و در تلویزیون‌های درون و برون مرز گفته شده است.

پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، یعنی در ۹ شهریور سال ۱۳۵۹، هنگامی که در شهر اهواز منزل یکی از بستگان همسرم بودم، دادگاه انقلاب در شهر آبادان فیلم متهمان اصلی این واقعه دلخراش را به طور مستقیم و زنده از تلویزیون اهواز پخش می‌کرد و من شخصا جریان دادگاه را از تلویزیون دیده‌ام.

حسین تکبعلی‌زاده یکی از ۳ نفری بود که سینما رکس آبادان را به آتش کشیده بودند. او به علت ناراحتی وجدان که بین ۴۲۰ تا ۴۳۰ انسان بی‌گناه را زنده زنده در آتش سوزانده بودند، می‌گفت: «پس از انقلاب چندین بار به دفتر امام در تهران و به دفتر آیت‌الله منتظری در قم مراجعه کردم و به آن‌ها گفتم که من یکی از سه نفر مسببین واقعی اصلی سینما رکس آبادان هستم. اما هیچ کس به سخنان من توجه نکرد. او می‌گفت شاید عمداً آن‌ها که مرا ساواکی قلمداد می‌کردند و می‌گفتند ساواک سینما را آتش زده است نمی‌خواستند واقعیت روشن شود و مرا سر می‌دواندند. او می‌گفت من ساواک را نمی‌شناسم و ساواکی بودن را یک نوع توهین به خود می‌دانم و توضیح می‌داد که عاملان و مشاوران او در آبادان، بعد از انقلاب پست‌های مهمی را گرفتند مثلاً آقای رشیدیان که آموزگار بود، بعدها نماینده مجلس شد و محمود ابول‌پور دانشجوی سابق دانشکده نفت، پس از انقلاب رئیس آموزش و پرورش آبادان شد و عبدالله لرقبا عضو انجمن اسلامی فرودگاه آبادان است که از مشوقان اصلی من برای آتش زدن سینما رکس آبادان بودند. من و فرج بذرکار و حیات، عضو محافل مذهبی آبادان به ویژه حسینیه اصفهانی‌ها و مسجد قدس بودیم.»

حسین تکبعلی زاده این مطلب را روز دوشنبه ۹ شهریور ماه ۱۳۵۹، در دادگاه ویژه‌ای که ریاست آن را حجت‌الاسلام و آیت‌الله بعدی موسوی تبریزی به عهده داشت و بعدها به سمت دادستان انقلاب منصوب شد، بیان کرد.

آیت‌الله موسوی تبریزی داماد آیت‌الله نوری همدانی است.

دادگاه هر سه مسبب این واقعه یعنی حسین تکبعلی زاده، حیات و فرج‌الله بذرکار را محکوم و اعدام کرد و همراه آنان افرادی که در زمان آتش‌سوزی سینما رکس آبادان پست‌های مهمی داشتند و در دادگاه غایب بودند نیز به اعدام محکوم شدند. این افراد عبارت بودند از تیمسار سرتیپ زنده یاد علی‌اصغر بدیعی رئیس ساواک خوزستان، زنده یاد تیمسار سرتیپ رزمی رئیس شهربانی آبادان و چند تن از افسران شهربانی آبادان و کارمندان ساواک نیز بودند.

تیمسار علی‌اصغر بدیعی و تیمسار رزمی هر دو متأسفانه در آمریکا به رحمت ایزدی پیوستند و من از طریق تلفن با زنده یاد تیمسار رزمی در ارتباط بودم و با زنده یاد تیمسار بدیعی هم رفت و آمد خانوادگی داشتیم.

شخصی به نام حسین بروجردی که یک گروه‌بان اخراجی ارتش شاهنشاهی بود و به حزب مؤتلفه اسلامی پیوسته بود، درباره آتش‌زدن سینما رکس آبادان مطالبی برای دکتر بهرام چوبینه نویسنده مشهور بیان کرده بود که او این مطالب را در کتاب خویش (پشت پرده‌های انقلاب اسلامی) نوشته است.

حسین بروجردی می‌گوید: «مواد منفجره مخصوصی را که در سینما رکس آبادان به کار رفته بود او از تهران دریافت و به آبادان برده و تحویل می‌دهد. شخصی که این مواد را در باب همایون واقع در خیابان ناصر خسرو تهران که در یک بسته بود تحویل می‌دهد، پیپ می‌کشیده و دارای ریش سیاه بوده است.

حسین بروجردی که پس از انقلاب از محافظان خمینی و چند تن از سران رژیم اسلامی بوده این شخص را که دارای ریش سیاه بوده و پیپ می‌کشیده می‌شناسد. شخصی جز علی خامنه‌ای نبوده است. بدین ترتیب یکی از عاملان اصلی آتش‌زدن سینما رکس آبادان شخص آیت‌الله خامنه‌ای رهبر رژیم اسلامی امروز است.

بازماندگان فاجعه سینما رکس آبادان پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، به تمام مراجع دولتی و روحانیان مراجعه کردند تا عاملان و قاتلان خانواده‌های آنان دادگاهی شوند.

هیچ کس به حرف آن‌ها توجهی نکرد. این جریان به درازا کشید تا روز ۱۹ مهر ماه ۱۳۵۸، در عید میلاد امام هشتم شیعیان هیأتی مرکب از ۲۵ نفر از بازماندگان حادثه سینما رکس آبادان نزد آیت‌الله خمینی می‌روند و خواستار محاکمه عوامل آتش زدن سینما رکس آبادان می‌شوند. در روز ۲۹ فروردین ۱۳۵۸، طی بیانیه‌ای بازماندگان تحصن می‌کنند و تقاضای خود را در بیانیه این چنین اعلام می‌کنند:

۱- اعزام بازپرس ویژه برای رسیدگی به پرونده فاجعه سینما رکس آبادان و تشکیل هر چه سریع‌تر دادگاه علنی.

۲- اعلام خواست‌های بازماندگان از رادیو و تلویزیون اهواز و رادیو تلویزیون سراسری کشور.

۳- طرح خواسته‌های بازماندگان در حضور بازپرس ویژه و پنخش اذان از رادیو تلویزیون سراسری.

این تحصن با وجود عدم رسیدگی تا ۲۵ مرداد ماه به درازا می‌کشد تا این که حزب‌الله به محل تحصن آن‌ها که اداره دارایی آبادان بود، حمله می‌کند و همه را متفرق می‌سازد. بین مردم و حزب‌الله زد و خورد شدید رخ می‌دهد بالاخره کار به راهپیمایی خیابانی می‌کشد و اعتراضات شدت می‌یابد و بازماندگان همراه تعداد زیادی از مردم آبادان بر سر مزار سوخته شدگان می‌روند. سخنرانی‌هایی انجام و این تظاهرات در روزهای بعد نیز تکرار می‌شود.

چند اعلامیه و بیانیه از جانب جبهه ملی، آیت‌الله خمینی از نجف و شریعتمداری از قم پس از واقعه سینما آبادان صادر و در این مورد نوشته می‌شود که این واقعه را عمداً رژیم پادشاهی به وجود آورده و اعلامیه آیت‌الله خمینی در این مورد در رادیو فارسی فرانسه خوانده می‌شود.

شیخ علی تهرانی شوهر خواهر سید علی خامنه‌ای، پس از انقلاب، از جانب آیت‌الله خمینی مسؤول رسیدگی به این پرونده جنجالی می‌شود. آخوند شیخ علی تهرانی پس از مطالعه پرونده نزد آیت‌الله خمینی می‌رود و به او می‌گوید او نمی‌تواند دروغ پردازی کند و گناه را به گردن ساواک و رژیم شاهنشاهی بیندازد. شیخ علی تهرانی بعدها در محفلی می‌گوید: «زمانی که در شهر سقز همراه آیت‌الله نوری همدانی از جانب ساواک تبعید بودیم. در این مدت از آیت‌الله نوری همدانی شنیدم روحانیان

مبارز از قم و ایشان همه فتوا دادند چون در خوزستان تظاهرات علیه رژیم پادشاهی انجام نمی‌شود باید اقداماتی کنیم تا مردم خوزستان علیه حکومت شاه تظاهرات کنند و با مشهد و تبریز و قم هم صدا شوند.»

شیخ علی تهرانی اضافه می‌کند مسأله سینما رکس آبادان بر همین اساس پیش آمد. خوانندگان گرامی در این کتاب آنچه که در مورد شیخ علی تهرانی نوشته‌ام در وبسایت فرزند ایشان در آلمان به نام دکتر مرادخانی خواهرزاده خامنه‌ای درج شده است.

فصل ۳۰

پیشنهاد تلفنی صدام حسین رئیس جمهوری عراق به اعلیحضرت محمدرضا شاه برای از بین بردن آیت‌الله خمینی در عراق

آقای پرویز ثابتی مدیر کل امنیت داخلی ساواک، به من گفت: «هنگامی که زنده یاد امیرعباس هویدا وزیر دربار بود، مطالبی برای من نقل کرد که چنین است: در زمان نخست‌وزیری مهندس شریف امامی در سال ۱۳۵۷، رئیس جمهوری چین در یک دیدار رسمی از پیش تعیین شده با اعلیحضرت محمدرضا شاه به ایران آمده بود.

شورش‌های مردم در تهران و شهرهای بزرگ رو به گسترش بود. مراسم شامی به افتخار رئیس جمهوری چین در کاخ برگزار بود که از داخل کاخ پیام آوردند رئیس جمهوری عراق روی خط تلفن خواستار صحبت با اعلیحضرت محمدرضا شاه هستند. جریان تلفن را فوراً به اطلاع اعلیحضرت رساندم. پادشاه بلافاصله پای تلفن رفتند صدام حسین پیشنهاد کرد اگر اعلیحضرت اجازه فرمایند من خمینی را سربیه نیست می‌کنم. اعلیحضرت از داخل مهمانان، شریف امامی نخست‌وزیر و سپهبد مقدم رئیس ساواک را احضار و در مورد سوال صدام حسین نظرخواهی کرد هر دوی آن‌ها به عرض رساندند که مصلحت نیست صدام حسین، خمینی را از میان بردارد و جواب هر دو منفی بود.»

البته بعدها ثابت شد که هر دوی آنان نسبت به پادشاه وفادار نبودند. زنده یاد نادر معتضد از همکاران سابق من که با ضد جاسوسی پس از انقلاب هم سال‌ها همکاری می‌کرد، تعریف می‌کرد که جمال لباف، آخرین رئیس نمایندگی ساواک در بغداد که به زبان عربی تسلط کامل داشت و کارمند ارشد ضد جاسوسی بود، پس از انقلاب به ایران آمده و با ضد جاسوسی جمهوری اسلامی کار می‌کرد. نادر معتضد تعریف کرده که صدام حسین جمال لباف را احضار کرده و گفته بود از طریق سپهبد مقدم به اطلاع اعلیحضرت برسانید برای من بسیار آسان است که خمینی را از میان بردارم. من مراتب را از طریق تیمسار سپهبد مقدم رئیس ساواک به عرض رساندم. موافقت نمودند. و من مراتب را به اطلاع صدام حسین رساندم. باید این جا توضیح دهم که پس از انعقاد قرارداد الجزایر، روابط کشور شاهنشاهی

و عراق و روسای دو کشور بسیار نزدیک و صمیمانه بود. اگر اعلیحضرت اجازه فرموده بودند، برای صدام حسین یک دیکتاتور شناخته شده از میان برداشتن خمینی کار دشواری نبود. اگر این ماجرا اتفاق افتاده بود، شاید انقلابی انجام نمی گرفت.

فصل ۳۱

درباره جنگ عراق با ایران

آغاز جنگ وسیله صدام حسین روز ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۰، بود. در آن روز من در دفتر تجاری یکی از دوستان خود در خیابان فردوسی جنوبی بودم، چند دقیقه قبل از ساعت ۲ بعد از ظهر، از دفتر دوست خود بیرون آمدم و وارد خیابان شدم. وقتی به داخل اتومبیل رفتم و رادیو را روشن کردم درست ساعت ۲ بعد از ظهر بود. دو هواپیمای سیاه رنگ ساخت اتحاد جماهیر شوروی از بالای سرم در ارتفاع بسیار پایین با صدای بلند عبور کردند. رادیو اعلام کرد که عراق به ایران حمله کرده است. آن هواپیماهای عراقی در فرودگاه مهرآباد چند بمب انداخته و عازم بمباران فرودگاه دوشان تپه در شرق تهران بودند.

توضیح: در شهریور ماه ۱۳۲۰، من شش ساله و برادرم مصطفی نه ساله بودیم. برای چیدن و آوردن انگور به یکی از باغ‌های پدرم که از منزل ما فاصله داشت، رفته بودیم و مشغول چیدن انگور از باغ بودیم که ناگهان صدای هواپیماهایی را بالای سر خود شنیدیم. به آسمان نگاه کردیم. چند هواپیمای مشکی جنگی را در آسمان دیدیم. از ترس، زیر یکی از درخت‌های بزرگ انگور پناه گرفتیم و بعد از ناپدید شدن هواپیماها فوراً به منزل باز گشتیم. شوروی‌ها شهر قزوین را بمباران کرده و از بالای سرم ما که در روستای رودک زندگی میکردیم، عبور کردند. بعدها شنیدیم که در بمباران شهر قزوین، مخازن بزرگ نفت را هم بمباران کرده‌اند و چند نفر از تجار معروف قزوین که از دوستان پدرم بودند، با خانواده خود، فرار و چند ماهی مهمان پدرم بودند و در مورد این بمباران صحبت می‌کردند.

قبل از آغاز جنگ خانمانسوز بین دو کشور همسایه ایران و عراق اقداماتی بعد از فروپاشی رژیم شاهنشاهی به وسیله دولت موقت انجام گرفته بود که نیروهای دفاعی ایران مخصوصاً در غرب ایران ضعیف شده بود و همین امر موجبات پیشروی سریع ارتش عراق را فراهم کرد.

این اقدامات عبارت بودند از:

۱- کشتار عظیم سران نظامی و انتظامی و زندانی کردن افسران نیروهای سه گانه ارتش شاهنشاهی در روزهای اولیه انقلاب اسلامی.

۲- یک ساله شدن خدمت سربازی از دو سال، به وسیله اولین وزیر دفاع دولت

موقت بازرگان دریادار احمد مدنی، که موجب خالی شدن پادگانهای نظامی از سربازان شده بود.

۳- بازنشسته کردن تعداد زیادی از افسران و درجه داران با تجربه نیروهای سه گانه ارتش و نیروهای انتظامی نظیر ژاندارمری و شهربانی کل کشور.

۴- راه اندازی کودتای نظامی افسران پایگاه شاهرخی همدان که بعداً کودتای نوژه نامیده شد.

بسیاری از افسران و درجه داران ارتش ژاندارمری و شهربانی بعضی از افراد غیرنظامی در این برنامه کودتا نام نویسی کرده بودند و در واقع همه از وجود چنین کودتایی از ماهها قبل آگاهی پیدا کرده بودند.

۵- در لو رفتن این کودتا، بعضی از کشورهای غربی و اتحاد جماهیر شوروی از طریق حزب توده، نقش داشتند. قدرتهای بزرگ جهانی برای فروش سلاحهای خود نیاز به ایجاد جنگ بین دو همسایه دارای نفت ایران و عراق داشتند. با لورفتن این کودتا بسیاری از افسران و درجه داران و غیرنظامیان وطن پرست بازداشت و تعدادی از افسران و درجه داران اعدام شدند و بیشتر آنان به زندانهای طولانی محکوم شدند. نکته قابل توجه این است که بیشتر بازوی فعال این کودتا و عملیات در مراکز نظامی غرب ایران یعنی تبریز، رضاییه، کرمانشاه، خوزستان، کردستان و از جمله پایگاه هوایی شاهرخی در همدان و دزفول قرار داشت. درست پایگاههایی که نزدیک به عراق بودند و با دستگیری و اعدام و زندانی شدن تعداد بسیاری از افسران و درجه داران نیروهای سه گانه ارتش و ژاندارمری و شهربانی، در واقع در زمان حمله عراق به ایران، نیروهای بازدارنده ما بسیار ضعیف شده بود.

به طور نمونه می توان گفت بزرگترین پایگاه زرهی در مقابل عراق، در خوزستان قرار داشت موجباتی که برای کودتای نظامی فراهم شد اکثر خدمه تانکها و اراکههای جنگی ما که تعدادشان ۵ نفر یا بیشتر است، در بازداشت به سر می بردند و یا بازنشسته شده بودند. بنابراین وقتی یک اراکه جنگی یک یا دو یا سه نفر از خدمه را نداشته باشد در واقع آهن پاره ای بیش نیست، زیرا قادر به حرکت و عملیات در مقابل دشمن نیست.

همچنین در عملیات کودتای نوژه فقط ۱۳۰ نفر از خلبانان بسیار ورزیده نیروی هوایی اعدام شده بودند که اغلب خلبانان از پایگاههای غربی ایران بودند و نیز تعداد زیادی از خلبانان بازنشسته و کنار گذاشته شده بودند و به زندانهای طولانی محکوم و زندانی بودند. بنابراین هواپیمای بدون خلبان نیز آهن پاره ای بیش نیست که در زمین متوقف و قادر به عملیات در مقابل دشمن نیست.

۶- همکاری بعضی از رجال و افسران ارشد دوران نظام پادشاهی برای سرنگونی

رژیم اسلامی باعث تشویق صدام حسین بدون اطلاع این افسران بود. قبل از جنگ، زنده یاد شاپور بختیار، ۶۰ میلیون دلار از صدام حسین دریافت کرده بود تا در راه براندازی رژیم اسلامی اقدام کند و همچنین مبلغ ۱۸ میلیون دلار ارتشبد غلامعلی اویسی برای جمع‌آوری افسران متواری ارتش شاهنشاهی دریافت کرده بود و طرح ارتشبد اویسی این بود که از طریق عراق به خوزستان حمله کند و با همکاری نیروهای نظامی غرب ایران، خوزستان را تصرف کند. سپس از این پایگاهی که روی نفت نشسته است برای گرفتن سایر استان‌ها و تهران اقدام کند.

این چنین همکاری‌ها در صدام حسین رئیس جمهوری عراق این توهم را به وجود آورد تا با استفاده از اطلاعاتی که از مخالفان رژیم اسلامی به دست آورده بود خودش با حمله ناگهانی ایران و خوزستان را اشغال کند.

او از نظامیان شنیده بود که تمام واحدهای نظامی ساعت ۲ بعد از ظهر تعطیل و نگهبانی‌ها تحویل و تحول انجام می‌دهند. حرکت هواپیماهای عراقی را به نحوی تنظیم کرده بودند که راس ساعت ۲ بعد از ظهر هدف‌های خود را بمباران کنند. ناگفته نماند، ندای موافق غربی‌ها از جمله آمریکا از صدام حسین برای حمله به ایران نیز صدام حسین را برای این جنگ تشویق و ترغیب کرده بود.

۷- پس از انقلاب اسلامی تا زمان آغاز جنگ عراق، خمینی و دارودسته‌اش به فکر صدور انقلاب شیعه به دیگر کشورها، مخصوصاً عراق بودند که اکثر جمعیت آن را شیعیان تشکیل می‌دادند و اغلب در شهرهای غربی کشور وسیله روحانیان شهرهای مرزی اقدامات ایدایی و تحریکاتی انجام می‌دادند. حتی بعضی از روحانیان شیعه در نجف و کربلا هم با خمینی همکاری و برای انقلاب شیعه در عراق فعالیت‌هایی را آغاز کرده بودند. به همین دلیل برای جلوگیری از این اقدامات، صدام حسین چند آیت‌الله شیعه نظیر آیت‌الله صدر عموی مرحوم موسی صدر را که در بین شیعیان نفوذ و طرفدار زیادی داشت بازداشت و اعدام کرد تا از قدرت‌گیری شیعیان در عراق جلوگیری کند.

صدام حسین رئیس جمهوری عراق، دعایی، اولین سفیر جمهوری اسلامی در عراق را احضار می‌کند و به وسیله او برای آیت‌الله خمینی پیام می‌فرستد که من آماده‌ام برای مذاکره با امام خمینی به ایران سفر کنم و با ایشان بنشینم تا این مشکلات را حل کنم. آخوند دعایی از بغداد به تهران آمده و نزد آیت‌الله خمینی می‌رود و پیام دوستانه صدام را به او می‌رساند. اما خمینی با انجام ملاقات با صدام امتناع می‌کند و به دعایی پاسخ می‌دهد به صدام بگویند آمادگی برای این کار ندارم.

وقتی دعایی از نزد خمینی خارج و به حیاط اقامتگاه ایشان می‌آید، در حیاط با آقای مهدی بازرگان نخست‌وزیر موقت که در انتظار ملاقات با خمینی بود، برخورد

می‌کند و نزد بازرگان و همراهان گریه می‌کند و می‌گوید صدام دیوانه است. وقتی پیام آیت‌الله خمینی را به او بگویم به طور قطع به ایران حمله می‌کند و هزاران هزار جوان ایرانی کشته خواهند شد و خسارت جبران‌ناپذیری به مملکت ما وارد می‌شود.

۸- اتحاد جماهیر شوروی برای انجام جنگ با ایران، صدام حسین و ارتش عراق را به طور کامل مجهز کرده بود. فرانسوی‌ها هواپیماهای جنگی میراژ را در اختیار صدام گذاشته بودند. بسیاری از کشورهای عربی از جمله عربستان سعودی و کویت و امارات و قطر و عمان از نظر مالی و سلاح صدام را پشتیبانی می‌کردند.

در تمام طول جنگ، موشک‌های روسی، هم به ایران و هم به عراق فروخته می‌شد. شهرهای ایران و عراق هدف این موشک‌ها قرار می‌گرفتند.

آمریکا به وسیله کشور اسرائیل سلاح‌ها و یدکی‌های مورد نیاز ارتش ایران را به چند برابر قیمت واقعی می‌فروخت. این سلاح‌ها و یدکی‌ها از اسرائیل به اصفهان حمل و به هوانیروز تحویل می‌شد در هوانیروز اصفهان تعدادی افراد مورد اعتماد با در دست داشتن قلم و رنگ علامت USA را می‌پوشاندند.

۹- خلبان‌های زندانی، افسران و درجه‌داران زرهی زندانی، به محض حمله عراق از زندان بیرون آمدند و طی بمباران‌های متوالی پایگاه‌های مهم و مراکز اصلی و استراتژیک عراق یعنی هدف‌هایی را که در زمان رژیم پادشاهی تعیین شده بود، از کار انداختند و در واقع قدرت نظامی عراق را در همان چند روز اولیه زمین‌گیر کردند و جلوی پیشروی ارتش عراق را که تا نزدیکی شهر دزفول آمده بودند، گرفتند.

۱۰- اگر مداخلات بی‌رویه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و فرماندهان بی‌سوادشان در جبهه‌های جنگ انجام نمی‌گرفت، ارتش ایران با فداکاری افسران و درجه‌داران و سربازان تربیت شده زمان پادشاهی، خیلی زود موفق می‌شدند که ارتش عراق را از خاک ایران بیرون بیندازند. اما بیشتر نیروهای فرماندهان نظامی ارتش صرف خشتی کردن سعایت‌ها و اقدامات ناشایست فرماندهان سپاه پاسداران می‌شد. بنابراین، مقابله با ارتش منظم عراق با حضور پاسداران در جبهه‌های جنگ بسیار سخت و دشوار می‌شد.

۱۱- در این عملیات، وزیر دفاع وقت دکتر مصطفی چمران با تشکیل ارتش نامنظم غیرنظامی با توجه به تجربه‌ای که در لبنان در راه اندازی گروه امل زیر نظر موسی صدر به دست آورده بود، خیلی خوب در این مورد عمل کرد. مصطفی چمران با به کارگیری افسران اطلاعاتی ضد جاسوسی ساواک در جبهه‌های جنگ، در مورد جمع‌آوری اطلاعات نظامی از نیروهای دشمن و هماهنگ کردن تمام دستگاه‌های اطلاعاتی ارتش و سپاه و شهربانی و جنگ‌های نامنظم، نیروی پایداری مرکزی را در دانشگاه جندی شاپور به وجود آورد و همه افسران اطلاعاتی را زیر نظر دوست و

همکارم زنده یاد نادر معتضد که بعدها به کشور هلند پناهنده شد، قرارداد. این مرکز طبق اظهار زنده یاد معتضد اطلاعات جمع‌آوری شده را پس از بررسی در اختیار واحدهای ذینفع قرار می‌داد تا در مقابله با دشمن هوشیارانه عمل کنند. بر اثر این اقدامات به جا و فداکاری نیروها در جبهه، موجبات بیرون راندن ارتش عراق فراهم شد و بندر فاو که تنها بندر و پایگاه نیروی دریایی عراق در خلیج فارس بود، به تصرف ارتش ایران درآمد.

۱۲- تا این مرحله از جنگ طبق برآوردی که انجام گرفته بود ایران ۳۵ هزار نفر کشته در جنگ داشت. اما با خود شیرینی و توصیه محسن رضایی فرمانده بی‌سواد سپاه پاسداران، در مذاکره با آیت‌الله خمینی به ایشان گفت ما می‌توانیم خیلی زود بصره، سپس بغداد را به تصرف خود در آوریم!

آیت‌الله خمینی دستور داد آتش بس مورد تقاضای عراق که در این شرایط ایران دست پیش را داشت، پذیرفته نشود. در صورتی که این تقاضا پذیرفته می‌شد، نه تنها ایران تمام خسارات وارده را دریافت می‌کرد، بلکه درس بزرگی به دیگر همسایگان خود می‌داد تا به فکر حمله به ایران نباشند.

۱۳- برای تصرف بصره نیروهای ایران شش بار حمله کردند. اما هر بار با شکست عقب‌نشینی کردند. در طی این حمله‌ها به دستور خمینی ارتش پیوسته در پشت جبهه‌ها بود زیرا مقصود خمینی و سپاهیان انقلاب این بود که در این جنگ گفته شود سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بصره را تصرف کرده است. چون بیم داشتند اگر ارتش در جبهه مقدم باشد، پیروزی به نام ارتش تمام شود و این ارتش ملی مورد حمایت پشتیبانی و تشویق مردم قرار گیرد و دیگر سلاح خود را بر زمین نگذارد و موجبات بازگشت مجدد رژیم شاهنشاهی را فراهم سازد.

بنابراین، سپاه را در جبهه مقدم قرار دادند و مدتی این جا به جایی طول کشید. در این فاصله ارتش صدام بازسازی شد و حمله به نیروهای ایران را آغاز کرد و در این مرحله بیش از ۱۰۰ هزار نفر از سپاه و ارتش جان خود را از دست دادند. کار به آن جا رسید که آیت‌الله خمینی وادار شد جام زهر را سر بکشد و آتش بس را بپذیرد. ۱۴- در این جنگ خسارات زیادی به هر دو کشور وارد شد بعد از ۸ سال جنگ

هیچ چیز عاید هر دو کشور نشد. اما در نهایت هم معلوم نشد چرا دولت جمهوری اسلامی ایران از درخواست یک هزار میلیارد دلار خسارات جنگی از عراق خودداری کرد. زیرا سازمان ملل متحد آغاز جنگ را از ناحیه عراق تایید کرد و طبق قوانین بین المللی می‌بایستی تمام خسارات وارده را به ایران می‌پرداخت. همان گونه که کشور کوچک کویت با کمک سازمان ملل موفق شد تمام خسارات وارده کویت را از دولت عراق دریافت کند و هنوز هم اقساط خود را از عراق می‌گیرد.

۱۵- در تمام طول جنگ، دستگاه اطلاعاتی KGB و دستگاه اطلاعاتی GRU شوروی یعنی ۲ دستگاه اطلاعاتی غیرنظامی و نظامی اتحاد جماهیر شوروی، هرگونه اطلاعات نظامی ایران را از طریق حزب توده، مجاهدین خلق، فداییان خلق و نیز عوامل دیگر جاسوسی خود از ایران دریافت می‌کرد و در اختیار صدام حسین قرار می‌داد.

در هنگام جنگ چند گردان از گاردِ جاویدان شاهنشاهی که برای دفاع از کشورشان عازم جبهه شده بودند و معمولاً در پشت جبهه برای تعویض پست با جبهه مقدم شب‌ها باقی می‌ماندند، وسیله ارتش عراق در پشت جبهه قبل از این که وارد جبهه جنگ شوند به طور کلی منهدم شدند و این قبیل تزویرها از شوروی‌ها و طرفداران آنان در ایران مانند حزب توده و مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق به علت ضدیت با رژیم پادشاهی یک امر عادی بود این گردان‌ها در واقع چون یک زمان به صورت گارد جاویدان مورد استفاده دربار پادشاهی بودند و پس از انقلاب در اختیار جمهوری اسلامی قرار داشتند. با دادن اطلاعات به عراقی‌ها از بین رفتند. از زنده یاد نادر معتضد افسر مسئول مرکز اطلاعات جبهه در دانشگاه جندی شاپور که اقدامات آن‌ها در بالا ذکر شد چند مطلب را که برای من تعریف کرده است در این جا می‌آورم.

روزی یک افسر زرهی به نام ستوان دوم احمدی خود را به مرکز اطلاعات جبهه در دانشگاه جندی شاپور معرفی کرد و گفت ۳۵ نفر از افسران زرهی اهواز را به عنوان شرکت در کودتای نوژه بازداشت و ۲۵ نفر آنان را اعدام و بقیه را مانند من زندانی کرده‌اند. در حالی که هیچ کدام از ما در این کودتا مداخله نداشتیم فقط گاهی برای دیدار دور هم جمع می‌شدیم. او که با لباس زندان آمده بود، گفت یک تانک در اختیار من بگذارید تا به جبهه بروم، روز بعد این افسر رشید با سه ارباب جنگی عراق را که تسلیم خود کرده بود به ستاد جبهه آورد.

تعدادی از رانندگان تانک‌های عراقی ساخت اتحاد جماهیر شوروی، که به دست نیروهای ایرانی اسیر شده بودند، تبعه شوروی بودند. صدام حسین راننده و کمک راننده تانک آماده به خدمت نداشت. بدین جهت از وجود اتباع شوروی استفاده کرده و آنها را به جبهه فرستاده بود. از این رانندگان روسی اسیر شده به وسیله ضد جاسوسی، بازجویی به عمل آمد و اطلاعات دریافتی در اختیار فرماندهان نظامی جبهه قرار گرفت. بازجویان ضد جاسوسی ساواک که به زبان عربی آشنایی داشتند، اسرای عراقی را بازجویی و اطلاعات به دست آمده را در اختیار فرماندهان نظامی قرار می‌دادند.

خانم حمیده محمدی در مورد جنگ ایران و عراق مقاله‌ای در نشریه شماره ۳۴

ایران فردا دارد که مصاحبه‌اش با آقای شمس اردکانی زاده، سفیر جمهوری اسلامی زمان جنگ در کویت در آن جا درج شده است. در این مقاله شمس اردکانی در مورد آغاز و پایان جنگ با عراق و دوستیش با اندرو یانگ، نماینده آمریکا در سازمان ملل متحد و استفاده از نفوذ او برای مقصر قلمداد کردن عراق، توضیحاتی داده است که به اطلاع خوانندگان گرامی می‌رسد. متأسفانه، رجایی نخست‌وزیر وقت ایران همه اقدامات شمس اردکانی را در سازمان ملل متحد خراب می‌کند!

در مورد جنگ ایران و عراق در سال ۲۰۱۷ میلادی در نشریه شماره ۳۴ ایران فردا، مقاله‌ای به صورت مصاحبه خبرنگار ایران فردا به نام خانم حمیده محمدی با آقای شمس اردکانی، سفیر اولیه جمهوری اسلامی در کشور کویت، که در هنگام تحصیل در دانشگاه در آمریکا با یک آمریکایی سیاه پوست به نام اندرو یانگ دوست می‌شود که آقای یانگ سال‌های بعد چند سال نماینده کنگره آمریکا و عضو حزب دموکرات و در کابینه آقای جیمی کارتر به عنوان سفیر آمریکا و نماینده ویژه رئیس جمهور آمریکا در سازمان ملل متحد بوده است.

شمس اردکانی در این مصاحبه که بسیار طولانی است، به مسئله گروگانهای آمریکا و آغاز جنگ با عراق و پا در میانی او و دوستش اندرو یانگ و مقصر دانستن عراق در سازمان ملل با کمک اندرو یانگ و نادانی و خرابکاری رجایی، نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران در هنگام سفر به نیویورک برای شرکت در مجمع سالانه سازمان ملل اشاره شده است که به نکته‌های مهم آن به شرح زیر در کتاب می‌پردازم: شمس اردکانی می‌گوید:

«امام به من گفت که با صادق طباطبایی در مورد مذاکره با آلمان‌ها صحبت کرده‌ام، شما هم از طریق سازمان ملل و آمریکایی‌ها اقدام کنید و بروید کاری کنید که این روابط تلخ بهتر شود. به بیانی ایشان به دنبال ترمیم رابطه با آمریکا بودند. قبل از آن، من چند بار گفته بودم که ما الآن یک نظام قائم هستیم و دعوای با آمریکا به سود منافع ملی ما نیست. البته امام تفکیکی بین منافع ملی و حقوق ملی قائل نبودند و مسائل حقوقی را از دید فقهی می‌دیدند نه از دید منشور ملل. هیئت اجرایی فلسطین در کویت متمرکز بود و خود یاسر عرفات هم از قدیم در کویت بود. این‌ها اندرو یانگ را به کویت دعوت کردند که دعوتی رسمی بود. من خبر را شنیدم و رفتم در جلسه شرکت کردم، جلسه در محل جمعیت الخریجین بود؛ یعنی انجمن فارغ‌التحصیلان از دانشگاه. ما آنجا رفتیم و خیلی خوشحال شدم که بعد از چند سال دیدمش و این‌ها هم تعجب کردند که با این فرد بلند پایه آشنا هستیم. بعد از جلسه آمد و گفت شما که انقلابتان پیروز شده، چرا اینگونه شده‌اید؟ این قضیه‌ی خصومت و دشمنی چیست؟ چرا آقای خمینی هرروز به کارتر فحش می‌دهد؟ ما که ممانعتی، مخالفتی نکردیم.

گفت بیایم و روابط را تلطیف کنیم. گفتم خوب شما بروید با کاخ سفید صحبت کنید تا ببینیم چه می‌شود.

یانگ گفت: من می‌روم و به شما خبر می‌دهم. بعد از تعطیلات عید بود، همسرش که فعال سیاسی و از اعضاء نهضت مارتین لوتر کینگ بود به من زنگ زد و گفت اندرو دوشنبه‌ی هفته‌ی آینده به کویت می‌آید و گفته که قرار است در هتل هیلتون باشد و شما حتماً با ایشان تماس بگیرید. من هم تماس گرفتم و شماره‌ی اتاقش را به دست آوردم. جالب است که ایشان روزی وارد کویت شد که واقعه‌ی طبس اتفاق افتاده بود. اندرو با دیدن من چیزی گفت که جالب بود: جناح عقاب‌ها و کماندوهای امریکایی گند زدند. گفت خبر را شنیدی؟ گفتم بله! گفت ما هیچ کاری نمی‌توانیم انجام دهیم ولی باز هم اجازه بده تحقیقات و مذاکرات را ادامه دهیم. فکر می‌کنم این حرف‌ها را به‌طور خصوصی هم به دکتر یزدی گفته بودم، هم به احمد آقا، هم به آقای دعایی و وقت گرفتم که برای امام هم مطرح کنم. کاری که اندرو یانگ پخته بود، خراب شد چون اندرو جزو جناح معتدل بود. وزیر خارجه‌ی امریکا هم سر همین قضیه‌ی حمله به ایران استعفا داد و به جایش ادmond ماسکی آمد، حتی به نظرم برژینسکی هم موافق این حمله نبود. طرح و برنامه‌ی امریکا تحت فشار تندروها و بخشی از افکار عمومی، جنگ بود. در واقع در صورت شکست در مذاکره، برنامه‌شان جنگ بود و در گام بعدی به دنبال ایجاد جنگ در منطقه بودند. اگر در اخبار دقت کنید بعد از اردیبهشت ۵۹ روابط بین عربستان و صدام یک‌دفعه بهبود پیدا می‌کند تا اینکه در جولای همان سال صدام برای جلسه‌ای که کویتی‌ها هم بودند به ریاض می‌رود، به نظرم اماراتی‌ها هم بودند و احتمالاً جلسه به رهبری آمریکایی‌ها تشکیل شده بود. این‌ها در این جلسه نهایی کردن جنگ با ایران و تقسیم کارشان را انجام دادند.

امیر کویت و عراقی‌ها تمامی موارد از جمله برنامه‌ها، مسیر و پول را با یکدیگر هماهنگ کرده بودند و فقط صدام به آن‌ها نگفته بود که چه روزی قصد حمله دارد. من تمام این اطلاعات را در مورد جنگ به مقامات گزارش کرده بودم. یک سرهنگ شیعه‌ی عراقی که به نظر من از دار و دسته‌ی سیدمحمد باقر حکیم بود را به من معرفی کردند. آن افسر دو مورد اطلاعات بسیار ذی‌قیمت به من داد. او از بیان بین کویت و عراق که آن زمان در آن‌جا هیچ چیزی نبود، به کویت می‌آمد و همیشه اطلاعات مهمی می‌آورد. در مرداد ۱۳۵۹ یک نقشه داد که محل حمله‌های زمینی عراقی‌ها را روی آن نقشه مشخص کرده بود. یکی دیگر این که کد الکترونیکی موشک‌اندازهای عراقی را به ما داد، آن کدها را من به آقای سرهنگ کتیبه دادم و او این مدارک را خیلی جدی گرفت. بعداً من از تیمسار ملک‌زادگان که فرماندهی نیروی دریایی شده بود شنیدم که آن‌ها را گرفته بود و آن روزی که قرار بود جنگ دریایی شروع شود

به محض اینکه قایق‌های موشک‌انداز عراق از پایگاهشان از خلیج می‌خواستند اقدام کنند، ما آن‌ها را می‌زدیم.»

ادامه می‌دهد: «آقای ملک‌زادگان یک بار به صورت مخفی به عنوان لنج‌بان به کویت آمد و این کار را به ما یاد داد که آن‌ها را شنود کنیم و برای آن‌ها در تهران بفرستیم. من بلافاصله بعد از گرفتن اسناد و اطلاعات از آن سرهنگ تشکیلات آقای حکیم، به آقای جواد امامی که نفر دوم سفارت بود گفتم من دارم به فرودگاه می‌روم و یک تلگراف رمز به تهران بزن که طی چند هفته‌ی آینده از راه زمین و هوا به ایران حمله خواهند کرد. وقتی به تهران رسیدم به منزل آقای دعایی در هفت حوض نارمک رفتم و شب را آنجا خوابیدم و کلی صحبت و بحث کردم. آقای دعایی گفتند که این نقشه‌ها را به ستاد ارتش ببریم و به دست حاج احمد آقا، قطب‌زاده و بنی‌صدر برسانیم. دوتایی رفتیم پیش آقای قطب‌زاده که هنوز سرپرست وزارت خارجه بود و تلگراف رمز من را هم دریافت کرده بود ضمناً آقای محمود بروجردی داماد امام هم آن‌را دیده بود. ایامی بود که آقای رجایی نخست‌وزیر شده بود و یک نسخه از آن نقشه‌ها را هم به بنی‌صدر دادیم و یک نسخه هم به احمد آقا. بنی‌صدر بعدها در حرف‌هایش مکرر می‌گفت این که بگوییم ما غافگیر شدیم دروغ است و هر کسی هم گفته دروغ گفته. نسخه‌ای که به قطب‌زاده داده بودیم در کشوی میز او مانده بود و بعداً رفته بود پیش آقای خدایپناهی (سرپرست موقت) و او هم گفته بود که این چیست و من آن را چه کنم؟

به دلیل عدم آشنایی امام به امر بین‌الملل، همچنین نخست‌وزیر و خیلی از اطرافیان امام، همه اقدامات اساسی بی‌نتیجه می‌ماند.

دموکرات‌ها و اندرو یانگ و در رأس همه، کارتر، می‌خواستند گروگان‌ها آزاد شوند و کلید موفقیت آن حزب در انتخابات ماه آینده ریاست جمهوری حل این داستان و بهبود رابطه با ایران و متجاوز دانستن عراق در سازمان ملل بود.

ما وقت گرفته بودیم که نخست‌وزیر در شورای امنیت سخنرانی کند، چون جلوی تجاوز را باید از مسیر شورای امنیت گرفت. نبوی، افتخار جهرمی و اکثر آن‌هایی که با رجایی آمده بودند متوجه مسائل نبودند، گفتیم آقا شورای امنیت مثل دادگاه است. ما باید طبق منشور ملل متحد از منافع ملی دفاع کنیم چون به ما تجاوز شده است. منشور ملل متحد هم از ما طرفداری می‌کند. منشور، هر نوع جنگی از جمله جنگ از قبل برنامه‌ریزی شده را ممنوع می‌کند و برای این که بگویید تجاوز انجام شده، عبور از مرز را ملاک می‌داند و خود صدام در تلویزیونش و همه‌جا اعلام کرد. بنابراین ما بر اساس فصل ۵ و ۷ منشور تقاضای غرامت داریم. اگر شما نطق بکنید که مثلاً انقلاب بر حق است یا شاه شکنجه می‌کرد، اینها درست نیست.

اینجا شورای امنیت است، موارد این چنینی را ما در مجمع عمومی چند بار تا حالا گفتیم. اگر آمریکا به عنوان عضو دائم و نیز گرداننده‌ی واقعی شورای امنیت، عراق را متجاوز و شروع کننده‌ی جنگ می‌دانست، مخالفت بقیه بسیار سخت می‌شد. سازمان ملل متحد در بند اول می‌گوید ما در مقابل جنگ متحد هستیم. پس همه‌ی این تشکیلات دادگاه بین‌المللی که در منشور ذکر شده برای چیست؟ برای جلوگیری از جنگ است. پس شما باید به عنوان رئیس دولت، این را بگوئید. با هماهنگی شهید بهشتی قرار شد ایران و آمریکا بر روی یک متن محرمانه به توافق برسند تا زمینه‌ای باشد برای اقدامات جدی آمریکا در شورای امنیت. اندرو یانگ و تیم ما هر روز یک متنی را پیش‌نویس می‌کردیم، دفتر آمریکا و ایران در نیویورک فقط یک چهارراه با هم فاصله داشت و ما دائماً به دفتر همدیگر رفت و آمد می‌کردیم. یانگ که به کارتر خیلی نزدیک بود، کاملاً برای بهبود روابط تلاش می‌کرد و من هم از طرف امام دبنال همین موضوع بودم. قرار ما این بود که من شب‌ها به آقای خاتمی که آن زمان وکیل اردکان بود، زنگ بزنم و ایشان بعد از صحبت با بهشتی، بگویند که نظر آقای بهشتی چیست. بن یحیی وزیر خارجه‌ی الجزایر که قبلاً در پاریس از دوستان دکتر شریعتی بود و برای مجمع عمومی به آمریکا آمده بود، خیلی پیگیر کارهای ما بود آن مرحوم و آقا شاهی وزیر خارجه پاکستان که شیعه بود خیلی نسبت به ایران سمپاتی داشتند و به من گفتند که امریکایی‌ها می‌گویند مذاکرات جدی‌ست و به دنبال حل مسئله هستند. بالاخره متن را نهایی کردیم و می‌دانستیم پس فردا آقای نخست‌وزیر برای این کار و نطق در شورای امنیت سازمان ملل می‌آید. متن توافقنامه را به صورت سری فرستادیم تهران و در مکالمه‌ی بعدی، سیدمحمد خاتمی گفت آقای بهشتی تأیید کردند، حالا آقای نخست‌وزیر باید بیاید که تمام شود. این متن از آن چیزی که بعداً به اسم بیانیه در آمد بیشتر به نفع ایران بود. از آنجا که این توافقنامه می‌توانست منجر به آزادی گروگان‌ها و پایان جنگ شود و از منظر حزب دموکرات آمریکا مهمتر از همه این بود که منجر به پیروزی آن‌ها در انتخابات ریاست جمهوری می‌شد بنابراین مطلوب جمهوری خواهان، تندروها، کارتل‌های اسلحه‌سازی و صنایع مربوطه نبود لذا برای نپذیرفتن آن به کارتر فشار می‌آوردند. من به یانگ گفتم ایران باید از طریق یک جمله‌ی رمزی بفهمد که کارتر همه‌ی این توافق را قبول دارد. تیم ما یک جمله می‌گوییم و ایشان در یکی از مصاحبه‌هایش عین همان جمله‌ی رمز را بگوید. بعد از این که یانگ با مقامات هماهنگ کرد و این کار را پذیرفتند، گفتم رئیس‌جمهور ضمن مصاحبه یا سخنرانی‌اش بگوید عراق متجاوز است. یانگ ساعت ۶ بود که زنگ زد و گفت اخبار را ببین. کارتر در یک سفر انتخاباتی وارد دیترویت شد و خبرنگاران یک جلسه‌ی مطبوعاتی تشکیل دادند. سؤال یکی از آنان این بود که از خاور میانه چه

خبر؟ کارتر هم ابتدا کمی توضیح داد و سپس در ادامه، جمله‌ی رمز را گفت: ... و آشکار است که عراق متجاوز است. من هم بلافاصله خبر را به تهران فرستادم و گفتم موفقیت، بهتر از این نمی‌شد به اتفاق دکتر احمد جلالی (مجری سلسله برنامه‌های اول انقلاب در تلویزیون به اسم «با قرآن در صحنه» که پیرامون نظرات آیت‌الله طالقانی بود و بعداً نماینده ایران در یونسکو شد) و دکتر مهدی نواب (سفیر اسبق در آلمان و معاون اسبق وزیر اقتصاد)، شهید رجایی و بهزاد نبوی و بقیه را از فرودگاه نیویورک به محل اقامت بردیم. اتاق هرکس تعیین شده بود. برای بهزاد نبوی، افتخار جهرمی و نفرات معدودی، اتاق‌های رزیدانس را در نظر گرفته بودیم و اتاق خواب اصلی را هم برای نخست‌وزیر و برای بقیه‌ی همراهان و خبرنگاران هم هتل رزرو شده بود ولی بهزاد گفت من همین جا پای تخت آقای رجایی می‌خواهم. یادم هست صبح که پیش از رفتن به سازمان ملل همدیگر را دیدیم، شهید رجایی به من گفت شما نباید کراوات بزنید. من هم گفتم یادتان هست که خودتان هم اسفند ۵۷ و اوایل بعضی وقتها کراوات می‌زدید؟! بعد هم صحبت متن توافقنامه بین ایران و آمریکا شد و ایشان گفتند به آقا شاهی زنگ بزنید و بگویید لزومی ندارد ایشان هم به دفتر کورت والداهیم دبیرکل سازمان ملل متحد بیایند، چون نیازی هم به توافقنامه نداریم و بحث اصلی ما جنگ نیست. گفتم آقا، دبیرکل برای همین بحث وقت داده است. ایشان هم تلاش دارد متجاوز بودن عراق را جا بیاندازد تا در پرونده‌اش این نباشد که در دوران دبیرکلی‌اش نتوانست جلوی متجاوز بایستد. آقای رجایی گفت ما این تصمیم را گرفته‌ایم و من گفتم با چه کسی این تصمیم را گرفته‌اید؟ تصمیم و برنامه آمدن شما را هم آقای بهشتی به من گفته و من با ایشان هماهنگ کرده‌ام. شهید رجایی گفتند شما به این کارها کار نداشته باشید، نخست‌وزیر من هستم من، جلالی و نواب شوکه شده بودیم و گفتم آقای والداهیم به منظور صحبت در مورد نقض منشور ملل متحد ما را پذیرفته است و نماینده‌ی آمریکا هم برای امضای متنی که طرفین تهیه کرده‌ایم، می‌آید. دبیرکل خوشحال می‌شود که آمریکا در این متن از موضعش پایین آمده و کمک می‌کند تا تجاوز صدام در شورای امنیت تصویب شود و اگر تصویب شود، صدام را بیرون می‌کنند و غرامت می‌گیریم. ولی آقای رجایی حاضر نبود این حرف‌ها را بپذیرد. با توجه به اینکه ساعت از ۸ صبح گذشته بود و نشست با دبیرکل ساعت ۱۰ شروع می‌شد و با محدودیت‌های ارتباطی بیش از ۳۰ سال پیش و پیدا نکردن مقامات تهران، ارتباط بسیار مشکل بود. ولی با همه این احوال توانستم آقای محمود بروجردی که معاون وزیر امور خارجه و داماد امام و یکی از رابط‌های من بودند را پیدا کنم و کسب تکلیف کنم. ایشان گفتند شما کوتاه نیا.

در هر حال آقای رجایی تمام زحمتهای ما را به باد داد. نه تنها مشکل گروگان‌ها

حل نشد، بلکه بیش از هزار میلیارد دلار خسارات وارده به ایران هم که می‌توانستیم بابت غرامت جنگی از عراق بگیریم نیز، به فنا رفت.»

توضیح: جناحی از گردانندگان نظیر رفسنجانی و کروبلی با جمهوری خواهان، با دریافت رشوه‌هایی کلان توافق کردند که گروگان‌ها را به کارتر تحویل ندهند و موجب این شکست بودند و درست در روز مراسم واگذاری پست ریاست جمهوری از کارتر به ریگان، رئیس جمهور جدید، اعلام کرد گروگان‌های آمریکایی از مرز ایران عبور کرده و عازم آلمان هستند. مسئله گروگان‌ها این چنین با بازیهای احمقانه یک عده آخوند اطرافیان خمینی پایان یافت و ۱۰۰۰ میلیارد دلار غرامت جنگی از عراق را این نادانان بر باد دادند.

فصل ۳۲

سفر من پس از آغاز جنگ ایران و عراق به کشور امارات متحده عربی به منظور مذاکره درباره سه جزیره ایرانی مورد ادعای صدام و امارات متحده عربی

جنگ ایران و عراق در اواخر شهریور ماه ۱۳۶۱، آغاز شد و یکی از دلایل و بهانه‌های صدام حسین برای حمله به ایران آزاد کردن سه جزیره تنب کوچک و تنب بزرگ و ابوموسی به دلیل ادعای عربی بودن این جزایر بود. همین ادعا را همزمان وزیر خارجه امارات عربی متحده در سازمان ملل مطرح کرده و خواسته بود که این جزایر را به کشور امارات عربی پس بدهند. زیرا شاه آن‌ها را به زور تصرف کرده است.

یادآوری می‌کنم که ساواک در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷، در زمان نخست‌وزیری شاپور بختیار منحل شد و تعدادی از افسران که از ارتش و شهربانی در ساواک مامور بودند به سازمان‌های نظامی بازگشتند.

در اداره کل ضد جاسوسی هم تعدادی از افسرها با ما همکار بودند که هنوز به ساواک منتقل نشده و به صورت مامور انجام وظیفه می‌کردند و تعدادی از آن‌ها هم با من در اداره‌ای که خدمت می‌کردم، همکار بودند. افسران بازگشتی از ساواک به ارتش و شهربانی پس از انحلال ساواک و انقلاب همگی در دستگاه‌های اطلاعاتی ارتش و شهربانی مشغول کار شدند.

دو نفر از افسران شاغل در ضد جاسوسی ساواک به نام‌های سرهنگ شمس و سرهنگ رضایی وقتی به ارتش برگشتند و در اداره دوم ستاد ارتش یکی به عنوان رئیس ضد جاسوسی و دیگری به عنوان معاونت به کار مشغول شدند. این افسران اطلاع داشتند که من چندین سال در هنگام خروج انگلیسی‌ها از منطقه خلیج فارس در بازگرداندن سه جزیره نامبرده در امارات عربی متحده به عنوان رئیس نمایندگی ساواک مشغول به کار بوده‌ام.

دو هفته از جنگ گذشته بود که روزی سرهنگ رضایی تلفن کرد و خواست که همراه سرهنگ شمس به منزل من بیایند زیرا مطالبی را می‌خواستند با من مطرح کنند. از دیدار همکاران خود بسیار خوشحال شدم و پرسیدم که ماجرا چیست؟ اعلام کردند که وزیر خارجه امارات متحده عربی همزمان با حمله نظامی عراق به ایران به سازمان ملل متحد مراجعه و شکایت کرده است که سه جزیره تنب کوچک و تنب

بزرگ و ابوموسی متعلق به امارات عربی متحده بوده و پادشاه ایران به زور آن‌ها را اشغال کرده است و تقاضای بازگرداندن جزایر به امارات عربی را کرده است. همچنین یکی از بهانه‌های صدام حسین هم در حمله به ایران آزاد کردن جزایر عربی متعلق به اعراب عنوان شده است. هر دو افسر گفتند که مقامات عالی‌نظامی، خواهان آن هستند که شما که در آن منطقه ماموریت داشتید، اگر می‌توانید در این زمینه با مقامات امارات متحده عربی وارد گفت و گو شوید و جریان را حل کنید. آن دو سپس از من پرسیدند که آیا شما قادر به انجام این کار هستید؟ پاسخ دادم تنها کسی که می‌تواند این موضوع را حل کند من هستم. زیرا که من با نخست‌وزیر امارات متحده عربی و حاکم دوبی که معاون امیر امارات متحده عربی نیز هست، دوست هستم. حاکم دوبی می‌دانست که من افسر اطلاعاتی و رئیس نمایندگی ساواک در کل منطقه هستم. به همین دلیل هر هفته یک بار در دفتر کاخ زعبیل شب‌ها دیدار داشتیم و اوضاع منطقه را از نظر امنیتی مورد بررسی قرار می‌دادیم و اگر اطلاعاتی از ناحیه او وجود داشت، به ما داده می‌شد. به هر حال مشخص است دوستی در روابط مؤثر است. سرهنگ شمس و سرهنگ رضایی گفتند پس از بازگشت از این دیدار گزارش را برای رئیس ستاد ارتش و رئیس جمهوری وقت بنی‌صدر تهیه و از تصمیمات آن‌ها مرا مطلع خواهند کرد.

چند روز بعد همراه آنان با سرهنگ کتیبه رئیس اداره دوم ستاد ارتش، سپس سرتیپ فلاحی رئیس ستاد ارتش ملاقات کردم. در این ملاقات آن‌ها در مورد روابط دوستی من با نخست‌وزیر امارات پرسش‌هایی کردند و من هم توضیحاتی دادم و وقتی مطمئن شدند، گفتند: «دستور می‌دهیم که به زودی برای شما گذرنامه سیاسی تهیه شود و شما بروید.» من گفتم خیر، برای این که در آنجا مردم مرا می‌شناسند بهتر است که گذرنامه خدمت بگیرید و چون همسرم تنهاست من با همسرم باید بروم. بنابراین برای او هم گذرنامه خدمت باید بگیریم. وقتی این حرف را زدم فکر کردند که من قصد فرار دارم و به من گفتند: «نکند شما بخواهید به این بهانه از کشور خارج شوید و دیگر به ایران برنگردید.» گفتم: «خون من رنگین‌تر از سربازانی که در جبهه کشته می‌شوند، نیست. من وطنم را دوست دارم و این کار را به خوبی انجام می‌دهم.» پس از این توضیحات بالاخره این دو شخصیت نظامی با رفتن من به امارات عربی متحده موافقت کردند و قرار شد گزارشی برای بنی‌صدر در این زمینه که رئیس جمهوری بود تهیه کنند. ظرف چند روز گذرنامه من و همسرم آماده شد. ولی هیچ هواپیمایی برای پرواز وجود نداشت زیرا پروازها به کلی قطع شده بود اما پس از دو سه روز گفته شد یک هواپیمای ملی قرار است معلمان ایرانی که در مرخصی تابستان بودند به محل ماموریت خود در تمام امارات و منطقه اعزام شوند. با آن هواپیما شما را می‌فرستیم.

بالاخره روز جمعه ۲۳ مهر ماه ۱۳۶۱، برابر با ۱۵ سپتامبر ۱۹۸۰، من و همسر با هواپیمای ملی ایران به دوبی وارد شدیم. سرکنسول ایران در دوبی آقای حسن عرفانی در فرودگاه دوبی از ما استقبال کرد و ما را به مهمان سرای کنسولگری که چسبیده به خود کنسولگری بود هدایت کرد.

چون گرفتن وقت ملاقات از طریق تشریفات نخست‌وزیر امارات به درازا می‌کشید، بعد از ظهر همان روز به دیدار یکی از دوستان ایرانی خود دکتر محمد حبیب آل رضا که اهل لار و از دوستان شیخ راشد بود، رفتم که در ملاقات‌های قبلی با شیخ دوبی مترجم من می‌شد. دکتر حبیب از دیدن من تعجب کرد که من هنوز زنده مانده‌ام. به دکتر حبیب گفتم که به عنوان نماینده از جانب رئیس جمهوری و نخست‌وزیر ایران آمده‌ام و فردا صبح آقای عرفانی سرکنسول ایران برای دیدار از شیخ برایم از تشریفات وقت می‌خواهد چون مسائل مهمی هست. می‌خواستم از شما درخواست کنم امشب که به دیدار شیخ راشد می‌روید موضوع را مطرح و اقدام به دیدار فوری از نخست‌وزیر را برایم امکان پذیر سازید. شب که شام را با همسرم مهمان آقای حسن عرفانی سرکنسول و همسرش بودیم متوجه شدم که آقای عرفانی از موافقان رژیم اسلامی نیست و خیلی از این بابت خوشحال شدم. آقای عرفانی بعدها از دوبی به کانادا مهاجرت کرد.

صبح روز شنبه ۲۴ مهر ماه ۱۳۶۱، یک روز پس از ورود به دوبی در مهمان سرا خواب بودم که آقای سرکنسول ایران تلفن کرد و گفت من همین الان صبح زود با رئیس تشریفات نخست‌وزیر امارات تماس گرفتم و گفتم که آقای مرتضی موسوی از جانب ایران آمده و قصد ملاقات با شیخ راشد را دارد. رئیس تشریفات نخست‌وزیری پاسخ داد که شیخ راشد همین حالا منتظر دیدن او هستند.

من سریعاً آماده شدم و با اتومبیل سیاسی سرکنسول به دفتر شیخ راشد رفتم. در محل ورودی دفتر، تشریفات نظامی ترتیب داده بودند. من به داخل اتاق ملاقات نخست‌وزیر رفتم. بلافاصله پشت سرم دکتر محمد حبیب وارد شد و به من گفت شیخ محمد، پسر شیخ راشد که وزیر دفاع بود، در صف ایستاده بود تا با شما دست بدهد. ولی گویا شما متوجه نشدی. من گفتم بله من متوجه ایشان نشدم. پس از او شیخ راشد وارد شد و بعد از روبوسی گفت: «همه مقامات ساواک مانند تیمسار نصیری و تیمسار پاکروان و سرهنگ رحمانی را که می‌شناختیم، اعدام کردند. شما چه طوری زنده مانده‌اید.» پاسخ دادم شیخ گویا خداوند شما را دوست داشت که من زنده ماندم. سپس مطلب را با او در میان گذاشتم منتها مطلبی را خود من در ذهن آماده کرده بودم و کسی در این زمینه با من صحبتی نکرده بود و این چنین سخن را آغاز کردم: چند روز قبل مرا به اتاق جنگ دعوت کردند. از من خواستند که مراکز مهم

نظامی و اقتصادی امارات را به آن‌ها بگویم تا بمباران کنند. رنگ چهره نخست‌وزیر تغییر کرد و با ترس و نگرانی پرسید چرا؟ به او گفتم که وزیر خارجه شما همزمان با صدام حسین که اظهار کرده است که قصدش از حمله به ایران، آزاد کردن جزایر عربی هم هست و منظورش جزایر ابوموسی تنب بزرگ و تنب کوچک در خلیج فارس که متعلق به ایران هست بود و وزیر خارجه شما هم در سازمان ملل این مسئله را مطرح کرده و خواستار آن شده است که چون این سه جزیره را اعلیحضرت محمدرضا شاه به زور از آن‌ها گرفته است باید به امارات عربی برگردد. بنابراین شما هم مانند صدام حسین با ایران وارد جنگ شده اید. شیخ راشد در این موقع دستم را گرفت و گفت: موسوی همین حالا که به سرکنسولگری باز می‌گردید، از جانب من و شیخ زائد، امیر امارات، به رئیس جمهوری و نخست‌وزیر ایران پیام برسانید که از این لحظه اسمی از جزایر سه گانه را بر زبان نمی‌آوریم و وزیر خارجه من هم بدون مشورت با من خودسرانه این اقدام را کرده است. همین امروز او را از پست وزارت خارجه برمی‌دارم. خوب بود شما به آنها می‌گفتید که من هیچ وقت روابط مناسبی با صدام و عراقی‌ها نداشتم. ولیکن ما عرب هستیم و همه اعراب به صدام قول دادند که هم پول و پشتیبانی به او بدهند و هم در سازمان ملل و هم در سایر سازمان‌های بین‌المللی از او حمایت کنند. من هم ناچار پول زیادی به او دادم. من گفتم باید به ایران هم پول بدهید. دو دست خود را روی چشم‌هایش گذاشت گفت به ایران هم می‌دهم. من به محض بازگشت به سرکنسولگری مراتب را با بیسیم ارتش به اداره دوم ستاد ارتش اطلاع دادم. با این اقدام من در واقع از یک رویداد مهم درگیری نظامی بین ایران و امارات عربی جلوگیری شد. غروب روز شنبه همان روز ۲۴ مهرماه دوستان من سرهنگ شمس و سرهنگ رضایی تلفنی دریافت تلگرام من را اعلام و بیان کردند، همه مقامات از رئیس جمهور گرفته تا نخست‌وزیر و رئیس ستاد ارتش شایستگی شما را در انجام این مهم می‌ستایند. دو افسر اضافه کردند که به عنوان همکار شما در ساواک به وجود شخصیتی مانند شما افتخار می‌کنیم. در این موقع حساس بهترین خدمت را به وطن عزیزمان ایران انجام دادید.

باید توضیح دهم که در آن زمان ارتشی که در مقابل عراق قرار گرفته بود به علت کشتار عظیم که از ارتش ایران انجام گرفته بود و رشته امور از دست رفته بود و همچنین به علت این که خدمت نظام وظیفه را دریابان احمد مدنی وزیر دفاع دولت بازرگان از دو سال به یک سال تغییر داده بود، پادگان‌ها در واقع خالی بود و قدرت آن را نداشت که ارتش ایران در جبهه دیگری هم وارد جنگ شود.

فصل ۳۳

بازداشت من به وسیله کمیته ماشالله قصاب مستقر در سفارت آمریکا

روز ۲۸ اسفند ماه ۱۳۵۷، ماشالله قصاب و چند نفر از اعضای کمیته مرا در منزل دستگیر و به کمیته مستقر در سفارت آمریکا منتقل کردند.

باید یادآوری کنم، ما کارکنان ضد جاسوسی و به طور کلی تمام اعضای ساواک، از انحلال ساواک که در روز ۲۱ بهمن ۱۳۵۷، در مجلس سنا و شورای ملی به تصویب رسیده بود، با بلا تکلیفی روبه رو بودیم و در حال شوک به سر می بردیم. اعضای هیأت مدیره اداره کل هشتم ضد جاسوسی که من هم یکی از آنها بودم هنوز بازداشت یا دستگیر نشده بودیم. از روز ۲۲ بهمن تا روز دستگیری من توانسته بودیم با مشورت با یکدیگر به این نتیجه برسیم که دولت موقت به وجود کارکنان این تشکیلات نیاز دارد و بهتر است سرپرست ضد جاسوسی زنده یاد علی آصفی به نحوی با اعضای دولت موقت وارد مذاکره شود.

دران موقعیت من به علت هیجانانگوار مبتلا به گرفتگی رگ پا شده بودم و بایستی حداقل ۱۳ روز در بیمارستان بستری و تحت درمان می بودم.

من به وسیله برادرم در بیمارستانی به نام حافظ، واقع در خیابان ثریا بستری شدم. از افراد هیأت مدیره خواهش کردم که چون من یک اتاق خصوصی در بیمارستان دارم شما این جا بیاید تا یک جلسه خصوصی تشکیل دهیم و تکلیف خود را روشن کنیم.

آقایان زنده یاد علی آصفی سرپرست اداره کل ضد جاسوسی، محمد فاضل علوی معاون عملیاتی مدیر کل، مهرافشار رئیس اداره تعقیب و مراقبت اداره کل، زنده یاد امین شهیدی مشاور مدیر اداره کل ضد جاسوسی، در ساعت تعیین شده به اتاق من آمدند و ما جلسه را تشکیل دادیم. زنده یاد آصفی گفت: «او توانسته با دکتر یزدی معاون نخست وزیر موقت تماس بگیرد. دولت موقت تاکید کرده که به وجود کارکنان ضد جاسوسی نیاز مبرم دارند. ولیکن تا دولت جا بیفتد باید چندی تحمل کنید و به دوستان خود بگویید سعی کنند پنهان شوند و آنها هم با کمیته مرکزی تماس می گیرند تا به تمام کمیته ها ابلاغ کنند که اگر از کارکنان ضد جاسوسی ساواک کسی

دستگیر می‌شود، آن‌ها را تحویل زندان‌ها ندهند و در اختیار همان کمیته دستگیر شده باشند تا دولت نسبت به اشتغال آن‌ها اقدام کند.» باید اضافه کنم پیشنهاد من بود که آقای آصفی در مذاکره با دکتر یزدی برای کارکنان ضد جاسوسی یک نوع تامین بگیرد و به او بگوید چنانچه تکلیف کارکنان ساواک را به طور کلی روشن نکنند اعضای ضد جاسوسی مشکل خواهند داشت و کارکنان دیگر قسمت‌ها آن‌ها را می‌شناسند و برایشان در صورت اشتغال مزاحمت فراهم می‌کنند و ممکن است جانشان در خطر باشد.

من پس از دستگیری به سفارت آمریکا برده شدم و در آن جا مورد بازجویی کمیته مستقر در سفارت آمریکا قرار گرفتم و تا ساعت ۵ بعد از ظهر مرا در اتاق کوچکی تنها گذاشتند و رفتند.

ماشالله قصاب در ساعت ۵ بعد از ظهر مرا سوار یک مینی بوس متعلق به سفارت آمریکا کرد و به همراه چند عضو مسلح این کمیته از سفارت خارج شدند و به سمت جاده شمیران به طرف سه راه ضرابخانه حرکت کردند و بالاخره نزدیک اداره مرکزی ساواک در ساختمان‌های جدیدی که ساواک برای استقرار مرکز کنترل‌های ماهواره‌ای ساخته بود و هنوز خالی بود و انقلابیون آن را به ستاد مرکزی کمیته‌ها تبدیل کرده بودند بردند تا تحویل دهند.

ماشالله قصاب مرا با محافظان در داخل مینی بوس گذاشت و خود پیاده شد و رفت و پس از چهل دقیقه با پرونده من در دست بازگشت و گفت به من دستور دادند متهم را با احترام روانه منزلش کنیم. این حرف را باور نکردم زیرا شنیده بودم که بعضی از افراد دستگیر شده را می‌گویند آزادی و رها می‌کنند و بعد از پشت با تیر او را می‌زنند. اما وقتی دیدم مینی بوس وارد خیابان روزولت شد و به طرف پایین می‌رود مطمئن‌تر شدم. ماشالله قصاب سر چهار راه روزولت و تخت جمشید به من گفت: «همین جا پیاده شو. فردا صبح خودت را به کمیته ما در سفارت معرفی کن.» من که ساک خود را همیشه آماده داشتم و فکر می‌کردم به زودی دستگیر می‌شوم، گفتم ساکم را با خودم بیاورم؟ گفتند خیر لازم نیست و سر خیابان تخت طاووس پیاده شدم و به منزل برادرم که نزدیک بود، رفتم.

روز ۲۹ اسفند خود را به کمیته مستقر در سفارت آمریکا معرفی کردم. ماشالله قصاب در اتاق کوچکی درست در جنب در بزرگ ورودی سفارت آمریکا واقع در خیابان تخت جمشید بود. مرا به اتاق راهنمایی کردند پس از چند دقیقه ماشالله قصاب به محل آسایشگاه‌های نفرات خود رفت. معاون او شخصی بود به نام

محمد ساعت‌ساز معروف به محمد غول. او نزد من نشست و آغاز به صحبت کرد و گفت: «شاه آدم خوبی نبود. اگر خوب بود من که راننده تاکسی هستم یک خانه با وام بانک رهنی به مبلغ ۴۰ هزار تومان گرفته‌ام و ماهانه باید ۲۵۰ تومان قسط به بانک بدهم، مدت ۶ ماه است که نتوانسته‌ام قسط خود را بپردازم.» من از طرز صحبت وی استنباط کردم او نیاز مالی دارد. لذا یک اسکناس هزار تومانی در آوردم و او آن را گرفت. به او گفتم بهتر است هر چه زودتر بدهی خود را بپردازد تا خانه‌اش از دست نرود. بعدها فهمیدم که محمد غول دوست نزدیک و راننده تاکسی ماشالله قصاب است و پسر عموی او سرتیپ ساعت ساز افسر شهربانی است و عموماً همه اعضای تیم این کمیته ساکنان خیابان خراسان و میدان شوش هستند.

در همین هنگام جوانی از اعضای کمیته وارد دفتر شد و نگاه من به او افتاد. جوان شروع به ناسزاگویی به من کرد. محمد ساعت‌ساز که مردی بلند قد و بسیار قوی بود سیلی محکمی به آن جوان زد که از دهانش خون آمد و گفت دیگر نشنوم به این آقا اهانت کنی. بلافاصله برای من یک استکان چای آورد و گفت اینها جوان و نادان هستند. پس از چند روز رفت و آمد به کمیته فهمیدم که ۲ نفر از افراد کمیته نوه‌های خاله پدرم هستند. پدر و مادر آنها خانه شان در مقابل خانه ماشالله قصاب در یکی از کوچه‌های فرعی خیابان خراسان قرار دارد. فرزندان او که من در منزل دایی آن‌ها، یعنی پسر خاله پدرم که بازاری بود و در خیابان دولت نزدیک شمیران قرار داشت مخفی بودم، مرا لو داده بودند.

من از زمان دستگیری تا ۷ اردیبهشت ماه طبق دستور دولت موقت هر روزه خود را به کمیته معرفی می‌کردم و غروب به منزل باز می‌گشتم ولی در این مدت، ماشالله قصاب از من ۳۰ هزار تومان پول گرفت تا یک اتومبیل از اتومبیل‌های کارکنان سفارت آمریکا را خریداری کند. در واقع از من حرف شنوی پیدا کرده بود و من تعدادی از دوستانم را که دستگیر می‌شدند و به من اطلاع می‌دادند، به وسیله ماشالله قصاب، آن‌ها را از کمیته‌ها تحویل و آزاد می‌کردیم. از جمله یکی از دوستانم را که رئیس ساواک گنبد کاووس بود و به وسیله همین کمیته تحویل زندان داده شده بود آزادی او را از طریق ماشالله قصاب از زندان فراهم کردم. این دوست اکنون در شهر زیبای سن دیه گو در آمریکا زندگی می‌کند.

در روزنامه‌های مجاهدین و چپ‌ها در همان روزها درباره همکاری من با کمیته ماشالله قصاب و با دکتر مصطفی چمران به نفع آمریکایی‌ها مقالاتی نوشته شد. جان من و دوستانم از جانب شوروی‌ها و مجاهدین در خطر واقعی قرار داشت و موجب

شد که دوستم آقای جهانگیری به طریقی از مرز ترکیه از کشور خارج و به ایتالیا رفت
و من هم به طور پنهانی زندگی می‌کردم.

فصل ۳۴

ماموریت من در عربستان سعودی به مناسبت کنفرانس سران کشورهای اسلامی برای آشتی دادن بین دو کشور ایران و عراق

چند روز پس از ورود به دوبی که برای مذاکره با نخست‌وزیر امارات عربی متحده در زمینه سه جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی بود، تلگراف رمزی از ارتش برایم رسید.

در این تلگرام از من خواسته بودند که در سالن ترانزیت فرودگاه دوبی روز جمعه ۲۹ مهرماه ۱۳۶۰، با آقای شمس اردکانی سفیر جمهوری اسلامی ایران در کویت که عازم محل ماموریت خویش بود دیداری حضوری داشته باشم. در این تلگراف اشاره شده بود که برای شما یک ماموریت مهم است و چون اهمیت زیادی داشت، نخواستیم که در تلگراف اشاره کنیم. آقای شمس اردکانی به طور شفاهی این ماموریت را از جانب ارتش به شما ابلاغ می‌کند.

روز جمعه همراه سرکنسول ایران در دوبی آقای حسن عرفانی به فرودگاه دوبی رفتیم و به سالن ترانزیت که آقای سرکنسول کارت مخصوص داشت وارد شدیم. حدود ساعت ۱۲ هواپیمای ملی ایران به زمین نشست که هر هفته فقط روزهای جمعه به فرودگاه دوبی پرواز داشت و این اجازه را هم من از حاکم دوبی گرفته بودم و همه اعضای دولت و مقامات ایران فقط با همین پرواز وارد می‌شدند و از آن جا به دیگر کشورها پرواز می‌کردند. زیرا پس از آغاز جنگ عراق و ایران همه پروازهای هواپیمای ملی ایران و پروازهای خارجی به ایران قطع شده بود. آقای شمس اردکانی به محض ورود به سالن ترانزیت و دیدار با من، مرا کناری کشید و گفت: «در مراجعه خود به مقامات ایران در وزارت امور خارجه، در ارتش، در نخست‌وزیری و دفتر رئیس جمهوری، این مقامات همه از اقدامات بسیار مهم شما در مورد جزایر سه گانه ایران در خلیج فارس با شایستگی یاد می‌کردند و می‌گفتند هیچ کس قادر نبود این موضوع را مانند شما بدون دردسر به انجام برساند. با این اقدام از یک درگیری و جنگ ممانعت به عمل آورده‌اید.»

سپس گفت: «قرار است روز چهارم اکتبر ۱۹۸۱، کنفرانسی از سران کشورهای اسلامی در طائف عربستان تشکیل شود و برای آشتی ایران و عراق میانجی‌گری کنند.

قرار است از ایران هیأتی برای شرکت در این جلسه بروند و در ارتش گفته‌اند که من و شما هم همراه این هیأت در جلسات شرکت کنیم و ماموریت اصلی شما به دست آوردن مسیر بازگشت صدام حسین رئیس جمهوری عراق از طائف به بغداد است. چون ارتش می‌خواهد رئیس جمهوری عراق را روی آسمان بزند.» چند روز پس از این مذاکرات در فرودگاه دبی، با شمس اردکانی سفیر ایران در کویت، یک تلگرام رمز از اداره دوم ستاد ارتش به دستم رسید. نوشته بود که چون خمینی با اعزام هیأتی به عربستان سعودی برای شرکت در کنفرانس سران اسلامی مخالفت کرده و گفته است که آن کشورها اسلامی نیستند، ما در این جلسه شرکت نمی‌کنیم. در تلگرام خواسته شده بود که من به تنهایی به جده بروم و به سفیر جمهوری اسلامی ایران در عربستان سعودی، آقای رضوی، دستور داده شده است که در اختیار شما باشد. از من خواسته شده بود که به هر نحوی شده، مسیر بازگشت و ساعت پرواز صدام حسین را به دست آورده و در اختیار رکن دوم ستاد ارتش قرار دهم. پس از دریافت این تلگرام، برای انجام این ماموریت بسیار مهم طرحی تنظیم کردم که بر اساس آن اقدام کنم. در آن زمان من تصور می‌کردم که یا باید خمینی به نحوی در ایران از بین برود و یا صدام حسین در عراق که جنگ بین دو کشور همسایه به پایان برسد.

پیش از رفتن به عربستان سعودی، با یکی از دوستان قدیمی خود مهدی تاجر که با ساواک همکاری داشت تلفنی صحبت کردم و از او پرسیدم که آیا او هم همراه شیخ زائد به عربستان خواهد رفت؟ او جواب مثبت داد. به او گفتم: «من هم آن جا خواهم بود مطلبی دارم که به شما خواهم گفتم.» مهدی تاجر اهل بحرین و یکی از شخصیت‌های مهم امارات عربی متحده بود و ۵ درصد از نفت دوبی متعلق به او بود. همچنین او مشاور ارشد شیخ راشد حاکم دوبی بود و پس از استقلال امارات به عنوان سفیر امارات عربی متحده در فرانسه و انگلستان انتخاب و آن جا رفته بود. شیعه بود و مسجدی به نام علی در مرکز شهر دوبی ساخته بود.

مهدی تاجر روابط بسیار نزدیکی با وزیر خارجه عربستان سعودی به نام فیصل آل سعود فرزند ملک فیصل پادشاه سابق عربستان سعودی داشت. وزیر خارجه عربستان سعودی مادرش از شیعیان علوی سوریه و مهدی تاجر هم از شیعیان اهل بحرین بود که در بعضی از معاملات بزرگ با هم شریک بودند و دوست. بدین وسیله او می‌توانست از وزیر خارجه سعودی مسیر بازگشت و ساعت پرواز صدام حسین را از فرودگاه طائف به دست آورد و در اختیار من بگذارد.

من روز ۳ اکتبر ۱۹۸۱، وارد جده شدم. سفیر ایران آقای رضوی در فرودگاه از من

استقبال کرد و با هم به سفارت ایران در جده رفتیم. در سفارت بدون این که درباره ماموریت صحبت کنم، از او پرسیدم: «در بین سفرهای کشورهای اسلامی دوستان او چه کسانی هستند؟ و ادامه دادم من باید با آنها آشنا شوم، چون خمینی با شرکت نمایندگان ایران در کنفرانس مخالفت کرده است. از این جهت من از آنها خواهم خواست که اطلاعات و اتفاقات مربوط به کنفرانس را در اختیار ما قرار دهند که در جریان کنفرانس باشیم.»

از سفارت با مهمان سرای طائف تلفنی تماس گرفتم و خواستم که مرا به آقای مهدی تاجر وصل کند. پاسخ دادند ایشان نیامده‌اند. با منزل مهدی تاجر در دوی تماس گرفتم. شنیدم که او به لندن بازگشته است. با وی در لندن تماس گرفتم و خودش پاسخ داد و گفت به علت یک ماموریت مهم ناچار بوده است که به لندن بازگردد و نتوانسته همراه شیخ زائد امیر امارات عربی به طائف بیاید. بدین ترتیب طرح پیش‌بینی شده من که قرار بود به وسیله مهدی تاجر عملی شود قابل اجرا نبود. از آقای رضوی سفیر ایران پرسیدم چه کسی در این کنفرانس رل اساسی را در دست دارد؟ سفیر پاسخ داد: دبیرکل کنفرانس، دکتر حبیب شطی مدیریت کار را در دست دارد. به درخواست من هر دو به دیدار دکتر شطی رفتیم. در بین راه به آقای سفیر گفتم: «قصد من این است به تنهایی با دکتر شطی صحبت کنم. بنابراین، شما پس از معرفی من به دکتر شطی بهتر است به سفارت بازگردید و اتومبیل را برای بازگرداندن من بفرستید.» سفیر ایران مرا به دکتر حبیب شطی چنین معرفی کرد: «آقای موسوی نماینده تام‌الاختیار ایران در مورد کنفرانس اسلامی است و چون آیت‌الله خمینی شرکت گروه ایرانی را ممنوع کرده است و نمی‌تواند در کنفرانس شرکت کند می‌خواهد که در جریان امور کنفرانس باشد.» و پس از معرفی من از اتاق خارج شد. پس از خروج رضوی سفیر ایران از اتاق، به دبیرکل کنفرانس اسلامی، دکتر حبیب شطی، چنین گفتم: «همان طور که سفیر ما به شما گفت من نماینده تام‌الاختیار در این کنفرانس هستم و چون نمی‌توانم در جلسات حاضر باشم از شما چندین تقاضا دارم:

۱- تمام تصمیمات جلسات کنفرانس را لطفاً پس از پایان کنفرانس در اختیارم قرار دهید. او این درخواست را پذیرفت.

۲- به دکتر حبیب شطی گفتم: من شخصاً یکی از مخالفان آیت‌الله خمینی هستم. توضیح دادم که من عضو سابق ساواک در رژیم پادشاهی بودم و به طور کلی با روی کار آمدن خمینی و دارودسته‌اش مخالف هستم و هنوز هم به رژیم پادشاهی وفادارم.

قصده دارم مطالبی را در این زمینه با پادشاه سعودی شخصاً در میان بگذارم. ولی این مطالب باید قبل از تشکیل کنفرانس اسلامی با پادشاه سعودی مطرح شود و من اگر از طریق سفارت برای ملاقات تقاضا کنم، ممکن است فرصتی نباشد که با پادشاه قبل از تشکیل کنفرانس ملاقات کنم. بنابراین تمام خواسته‌های خود را از طریق شما می‌خواهم که سریعاً به پادشاه قبل از تشکیل این کنفرانس منتقل بفرمایید تا نتیجه داشته باشد.

به دکتر حبیب شطی دبیرکل کنفرانس اسلامی گفتم که من ۲۱ سال در دستگاه اطلاعاتی ساواک در رده‌های مهم انجام وظیفه کرده‌ام و سال‌ها رئیس اداره عملیات شوروی در ضد جاسوسی بوده‌ام.

برای ایشان توضیح دادم: تغییر رژیم پادشاهی در ایران و آغاز جنگ عراق با ایران از نقشه‌های کشورهای بزرگ دنیا است. زیرا طی سالیان متمادی هر دو کشور از طریق درآمدهای نفتی سلاح‌های زیادی را خریده و در انبارهای خود انباشته کرده‌اند و حالا نیاز آنچنانی به خریدها ندارند. بنابراین برای راه افتادن اقتصاد جهانی این دو کشور سرمایه‌دار و دارای منابع نفتی باید وارد جنگ شوند تا این سلاح‌ها را مصرف کنند و با ادامه جنگ، نیازهای جنگی را از کشورهای قدرتمند جهانی غرب و شرق خریداری کنند. برای آن‌ها مهم نیست که در این جنگ هزاران انسان مسلمان ایرانی و عراقی شیعه و سنی از بین بروند. آن‌ها اقتصادشان مهم است. برای همین جنگ به زودی به پایان نمی‌رسد. ولیکن ادامه جنگ به زیان نه تنها این دو کشور، بلکه تمام کشورهای منطقه است و من خواهش از پادشاه سعودی این است که اگر مسلمان هستند و اگر این کنفرانس واقعاً یک کنفرانس اسلامی است، باید تلاش کنند جنگ بین این دو کشور را متوقف سازند تا جان و مال مسلمانان بیهوده تلف نشود. خود این کشورها مانند عربستان سعودی، امارات و کویت و دیگر کشورهای نفت‌خیز منطقه هم ناچارند که تمام هزینه‌های جنگ را متحمل شوند تا به صدام حسین کمک کنند. من تقاضایم از پادشاه سعودی این است که سعی خودشان را در این کنفرانس به عمل آورند تا صدام را وادار سازند از داخل کشور ایران به مرزهای خود بازگردد. و هزینه‌های انجام شده تا به حال را که مدت کمی از جنگ گذشته، کشورهای نفت‌خیز منطقه از جمله عربستان سعودی تامین کنند و نگذارند که بیش از این جان مسلمانان به خاطر طمع کشورهای قدرتمند جهانی از بین برود و اضافه کردم که صدام حسین با توجه به این که تصرفاتی در ایران به دست آورده حاضر نمی‌شود از کشور ما خارج شود. بنابراین باید رؤسای کشورهای اسلامی همه به او بگویند اگر جنگ را متوقف

نکند دیگر نه پول و نه سلاح و نه کمک دیگری به او نخواهند کرد. و در مجامع بین‌المللی هم پشتیبان او نخواهند بود و بدین وسیله او را وادار کنند تا از کشور ایران خارج شود. زیرا اگر کمک‌های سایرین نباشد مسلماً با جمعیتی که ایران دارد و با آمادگی که مردم در این زمینه دارند، در صورت ادامه جنگ خاک عراق را به توبره خواهند کشید. مسلماً با این برخورد شدید، عراق وادار به متوقف کردن جنگ خواهد شد، سپس هر دو کشور را وادار به مذاکرات صلح می‌کنند.

سپس اضافه کردم، در این جنگ احتمالاً ۴۰ میلیارد دلار به ایران و ۲۰ میلیارد دلار به عراق صدمه وارد شده است، کشورهای منطقه این پول را بلاعوض پس از صلح به این دو کشور می‌دهند تا به ترمیم خرابی‌ها بپردازند. این اقدام به نفع همه کشورهای منطقه است.»

دکتر حبیب شطی که مرد نسبتاً مسنی بود از جا بلند شد و پیشانیم را بوسید و گفت:

«فکر نمی‌کردم از ایران فردی بیاید که آنقدر آگاه و مسلط باشد و مرا کاملاً از وضعیت منطقه آگاه کند. من پس از رفتن شما بلافاصله به حضور پادشاه عربستان سعودی می‌روم و ماجرا را با او مطرح می‌کنم و از او خواهم خواست که برابر خواسته شما صدام را وادار به خروج از ایران کند و صلح برقرار بشود.»

در این جا یادآور می‌شوم که با اجرای این طرح، در نظر داشتم جنگ را متوقف کنم و از کشتار صدها هزار جوان ایرانی و عراقی جلوگیری کنم و به شهرهای ایران نیز بیش از این خسارات وارد نشود. چون به افسران و درجه‌داران ارتش شاهنشاهی ایران در جریان شورش و فتنه خمینی از هر جهت بی‌حرمتی و خیانت شده بود و اغلب فرماندهان شایسته این ارتش را اعدام و در تسویه‌های بی‌مورد کنار گذاشته بودند، بنابراین با متوقف شدن جنگ، ارتش شاهنشاهی سلاح خود را بر زمین نمی‌گذاشت و پس از خاتمه جنگ تکلیف ملاها و و این رژیم را یکسره روشن می‌کرد. در واقع آن‌ها را سرنگون و نظام پادشاهی را در ایران مجدداً برقرار می‌کرد و این مهم یکی از آرزوهای من و همه ایران دوستان بود.

پس از انجام این مذاکرات، از دفتر دبیرکل کنفرانس اسلامی خارج شدم و با اتومبیل سفارت که در انتظارم بود، به سفارت ایران بازگشتم. از آن جا همراه سفیر ایران آقای رضوی با سفرای لیبی، لبنان و سوریه ملاقات کردیم. در این ملاقات‌ها از آن‌ها خواستم که اگر مطالبی در حاشیه کنفرانس دریافت می‌کنند، در اختیار ما قرار

دهند. شام را در منزل سفیر با داماد ایشان که فرزند زنده یاد تیمسار سپهبد مبصر، رئیس کل شهربانی و پسر آقای رضوی آشنا شدم. آقای رضوی سفیر جمهوری اسلامی ایران در عربستان سعودی از اعضای جبهه ملی بود که به وسیله آقای بازرگان اعزام شده بود و همسرش خواهر آقای یدالله دهستانی سناتور زمان شاهنشاهی بود و در ایامی که من آن جا بودم درصدد بودند که او را هم عوض کرده و به جایش آقای نهانندیان، نفر دوم سفارت را بگذارند. به او گفتم که این مسئله هست، فکر خودش باشد. پس از بازگشت از عربستان سعودی شنیدم که او راهم عوض کرده‌اند. چون پسرهایمان در آمریکا هم کلاس و دوست بودند، رابطه دوستی ما نیز بهتر شد. آن شب پس از صرف شام به هتل محل اقامت خود بازگشتم. تلویزیون عربستان سعودی ورود سران کشورهای اسلامی را به طور زنده نشان می‌داد.

روز ۴ اکتبر را با سفیر و خانواده‌اش بودم. شب مجدداً برنامه تلویزیون را گرفتم. کنفرانس کشورهای اسلامی را پخش می‌کرد و تمام صحنه از جمله سخنرانی پادشاه سعودی را نشان می‌داد. پس از سخنرانی ملک خالد پادشاه سعودی دیگر مطلبی درباره کنفرانس پخش نشد.

روز ۵ اکتبر، صبح زود، سفیر ایران در عربستان تلفن کرد و گفت آقای دکتر حبیب شطی تقاضای دیدار شما را دارد. اتومبیل را به هتل فرستادم تا شما را برای این دیدار نزد ایشان ببرد. بلافاصله به دفتر دکتر حبیب شطی به دیدار ایشان رفتم. او به محض روبه رو شدن مرا بغل کرد و گفت خبرهای بسیار خوبی دارم و چنین تعریف کرد: «دیروز به محض خروج شما نزد پادشاه سعودی ملک خالد رفتم و جریان دیدار شما و مطالبی را که به من بیان کرده بودید، با ایشان در میان گذاشتم. پادشاه سعودی تقریباً یک ربع ساعت سکوت کرد و مشغول فکر کردن شد. سپس گفت این شخص هر که هست راست می‌گوید. ما باید صدام حسین را وادار کنیم جنگ را متوقف کند و از خاک ایران بیرون بیاید و به مرزهای خود بازگردد. من با تمام کشورهای اسلامی در این مورد صحبت خواهم کرد تا فردا در کنفرانس همه یک زبان با او صحبت کنیم.» دبیرکل کنفرانس اسلامی اضافه کرد: «روز چهارم اکتبر مطابق برنامه کنفرانس آغاز به کار کرد. ابتدا سخنرانی مختصری به وسیله پادشاه عربستان سعودی انجام گرفت و این قسمت اول و مراسم از تلویزیون پخش و بعد جلسه سرّی اعلام شد و ما مدت ۹ ساعت تمام با صدام حسین کلنجار می‌رفتیم تا او را وادار کنیم از خاک ایران بیرون بیاید و جنگ را متوقف کند. صدام زیر بار این خواسته سران کشورهای اسلامی نمی‌رفت. تعدادی از سران می‌گفتند اگر به جنگ ادامه دهد در سازمان‌های

بین المللی و در جنگ از نظر مالی و سلاح به او کمک نخواهیم کرد و از او پشتیبانی به عمل نخواهیم آورد. با این تهدیدها صدام حسین حاضر شد و گفت که من این کار را انجام می‌دهم و به مرزهای خود باز می‌گردم، به شرطی که ایران و ارتش ایران در مرزهای خود متوقف و داخل مرز عراق نشود.

در این جلسه کشور عربستان سعودی و کشورهای کویت، بحرین، امارات متحده عربی، قطر و عمان قبول کردند مبلغ ۴۰ میلیارد دلار به ایران و ۲۰ میلیارد دلار به عراق برای ترمیم خرابی‌های خود بلاعوض بپردازند.

در جلسه ماموریت داده شد، رؤسای جمهوری پاکستان، بنگلادش، سنگال و امیر کویت با سفر به ایران، با خمینی و با سفر به عراق با صدام ملاقات و برنامه آشتی دو کشور را فراهم سازند.»

دکتر حبیب شطی از من خواست که در این مورد تاریخ عزیمت هیأت را به ایران تعیین و به ایشان اعلام کنم. من از ایشان درخواست کردم این مطلب را طی نامه‌ای تقاضا کند و من بلافاصله نامه را با خود به سفارت بردم. مترجم آن را ترجمه کرد و هر دو مطلب را با پیک سیاسی سفارت به ایران ارسال کردم و نیز به وسیله بیسیم ارتش که در سفارت بود، مراتب را با اداره دوم ستاد ارتش در میان گذاشتم و از آن‌ها خواستم که سریعاً جواب را اعلام کنند. بعد از ظهر آن روز پاسخ از اداره دوم ستاد ارتش اعلام شد و رئیس جمهوری وقت بنی‌صدر زیر آن نوشته بود که قدم آقایان را گرامی می‌داریم و ما روز ۱۵ اکتبر آماده پذیرش آن‌ها هستیم. و من هم بلافاصله از طریق سفیر پاسخ این نامه را به آقای دکتر حبیب شطی رساندم. فردای آن روز به دوی بازگشتم و در انتظار بودم که روز ۱۵ اکتبر فرا برسد و نتیجه مذاکرات را پی گیری کنم. متأسفانه در روز ۱۵ اکتبر رؤسای کشورهای اسلامی پاکستان، سنگال، بنگلادش و امیر کویت به حضور خمینی رسیدند و این برنامه به طور زنده از تلویزیون پخش می‌شد. ولی خمینی با آنها به سردی برخورد کرد و بعد از رفتن هیأت در همان تلویزیون مشاهده کردم که خمینی در یک سخنرانی اعلام کرد جنگ برکت است و ما به این جنگ ادامه می‌دهیم. بعدها خبردار شدم که کشورهای قدرتمند مانند آمریکا و انگلیس که تمایلی به خاتمه جنگ نداشتند به خمینی یادآور شدند که وعده داده بود پس از روی کار آمدن با عراق به جنگ بپردازد. اگر جنگ را خاتمه دهد دیگر لزومی به ادامه حکومت او نیست. خمینی این جنگ را به مدت ۸ سال ادامه داد که بتواند حکومت خود را بدین وسیله با سرکوب تمام مخالفان به عنوان این که در جنگ هستیم، ادامه دهد. در نتیجه، پس از ۸ سال جنگ ناچار جام زهر را سر کشید

و ایران را با هزار میلیارد دلار خسارت و یک میلیون کشته و میلیون‌ها انسان ناقص العضو از خود باقی گذاشت. در حالی که او می‌توانست این هزار میلیارد را از طریق سازمان ملل چون عراق آغاز کننده جنگ بود درخواست کند و به عنوان خسارت از عراق دریافت کند و این کار را هم نکرد. هم اکنون کشور کویت از حمله عراق به آن کشور خسارات وارده را از عراق دریافت می‌کند و ما که نیازمند آن هستیم هنوز هم در این زمینه اقدامی نکرده ایم.

با برخورد ناهنجار مقامات ایرانی به خصوص آقای خمینی با هیأت صلح کشورهای اسلامی، متوجه شدم که امیدی به بهبود اوضاع ایران نیست به همین جهت تصمیم گرفتم که از طریق کنسولگری آمریکا برای مهاجرت به آمریکا اقدام کنم. پس از چهار ماه با این تقاضا موافقت شد و من و همسرم اول ژانویه سال ۱۹۸۲، وارد آمریکا شدیم و هم اکنون در آمریکا اقامت داریم.

فصل ۳۵

حضور کمیته انقلاب اسلامی در سفارت آمریکا برای محافظت از سفیر و کارکنان سفارت در روز دوم شورش ۵۷

روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، فتنه و شورش خمینی به نتیجه رسید. رژیم پادشاهی ایران سرنگون شد و به جای آن دولت موقت به نخست‌وزیری مهندس مهدی بازرگان رهبر نهضت آزادی به فرمان خمینی آغاز به کار کرد.

روز ۲۳ بهمن چریک‌های فدایی خلق، سفیر و کارکنان سفارت آمریکا را با حمله به سفارت آمریکا به گروگان گرفتند. دولت موقت مهندس مهدی بازرگان که با پشتیبانی دولت وقت آمریکا یعنی دولت جیمی کارتر روی کار آمده بود، به دلیل سقوط تمام پادگان‌های نظامی و شهربانی و تمام کلاتری‌های شهر و انحلال ساواک در مجلس شورای ملی و سنا در روز ۲۱ بهمن، دسترسی به هیچ نیروی دولتی نداشت تا برای نجات سفیر آمریکا و کارکنان سفارت آمریکا اعزام کند. بنابراین دست به دامان کمیته مرکزی انقلاب اسلامی شد که این کمیته مرکزی را آیت‌الله مهدوی کنی اداره می‌کرد. کمیته مرکزی تنها گروه متشکلی را که تحت نظارت شخصی به نام ماشاالله کاشانی خواه معروف به ماشاالله قصاب بود، در اختیار داشت که در حدود پنجاه نفر از جوانان جنوب شهر تهران بودند و اغلب آنان دارای سوء سابقه بودند.

همانطور که قبلاً هم نوشته‌ام اکثر این جوان‌های جنوب شهر را برای تعلیمات چریکی به سوریه، لبنان و یمن فرستاده بودند. و خود ماشاالله قصاب هم این دوره را دیده بود. دولت موقت ناچار این گروه را به رهبری ماشاالله قصاب برای نجات سفیر آمریکا و کارکنان سفارت واقع در خیابان تخت جمشید روانه کردند. این گروه توانستند با ایجاد درگیری با چریک‌های فدایی خلق، آنان را از سفارت آمریکا بیرون انداخته و حفاظت سفیر و کارکنان سفارت را به عهده بگیرند و کمیته‌ای را تشکیل دادند به نام کمیته ماشاالله قصاب. البته چند روز بعد، ۱۴۰ نفر از همافران را هم که به انقلابیون پیوسته بودند، در اختیار این کمیته قرار دادند تا امنیت سفیر و کارکنان سفارت را تامین کنند.

در مدت یک ماهی که من ناچار بودم هر روز خودم را به کمیته ماشاالله قصاب در سفارت آمریکا معرفی کنم، موارد بسیار مهمی را مشاهده کردم.

از جمله یک روز دو جوان با یک اتومبیل وارد سفارت شدند. ماشاءالله قصاب به من گفت این دو نفر پسران آیت‌الله طالقانی هستند. هفته‌ای دو بار از طرف پدرشان برای سفیر پیام می‌آورند و پیام سفیر را برای پدرشان می‌برند. فکر می‌کردیم که شاه آمریکایی است. ولی این روحانیان هم آمریکایی هستند.

روزی هم یک جوان به نام مهندس محدث از طرف وزیر خارجه دولت موقت، دکتر یزدی برای سفیر پیامی آورده بود. ماشاءالله قصاب گفت: این جوان از طرف دکتر یزدی برای ملاقات با سفیر آمده است و من او را نزد سفیر می‌برم.

همه روزه ماشاءالله قصاب ستون کامیون‌هایی را که از سفارت آمریکا ظاهراً وسایل کارکنان بازگشته سفارت آمریکا به کشورشان را به فرودگاه حمل می‌کرد با چند عضو کمیته تا فرودگاه همراهی می‌کرد.

به نظر من آمریکایی‌ها از قبل اطلاع داشتند که سفارت آمریکا تصرف خواهد شد بدین جهت وسایل با اهمیت را به آمریکا می‌فرستادند.

فصل ۳۶

بازداشت یکی از اعضای مرکزیت سازمان مجاهدین خلق، به نام مهندس محمدرضا سعادت‌ی در هنگام ملاقات با ولادیمیر فیسینکو، دبیر اول سفارت شوروی در تهران، پس از شورش ۵۷

روز ۶ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، من با اطلاع مهندس بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت، با همکاری کمیته ماشالله قصاب و چند نفر از اعضای مدیریت ضد جاسوسی ساواک منحل شده، مهندس محمدرضا سعادت‌ی را در حین ملاقات با یکی از افسران برجسته KGB به نام ولادیمیر فیسینکو که دبیر اول سفارت شوروی در تهران بود، بازداشت کردیم و او را در خانه‌ای که در کوچه پشت دیوار غربی سفارت آمریکا متعلق به یکی از تجار معروف به نام لاجوردی به وسیله کمیته ماشالله قصاب در سفارت آمریکا تسخیر شده بود، منتقل کردیم و مورد بازجویی قرار دادیم.

ماجرای این قرار بود که روز ۳ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، همکارم آقای پرویز فراز رئیس بخش سفارت شوروی در اداره عملیات شوروی در ضد جاسوسی به دیدار من آمد و گفت پس از فروپاشی ساواک، شوروی‌ها به تصور اینکه ساواک به کلی از بین رفته است در مکالمات تلفنی خود دیگر مانند گذشته رعایت احتیاط را نمی‌کنند. چند روز قبل، عضو شناخته شده دستگاه اطلاعاتی شوروی به نام ولادیمیر فیسینکو با شخصی به نام محمدرضا سعادت‌ی در محل کار او واقع در شرکت نولکو، در خیابان دیبا منشعب از خیابان‌های روزولت و فرح جنوبی، قرار ملاقات گذاشته است.

من با ماشالله قصاب مراتب را در میان گذاشتم. او گفت چون سرازین مسایل در نمی‌آورد، بهتر است همراه او به دفتر مرکزی کمیته‌های انقلاب، همان جایی که در هنگام بازداشت مرا برده بود تا تحویل آنان دهد، می‌رویم.

همان روز، یعنی ۳ اردیبهشت ماه، در کمیته مرکزی انقلاب با آقایان علی محمد بشارتی و ناصر آلدپوش و دو نفر از برادران صباغیان که برادر بزرگشان معاون نخست‌وزیر بود، ملاقات انجام شد.

بعد از توضیحات من، آن‌ها معتقد بودند که در زندان با مهندس محمدرضا سعادت‌ی هم بند بوده‌اند و او را می‌شناسند و گفتند آدم خطرناکی است. بعدها فهمیدم هر چهار نفر آنان عضو مجاهدین اسلامی از طرفداران وفادار خمینی هستند. هر چهار

نفر از من خواستند به وسیله کمیته ماشالله قصاب این فرد را در هنگام ملاقات با دبیر اول سفارت شوروی در تهران دستگیر کنم. من با استفاده از موقعیتی که پیش آمده بود، چند شرط را با آنان در میان گذاشتم.

۱- در این بازداشت پای دبیر اول سفارت شوروی در میان است. بنابراین، باید دولت موقت مخصوصاً نخست‌وزیر در جریان امر قرار گیرد و این بازداشت باید به نحوی صورت گیرد که به روابط دو کشور صدمه وارد نشود. به همین دلیل ما باید ترتیبی دهیم که پس از دستگیری سعادت، دبیر اول سفارت را آزاد کنیم تا برود. فقط محمدرضا سعادت را برای بازجویی همراه خود ببریم. البته اگر اوضاع عادی بود معمولاً دیپلمات روسی را باید از طریق وزارت خارجه ایران تحویل سفارت شوروی بدهیم و با احضار سفیر آن‌ها بخواهیم که این شخص باید ظرف ۴۸ ساعت خاک ایران را ترک کند. ولی به نظر من نیازی به این اقدامات نداریم. از آن گذشته، افرادی از انقلابیون ممکن است به خود من و دوستانم شک کنند که این نقش را پیاده کرده‌ایم، تا روابط ایران و شوروی را بدین ترتیب برهم زیم و در این صورت بدون سؤال و جواب که دیگر همکاران ما را اعدام کردید، من و دوستانم را هم به اعدام محکوم کنید. هر ۴ نفر که این سخنان را گفتم با خنده با سخنان من موافقت کردند.

۲- از آنان خواستم قبلاً مراتب را هم به اطلاع آیت‌الله خمینی برسانند تا در جریان امر قرار گیرد و پس از دستگیری، از ایشان تقاضا شود در یک سخنرانی مردم را از آزار و اذیت اعضای ساواک و خانواده‌های آنان باز دارند. زیرا اعضای ساواک و خانواده‌های آنان بیش از حد مورد تجاوز مردم قرار دارند تا جایی که در مدارس دانش‌آموزان دیگر، به صورت فرزندان آنان تف می‌اندازند و به در و دیوار خانه‌های آنان مطالب زننده می‌نویسند و در بعضی اوقات حتی منازل آن‌ها را آتش می‌زنند. به هر حال عرصه را آن‌چنان بر آنها تنگ کرده‌اند و آنچنان تبلیغات زشت و ناروایی نسبت به آنان انجام می‌شود که حتی بستگان نزدیک آن‌ها باورش‌ان شده کارکنان ساواک همه آدمکش هستند. گفته‌های وزیر دادگستری آقای مهدی بازرگان به نام اسدالله مبشری را در تلویزیون به آن‌ها یادآوری کردم. وزیر دادگستری دولت موقت، مبشری گفت هر یک از کارکنان ساواک شب که به خانه می‌رفتند یک سر بریده را با خود به سر سفره می‌بردند. اگر شبی سر بریده سر سفره نبود خانواده آن‌ها غذا نمی‌خوردند و قصد من این بود با استفاده از این موقعیت، تامینی برای همه کارکنان ساواک از آیت‌الله خمینی بگیرم.

در اینجا یادآوری کنم که روز ۷ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸، روز بعد از بازداشت و

بازجویی محمدرضا سعادت‌تی عضو هیأت مدیره سازمان مجاهدین خلق در ساعت ۲ بعد از ظهر، سخنان آیت‌الله خمینی به شرح زیر از رادیو تلویزیون ایران پخش شد: او گفت: «به من گزارش داده‌اند که تمام اعضای این ساواک لعنتی آدم‌های بدی نبوده‌اند. انسان‌های خوب در میان آن‌ها زیاد است. لذا من از مردم می‌خواهم دیگر متعرض این افراد و خانواده‌های آنان نشوند و اجازه دهند تا در دادگاه‌های انقلاب به کارهای آنها رسیدگی شود.»

پس از این سخنرانی تعرض مردم به کارکنان ساواک و خانواده‌های آنان کاهش چشم‌گیری یافت. به تدریج مردم تشخیص دادند که اعضای وطن پرست ساواک هم مانند سایر وطن پرستان بی‌گناه کشته شده‌اند و امروز پس از گذشت ۴۳ سال مردم به خوبی به این امر آگاهی دارند.

۳- در این ملاقات من از آنان خواستم که اعضای ضد جاسوسی و کارکنان ساواک وقتی بازداشت می‌شوند، آن‌ها را آزاد کنید و به زندان‌ها تحویل ندهید تا به دست بعضی از عوامل نادان مانند حزب توده و مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق که در تمام کمیته‌ها و زندان‌ها حضور فعال داشتند و افراد بیگناه ارتش و ساواک را بدون بازجویی به اعدام محکوم می‌کردند. اکنون که دولت تصمیم به احیای ضد جاسوسی دارد بتوانید آن‌ها را برای همکاری به کار دعوت کنید و از تجربیات آنها استفاده کنید.

روز ۵ اردیبهشت آقایان علی محمد بشارتی و ناصر آلاپوش به من گفتند: مراتب به اطلاع آقای نخست‌وزیر رسیده و ایشان دستور دادند تا کارکنان ضد جاسوسی با همراهی کمیته مستقر در سفارت آمریکا، این عملیات را با مدیریت شما انجام و نتیجه را به اطلاع آقای بازرگان برسانیم و همین‌طور اضافه کردند که خواسته‌های شما هم به اطلاع آیت‌الله خمینی رسیده است.

من از آقایان مهر افشار و محمد فاضل علوی رئیس اداره عملیات شوروی خواستم تا با اعضای تیم تعقیب و مراقبت ضد جاسوسی همراه با کمیته ماشالله قصاب برای دستگیری محمدرضا سعادت‌تی در محل کارش در هنگام ملاقات با ولادیمیر فیسینکو با من همکاری کنند.

ما به اتفاق روز قبل از ملاقات محمدرضا سعادت‌تی با دبیر اول سفارت شوروی از محل ملاقات و اطراف دفتر شرکت نولکو بازدید کردیم و یک بنگاه معاملات ملکی در طبقه دوم ساختمان مقابل محل ملاقات بود که برای نشستن من و هدایت عملیات در نظر گرفتیم و قرار شد از بیسیم‌های دستی که کمیته ماشالله قصاب در دست

داشت، در عملیات استفاده کنیم.

بر اساس برنامه قبلی، قرار شد که پیش از ساعت ملاقات، ماشالله قصاب همراه آقایان محمد علوی و مهرافشار وارد ساختمان محل ملاقات شوند و محمدرضا سعادت را بازداشت و در آنجا منتظر باشند تا ولادیمیر فیسینکو زنگ در را در ساعت ۵ بعد از ظهر به صدا در بیاورد و یکی در را باز کند تا دبیر اول سفارت شوروی داخل برود و محمدرضا سعادت منکر نشود که من ملاقات نداشتم. سپس وقتی آن‌ها روبه رو شدند آنگاه دبیر اول سفارت شوروی را از در شرکت بیرون کنند تا برود. من از داخل بنگاه معاملاتی از طبقه بالا ۵ دقیقه قبل از انجام ملاقات، دو اتومبیل سیاسی سفارت شوروی را دیدم که وارد منطقه شدند. یکی از آن‌ها ولادیمیر فیسینکورا پیاده کرد و کمی پایین‌تر از محل ملاقات، اتومبیل دیگر که دارای چند نفر سرنشین از اعضای سفارت شوروی بودند، با فاصله کمی در محل دیگری پارک کرد. من مراتب را با بی‌سیم به اطلاع دوستانم آقایان علوی و مهرافشار که در داخل ساختمان قبلاً محمدرضا سعادت را بازداشت و حضور داشتند، رساندم. پس از این که فیسینکو به داخل ساختمان رفت چند دقیقه طول نکشید که از در ساختمان به بیرون پرتاب شد و در حال دو، خود را به اتومبیل رساند و هر دو اتومبیل سفارت شوروی فوراً محل را ترک کردند.

من به داخل ساختمان به سایرین پیوستم و تصمیم گرفته شد که محمدرضا سعادت بدون دست‌بند از ساختمان خارج و به اتومبیل منتقل شود. یادداشتی از جیب او در آمد که خواسته‌های مجاهدین خلق از شوروی‌ها در آن یادداشت بود و در هنگام بازجویی یادداشت ضمیمه پرونده شد و محمدرضا سعادت اعتراف کرد که مدتی است که با فیسینکو در ارتباط است.

هنگام انتقال محمدرضا سعادت به مینی بوس کمیته، او فرار کرد و فریاد می‌زد: مردم به دادم برسید. این‌ها ساواکی هستند که می‌خواهند مرا دستگیر کنند. که بلافاصله یکی از اعضای کمیته او را گرفت و سوار اتومبیل کرد. پس از بردن او به ساختمان پشت سفارت آمریکا، بازجویی از محمدرضا سعادت به وسیله آقای علوی و آقای جهانگیری آغاز شد و ماشالله قصاب سه نفر از اعضای گروه را در آن جا گذاشت و رفت. پس از چند دقیقه‌ای من هم بازجویان را به حال خود گذاشتم و به طبقه بالا برای استراحت رفتم و در حال استراحت بودم که ساعت یک و نیم شب آقایان علوی و جهانگیری به سراغ من آمدند و گفتند بازجویی پایان یافته هرچه زودتر او را باید به زندان تحویل دهند.

به ماشالله قصاب تلفن کردم و گفتم که کار بازجوها تمام است. باید او را هر چه زودتر تحویل زندان بدهید. نامبرده که شبها در اتاق جوار اتاق سفیر آمریکا می‌خوابید و محافظ سفیر آمریکا بود گفت حالا این موقع که نمی‌شود. به ماشالله قصاب گفتم مجاهدین داخل کمیته شما افرادی دارند. بنابراین، بعید نیست برای این که دست آن‌ها برای رابطه با شوروی‌ها آشکار نشود، به این ساختمان بریزند هم ما را می‌کشند و هم محمدرضا سعادت را. تلفن را قطع کرد. پس از چند دقیقه به ساختمان لاجوردی آمد گفت شما تا به حال هر چی گفته‌ای درست از آب درآمده است. او محمدرضا سعادت را برای تحویل به زندان با خود برد ولی سه محافظ را همان جا گذاشته بود.

من که شب به منزل عمه خود واقع در یوسف‌آباد رفته بودم و معمولاً همان جا به طور پنهانی زندگی می‌کردم، ساعت هفت صبح ماشالله کاشانی‌خواه رئیس کمیته سفارت آمریکا تلفن کرد و خواهش کرد امروز زودتر به کمیته بروم. وقتی نزد او رفتم گفت ساعت ۵ صبح گروهی از مجاهدین به ساختمان لاجوردی حمله و تمام شیشه‌ها را با تیراندازی خرد کردند و سه نفر محافظ را خلع سلاح کرده‌اند. دنبال محمدرضا سعادت و ساواکی‌ها می‌گشتند. من هم به آن‌ها گفتم در این جا ساواکی نداریم و محمدرضا سعادت هم به زندان تحویل داده شده است.

وی اضافه کرد که مجاهد خلقی را در کمیته شناخته و صبح او را اخراج کرده است. این شخص سربازی بوده که در گارد شاهنشاهی در دفتر یکی از فرماندهان به نام سرهنگ گلستانه کار می‌کرده و باعث دستگیری فرمانده و کشته شدن او با چند تن از افسران گارد شاهنشاهی شده است.

در مورد محمدرضا سعادت و ارتباط مجاهدین خلق با دستگاه اطلاعاتی شوروی شخصی از دیپلمات‌های سفارت شوروی به نام کوزیچکین دبیر دوم سفارت که عضو KGB و مسئول رمز سفارت شوروی بعد از انقلاب بود و چند سالی هم با ساواک و انگلیسی‌ها همکاری می‌کرد، پس از لو رفتن به ناچار از طریق مرز ترکیه خارج شد و ابتدا به انگلستان، و سپس به آمریکا پناهنده شد. او در کتابی که نوشته است به موضوع مجاهدین خلق اشاره کرده و رابطه آن‌ها با شوروی‌ها و این که شوروی‌ها روزنامه‌ها و بیانیه‌های مجاهدین را در مسکو چاپ می‌کردند و با پیک سیاسی وارد ایران می‌کردند و به مجاهدین تحویل می‌دادند. هم چنین پول‌هایی که مجاهدین از شوروی‌ها قبل از انقلاب و بعد از انقلاب دریافت می‌کردند، مطالبی نوشته است. پس از دستگیری محمدرضا سعادت روزنامه‌های متعدد درباره دستگیری محمدرضا سعادت مطالبی

نوشتند. متأسفانه من حالا آن‌ها را ندارم. ولی یک هفته‌نامه به نام رهایی، نشریه سازمان وحدت کمونیستی، مقاله مفصلی نوشته که به پیوست تقدیم می‌کنم و این مطلب در صفحه ۶ روزنامه آیندگان در تاریخ یکشنبه ۷ مرداد، نیز منتشر شده است.

در یادداشتی که محمدرضا سعادت‌ی در جیب داشت مطالب زیر که خواسته مجاهدین از شوروی‌ها بود تا آن جایی که به خاطر دارم، موارد زیر بود:

- ۱- تعدادی ضبط صوت همراه با فرستنده مورد نیاز است.
- ۲- دوربین‌های کوچک یا دوربین‌های میکروفیلم لازم دارند.
- ۳- گیرنده و فرستنده‌های کوچک نیاز دارند.
- ۴- آموزش لازم را در امور بایگانی طبقه‌بندی شده پرونده‌ها را نیاز دارند.
- ۵- دستگاه‌های استراق سمع از فواصل دور را لازم دارند.
- ۶- اطلاعات در مورد فعالیت‌های CIA آمریکا در ایران را لازم دارند تا افراد شناخته شده را به موقع حذف کنند.
- ۷- بیسیم‌های مخصوص در اختیارمان قرار دهند تا مرکزیت بتواند با تمام شاخه‌های خود در سراسر کشور بدون دغدغه خاطر در ارتباط باشد.
- ۸- کمک‌های مالی و سلاح به این سازمان را ادامه دهند.
- ۹- در صورت به خطر افتادن سازمان، ترتیب خروج سران مجاهد از ایران داده شود.

در روزنامه‌های منتشره پس از روز ۶ اردیبهشت ۵۸، درباره دستگیری محمدرضا سعادت‌ی، مخصوصاً روزنامه‌های گروه‌های چپ، قلم فرسایی و با اشاره به نام من و دوستم آقای جهانگیری ما را وابسته به آمریکا و گردانندگان اصلی کمیته مستقر در سفارت آمریکا می‌دانستند. نه تنها صحت نداشت، بلکه هر دو به وسیله همین کمیته اسیر شده بودیم و در مذاکره با رده‌های بالادست کمیته‌ها متوجه شدیم که از افراد سازمان مجاهدین اسلامی و به آیت‌الله خمینی خیلی نزدیک و بسیار ضد کمونیست هستند. به آنان تفهیم کردیم که نفوذ تمام گروه‌های چپ با پشتیبانی شوروی خطر بالقوه امروز است. در واقع آتش مبارزات بین اسلامی‌ها و تمام احزاب و گروه‌های چپ را، با بازداشت محمدرضا سعادت‌ی، از رهبران سازمان مجاهدین خلق در هنگام ملاقات با دبیر اول سفارت شوروی - عضو شناخته شده KGB - را روشن کردیم که نتیجه‌اش به قلع و قمع تمام احزاب و گروه‌های چپ منجر شد که سازمان دهندگان انقلاب علیه پادشاه مظلوم و از بین رفتن انسان‌های فرهیخته و مشروطیت و آرامش

در ایران ندان

متأسفانه موفق به بدست آوردن تنها یکی از روزنامه ها، به نام رهایی (نشریه سازمان وحدت کمونیستی) شدم. کپی این مقاله بسیار ریز چاپ شده، لذا مطالب مربوطه را بدون تغییر در پیوست زیر آورده‌ام. اگر برخی مطالب صحیح نباشد، مربوط به روزنامه وحدت کمونیستی است و نظر شخصی من نیست:

رهائی

شماره ۱۰۰۰

مصفی چمران در رأس ساواک

ارتش تدارک کودتا می یابد

دولت بازرگان نماینده دست دوم سرمایه‌داری

حزب توده گامی دیگر در راه پیروزی

در دفاع از مجاهد اسیر سعادت

امریکای مرکزی در حال انقباض است

دربار آزادی گامی بزرگ در گامهای انقلاب

با وجود این که در این روزها در تهران و سایر شهرهای ایران، به واسطه تغییرات در کادر ساواک، نوعی بی‌ثباتی و سردرگمی در این دستگاه استوار شده است، اما این بی‌ثباتی و سردرگمی، در واقع، نشانه‌ای از ضعف و انحلال این دستگاه است. در این میان، مصفی چمران، که در رأس این دستگاه قرار گرفته است، نقش مهمی در این بی‌ثباتی و سردرگمی ایفا کرده است. چمران، که در گذشته، به واسطه فعالیت‌های خود در زمینه مبارزه با رژیم پهلوی، به عنوان یک مبارز شناخته شده بود، در این دستگاه، به واسطه فعالیت‌های خود، به عنوان یک مدیر شناخته شده است. چمران، که در گذشته، به واسطه فعالیت‌های خود، به عنوان یک مبارز شناخته شده بود، در این دستگاه، به واسطه فعالیت‌های خود، به عنوان یک مدیر شناخته شده است.

ریاست جدید ساواک و رکن دوم

مهر پرزاد ریاست برقرار نگردد

ریاست جدید ساواک، که در رأس آن، مصفی چمران قرار گرفته است، در این دستگاه، به واسطه فعالیت‌های خود، به عنوان یک مدیر شناخته شده است. چمران، که در گذشته، به واسطه فعالیت‌های خود، به عنوان یک مبارز شناخته شده بود، در این دستگاه، به واسطه فعالیت‌های خود، به عنوان یک مدیر شناخته شده است.

از مجاهد سعادت دفاع کنیم

گامی بزرگ در راه پیروزی

مجاهد سعادت، که در گذشته، به واسطه فعالیت‌های خود، به عنوان یک مبارز شناخته شده بود، در این دستگاه، به واسطه فعالیت‌های خود، به عنوان یک مدیر شناخته شده است. چمران، که در گذشته، به واسطه فعالیت‌های خود، به عنوان یک مبارز شناخته شده بود، در این دستگاه، به واسطه فعالیت‌های خود، به عنوان یک مدیر شناخته شده است.

ریاست جدید ساواک و رکن دوم

مصطفی چمران در ریاست ساواک قرار می‌گیرد

ساواک، این مخوف‌ترین دستگاه پلیسی و تفتیش عقاید جهان، که سالهای سال عهده‌دار سرکوب جنبش انقلابی ایران بود، دوباره و به همت دولت موقت انقلابی تجدید سازمان یافت و مصطفی چمران، مسئول تشکیلات سازمان لبنانی اَمَل با حفظ سمت در آن تشکیلات به ریاست این اداره و رکن دوم ارتش منصوب گردید.

طبق اطلاعات موثق دیگر، تا به حال اداره سوم و هشتم ساواک نیز تجدید سازمان یافته و عده‌ای از زبردست‌ترین مأمورین ساواک آریا مهری، دوباره به خدمت خوانده شده‌اند و برخی دیگر از مأمورین در خدمت کمیته‌های تحقیق و بازداشت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و کمیته‌های امام قرار گرفته‌اند. از آن جمله‌اند... جهانگیری، رئیس سابق ساواک منحل گنبد که خود داوطلبانه به دادگاه انقلاب مراجعه نموده و پس از چند روز به اصطلاح تحقیق بنا براین تشخیص که او با مردم "همکاری" می‌نموده، آزاد شده و امروز همراه سید مرتضی موسوی ساواکی فعالانه در کمیته مستقر در سفارت آمریکا به انجام وظیفه مشغول است. جهانگیری کسیست که رد پای او در دستگیری مجاهد مبارز محمدرضا سعادت‌نی نیز مشاهده گردید. این سؤال که چگونه ساواک ضد مردمی با آب تطهیر یکباره اسلامی و مردمی می‌گردد، نکته‌ای است که باید زمامداران جدید به آن پاسخ گویند. این زمامداران هستند که باید روشن نمایند که چگونه دستگاه مخوفی که حدود بیست سال ترور و اختناق را بر سراسر ایران گسترانده بود، میتواند نهاد مردمی یابد و در خدمت انقلاب قرار گیرد. با توجه به زمینه‌سازیهایی قبلی، امیرانتظام در مورد لزوم تجدید حیات ساواک برای فعالیت‌های ضد جاسوسی این دولت است که باید روشن نماید که چگونه قادر خواهد بود که عملکرد پلیس سیاسی که بدست جاسوسان خارجی بوجود آمده را صرفاً محدود به تعقیب جاسوسان نماید؟

آنچه طبیعی و در خور توجه است جهت‌یابی مشخص ضد کمونیستی ساواک جدید است، که گویا تحت نام «سازمان تداوم انقلاب»، فعالیت میکند. اگر در گذشته ماموران جاسوسی سیا و موساد هدایت ورهبری ساواک را به عهده داشتند، امروز کسانی چون مصطفی چمران "شخصیت" مبارز ضد کمونیست و همکار نزدیک موسی صدر، در رهبری این سازمان «جدیدالتأسیس» قرار گرفته‌اند. مصطفی چمران که سابقه او برای بسیاری از مبارزان ایران شناخته شده است

در سمت جدید با حفظ سمت در رهبری تشکیلات ارتجاعی "جنبش امل" لبنان و با همکاری متخصصین معلوم الحال آن سازمان در حال سازماندهی ساواک جدید میباشد.

مصطفی چمران، شخصی است که ضمانت خروج فضاحت آمیز محمد منتظری را از فرودگاه مهرآباد نمود. وی رئیس سابق مدرسه شیعیان جنوب لبنان است که بودجه آن توسط دولت ایران و شخص منصور قدر سفیر سابق ایران در لبنان و مسئول ساواک پرداخت می گردید. وی کسی است که بعلت نفوذش در تشکیلات امل از مسببین اصلی واقعه دردناک سقوط تل زعتر و تبعه در طول جنگ داخلی لبنان بوده است. چنین شخصی امروز بر مسند نصیری معدوم قرار گرفته، تا بار دیگر این سازمان پلیسی را تجدید حیات دهد.

آیا وجود شخص چمران و دیگر مسئولین امل در راس سازمان امنیت جدید، امری تصادفی است؟ آیا همکاری دولت ایران با امل، سازمانی که بعلت وابستگی بی چون و چرایش به عربستان سعودی و سوریه مورد تنفر توده های مردم عرب است. صرفاً ناشی از عدم شناخت بازرگان از شاگرد قدیمی اش، دکتر چمران است؟ آیا دولت جدید نمی داند که جنبش ملی لبنان، علیرغم فشارهای بسیار تا بحال این دارو دسته ارتجاعی را به رسمیت نشناخته و هیچگونه همکاری را با آنان در جنوب لبنان جایز نمی شمرد؟ آیا گردانندگان رژیم کنونی، نمی دانند که جنبش امل و شخص چمران در رابطه ای بسیار نزدیک با فالانترهای لبنانی قرار داشتند و شب حمله فالانترها به تبعه به بهانه نفوذ وسیع نیروهای چپ در تبعه آنجا را یکسره به ارتجاع لبنان تقدیم نمودند؟

آیا آقایان نمی دانند که تا این لحظه از وجود نمایندگان امل در "رهبری نیروهای مشترک جنبش ملی لبنان و جنبش مقاومت فلسطین" خبری نیست و چمران و دوستانش نظاره گر منفعل و حتی کارشکن در مبارزات ضدامپریالیستی و ضد صهیونیستی توده های زحمتکش فلسطین و لبنان می باشد؟

بنظر ما جواب این سوالات برای همه گردانندگان حکومت جدید روشن است. هستند بسیار کسانی که امروز بر اریکه قدرت سوارند، و تا دیروز خود شاهد جنایات این دارودسته بوده و حتی علیه آن قلمفرسایی می کردند. بسیاری اشخاصی که خود در لبنان از نزدیک در جریان امور بوده و بر کلیه زدوبندهای مشکوک باند چمران نظارت داشتند.

اگر اینان امروز مصلحت اندیشانه سکوت کرده اند و لب از لب نمی گشایند.

هستند کسانی که با دلایل کافی خیانت گذشته آمل را به جنبش ملی لبنان و انقلاب فلسطین افشاء نمایند و نگذارند که گردانندگان آن اکنون در رأس سازمان مرتجعی چون ساواک، استبداد را مجدداً در ایران برقرار نمایند.

مادولت موقت و شخص مهندس بازرگان را مسئول تجدید حیات ساواک دانسته و اعلام می‌نماییم که با تمام قدرت در افشاء این سازمان مخوف پلیسی و گردانندگان آن برخوایم خاست و خطرات آنرا هم متحمل می‌شویم و با آن مقابله می‌کنیم. آقای دکتر مصطفی چمران، مسئول تشکیلات سازمان ارتجاعی آمل و رئیس جدید سازمان امنیت و اطلاعات کل کشور باید بداند که مبارزینی که با ساواک آریامهری و موساد و سیا به جنگ پرداخته و از آن مبارزه پیروز درآمدند، از مبارزه علیه او نیز ابائی ندارند و تارهایی کامل ایران از بند استعمار و استثمار به مبارزه خویش ادامه می‌دهند.

از مجاهد سعادت‌ی دفاع کنیم

الف- بیدار نگاهی به مسئله سازمانها و دول خارجی

فضای سیاسی ایران پس از سرنگونی رژیم شاه وارد مرحله جدیدی از حیات خود گردید. موج نوینی از حرکات و حملات غیردموکراتیک و وحشیانه علیه نیروهای دموکرات و انقلابی جوشیدن گرفت. بجای ادامه‌ی سرکوبی امپریالیسم و قطع کامل و همه‌جانبه نفوذ آن، پیکان حملات به ناگهان متوجه نیروهای مبارز و راستین و آنهم تحت شعارهای «وحدت طلبانه» گردید. چریکهای فدایی خلق، مجاهدین خلق، کارگران مبارز صنعت نفت، اعضاء حزب کارگران سوسیالیست و جنبش‌های آزادی خواهانه ملی، کردها، ترکمن‌ها، اعراب و غیره را با برچسب‌های ضدانقلابی و منافق سرکوب کردند - پس از همه‌ی این نمونه‌ها امروز با دستگیری و شکنجه یکی دیگر از مبارزین راستین جنبش ضد امپریالیستی ایران یعنی مجاهد محمدرضا سعادت‌ی عضو سازمان مجاهدین خلق ایران مواجه هستیم. اتهام او جاسوسی برای شوروی است. او در تاریخ ۱۳۵۸/۲/۶، توسط گروهی از پاسداران انقلاب اسلامی و از طرف کمیته‌ای مشکوک به سرپرستی دو تن از اعضاء فعال ساواک، منحل به نامهای "سید مرتضی موسوی" و "جهانگیری" مستقر در ضلع غربی سفارت آمریکا، دستگیر و به قول خودشان در خانه "امنی" مورد بازجویی و شکنجه و آزار قرار گرفته است. با وجود افشاگری وسیع در سطح کشور و حساس شدن افکار عمومی در مورد دستگیری او با کمال تعجب هیچگونه برخورد مسئولی از طرف مقامات رسمی و نیمه رسمی بویژه از طرف رهبری و شورای انقلاب به اینگونه حرکات مشکوک توطئه‌آمیز نمی‌شود.

دولت پس از سکوت سنگین به طور خلاصه موضع می‌گیرد که اینها به دولت مربوط نیست. دادستان انقلاب اسلامی هم جز دروغ گفتن و توجیهاات بی‌سروته هیچ پاسخی نمیدهد. در این میان تنها نیرویی که با حرارت و دلگرمی تمام وارد معرکه می‌شود و با مسئولیت غیر قابل باوری به لجن مالی و حملات سرسختانه علیه سازمان مجاهدین خلق و مجاهد اسیر سعادت می‌پردازد، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی است که چند ماه پیش پا به عرصه سیاست گذارد. این توطئه‌ی سکوت و سپردن تسویه حسابها به دست عده‌ای جوجه فاشیست مذهبی که لبه تیز حمله را بسوی نیروها و عناصر مترقی و انقلابی مسلمان و غیر مسلمان، کمونیست یا دموکرات، یعنی کسانی که آزمایش خود را در دوران دیکتاتوری رژیم پهلوی پس داده‌اند، گرفته‌اند، چه معنایی می‌دهد؟ امروز بر خلاف تصور، ضد انقلاب و خرابکار به کسی گفته می‌شود که در زمان رژیم شاه، هم به این صفات محکوم شده بود. برجسب ضد انقلاب آنقدر کشدار شده است که از تهرانی شکنجه‌گر تا سعادت‌ی شکنجه‌شده را در کنار هم شامل می‌شود. این بخاطر برخورد دوگانه ایست که هم با عناصر ارتجاعی هم با عناصر انقلابی میشود. آقای تهرانی تا حد یک شکنجه‌گر مظلوم و مهربان و وظیفه شناس و حتی قاضی دادگاه صعود میکند و آقای محمد منتظری با حملات نظامی به فرودگاه و گرفتن خروجی اجباری، با زور و قلدری و بدست گرفتن نمایندگی حزب جمهوری اسلامی و دولت و ملت ایران و دولت و ملت لیبی و غیره موفق می‌شود از کشور خارج شود بدون اینکه معلوم باشد تحت چه ضوابط و روابطی چنین انعطاف‌های حاتم‌بخشانه‌ای مجاز می‌باشد. در حالیکه از طرف دیگر نه دولت، نه رهبری و نه هیچ مقام دیگری، زمانی که عماد شیبانی و یا محمدرضا سعادت را با اتهاماتی آنهم ناوارد و دروغ بعنوان "قاچاقچی و جاسوس" دستگیر می‌کنند، حتی زمره مجازات اعدام در مورد آنها پیش کشیده می‌شود عکس‌العمل نشان نمی‌دهند. شاید هستند انسان‌های خوش باور و ساده‌پنداری که یا تحت تاثیر تبلیغات یا عوامل دیگر نمی‌توانند چنین اجحافات و بی‌عدالتی‌های حکومت عدل اسلامی را تشخیص دهند. ولیکن بسیاری از مردم آگاه و هوشیاری که از خود می‌پرسند: آیا رهبری و شورای انقلاب دولت و دادگاههای انقلاب، تا باین حد از امور جاری جامعه بی‌خبر و بی‌اطلاع هستند؟! آیا از این قضایا و حوادث با اطلاع هستند ولیکن کاری از دستشان ساخته نیست؟! و یا اینکه زبانمان لال از همه چیز اطلاع دارند ولیکن خودشان را به کوچه علی‌چق زده‌اند؟! و یا... دولت در قبال مسئله فوق‌الاعلام می‌کند که هیچگونه دخالتی در دستگیری و بازداشت و بازجویی سعادت‌ی نداشته است. به زعم آقای

طباطبایی، سخنگوی دولت، اصولاً این مسئله ربطی به دولت ندارد. روش دادستان انقلاب هم پس از آن همه اشکال تراشی‌های حقوقی و قانونی، با آن دروغ‌های آشنا احتیاج به افشاگری ندارد. اما آنطرف‌تر با کمی توجه به نقش سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و کمیته "غیبی" که مأمور دستگیری مجاهد سعادت می‌شود، به نفس توطئه و اهمیت سرکوبی نیروهای انقلابی پی می‌بریم. امروزه دیگر شکار انقلابیون به تفریح و سرگرمی و خود شیرینی‌های عده‌ای انقلابی‌نما که تازه لباس عوض کرده‌اند بدل شده است. (آریامهر آسوده بخواب که یارانت زنده‌اند!!) چه کسانی فرمان شکار انقلابیونی نظیر سعادت را صادر میکنند؟ آیا واقعاً مسئله اصلی جاسوس گرفتن است؟ اگر اینطور است، چطور شد ظرف اینهمه سال و بخصوص پس از انقلاب، یک نفر جاسوس سیا دستگیر و یا محاکمه نشد؟ آیا تأکید بر روی رابطه با شوروی چیزی جز بدنام کردن مجاهدین خلق و همچنین کمونیستهای صادق و انقلابی است؟ آیا اصولاً اگر چنین چیزی هم مطرح باشد، چه کسی صلاحیت قضاوت عادلانه را خواهد داشت؟ قضاوت درباره سازمان مجاهدین و محمدرضا سعادت نه در صلاحیت مشتی تفنگدار ماجراجو مشکوک و یا سازمان‌های جدیدالولاده‌ای که ماهیت آنها هنوز برای مردم روشن نیست، بلکه تنها در یک داوری عادلانه خلقی و انقلابی جایز و امکان‌پذیر است.

با توجه به تاریخچه مبارزات انقلابی سازمان مجاهدین خلق و زندگی و شهادت حماسه آفرینانی چون رضایی‌ها، سعید محسن‌ها، بدیع‌زادگان‌ها، حنیف‌نژادها، میهن‌دوست‌ها، و همچنین مبارزات ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی کنونی این سازمان، هیچکدام از اتهامات منتسب به این سازمان نمی‌تواند کوچکترین خدشه‌ای به اعتبار و حیثیت آن سازمان وارد کند.

اتهام جاسوسی به سعادت، ابتدا توسط "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" در اطلاعیه شماره ۱۹ پخش گردید. این اطلاعیه قبل از آنکه مسئله "جاسوسی" سازمان مجاهدین خلق را در اذهان عمومی مطرح کرده باشد، به حساسیتی علیه کارگزاران این توطئه و شیوه مرموز و مشکوک چنین تدارکات مذبحانه‌ای که هر روز علیه جریان‌ات مترقی علم میشود، تبدیل شد و سؤالات زیادی برای مردم مطرح کرد منجمله‌اینکه:

افراد این کمیته غیبی که هیچ مقام قانونی و شرعی مسؤولیت آن را بعهده نگرفته است و خارج از کمیته‌های ۱۴ گانه عمل نموده و از طرفی مأمورین آمریکائی سفارت هم بر آنها نظارت داشته‌اند، چه کسانی هستند؟

این کمیته چه رابطه‌ای با دادسرای انقلاب اسلامی دارد که قادر است پس از چهار روز از زمان دستگیری (۵۸/۲/۶) تا (۵۸/۲/۱۰) اجازه ملاقات به دادستان یعنی هادوی بدهد؟ این کمیته مرموز از طرف چه قدرتی رهبری میشود که هیچ مقامی رسمی و نیمه رسمی حاضر نمیشود درباره آن و اقدامات خودسرانه‌اش سخن بگوید؟ همینطور است درباره "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" که بیش از چنین ماه از موجودیت آن نمیگذرد و دارای چنان قدرت و اختیاراتی است که اسناد و مدارک مربوط به حادثه اخیر را بدست گرفته و همه مراجع رسمی دولتی و شرعی را تهدید می‌کند و می‌خواهد به تنهایی وارد میدان شده و "حقیق" را برای خلق روشن کند. از این بالاتر اینکه بدون اجازه و ترس از مقامات ذی صلاحیت مستقلا به نشر خارجی این به اصطلاح اسناد اقدام می‌نماید. رابطه این سازمان با آن کمیته غیبی چیست؟

بقول معروف "هرچه بگنند نمکش می‌زنند وای به روزی که بگنند نمک." زمانیکه مرز بین قاضی و متهم، قضاوت و اتهام، مخدوش می‌شود، می‌بایست قبل از همه این مرز را شناخت و تعیین کرد. تا سؤالات فوق برای توده‌های مردم روشن نشود، چگونه می‌توان به صحت ادعاها و احکامی که از طرف مقامات و منابع نا روشن و حتی مشکوک صادر میشود اطمینان داشت. حال بر فرض محال، گیریم که مجاهد محمدرضا سعادت جاسوس اجنبی یعنی روسها باشد. اثبات این مسئله جز از طریق مراجع و مقامات صلاحیتداری که نمایندگان حقیقی مردم باشند، واقعی و عادلانه نخواهد بود. چنین اتهامی تنها از طریق یک دادگاه خلقی و آزاد، بدون هیچگونه شکنجه و آزار و زدوبندهای پشت پرده قابل رسیدگی و بررسی است. در غیر این صورت قادر نیست که انسانی، قانونی و حتی شرعی باشد. ولی دادگاههای کنونی چگونه عمل میکنند؟ در مورد انقلابیون چه برخوردی دارند؟ آن کدام مرجع قانونی یا شرعی است که دستگیری مخفیانه و شکنجه و بازجویی و اقرار گرفتن‌های آریامهری را تجویز می‌کند؟ نکند که دادگاه‌های نظامی و ساواکی دوران طاغوت هنوز خبر ندارند که انقلابی صورت گرفته است و کماکان بکار خود ادامه می‌دهند؟

تا زمانی که توده‌های ستم‌دیده و آگاه در صحنه مبارزه حضور دارند، حقیق را نمی‌توان کتمان کرد. پشتیبانی توده‌های عظیم مردم از سازمان مجاهدین و مجاهد اسیر سعادت و اعتراض به اتهامات و اجحافات دست‌اندرکاران امور و علیه توطئه‌های خائنانه‌ای که در کار است، حمایت آیت‌الله طالقانی، زنجانی و سخنرانی مادر قهرمان رضایی‌ها، تحصن خانواده‌های مجاهدین و راهپیمایی چند صد هزار نفری، همه و همه سند بی‌گناهی مجاهد اسیر و خیانت انقلابی نماها و توطئه‌های زیرکانه عوامل

داخلی و خارجی امپریالیسم می‌باشد.
بنابراین در اینجا اگر محاکمه و قضاوتی هم در میان باشد قبل از همه، محاکمه
توطئه‌گران و انقلابی‌نماهایی که خود را در مقام قضاوت قرار داده‌اند مطرح است
و این قضاوت دیر یا زود در پیشگاه خلق‌های قهرمان ایران صورت خواهد گرفت.

فصل ۳۷

روح‌الله خمینی و خانواده‌اش و وابستگی خانواده او به دستگاه اطلاعاتی انگلیس

آیت‌الله سید مرتضی پسندیده برادر بزرگ روح‌الله خمینی در کتابی نوشته است سید احمد جد خمینی به جز سکینه خانم مادر بزرگ آیت‌الله خمینی، قبل از ازدواج با سکینه خانم، دو همسر دیگر به نام‌های شیرین دختر مرحوم عابد گلپایگانی و بی‌بی جان خانم دختر کربلایی صدرعلی خمینی داشته است.

شیرین خانم و بی‌بی جان خانم در تاریخ ۱۲ ذی‌القعدة ۱۲۵۴، هجری مطابق با ۷ بهمن ماه ۱۲۱۷ شمسی، برابر با ۲۷ ژانویه ۱۸۳۹، مهریه خود را به سید احمد جد آیت‌الله خمینی صلح می‌کنند و در این تاریخ هرسه همسر سید احمد زنده بودند. در این کتاب اشاره شده است که سید احمد جد خمینی اهل کشمیر بوده و از کشمیر به گلپایگان رفته است.

در گزارشی آمده است شخصی به نام درویش علی، مامور جاسوسی انگلستان در منطقه گلپایگان و خمین زندگی می‌کرده است، او از اتباع انگلیس بوده و از طرف کمپانی هند شرقی برای انجام ماموریت‌های جاسوسی، از هند به ایران اعزام شده بوده است.

پس از ورود یک نفر انگلیسی به نام لایارد به صورت یک درویش جدید، ماموریت درویش علی به پایان می‌رسد.

سید احمد هندی هم در ۲۷ ژانویه ۱۸۳۹، هر دو همسر یاد شده بالا را طلاق می‌دهد، قصد بازگشت از ایران به هندوستان را داشته است. ولی سید احمد هندی و درویش‌علی که ماموریتش به پایان رسیده بود، هم زمان از جانب انگلیسی‌ها به بغداد احضار می‌شوند و در آن جا با هنری لایارد و میت فورد ۲ نفر از افسران جاسوسی انگلیس در بغداد ملاقات می‌کنند. در این ملاقات، اوضاع سرزمین‌های تخت اختیار بختیاری‌ها برای آنان تشریح و به سوالات آنها پاسخ می‌گویند. سید احمد خمینی پس از این ملاقات، مجدداً با سرو وضعی بسیار مرتب این دفعه به صورت یک فرد عادی و نه در هیأت درویشی به ایران باز می‌گردد و این دفعه به جای گلپایگان در خمین اقامت می‌کند.

در کتاب آیت‌الله مرتضی‌پسندیده آمده است، سید احمد پس از ساکن شدن در خمین در تاریخ ۱۷ ماه رمضان ۱۲۵۷، هجری با سکینه خانم دختر خان محمد حسین بیگ، خواهر یوسف خان ازدواج می‌کند.

سید احمد پس از بازگشت از بغداد با دریافت حقوق‌های معوق خود که در مسلک درویشی از انگلیس‌ها دریافت می‌کرده با سرمایه کافی به صورت یک نفر خان قدرتمند نمایان می‌شود. به نظر می‌رسد که ماموریت او این بوده است که از وضع خوانین بختیاری و کاروان‌های تجاری اطلاعاتی جمع‌آوری و به انگلیسی‌ها بدهد. از هنگامی که نام روح‌الله خمینی در ایران بر سر زبان‌ها افتاد جسته و گریخته شنیده می‌شد که پدر بزرگ او از هندوستان به ایران آمده است و به اصطلاح هندی زاده است.

در جلد دوم کتاب آثار الحجه در صفحات ۲۴ تا ۴۵ که در سال ۱۲۳۳ شمسی، نوشته شده است از جد خمینی به نام السید احمد الهندی نام برده شده است. در تاریخ ۲۵ دی ماه ۱۳۵۷، آیت‌الله سید مرتضی‌پسندیده هفت روز قبل از بازگشت خمینی به ایران، به عنوان برادر بزرگ‌تر در روزنامه اطلاعات صریحا اعلام کرد که جد ما سید احمد از اهالی کشمیر بوده است و در جوانی خود به ایران مهاجرت کرده است.

آیت‌الله پسندیده نوشته است جد ما آقا سید احمد از اهالی کشمیر بوده است که در جوانی خود به ایران مهاجرت کرده است. وی اضافه کرده که جد اعلای ما به نام دین علی شاه در هندوستان ساکن بوده و از علمای کشمیر بوده است. دین علیشاه اصالتا از اهالی نیشابور بود، سپس به هندوستان و کشمیر سفر می‌کند. سفر سید احمد هندی به ایران پس از کشته شدن پدرش دین علی شاه در سال ۱۸۲۴ میلادی، بوده است. پسر بزرگ سید احمد هندی به نام مصطفی هندی پدر آیت‌الله پسندیده و روح‌الله خمینی بوده است. به همین جهت روح‌الله خمینی نام پدر خود را بر روی فرزند ارشد خود مصطفی گذاشته بود.

مصطفی، فرزند ارشد خمینی، بیش از یک سال قبل از انقلاب ۲۲ بهمن در عراق به طور مشکوک می‌میرد و خمینی و دار و دسته اش، ساواک رژیم پادشاهی را باعث کشتن مصطفی خمینی اعلام کردند.

در سال ۲۰۰۶ میلادی، یکی از همکاران من به نام آقای شفاعی از آلمان به من تلفن کرد و گفت پروین خانم خواهر همسر مصطفی خمینی فرزند روح‌الله خمینی در مورد کشته شدن مصطفی خمینی مطالبی دارد که می‌خواهد با تلفن در اختیار شما

بگذارد. پروین خانم خواهر همسر مصطفی خمینی در آن زمان مقیم لندن بود و من با تلفنی که داده شده بود با او تماس گرفتم.

پروین خانم از قول خواهرش که همسر مصطفی خمینی بود، گفت: «مصطفی شوهرش با فعالیت‌های پدر خود روح‌الله خمینی مخالف بود. از طرفی سید مصطفی با صدام حسین رئیس جمهوری عراق روابط نزدیکی داشت. احتمالاً از فعالیت‌های پدرش نیز اطلاعاتی در اختیار صدام قرار می‌داد و سپس اضافه کرد یک شب دو طلبه ناشناس به منزل ما در عراق آمدند تا با مصطفی خمینی دیدار داشته باشند. این دو نفر بر اساس تعارف سید مصطفی شب را در قسمتی از منزل که بیرون از محوطه سکونت خانواده بود، ماندگار شدند. سید مصطفی دستور داد تا مستخدم ۳ فنجان قهوه برای او و مهمانان ببرد تا به همراه دو نفر به صحبت بنشینند. همزمان گفت دو رختخواب تو اتاق انداختند. مصطفی خمینی تا صبح به اتاق خود بازنگشت. وقتی صبح مستخدم برای دادن صبحانه به اتاق رفت دید رخت خواب‌ها دست نخورده و خبری از مهمان‌ها نیست. مصطفی خمینی همان جا که نشسته بوده فوت کرده است. بعداً معلوم شد که در قهوه سید مصطفی سم ریخته شده است.»

همسر سید مصطفی خمینی به شخص روح‌الله خمینی پدر مصطفی مشکوک بود. وی گفته است: «از اختلافات شوهرش با پدرش آگاهی داشته است و اشاره می‌کند که روح‌الله خمینی حتی در مراسم نماز بر جسد سید مصطفی خمینی حاضر نشد.»

از مطالب یاد شده بالا پسر سید مصطفی به نام حسین خمینی آگاهی داشت. همیشه نسبت به پدر بزرگ خود با سوء ظن نگاه می‌کرد او را باعث فوت پدرش می‌دانست.

روح‌الله خمینی از جوانی از طرفداران نواب صفوی و اخوان المسلمین در مصر بوده است همه به خوبی می‌دانند که اخوان المسلمین، ساخته و پرداخته دستگاه اطلاعاتی انگلیس در مصر بوده است.

باید یادآوری کنم که انگلستان از ۳۰۰ سال قبل، برای نفوذ در کشورهای خاورمیانه و آفریقا و آسیا از طریق نفوذ در مذاهب و ادیان، برای پیشبرد مقاصد امپراطوری انگلیس بهره می‌گرفت. در این زمینه دستگاه اطلاعاتی انگلیس از تمام کشورهای بزرگ رقیب مانند روسیه، آمریکا، چین و فرانسه گام‌های زیادی جلوتر است. دوران بهره‌گیری از مذاهب در ایران به قبل از سلسله قاجار می‌رسد. در تمام دوران سلسله قاجار، روحانیان زیان‌های بسیاری به ایران وارد ساخته‌اند. اما با روی

کار آمدن رضاشاه کبیر و آغاز مدرنیته در ایران به تدریج از نفوذ روحانیان در ایران جلوگیری به عمل آمد و از دخالت در امور دولت دست آنها کاملاً کوتاه شد. اما پس از حمله ناجوانمردانه و شوم انگلیس و شوروی و بعد آمریکا به ایران در شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی و تبعید رضاشاه کبیر به آفریقای جنوبی و آشفتگی اوضاع ایران، دوباره دست روحانیان در ایران باز شد و به تدریج در امور کشوری نیز مداخله می کردند. از جمله آیت الله کاشانی حتی به ریاست مجلس شورای ملی نیز رسید و بالاخره به علت مخالف بودن روحانیان و مذهبیین با اتحاد جماهیر شوروی در ایران، نفوذ انگلستان و پسر عموی آمریکا در ایران گسترش بیشتری یافت و با کمک دولت آمریکا سالانه میلیون‌ها دلار در اختیار آیت الله‌های مهم و بعضی از روحانیان برای توسعه حوزه‌های دینی و هزینه طلاب مدارس دینی پرداخت می شد.

در سال ۱۳۵۶، با روی کار آمدن دولت آقای جمشید آموزگار، به علت بهم ریزی اقتصاد ایران و به منظور صرفه جویی در بودجه، از پرداخت وجوهات به روحانیان خودداری و یا کم شد. به همین جهت به تدریج مخالفت روحانیان با دولت آغاز و در نتیجه موجبات سرنگونی رژیم پادشاهی پهلوی فراهم شد و ۴۳ سال فرمانروایی آخوندها، جز فقر و درد و شکنجه و زجر برای مردم ایران چیز دیگری به بار نیاورده است.

روابط روح الله خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران و نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام بسیار نزدیک و برجسته‌ترین موضوعاتی که بین دو نفر مورد بررسی قرار گرفته بود، شناخت و اعتقاد به برنامه‌ها و هدف‌های سیاسی اخوان المسلمین و نحوه مبارزات و تاکتیک‌ها و استراتژی‌های این سازمان اسلامی مصر و در مجموع جنبش اسلام‌گرای جوامع عربی از اوایل قرن بیستم بود.

در واقع هر دو نفر آنان با دیدگاه اخوان المسلمین و دیگر نهادها و گروه‌های اسلام‌گرای جهان عرب که نابودی اسرائیل و دشمنی و تقابل با کشورهای غربی از جمله اروپا و آمریکا را برای خود انتخاب کرده بودند.

روح الله خمینی پلا تفرم و برنامه اخوان المسلمین اسلام‌گرای رادیکال را که در سال ۱۹۲۸ میلادی، به وسیله حسن البنا عامل شناخته شده انگلیسی مصری تبار تاسیس شد، پذیرفته بود.

از جانب دیگر نواب صفوی که نام اصلی او مجتبی میرلوحی بود. چنان مجذوب و شیفته اخوان المسلمین اسلام‌گرای رادیکال شده بود که با برنامه‌ریزی مشخص و هدفمند شخصاً با تشویق آیت الله کاشانی و دوست نزدیکش خمینی به مصر سفر

کرد. یکی از نزدیکان و همسفران نواب صفوی درباره نواب صفوی می‌گوید که نواب صفوی روش فدا کردن جان خود در راه اسلام را در فاصله همین سفر به مصر آموخت. بی‌جهت نیست که نواب صفوی گروه تروریستی خود را به نام فدائیان اسلام نامید. به وضوح می‌توان گفت دیدگاه نواب صفوی و آیت‌الله بعدی روح‌الله خمینی از همان آغاز کار با منافع ملت ایران و با منافع ملی ایران هیچ‌گونه ارتباطی نداشت. هدف هردو از آغاز برجسته کردن ایدئولوژی اسلامی و اسلام سیاسی با فرهنگ عربی و جای‌گزینی تاکتیک استراتژی مسلمین مصر و دیگر سازمان‌های رادیکال اسلامی و جوامع عربی در خاورمیانه و خاور نزدیک و شمال آفریقا و در نهایت در ایران بوده است.

سفر نواب صفوی به مصر در ژانویه ۱۹۵۴، صورت گرفت. محل اقامت او در مرکز اخوان المسلمین مصر در قاهره و در میان اعضای هسته مرکزی و متفکران و ایدئولوگ‌های اخوان المسلمین در کشور مصر بود و در ۱۲ ژانویه ۱۹۵۴، در همایش یکصد هزار نفری اخوان المسلمین در قاهره از افراد دعوت شده ردیف اول و از سخنرانان اصلی این همایش بوده است.

نواب صفوی پس از این سخنرانی همه سران اخوان المسلمین را مجذوب خود کرده بود.

نواب صفوی در این سفر به نحو مقتضی آیت‌الله بعدی روح‌الله خمینی را به رهبران اخوان المسلمین می‌شناساند و از علاقه وافر خمینی به اسلام‌گرایی رادیکال تعریف‌های زیادی می‌کند تا آن‌جا که به رغم متفاوت بودن دیدگاه شیعه و سنی و با وجود اختلاف دینی بین دو مذهب، اعضای برجسته اخوان المسلمین مشتاق دیدار حضوری با خمینی می‌شوند و برای ویران کردن ایران چشم امید به خمینی و پیروان نواب صفوی می‌دوزند. نواب صفوی در این سفر موفق می‌شود شیعه‌گری و سنی‌گری را به هم نزدیک کند و از لحاظ سیاسی آنان را در یک جبهه و با اهداف مشترک البته ضد ایرانی قرار دهد. چرا که حکومت شاهنشاهی در ایران، همزمان با سفر نواب صفوی دشمن مشترک اخوان المسلمین و اسلام‌گرایان ایرانی و حکومت عبدالناصر در مصر بود.

جبهه اسلام‌گرای شیعه و سنی در ۵ فاکتور زیر علیه ایران و ملت ایران دیدگاه مشترک داشتند:

۱- کشورهای اروپایی و آمریکا دشمن اعراب و دشمنان اسلام هستند. در همین راستا حکومت پادشاهی در ایران که نماینده آنان در منطقه است، باید براندازی شود.

۲- حکومت شاهنشاهی ایران و ناسیونالیسم ایرانی متحد و دوست کشور اسرائیل و مردم یهود و دشمن درجه یک اعراب است، بنابراین حکومت شاهنشاهی ایران چون متحد اسرائیل است باید سرنگون شود .

۳- ارتش قدرتمند ایران که در ناحیه خلیج فارس، تنگه هرمز و کنترل شاخ آفریقا و کانال سوئز راه‌های آبی مهم جهان حضور دارد، برای کشورهای عربی ننگ‌آور است. باید محدود و این ارتش به صورتی ناتوان شود و فرو پاشد تا نگرانی سران کشورهای عربی اسلامی از بین برود.

۴- پان عربیسم چشم دیدن رشد و قدرت گیری ایران را در خاورمیانه و حوزه خلیج فارس نداشته و ندارد. بلکه کمونیست‌ها و سوسیالیست‌هایی مانند جمال عبدالناصر، صدام حسین، حافظ اسد و همچنین طبقات روشنفکر ایران هم با آنان هم کارو هم آهنگ علیه ایران بودند.

۵- پس از پیروزی اسلامیان در ایران، با فروپاشی نظام پادشاهی نظام جمهوری اسلامی شکل گرفت و شعارهای نابودی کشورهای اسرائیل و نابودی مردم یهود را که شعار و هدف محوری سازمان‌ها و احزاب رادیکال اسلامی و رؤسای کشورهای عربی بود، در دستور کار خود قرار داد و پرچم ضدیت با مردم یهود را از دست اسلام‌گرایان رادیکال دیگر جهان بیرون آورد و خود تا به امروز این پرچم را نگاه داشته است .

نواب صفوی اولین کسی است که انقلاب اسلامی را بر اساس برنامه اخوان المسلمین در افکار و سرشت خمینی بیدار و زنده کرد.

روح‌الله خمینی هنگام تدریس در حوزه علمیه قم، رساله حسن البنا و سایر تئوریسین‌های اخوان‌المسلمین را آگاه شد و در دوران تبعید خود در جنوب عراق، اطلاعات خود را تکمیل کرد و کتاب حکومت اسلامی خود را بر اساس برنامه راهکارهای فرا گرفته خود، در سال ۱۹۷۱، منتشر کرد.

نواب صفوی رهبر سازمان فدائیان اسلام در ایران، با تقلید از روش اخوان المسلمین که افراد رده بالای حکومتی مصر از جمله نخست‌وزیر آن کشور به نام محمود فهمی را ترور کرده بود، سپهبد رزم‌آرا و هژیر نخست‌وزیران ایران را ترور کرد و کشت، ولی زنده یاد حسین علا نخست‌وزیر از این ترور جان سالم به در برد. اما باید گفت جمهوری اسلامی طبق دستور رهبر خود روح‌الله خمینی از ابتدای حکومت اسلامی در ایران این شیوه ترور را با مخالفان خود بارها و بارها در داخل و خارج از کشور به کار گرفته است .

اولین اقدام تروریستی نواب صفوی در ایران با دستور خمینی احمد کسروی بود که او از این ترور جان سالم به در برد. اما ۱۰ ماه بعد در سال ۱۹۴۶ میلادی، کسروی و منشی دادگاه او به دست برادران امامی از اعضای فدائیان اسلام ترور و کشته شد. در سال ۱۹۴۹، حسین امامی با نفوذ و خواسته روحانیان از زندان آزاد شد و نخست‌وزیر ایران عبدالحسین هژیر را ترور کرد.

در ماه نوامبر سال ۱۹۵۵، فداییان اسلام برنامه ترور نخست‌وزیر وقت حسین علا را اجرا کردند و این تلاش بی‌نتیجه بود.

میان خمینی و سایر احزاب و سازمان‌های رادیکال اسلامی اعراب، از جمله فلسطینی‌ها سازمان‌های چپ و راست و ناسیونالیسم جهان عرب ارتباط برقرار بوده است. از جمله از آخوند محمد منتظری فرزند آیت‌الله حسینعلی منتظری و صادق قطب‌زاده با معمر القذافی رهبر کمونیست لیبی با خمینی به عنوان رابط استفاده می‌شد. رابط بین خمینی با اخوان المسلمین و نیز گروه‌های فلسطینی از دکتر ابراهیم یزدی و دکتر مصطفی چمران می‌توان نام برد.

افرادی مانند جلال آل‌احمد، دکتر علی شریعتی، مهندس مهدی بازرگان، بنی‌صدر، مرتضی مطهری، عبدالکریم سروش، آنان به طور مستقیم و یا ناخواسته از مهم‌ترین افرادی هستند که برای پیشبرد هدف‌های اخوان المسلمین در ایران از آنان استفاده شده است.

حسن البنا و سید قطب بنیان‌گذار اخوان المسلمین هستند و اسلام رادیکال در جهان عرب هم اکنون به صورت سازمان‌ها و احزاب و گروه‌های رادیکال در کشورهای مختلف به نام‌های مختلف فعال هستند. از جمله گروه‌های رادیکال می‌توان حزب الله لبنان، القاعده، طالبان افغانستان و پاکستان، حماس، سلفیسم، داعش و حزب عدالت و توسعه ترکیه نام برد که همه در فکر ایجاد حکومت‌های اسلامی در کشورهای خود هستند و در راه اخوان المسلمین و در مسیر خواسته‌های دستگاه اطلاعاتی انگلستان قدم بر می‌دارند و در سال‌های اخیر آمریکا هم برای رسیدن به مقاصد خود، با برنامه‌های انگلستان در این موارد هماهنگ شده است.

۶- آقای اسدالله عالیخانی دوست و همکارم کارمند ارشد اداره کل ششم ساواک و مسؤول تهیه گذرنامه و ویزای کارکنان نمایندگی‌ها و پرداخت حقوق و هزینه سفر کارکنان نمایندگی‌های ساواک در خارج از کشور بود و اکنون در نیویورک دوران سالخوردگی را می‌گذرانند، سالها پیش به من گفت: «زمانی که خمینی هنوز در عراق بود، روزی تیمسار سپهد ناصر مقدم مرا به دفتر خود احضار و چند گذرنامه از

کشوی میزش در آورد و به من داد و گفت برای این‌ها ویزای عراق را تهیه و به من برگردان بدون این که کسی بداند.»

گذرنامه‌ها متعلق به احمد خمینی و همسرش و اشراقی و همسر او دختر روح اله خمینی بود.

مقاله مفصلی از شخصی به نام ناصر کرمی در اول سپتامبر ۲۰۱۵، تحت عنوان «خمینی و نواب صفوی با اخوان المسلمین مصر» در سایت تلویزیون اینترنتی میهن گذاشته بود که توجه مرا جلب کرد. چون مقاله طولانی و از حوصله خوانندگان خارج است فقط قسمتی از نتیجه‌گیری ناصر کرمی به شرح زیر را به خوانندگان محترم تقدیم می‌کنم:

نتیجه‌گیری از این بحث:

پیروزی انقلاب اسلامی ایران، پیروزی اخوان المسلمین مصر، پیروزی احزاب و سازمان‌های رادیکال اسلامی ضد ایرانی، پیروزی پان عربیسم بر ناسیونالیسم ایرانی و پیروزی سایر رقبای ایرانی در منطقه و خاورمیانه و در ناحیه خلیج فارس بود. شاهد بودیم که سازمان‌های رادیکال عرب، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران را جشن گرفتند. در اولین فرصت رهبران آن‌ها از جمله یاسر عرفات سریعاً به ایران سفر کردند. این ارتباطات و رفت و آمدها هنوز هم در اشکال مختلف نهان و آشکار ادامه دارد و همچنان سرمایه‌های ملی به حساب آنان واریز می‌شود.

انقلاب اسلامی ۵۷، شیرازه روند تکاملی بین ایران قبل از اسلام و دوران مدرنیته و ارتباط بین پروسه‌های خردگرایی و قانونمندی انقلاب مشروطه و سکولاریسم دوران پهلوی را بهم ریخت و ناسیونالیسم ایرانی را در یک بحران عمیق فرو برده است.

بی تفاوت بودن ایرانیان در مقابل نظام اسلامی و یا قبول بندگی تاریخی و به خاک سپردن روح و اندیشه ایرانی زنده بگور کردن نسل‌های آینده است.

قسمتی از مقاله بسیار مفصل «پشت پرده‌های انقلاب» نوشته دوست عزیزم زنده یاد دکتر ایرج آریان‌پور، معاون اسبق وزارت اطلاعات در کابینه آقای جمشید آموزگار، که در سال ۲۰۱۲ در صفحات ۱۳۷ و ۱۳۸ در فصلنامه ره آورد شماره ۱۰۰ درج شده است، جهت تکمیل مطالب مربوط به روح‌الله خمینی به پیوست تقدیم خوانندگان محترم می‌شود.

پشت پرده انقلاب اسلامی " ایران، گذرگاه اشغالگران جبار "

نوشته: ایرج آرین پور

چگونه یک ملای حیل‌گر شیعه

مشروطیت ایران را تعطیل کرد، سلسله پهلوی را منقرض ساخت، ملت ایران را به اسارت درآورد و کشور را دستخوش کشتار، ویرانی و غارت بی‌سابقه کرد؟



جامعه فاسد ز خیانت شده	مسخره عنوان دیانت شده
خانه ما کرده خیانت خراب	نیست جز این باعث این انقلاب
تا که چنین است، چنین است حال	په شدن حالت ما، دان محال

صغیر اصفهانی

هدف

هدف نویسنده از تقدیم این مقاله تحقیقی به خوانندگان ارجمند فصلنامه وزین "ره آورد"، این است که خوانندگان به خصوص نسل جوان ایران به پدیده بی سابقه انقلاب اسلامی با چشمی باز نگاه کنند و با شناخت واقعیات حادثه، برای خروج از بن‌بستی که در آن گرفتار شده اند، آگاهانه تر اندیشیده و چاره‌جویی کنند. همچنین تصویری کلی در اختیار پژوهشگران قرار گیرد تا تحقیقات خود را بر واقعیات مربوط به انقلاب سیاه خمینی متمرکز سازند و به راهایی ملت ایران از این ورطه‌ی بسیار خطرناک کمک کنند.

انقلاب

در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ شمسی، برابر با ۱۱ فوریه ۱۹۷۹ میلادی و ۱۳ ربیع الاول ۱۳۹۹ قمری، یک انقلاب پیش‌ساخته مارکسیستی - مذهبی در ایران پیاده شد و به ثمر رسید که آن را انقلاب اسلامی نام گذاشتند. حاصل آن انقراض پادشاهی و تاسیس یک جمهوری موهوم و بدعتی به نام جمهوری اسلامی بود که به اسب معروف تروا (Trojan Horse) شباهت بسیار داشت؛ زیرا پس از حضور در ایران، دیری نپایید که از درون پیکر ظاهر فریب و خوش‌تصویر شده‌ی آن صدها پل پوت، کارلوس و ابونضال معمم و مکلای بیرون ریختند و هزاران بلا و مصیبت و نکبت و بدبختی بر سر ملت ایران باریدن گرفت. هنوز هم پس از گذشت ۳۳ سال از عمر این انقلاب خونین و مخرب، مشقات و تلخکامی‌های عمومی ایرانیان همچنان ادامه دارد و رو به افزایش است.

رهبری آشکار انقلاب اسلامی را که زبان‌های مادی و معنوی بی‌انتهایی برای ایران و ایرانیان به

همراه آورد، یک ملای لاجوج و کینه‌توز شیعه به نام حاج روح الله خمینی، متولد ۱۲۷۹ شمسی برابر با ۱۹۰۰ میلادی بر عهده داشت که برخی از منابع خارجی، اصل او را روح الله هندی نیز نامیده‌اند.^۱

بعضی از محققان ایرانی هم یادآور شده‌اند که رهبر کینه‌توز، پرابهت و پیروز انقلاب اسلامی، آن‌گونه که رسم تعدادی دیگر از ملاهای شیعه بوده، نام‌های متعددی داشته است. حتی در کتاب، "گفته نشده‌ها درباره‌ی روح الله خمینی" تألیف تحقیقی مهدی شمشری، آمده است که وی دارای چهار شناسنامه بوده که یکی از آنها با نام خانوادگی هندی در سال ۱۳۰۴ شمسی در خمین صادر شده است. شناسنامه‌ای در قم با نام خانوادگی موسوی خمینی داشته و یک شناسنامه دیگر با نام خانوادگی مصطفوی از گلپایگان برایش صادر شده است. شناسنامه دیگری نیز پس از انقلاب به همان نام خانوادگی مصطفوی از خمین برای او تدوین و ارائه شده است.^۲ متسلقات فراوان و متحرف جمهوری اسلامی که یکی از کارهای زشت عده‌ی آنها تحریر و جعل تاریخ و فرهنگ ایران است، با آن که قانون سنجل احوال در ۱۴ خرداد ۱۳۰۴ شمسی (۲۵ سال بعد از مرگ پدر خمینی) به تصویب مجلس رسید، نه تنها کشته شدن پدر خمینی را که در سن ۵ ماهگی پسرش به دست اشرار منطقه صورت گرفت، "شهادت" یعنی مرگ در راه خدا نامیده‌اند، بلکه برای پدر و پدر بزرگ خمینی نیز نام خانوادگی جعل کرده، علاوه بر آن، به آنها متاعب و مقامات مذهبی و علمی هم اعطا کرده‌اند. این چاپلوسان ابن الوقت پدر خمینی را "آیت الله سید مصطفی موسوی" و پدر بزرگ او را "علامه جلیل القدر مرحوم سید احمد موسوی" نام گذاری کرده‌اند.^۳

فصل ۳۸

درباره اکبر هاشمی رفسنجانی (بهرمانی)

اکبر هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطرات خود نوشته است: «در قتل زنده یاد حسنعلی منصور نخست‌وزیر پیشین ایران دست داشته است. تپانچه‌ای را که حسنعلی منصور نخست‌وزیر به وسیله بخارایی به قتل رسید او تهیه و در اختیار بخارایی گذاشته بوده است. به همین جرم به دستور دادگستری تهران بازداشت و به مدت سه سال در رژیم پادشاهی محکوم به زندان می‌شود.

هاشمی رفسنجانی در زمان رژیم پادشاهی چندین بار به علت تشکیل جلساتی از مذهبیهون طرفداران آیت‌الله خمینی به وسیله ساواک بازداشت و زندانی شده بود. زنده یاد رضا عطارپور معاون عملیاتی اداره کل سوم که پس از انقلاب در مریند آمریکا زندگی می‌کرد و چند سال پیش درگذشت، به من گفت: «در هنگام بازجویی از رفسنجانی به او گفتم از همه فعالیت‌هایش اطلاع داریم. اگر بخواهد که مورد کمک ما قرار گیرد باید تمام جریانات زیرزمینی فعالیت‌های خود و همکارانش را برای ما بنویسد و دستور دادم مقداری کاغذ در اختیارش بگذارند. روز بعد که به زندان رفتم، دیدم تمام برگ‌های کاغذ را که برای نوشتن در اختیارش بود تمام کرده و برگ‌های جدیدی درخواست کرده است. رفسنجانی تعداد زیادی از همکاران و هم عقیده‌های خود را در میان مسئولان معرفی کرد و با دادن تعهد و عذر خواهی از فعالیت‌هایش علیه رژیم پادشاهی، از زندان آزاد شد.»

هاشمی رفسنجانی ظاهراً در کار بساز و بفروش ساختمان بود اما در حقیقت از پول‌هایی که ابوالفضل تولیت نایب التولیه سابق قم که مقیم لندن بود، استفاده می‌کرد تولیت به دستور انگلیسی‌ها، با مذهبیهون ایران در ارتباط بود و این پولهای کلان را به هاشمی رفسنجانی و سایر مذهبیهون قم و نجف که مخالف رژیم پادشاهی بودند، می‌پرداخت. باید توضیح دهم که ابوالفضل تولیت زمانی که تولیت قم را داشت پول‌های زیادی را به بانک‌های انگلیس سپرده بود و علیه رژیم پادشاهی هزینه می‌کرد. ابوالفضل تولیت علاوه بر پرداخت پول به آیت‌الله‌های ایرانی، به دستور انگلیسی‌ها و MI6، به سازمان‌های مخفی مذهبی وابسته به انگلیس مانند اخوان المسلمین مصر و فلسطینی‌ها نیز کمک مالی می‌کرد. هاشمی رفسنجانی پس از فوت آیت‌الله روح‌الله

خمینی با تبانی احمد خمینی زمینه را برای رهبری سید علی خامنه‌ای فراهم کرد و وقتی در مجلس پیشنهاد داد و گفت که امام شفاها به من گفته است که چه کسی بهتر از خامنه‌ای به جای او رهبری را داشته باشد. علی خامنه‌ای بیان کرد او لیاقت رهبری را ندارد. رهبری باید عنوان آیت‌اللهی داشته باشد. او یک حجت‌الاسلام ساده است. ولی رفسنجانی با دروغ و خدعه با استفاده از مقام ریاست مجلس اسلامی او را به مقام رهبری رساند و بالاخره پس از سال‌ها سوء استفاده از موقعیتی که به عنوان نفر دوم در مملکت به دست آورده بود، خامنه‌ای را وادار کرد تا از طریق عواملی که داشت واقعاً سر او را زیر آب کنند و او را در استخری که برای ورزش می‌رفت، خفه کردند.

فصل ۳۹

ماجرای انفجار در ساختمان حزب جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۹

روح‌الله خمینی رهبر انقلاب اسلامی چند ماه پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، در بیمارستان قلب تهران بستری شد. پزشک معالج وی پروفیسور معصومی متخصص درجه یک قلب در ایران، درمان آقای خمینی را تحت نظر داشت.

آیت‌الله محمد بهشتی رئیس قوه قضاییه از کارگردانان اصلی انقلاب اسلامی بود. آیت‌الله بهشتی تمایل شدیدی داشت که اولین رئیس جمهوری اسلامی ایران از طبقه روحانیان باشد و خود او هم کاندیدای این پست باشد.

آیت‌الله خمینی و اطرافیان نزدیک او مانند سید احمد خمینی، هاشمی رفسنجانی، خامنه‌ای و موسوی اردبیلی، مخالف بهشتی بودند. بهشتی علاوه بر پست ریاست قوه قضاییه رهبر اولیه حزب جمهوری اسلامی نیز بود.

ظاهراً آیت‌الله خمینی با رئیس جمهوری شدن روحانیان مخالف بود. همانگونه که در ابتدای انقلاب مردم را فریب داد و گفت: من یک طلبه هستم. به قم می‌روم و به طلبگی خود می‌پردازم و به اداره مملکت کاری ندارم. اما بعد که به قدرت رسید، مغایر حرف اولیه خود عمل کرد. به تهران آمد و همه امور را تحت کنترل خود و اطرافیانش در آورد. در مورد رئیس جمهوری شدن روحانیان هم چنین عمل کرد. بنی‌صدر را برای پست ریاست جمهوری مناسب دانست و بنی‌صدر رئیس جمهوری شد.

پس از آغاز جنگ ایران و عراق، برای تسلط به تمام امور، با بنی‌صدر آن چنان رفتار کرد که او مجبور شد همراه مسعود رجوی به فرانسه فرار کند و خمینی بعد از کشته شدن رجائی علی خامنه‌ای را به ریاست جمهوری رساند!

روزی آیت‌الله دکتر بهشتی برای دیدار خمینی به بیمارستان قلب تهران می‌رود و درباره خواسته خود در زمینه ریاست جمهوری وارد گفت و گو می‌شود و باز خمینی با این امر مخالفت می‌کند. آیت‌الله بهشتی با صدای بلند به او می‌گوید همان گونه که شما را به رهبری رسانده‌ایم به همین ترتیب می‌توانیم شما را از قدرت پایین بکشیم و این سخنان را آقای پروفیسور معصومی که خارج از اتاق، تنها در راهرو نشسته بود، می‌شنود.

آیت‌الله دکتر بهشتی با عصبانیت از اتاق خارج می‌شود. دکتر معصومی را می‌بیند. از پروفسور سؤال می‌کند شما از کی تا حالا این جانشسته‌ای آیا حرفای ما را شنیدید؟ پروفسور جواب می‌دهد خیر چیزی نشنیدم.

پروفسور معصومی پس از این حادثه از ترس این که ممکن است او را سر به نیست کنند وحشت می‌کند و به‌عنوان خرید وسایل پزشکی برای معالجه خمینی با دریافت ۵۰ هزار دلار پول از ایران خارج می‌شود و یکسره به آمریکا می‌رود و دیگر به ایران باز نمی‌گردد.

این موضوع را برادر پروفسور معصومی، زنده یاد تیمسار سپهد معصومی نایینی که در واشنگتن زندگی می‌کرد و با من دوست بود، برایم نقل کرد.

آیت‌الله دکتر محمد بهشتی چند سالی پیش از انقلاب شوم اسلامی، در شهر هامبورگ آلمان به‌عنوان امام جمعه مسجد شیعیان اقامت داشت. او با تیمسار سرتیپ اکبر دادستان، پسرخاله محمدرضا شاه که ریاست نمایندگی ساواک در اروپا را عهده‌دار بود، رابطه نزدیک و دوستانه داشت.

بعد از شورش ۵۷ در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، تیمسار اکبر دادستان بازداشت و به زندان برده شد. اما دکتر محمد بهشتی وی را از زندان آزاد و از مرگ نجات داد دکتر محمد بهشتی شرکت مصادره شده پان امریکن را که متعلق به پسرخاله تیمسار دادستان به نام آقای محوی بود، در اختیار تیمسار دادستان قرارداد.

بر اساس اظهارات آقای پرویز ثابتی رئیس امنیت داخلی ساواک به من، بهشتی ظاهراً با ساواک همکاری داشت. اما هیچ وقت اطلاعاتی از حزب موتلفه اسلامی که او یکی از گردانندگان آن حزب به شمار می‌رفت، در اختیار ساواک قرار نداد.

آیت‌الله دکتر محمد بهشتی با ریچارد کاتم عضو شناخته شده سیا که سال‌ها پیش از انقلاب شوم سال ۵۷، در سفارت آمریکا در تهران کار می‌کرد و به زبان فارسی آشنایی داشت، روابط نزدیکی داشت و با معرفی ریچارد کاتم به آقای سولیوان سفیر آمریکا در تهران، چند ماه قبل از انقلاب آشنا شد و رابطه نزدیکی با سفیر آمریکا برقرار کرد. در مورد روابط دکتر محمد بهشتی با شوروی‌ها و آمریکایی‌ها در بندهای دیگری نیز مطالبی برای اطلاع خوانندگان کتاب نوشته‌ام.

با توجه به مطالبی که در بالا اشاره شد، روح‌الله خمینی و فرزندش احمد از قدرت‌گیری آیت‌الله بهشتی وحشت داشتند و او را مخل قدرت‌گیری و رهبری خمینی می‌دانستند به همین جهت برای از میان برداشتن او، چند نفر دیگر را در انفجار ساختمان حزب جمهوری اسلامی با خود همراه کردند.

در انفجار ساختمان حزب جمهوری اسلامی سید احمد خمینی، مهندس بهزاد نبوی وزیر صنایع و دوست نزدیک عسکراولادی، علی اصغر بندار صاحبی مدیر کل صادرات و واردات وزارت بازرگانی دست داشتند.

علی اصغر بندار صاحبی که از اهالی مشهد بود در سال دوم دانشکده مهندسی دانشگاه فردوسی مشغول تحصیل بود، در انقلاب اسلامی به تهران آمد. وارد سپاه پاسداران شد، پله‌های ترقی را خیلی سریع طی کرد. او با توصیه مهندس بهزاد نبوی وزیر صنایع وقت با اختیارات تام استاندار هرمزگان شد.

بندار صاحبی مدتی رئیس اتاق بازرگانی شد. سپس در وزارت بازرگانی مدیر کل صادرات و واردات شد. که با توصیه کاظم پور اردبیلی وزیر بازرگانی وقت به این سمت گمارده شده بود.

وی یک دایی داشت به نام عطاران که از صادرکنندگان عمده میوه مشهد به خارج از کشور بود و این شخص در واقع پارتی اولیه و معرفی او به سپاه پاسداران بود. بندار صاحبی با آیت‌الله خامنه‌ای نیز از زمانی که یک حجت‌الاسلام ساده بود، دوست بود. به طور کلی علی اصغر بندار صاحبی در تمام پست‌هایی که داشت، مقدار قابل توجهی از اموال ملت ایران را غارت کرد و امروز یکی از سرمایه‌داران بزرگ ایران است.

فصل ۴۰

انفجار مرکز یهودیان در پایتخت کشور آرژانتین به وسیله عوامل سفارت جمهوری اسلامی ایران

در ۱۷ مارچ ۱۹۹۴ میلادی، انفجار مهیبی در مرکز یهودیان شهر بوئنوس آیرس پایتخت کشور آرژانتین به وسیله جمهوری اسلامی انجام شد که در حدود ۸۵ نفر کشته و ۳۰۰ نفر مجروح به جا گذاشت.

شخصی به نام منوچهر معتمر که خود را عضو دستگاه اطلاعاتی ایران معرفی می‌کرد، پس از انفجار در سال ۱۹۹۵ با خانواده خود به آمریکا پناهنده شد و در مصاحبه‌هایی که در تلویزیون‌های فارسی زبان انجام داد. گفت: «پسرعموی علی فلاحیان وزیر اطلاعات رژیم است و همسرش نیز دختر آیت‌الله منتظری از یک خانم صیغه‌ای است.»

او در مصاحبه‌های خود اعلام کرد که عوامل جمهوری اسلامی در این انفجار دست داشتند و نیز اسامی افرادی را که در سفارت جمهوری اسلامی کشور آرژانتین در این مورد دخالت داشتند، برای دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا معرفی کرد.

آقای منوچهر معتمر گفت: «قاضی کالانیا در آرژانتین از من پرسید حالا که در آرژانتین ۸۵ نفر در این انفجار کشته شدند، به من بگو بعد از این جا نوبت کجاست؟ به او گفتم: لندن. بعد از دو روز در لندن در سفارت اسرائیل ۲ بمب منفجر شد ولی خوشبختانه کشتاری نداشت.»

این مطالب را من به یاد داشتم، تا اینکه در سال ۲۰۰۵ میلادی شخصی به نام روبرتو سی - هرמידا دبیر دوم سفارت آرژانتین در آمریکا به نمایشگاه فرش من واقع در شهر واشنگتن برای خرید آمد. در ضمن صحبت گفت: در سال ۱۹۹۴ در کشور من مرکز یهودیان به وسیله تروریست‌های جمهوری اسلامی ایران منفجر شد. به او گفتم: «سال‌ها قبل مطلب را از تلویزیون‌های ایرانی شنیده‌ام.» روبرتو گفت: «آیا شما شخصی را که در این زمینه اطلاعاتی دارد، می‌شناسی که به من معرفی کنید؟» گفتم: «یک ایرانی به نام معتمر که در لس آنجلس زندگی می‌کند، سالها قبل در مصاحبه‌های خود گفته است که در این مورد اطلاعات کامل خود را در اختیار دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا و آرژانتین قرار داده است.» آقای روبرتو هرמידا که دبیر

دوم سفارت آرژانتین در واشنگتن بود گفت: «آمریکایی‌ها از ما خواسته‌اند این پرونده را دوباره مطرح کنیم و دولت جدید آرژانتین می‌خواهد این پرونده را مجدداً در دادگاه باز کند و از من درخواست کرد شخص مورد نظر را در لس آنجلس برایش پیدا کنم.» توسط دوستی در لس آنجلس تلفن آقای منوچهر معتمر را به دست آوردم و با او تماس گرفتم و ماجرا را برایش گفتم. وقتی متوجه شد که من از افسران سابق ضد جاسوسی در ایران بوده‌ام با کمال میل حاضر شد که مجدداً در این پرونده با مقامات آرژانتینی با اجازه مقامات آمریکایی همکاری کند.

آقای معتمر اضافه کرد:

«در زمان ریاست جمهوری آقای کلیتون، از من خواستند تا با قاضی کالانیا قاضی پرونده انفجار مرکز یهودیان در پایتخت آرژانتین همکاری کنم. اطلاعات خود را بدین ترتیب در اختیار قاضی کالانیا قبلاً قرار داده‌ام.»

منوچهر معتمر گفت:

«به قاضی گفتم که دکتر پرورش کاردار موقت سفارت جمهوری اسلامی در کشور آرژانتین و پسر خاله او که دبیر اول امور فرهنگی سفارت بود، هر دو از کسانی هستند که می‌توانند اطلاعات قابل توجهی در اختیار بگذارند زیرا آن‌ها می‌دانند مبلغ قابل توجهی که در اختیار تروریست‌ها قرار گرفته است به وسیله کدام مسجد در اختیار عامل این انفجار قرار گرفته است.»

منوچهر معتمر اضافه کرد: «مبلغ ۱۰ میلیون دلار به وسیله جمهوری اسلامی ایران به رئیس جمهوری وقت آرژانتین پرداخت شد تا این پرونده بایگانی شود و پی‌گیری به عمل نیاید.»

من به آقای روبرتو هرמידا تلفن کردم. به دفترم آمد. مراتب را به او و همراهش در میان گذاشتم. روبرتو تلفن دادستان آرژانتین را در اختیارم گذاشت تا به آقای منوچهر معتمر بدهم. گفت: «داستان آرژانتین منتظر تلفن آقای معتمر است که با او تماس بگیرد.» دبیر دوم سفارت گفت: «ما به طور مستقیم نمی‌توانیم در آمریکا از طریق سفارت آرژانتین تماس برقرار سازیم و خواهش کرد که من این کار را انجام دهم.» تلفن دادستان آرژانتین را در اختیار آقای منوچهر معتمر قراردادم، وی چند روز بعد اطلاع داد به دعوت دادستان آرژانتین به آن کشور سفر کرده و تمام اطلاعات خود را در اختیار آن‌ها گذاشته است. این اطلاعات موجب شد رئیس جمهوری آرژانتین در نشست سالانه سران کشورهای جهان در سازمان ملل متحد در نیویورک، در سال ۲۰۰۷، مدخله رژیم جمهوری اسلامی را در کشورش، اعلام کند و درخواست کرد

سازمان ملل و پلیس بین‌المللی در این مورد باید اقدام لازم را به عمل آورند. افرادی چون هاشمی رفسنجانی، علی فلاحیان، دکتر ولایتی وزیر خارجه پیشین و محسن رضایی فرمانده سابق سپاه پاسداران را به دادگاه بکشانند.

این اقدام دولت آرژانتین در جلسات سازمان ملل متحد و در کنفرانس بین‌المللی پلیس بین‌الملل تایید شد.

پس از این اقدام، رئیس‌جمهور پیشین آرژانتین که ۱۰ میلیون دلار رشوه دریافت و پرونده را مسکوت گذاشته بود، تحت تعقیب دولت جدید آرژانتین قرار گرفت و محکومیت پیدا کرد و پول دریافتی را به دولت پس داد.

آقای منوچهر معتمر از آن پس با من در رابطه قرار داشت و پس از این ماجرا به من اطلاع داد که از دفتر نمایندگی جمهوری اسلامی در سازمان ملل با او تماس گرفته‌اند و پیشنهاد ۱۰ میلیون دلار داده‌اند تا نوشته‌ای به دهد که سخنان او در مورد انفجار مرکز یهودیان در آرژانتین درست نیست. وی اضافه کرد با راهنمایی FBI توانسته است پیشنهاد کتبی از دفتر جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل برای پرداخت ۱۰ میلیون دلار را دریافت کند و کپی آن را به آمریکایی‌ها داده است.

بر اساس اعلام خبرگزاری‌ها، قاضی نیسمان دادستان پرونده انفجار مرکز یهودیان در شهر بوئنوس آیرس در کشور آرژانتین قرار بود روز ۲۲ ژانویه سال ۲۰۱۵، در مجلس کشور خود به عنوان شاهد پرونده مسأله ارتباط جمهوری اسلامی در انفجار مرکز یهودیان در روز ۱۷ مارس ۱۹۹۴ را برای نمایندگان مردم توضیح دهد. اما رئیس‌جمهوری فعلی آرژانتین در نظر داشت که یک هیأت حقیقت‌یاب ایرانی آرژانتینی این مسأله را بررسی کنند و در واقع نقش ایران را در این انفجار ماست مالی کند. قاضی نیسمان به همین منظور برای جلوگیری از تشکیل هیأت حقیقت‌یاب، می‌خواست این صحبت را در مجلس آرژانتین انجام دهد. اما در روز ۲۵ ژانویه در آپارتمان خود او را مرده یافتند.

مقاله مفصلی از شخصی به نام وایر دیویس خبرنگار بی‌بی‌سی در ریودوژانیرو در وبسایت بی‌بی‌سی در تاریخ ۲۶ ژانویه ۲۰۱۵، برابر با ۶ بهمن ۱۳۹۳ تحت عنوان «آلبرتو نیسمان: دادستان آرژانتینی پرونده آمیا چرا و چگونه مرد؟» نوشته شده که به نکات مهم آن به شرح زیر اشاره می‌شود:

آنطور که از شواهد امر پیداست امسال سالی خواهد بود سرشار از نگرانی‌های اقتصادی و رسواییهای سیاسی برای خانم کریستینا فرناندز رئیس‌جمهور پوپولیست آرژانتین. به خصوص قتل احتمالی یک دادستان سابق این کشور. اما ماجرای مرگ

آلبرتو نیسمان ضربه ناگهانی برای رئیس جمهور بود. شاید به همین خاطر بود که از زمان پیدا شدن جسد او در آپارتمانش چند ساعت طول کشید تا خانم فرناندز به آن واکنش نشان دهد. این موضوع یک روز بیشتر دوام نداشت. فردای آن روز بیانیه‌ای از رئیس جمهور در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد که در جمع بندی به قتل آلبرتو نیسمان اشاره می‌شد نه خودکشی او. قاتلان این کار را کرده‌اند تا به او و دولتش صدمه بزنند.

در نظرسنجی که از بخش بزرگی از جمعیت بعمل آمده بر این باور بودند که پرونده مرگ آقای نیسمان به جایی نخواهد رسید. همان طور که پرونده بمب گذاری سال ۱۹۹۴ یا حمله به سفارت اسرائیل در بوئنوس آیرس به جایی نرسید و هیچ کس محاکمه نشد.

مارتین بونر تحلیلگر سیاسی می‌گوید ادعای اصلی گزارش نیسمان این بود که مقام‌های ارشد دولتی مخفیانه سعی می‌کردند در ازای معاملات تجاری بزرگ و کلان ایران از اتهام دست داشتن در بمب گذاری تبرئه شود در حالیکه ایران و حزب‌الله لبنان مدتهاست متهم اصلی بمب گذاری آمیا هستند. اسرائیل و آمریکا و بسیاری دیگر از دستگاه‌های اطلاعاتی هم می‌گویند شواهد علیه ایران چشم‌گیر است و در همین راستا پلیس بین‌الملل هشت مقام بلند پایه ایرانی را به خاطر اتهام دست داشتن در این بمب گذاری در لیست سیاه قرار داده است.

فصل ۴۱

تقاضای امام موسی صدر رهبر شیعیان و رئیس مجلس لبنان از اعلیحضرت محمدرضا شاه به وسیله من

در سال ۱۹۷۲، زمانی که به عنوان ریاست نمایندگی ساواک در امارات متحده عربی تحت پوشش دبیر هیأت امنای سه بیمارستان متعلق به جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران، که امروز هلال احمر نامیده می‌شود، در امارات دبی، عجمان و فجیره داشتم، آقای موسی صدر رئیس مجلس لبنان و رهبر شیعیان این کشور برای ملاقات با شیوخ امارات از جمله سخنرانی در تلویزیون امارات عربی متحده برای جوانان عرب به دوی بی‌دوبی وارد شده بود.

او برای بازدید از بیمارستان تازه تاسیس یافته جمعیت شیر و خورشید سرخ در دوی بی‌دوبی به همراه تعدادی از همراهان به بیمارستان آمده بود.

همزمان با خروج انگلستان از منطقه، دولت شاهنشاهی ایران به وسیله جمعیت شیر و خورشید ایران ۳ بیمارستان در دبی، عجمان و فجیره ساخته بود و کلیه خدمات پزشکی، درمانی، دارو و غذا برای همه بیماران منطقه مجانی انجام می‌گرفت.

زنده یاد آقای دکتر تراب مهرا سرپرستی هر سه بیمارستان جمعیت شیر و خورشید را به عهده داشت. وی ده سال ریاست بیمارستان نمازی معروف شیراز را قبلاً عهده دار بود. آقای دکتر خلیلی رئیس بیمارستان دوی بی‌دوبی تحصیل کرده آمریکا بود و من به همراه او به استقبال موسی صدر و همراهان او رفتم.

آقای دکتر خلیلی رئیس بیمارستان در دوران تحصیل در دبیرستانی در خیابان ری تهران، با موسی صدر همکلاس بودند. امام موسی صدر از تمام قسمت‌های بیمارستان بازدید کرد. چون هنگام ناهار بود از او و همراهان خواسته شد برای صرف ناهار همراه کارکنان بیمارستان در رستوران بیمارستان حضور یابند. پس از صرف ناهار هنگام خداحافظی، موسی صدر آهسته به من گفت: «می‌خواهم امشب شام را با شما و دکتر مهرا و دکتر خلیلی بخورم و تنها نزد شما می‌آیم. سپس رو به کسانی که حضور داشتند، با صدای بلند گفت: قد من بلند است اما با دیدن اقدامات شاهنشاه ایران برای انجام چنین برنامه‌های بشردوستانه مثل این بیمارستان که همه مردم این منطقه را به طور مجانی معالجه می‌کنند، احساس می‌کنم قد من ده‌ها برابر شده است.» باید یادآوری کنم او از طریق دکتر خلیلی در هنگام بازدید فهمیده بود که من نماینده

ساواک در منطقه هستیم.

شب هنگام از او به تنهایی در محل پذیرایی مهمانان عالی مقام جمعیت شیر و خورشید که آن را به طور جداگانه ساخته بودند، من و زنده یاد دکتر مهرا و دکتر خلیلی از او پذیرایی کردیم.

امام موسی صدر خواهش کرد: «به عرض اعلیحضرت محمدرضا شاه برسانید که شیعیان لبنان چه گناهی دارند که نباید از چنین امکاناتی که برای عرب و ایرانی در این بیمارستان‌ها فراهم شده است استفاده کنند و تقاضا کرد که شاهنشاه در این مورد محبت مخصوص مبذول دارند.»

من درخواست زنده یاد موسی صدر را از طریق زنده یاد تیمسار ارتشبد نصیری ریاست ساواک به عرض شاهنشاه رساندم.

شاهنشاه آقای خطیبی مدیرعامل جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران و نایب رئیس مجلس شورای ملی را به حضور می‌خواهند. اما دکتر خطیبی به علت شکستگی دست خود به لندن رفته بود. اعلیحضرت از طریق سفیر شاهنشاهی در لندن به دکتر حسین خطیبی ابلاغ می‌فرمایند: «هر چه زودتر با رئیس نمایندگی ساواک در دوبئی تماس بگیرید. سپس به لبنان بروید و با رئیس مجلس لبنان آقای موسی صدر دیدار و خواسته ایشان را بررسی کنید و پس از بازگشت نتیجه را گزارش کنید.»

دکتر خطیبی با دست شکسته و گچ گرفته از لندن وارد دوبئی شد. پس از دیدار با من سریع از دوبئی به لبنان پرواز کرد و بعد از دیدار با موسی صدر، دوباره به دوبئی بازگشت. و از من خواهش کرد که گزارش ایشان را برای اعلیحضرت از طریق بیسیم ساواک به تیمسار نصیری ارسال کنم تا به عرض اعلیحضرت برسد. آقای دکتر خطیبی در گزارش خود حضور اعلیحضرت نوشته بودند که با موسی صدر مذاکره و به این نتیجه رسیدند که چون شیعیان لبنان اکثرًا در روستاها زندگی می‌کنند، بهتر است به جای بیمارستان، درمانگاه‌های متعدد برای روستاییان ساخته شود و کادر پزشکی از ایران اعزام شوند.

من در این مورد چون مرکز اقدامات را پی‌گیری می‌کرد دیگر اطلاعاتی نداشتم و بعدها شنیدم که تیمسار قدر سفیر ایران در لبنان به علت اختلافات شخصی از پی‌گیری خواسته‌های موسی صدر جلوگیری کرده است.

قبل از آغاز شورش اسلامی در ایران، روابط موسی صدر با ایران بهبود یافته بود. گویا شخص او که نسبت به اعلیحضرت محمدرضا شاه ارادت داشت، اولین روحانی بود که به شاهنشاه اطلاع داد که آمریکایی‌ها و غربی‌ها او را کاندید کرده‌اند تا یک حکومت اسلامی در ایران به وجود آورد.

یکی از خواهران صادق طباطبایی همسر احمد خمینی و خواهر دیگرش، همسر

موسی صدر رهبر شیعیان لبنان بود. خمینی با وجود روابط فامیلی که با موسی صدر داشت، او را رقیب خود می‌دانست و به وسیله دو نفر رابط خود با معمر القذافی رئیس جمهوری لیبی که دشمنی دیرینه با پادشاه ایران داشت، برای از میان بردن موسی صدر درخواست کمک کرد و قذافی هم موسی صدر را به کشورش دعوت کرد و با طرحی او را از میان برداشت و به نحوی جلوه داد که سوار هواپیما از لیبی خارج شده است. در حالی که واقعیت چنین نبود. رابطین بین خمینی و قذافی، یکی صادق قطب‌زاده و دیگری محمد منتظری فرزند آیت‌الله منتظری بودند که هر دو نفر پس از انقلاب به وسیله حکومت اسلامی از میان برداشته شدند.

چون خواسته امام موسی صدر را مرکز پیگیری می‌کرد، از نتیجه کار خبر نداشتم. ولی سال‌ها بعد چندین مقاله مفصل از دوست و همکار عزیزم سرهنگ هوشنگ معین‌زاده، نویسنده زبردست، که مدتی چند ریاست نمایندگی سازمان اطلاعات و امنیت ایران را در کشور لبنان عهده‌دار بود و از دوستان بسیار نزدیک زنده یاد موسی صدر بود، خواندم. ایشان اشاره به علت اختلاف نظر میان سرلشگر منصور قدر، سفیر شاهنشاهی ایران در لبنان و آقای موسی صدر کرده و گفته است آقای قدر از انجام کمک به شیعیان لبنان جلوگیری به عمل آورده است. با کسب اجازه از سرهنگ هوشنگ معین‌زاده برای درج این مقالات ارزنده در این کتاب، به خلاصه‌ای از چند نکته به شرح زیر اکتفا می‌کنم:

«در اواخر سال ۱۳۳۸، موسی صدر به پیشنهاد برادر بزرگ خود، آقا رضا صدر به سپهبد تیمور بختیار نخستین رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، با موافقت محمدرضا شاه پهلوی، پادشاه ایران، به لبنان اعزام شد تا با تصدی مسجد و منبر سید عبدالحسین شرف‌الدین رهبر متوفی شیعیان لبنان، مانع پیوستن شیعیان این کشور عربی به جنبش عبدالناصر شود.

نوزده سال بعد یعنی در ۹ شهریور ماه ۱۳۵۷، موسی صدر در اوج شهرت و موفقیت که در ضمن رهبری شیعیان، سالها ریاست مجلس لبنان را عهده‌دار بود به دعوت رسمی سرهنگ معمر القذافی، رهبر کشور لیبی به این کشور سفر کرد و ناپدید شد. از آن زمان تا کنون با همه حوادث و فعل و انفعالاتی که در ایران به وقوع پیوست، از سرنوشت او اطلاع موثقی به دست نیامده است.

شگفت‌انگیز است که در ناپدید شدن این شخصیت بزرگ دینی و سیاسی منطقه، هیچ اقدام جدی برای پی بردن به این ماجرای مهم به عمل نیامده، چه از طرف هم دینان و هم‌مذهبان در لبنان و ایران و چه از سوی دوستان سیاسی دیروز او که پس از انقلاب ایران، عهده‌دار حکومت اسلامی ایران شده بودند. در مورد ناپدید شدن موسی صدر در لیبی شایعات زیادی وجود دارد ولیکن پژوهشگران معتقدند هدف

قذافی اصولاً از میان بردن موسی صدر بوده و برای این دعوت، قذافی خیلی اصرار داشت و موسی صدر بالاخره با پا در میانی بومدین رئیس جمهور الجزایر این دعوت را پذیرفته بود و اساساً خود تمایل به این سفر را نداشته است.

می‌گویند سیاستمداران غرب می‌خواستند قطار انقلاب اسلامی ایران را به حرکت درآورند، حضور موسی صدر را در این میان مضر می‌دانستند و بایستی او را از سر راه انقلاب برمی‌داشتند. آمریکا نیز با جایگزین کردن رژیم پادشاهی ایران با خلافت شیعی موافقت کرده بود، منتها با این تبصره که «موسی صدر» را برای رهبری این حرکت در نظر گرفته بود که از سالیان دراز با چیدن عوامل مورد اطمینان خود مانند مصطفی چمران، صادق قطب‌زاده، ابراهیم یزدی و صادق طباطبایی و بسیاری دیگر در اطراف او به وی اطمینان داشت، به ویژه این که آنها می‌دانستند که موسی صدر با سابقه‌ای که در اداره امور شیعیان لبنان از خود نشان داده است قابلیت اداره کشور بزرگی مانند ایران را دارد. از همه مهم‌تر اینکه او با تجدد و مدرنیته نیز عنادی نداشت و این را برای کشورهای مسلمان ضروری می‌دانست.

آمریکا هم زمان با انتخاب موسی صدر برای این منظور، روحانیون دیگری مانند بهشتی، مطهری، مفتاح، و باهنر و غیره را هم که در ایران بودند به عنوان همراهان او برگزیده بود. کسانی که به ترتیب بعد از موسی صدر هر یک به نوعی از میان برداشته شدند. اما اروپاییان مخصوصاً انگلیس و روس آمادگی آن را نداشتند که بار دیگر اداره امور ایران را به کسی بسپارند که صددرصد در اختیار آمریکا است. آنها نمی‌خواستند داستان برکناری مصدق در ایران تکرار شود و کل منافع ایران را پس از برچیدن رژیم پادشاهی ایران از نو به دامان آمریکا بریزند. از این رو سناریوی حذف موسی صدر را به جریان انداختند. پس از آن بود که خمینی را به عنوان رهبر انقلاب ایران و هم‌پیمانان خود ارائه و به عبارتی تحمیل کردند. در آغاز هم به منظور نشان دادن حسن نیت هم‌پیمانان آمریکا و همه عوامل آمریکا را که در کنار موسی صدر چیده شده بودند، به معرکه خمینی گسیل دادند و تا آنجا پیش رفتند که پس از پیروزی، همه اطرافیان موسی صدر را به مصدر امور نشانند. یکی وزیر خارجه، دیگری وزیر دفاع، و سومین رئیس رادیو و تلویزیون و چهارمی معاون نخست‌وزیر شد. بهشتی را که در دوران خدمت خود در مسجد هامبورگ به دام آمریکا افتاده بود، رئیس دیوان عالی کشور کردند. بر تن بنی صدر هم قبای رئیس جمهوری پوشانند، تا آرام آرام خمینی و آخوندهای اطرافش موریه‌وار در رشته‌های مختلف مملکت رسوخ و رخنه کنند و به کارها آشنا شوند. سپس اداره امور مملکت را به عهده بگیرند و آرام آرام تمام دارو دسته آمریکا را به نوبت حذف یا از میدان به در بردند.»

فصل ۴۲

نقشه تصرف مکه در سال ۱۳۶۵ خورشیدی در زمان اجرای مراسم حج به وسیله عوامل سپاه پاسداران

در سال ۱۳۶۵ خورشیدی، در دوره جنگ عراق و ایران، محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران پیشنهادی را برای تصرف مکه در هنگام اجرای مراسم حج با کمک چند کشور دیگر اسلامی دوست حکومت جمهوری اسلامی به خمینی داده بود. آیت‌الله آن را برای بررسی به رئیس دولت میرحسین موسوی واگذار کرده بود. هدف این بود که اداره حرمین شریفین را از دست دولت عربستان سعودی خارج و اداره این حرمین را به هیأتی از کلیه نمایندگان کشورهای اسلامی بسپارند. این عملیات به منظور برخورد با دولت عربستان سعودی و کویت بود که در جنگ، کمک‌های فراوانی از نظر مادی و سلاح به عراق می‌دادند. این طرح در جلساتی در نخست‌وزیری، با حضور شرکت کنندگان زیر مورد بررسی قرار گرفته بود:

میرحسین موسوی نخست‌وزیر، حجت‌الاسلام ری شهری وزیر اطلاعات، دکتر ولایتی وزیر امور خارجه، محسن رفیق‌دوست وزیر سپاه پاسداران، حجت‌الاسلام محمد خاتمی وزیر ارشاد اسلامی، محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران. توضیح نویسنده: پس از انفجار در ساختمان نخست‌وزیری که منجر به کشته شدن رجایی رئیس جمهوری و باهنر نخست‌وزیر و تعداد دیگری از شخصیت‌ها شد، مشخص شد شخصی که به عنوان منشی صورت جلسات مذاکرات را می‌نوشته است، بمب را آن جا گذاشته است. به همین جهت از آن پس، در جلسات مهم و به کلی سری شخصی را برای نوشتن صورت جلسات شرکت نمی‌دادند. مذاکرات ضبط می‌شد سپس چند نفر افراد مطمئن آن را می‌نوشتند. بدین وسیله یک نسخه از صورت جلسات به کلی سری نوشته شده این مذاکرات در دو جلسه اولیه به دست من رسید. با وجود این که من سال‌ها قبل به آمریکا مهاجرت کرده بودم ولی هنوز با گروهی از همکاران سابقم که در ضد جاسوسی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی کار می‌کردند، در ارتباط بودم. آن‌ها به من می‌گفتند اوضاع ایران آشفته و خراب است و می‌گفتند اطلاعاتی به دست آن‌ها می‌رسد که وضعیت اقتصادی و اجتماعی اتحاد

جماهیر شوروی بیش از اندازه به هم ریخته و دارای مشکلات زیادی هستند احتمال می‌دادند اتحاد شوروی در آن زمان ممکن است به ایران حمله کند و به آب‌های خلیج فارس دسترسی پیدا کند تا از این اوضاع ناگوار اقتصادی خود را نجات دهد و پیش بینی می‌کردند در جنگ سرد بین شرق و غرب منطقه خلیج فارس از نظر منافع اقتصادی بین دو ابر قدرت بزرگ اتحاد شوروی و آمریکا دست به دست شود.

شنیدن این مطلب ناگوار خیلی مرا رنج می‌داد. وقتی این دو صورت جلسه مهم و به کلی سرّی برایم رسید، به خود گفتم اگر من بتوانم به صورتی برای آمریکایی‌ها وضعیت آن روز را تشریح و اهمیت حضور نظامی آن‌ها را در این شرایط در خلیج فارس برای کمک به عربستان سعودی تشویق کنم، خطر حمله شوروی به ایران منتفی می‌شود. به وسیله یکی از دوستان آمریکایی خود دیداری با یکی از مقامات ارشد CIA انجام گرفت. با تشریح اوضاع حساس آن روز و خطر حمله شوروی‌ها به ایران، با دادن کپی صورت جلسات به کلی سرّی نخست‌وزیری جمهوری اسلامی به آنان منظور خود را عملی کردم. آمریکا بلافاصله یک کشتی نظامی خود را برای کمک به عربستان سعودی به درخواست دولت عربستان سعودی به خلیج فارس فرستاد و شوروی‌ها از بیم درگیری با آمریکایی‌ها از حمله به ایران منصرف شدند و خطر بزرگی که استقلال و یکپارچگی ایران را تهدید می‌کرد، از میان رفت.

باید یادآوری کنم که اتحاد جماهیر شوروی به خاطر گرفتاری‌های اقتصادی، چند سال بعد فرو پاشید.

صورت جلسه به کلی سرّی نخست‌وزیری را به پیوست این بند کتاب به خوانندگان تقدیم می‌کنم:

جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
شماره: ...
تاریخ: ...

بسم الله الرحمن الرحیم
این سند در تاریخ ... در جلسه ... به تصویب رسید.
موضوع: ...
مقرر شد: ...

جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
شماره: ...
تاریخ: ...

بسم الله الرحمن الرحیم
این سند در تاریخ ... در جلسه ... به تصویب رسید.
موضوع: ...
مقرر شد: ...

جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
شماره: ...
تاریخ: ...

بسم الله الرحمن الرحیم
این سند در تاریخ ... در جلسه ... به تصویب رسید.
موضوع: ...
مقرر شد: ...

جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
شماره: ...
تاریخ: ...

بسم الله الرحمن الرحیم
این سند در تاریخ ... در جلسه ... به تصویب رسید.
موضوع: ...
مقرر شد: ...

جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
شماره: ...
تاریخ: ...

بسم الله الرحمن الرحیم
این سند در تاریخ ... در جلسه ... به تصویب رسید.
موضوع: ...
مقرر شد: ...

جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
شماره: ...
تاریخ: ...

بسم الله الرحمن الرحیم
این سند در تاریخ ... در جلسه ... به تصویب رسید.
موضوع: ...
مقرر شد: ...

جمهوری اسلامی ایران
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
شماره: ...
تاریخ: ...

بسم الله الرحمن الرحیم
این سند در تاریخ ... در جلسه ... به تصویب رسید.
موضوع: ...
مقرر شد: ...

صورت جلسه تایپ شده نخست وزیری حکومت اسلامی با طبقه بندی به کلی

سری با شرکت مقامات زیر:

در ساعت ۶ بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۶ مرداد ۱۳۶۵، جلسه‌ای به ریاست برادر موسوی، نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران و با حضور برادران حجت الاسلام محمدی ری شهری وزیر اطلاعات و امنیت آقای دکتر ولایتی وزیر امور خارجه آقای

محسن رفیق دوست وزیر سپاه پاسداران حجت الاسلام خاتمی وزیر ارشاد اسلامی برادر محسن رضایی فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در دفتر کار آقای نخست وزیر تشکیل و مسایل زیر مطرح کردید.

برادر موسوی: بسم... برادران عزیز امروز با توجه به اینکه هر یک از آقایان میدانم که جلسات متعددی داشتید و خسته هم شده‌اید ولی موضوع بسیار مهمی سبب شد که از برادران خواهش کنم تا برای تبادل نظر به این جا تشریف بیاورید. موضوعی که امروز مطرح می‌شود با توجه به اهمیت فوق العاده‌ای که در سرنوشت آینده خاورمیانه و دنیای اسلام به دنبال خواهد داشت که نهایتاً می‌تواند سرنوشت جهان بخصوص دنیای استکباری غرب به سرکردگی آمریکا با اتکایی که به منابع سرشار نفت خاورمیانه دارد با دگرگونی عظیمی روبرو کند از حساسیت بسیاری برخوردار است و لذا موضوع بطور کلی سری اعلام می‌گردد و در تمام جلسات بعدی باید خود آقایان شرکت کنند و جلسات به لحاظ حساسیت اطلاعاتی که دارد به ریاست برادرمان آقای ری شهری تشکیل خواهد شد. ضمن اینکه از همه آقایان خواهش می‌کنم که حتماً در جلسات بعدی خود آقایان شرکت کنند. تقاضا می‌کنم که مطالب مطرح شده و تصمیمات متخذه را با اولویت نسبت به امور جاری در دستور کار خود قرار دهید. بنده ابتدا مطالب کلی را که سبب تشکیل شده به اختصار خدمت برادران عرض می‌کنم. بعد هر کدام از آقایان نظری داشتند بفرمایید.

برادران مستحضر هستند با توجه به اینکه از ابتدای شروع جنگ تحمیلی مسئولین جمهوری اسلامی در موقعیت‌های جداگانه نسبت به کمک‌های ممالک عربی بخصوص عربستان سعودی و کویت به صدام کافر در طول جنگ هشدارهای لازم را داده‌اند. حتی در ملاقاتهایی که بطور غیر رسمی و رسمی در سطوح مختلف بین مسئولین طرفین بخصوص با عربستان سعودی وجود داشته موضوع عدم حمایت از صدام مطرح شده ولی مشاهده می‌کنیم که هنوز این کمک‌ها ادامه دارد که آخرین کمک ناجوانمردانه آنها همکاری با صدام در بمباران پایانه نفتی و تاسیسات جزیره سیری است. با اطلاعاتی که در دست داریم صدام بدون کمک کشورهای مذکور و شیوخ خلیج فارس قادر به چنین اقدامی نبود. مضافاً اطلاعاتی که بوسیله برادران مسئول حجاج امسال به دستمان رسیده دولت عربستان سعودی بر خورد بسیار توهین آمیزی با اکثر قریب به اتفاق حجاج ایرانی در طول مدت اقامت آنان در عربستان داشته، تعدادی زیادی از برادران ما را به بهانه‌های مختلف دستگیر که عده‌ای از آنها علیرغم فعالیت زیادی که برای آزادی آنان از کانالهای متعددی بعمل آمده ولی هنوز هم تعدادی از آنها در بازداشت بسر می‌برند.

در جلسه‌ای دیشب در خدمت جناب آقای رئیس جمهور و رئیس مجلس داشتیم

موضوع مورد بحث قرار گرفت و مقرر گردید برخورد قاطعی با کشورهای مورد نظر بخصوص با عربستان سعودی بعمل آید. زیرا نمی‌توانیم بیش از این دندان روی جگر بگذاریم نظاره گر این گونه بی‌حیایی‌های آقایان باشیم و اقدامی نکنیم. اجازه فرمایید آقای ولایتی بنده صحبت تمام شود آقای رفیق دوست قبل از شما وقت گرفته‌اند. در جلسه دیشب تصمیم گرفته شد که جلسه‌ای با حضور برادران حاضر در اینجا تشکیل شود و موضوع نحوه برخورد جدی مطرح و تصمیم نهایی اتخاذ شود و نتیجه برای اطلاع ریاست محترم جمهوری تقدیم شود. آقای رفیق دوست بفرمایید.

آقای رفیق دوست: بسم... آقای موسوی همانطور که از اول در جلسات مربوطه بخصوص در شورای عالی دفاع مطرح کرده‌ام ما باید با عربستان و کویت برخورد جدی کنیم در حال حاضر با توجه به آن که در جبهه‌های نزدیک این دو کشور می‌توانیم دست به عملیات ویژه بزنیم. تصور میکنم که باید تصمیم خود را بگیریم. وقتی که همه‌اش حرف می‌زنیم و جلسه می‌گیریم و بعد هم هریک از برادران تشریف می‌برن و یه سخنرانی میکنند و تهدید توخالی خوب آنها هم دست ما را خوانده‌اند و می‌دانند که همه این حرفها جز تهدید توخالی چیز دیگری نیست نتیجتاً هر کاری که ایشان می‌خواهند می‌کنند.

آقای موسوی: آقای ولایتی جنابعالی هم اگر صحبتی دارید بفرمایید تا بنده بقیه عرایضم را حضور برادران عرض کنم.

آقای دکتر ولایتی: بسم... همانطور که برادران جناب آقای نخست‌وزیر و آقایان وزرای حاضر مطلعند، مسئولین جمهوری اسلامی بارها در مراسم رسمی و غیررسمی مختلف در سخنرانیهای عمومی و نیز در ملاقات‌هایی که با سران کشورهای مختلف و نخست‌وزیران و وزرای امور خارجه آنها داشته‌اند اعلام کرده‌اند که جمهوری اسلامی ایران قصد توسعه جنگ و جهان‌گشایی نداشته و چشم طمع به خاک کشورهای همسایه ندارد. آقای رفیق دوست کوچکترین اقدامی در این جهت سبب خواهد شد که بهانه به دست امپریالیسم جهان‌خوار بدهیم که با بوق و کرنا با استفاده از عوامل خودش در تمام دنیا افکار عمومی جهان را علیه جمهوری اسلامی بشوراند. این گونه عملیات به هیچ وجه از نظر بین‌المللی توصیه نمی‌شود و بنده به عنوان مسئول سیاست خارجی جمهوری اسلامی با بوجود آوردن هر گونه برخوردی با کشورهای عربی مخالف هستم. ما بهتر است که از همین موضوع بمباران جزیره سیری و دستگیری و بازداشت حجاج به عنوان یک حربه تبلیغاتی علیه عربستان استفاده کنیم. به نظر بنده آقای نخست‌وزیر به مسئولین ارتباط جمعی بفرمایند که موضوع بطور گسترده در سطح کشور و خارج از کشور منعکس بشود. بعداً وزارت خارجه با توجه به جوی که از تبلیغات مذکور بوجود خواهد آمد با مسئولین عربستان و شیوخ دیگر

مذاکره کند تا مسئله بغرنج نشود. در غیر این صورت ما خود عامل تحریک عربها و افکار عمومی جهان علیه جمهوری اسلامی خواهیم شد.

آقای موسوی: آقای رفیق دوست اجازه ندادند که بنده صحبت تمام شود تا بعدا نظرات خودشان را مطرح کنند. موضوع بسیار مهمی که باید بیشتر در این جلسه با توجه به آن بحث و تبادل نظر و تصمیم گیری کنند موضوع اداره حرمین شریفین بدست مسلمین جهان و خارج کردن این اماکن مقدس از سلطه دولت غاصب سعودی است که خود را ولی نعمت مسلمین می دانند. اطلاع دارید چند سال است که راجع به این قضیه جسته و گریخته صحبت هایی میشود و حضرت امام و فقیه عالیقدر آیت الله منتظری هم بارها در جلسات خصوصی بدان اشاره فرموده اند مسلمانان جهان از وضعی که دولت سعودی برای حجاج در مراسم عبادی بوجود آورده به تنگ آمده اند و باید طرحی تهیه شود که به نحوی به این هدف اسلامی دست پیدا کنیم و حرمین شریفین بدست یک هیات مسلمان از نمایندگان مسلمانان جهان اداره شود موضوعی که بسیار از نظر مسئولین بالای جمهوری اسلامی اهمیت دارد این است که این جلسه بتواند راه مشخصی را در این زمینه تهیه کند من قبل از شروع جلسه با برادر رضایی در این مورد صحبت هایی کردم که ایشان نظریات جالبی دارند که فکر می کنم اگر برادرمان نظریات خودشان را مطرح کنند جلسه می تواند روی همین نظریه صحبت کند. بفرمایید برادر رضایی

برادر رضایی: بسم الله قاصم الجبارین برادرمان آقای دکتر ولایتی نظر خودشان را در مورد نحوه برخورد با مرتجعین عرب ارائه فرمودند. بنده هم عقیده ام کاملا با ایشان یکیست. ما نباید در این موقعیت دست به اقداماتی بزنیم که سبب تحریک علیه خودمان باشد. حکام مرتجع عرب هم مانند منافقین صدر اسلام هستند که از یک طرف به جمهوری اسلامی می گویند که کمکی به صدام نمی کنیم و از طرف دیگر بغداد را تادندان مسلح می کنند این منافقین که از کفار هم بدترند منتظر فرصتی هستند که با استفاده از آن علیه جمهوری اسلامی سم پاشی کنند اقدام مستقیم ما علیه این مرتجعین همان طوری که آقای دکتر ولایتی وزیر محترم امور خارجه اشاره فرمودند بهترین حربه تبلیغاتی است به دشمن خواهیم داد به عقیده بنده ما باید با این منافقین به روش خودشان مبارزه کنیم. مبارزه به روش خود آنان. اقدام علیه حکام مرتجع عرب از درون کشورهای خودشان و به وسیله همزبانان و هموطنان خود آنهاست. ما باید برنامه ریزی بسیار دقیق و حساب شده ای روی تک تک این کشورها با توجه به نوع تحریکاتی که بعمل می آورند و کمک هایی که به صدام کافر می کنند با آنها مقابله و مبارزه کنیم. آن هم مبارزه اصولی. بنده چند سال پیش که موضوع حرمین شریفین و اداره آن بوسیله هیاتی از مسلمانان جهان بر سر زبانها افتاد به اتفاق چند نفر از

برادران، طرحی را تهیه کردم که در صورت لزوم زمانی بتوانیم از آن استفاده کنیم. امروز خوشحالم که می‌بینم موضوع به طور جدی مطرح است و اگر اجازه بفرمایید در جلسه بعدی این طرح را بیاورم تا در مورد آن تبادل نظر شود.

نخست‌وزیر: آقای ولایتی بفرمایید.

دکتر ولایتی: آقای رضایی اگر ممکن است خلاصه‌ای از طرح خودتان را بفرمایید

بینیم چیست.

موسوی: آقای دکتر ولایتی اجازه فرمایید که طرح مذکور فعلاً مطرح نشود تا برادران دیگر هم راجع به قضیه فکر کنند تا یک طرح از پیش تعیین شده ذهن آقایان را بخود مشغول نکند. چون باید در جلسه‌ای که با تعدادی از مدیران کارخانجات است حضور داشته باشم. لذا جلسه را ختم می‌کنیم. آقای ری شهری جلسه بعدی کجا باشد بهتر است.

ری شهری: با توجه به اهمیت موضوع تصور می‌کنم بعد از جلسه هیات دولت روز چهارشنبه موضوع را تعقیب کنیم. دکتر ولایتی: آقای ری شهری اجازه فرمایید که هفته آینده بگذاریم بنده بعد از جلسه هیات دولت باید برای تهیه سخنرانی طرح ما در کنفرانس غیر متعهدها در وزارت خارجه داریم حضور داشته باشم: آقای موسوی خوب فردا جلسه را تشکیل دهید.

برادر رضایی: آقای موسوی فردا بنده باید برای هماهنگی نهایی نیروها در مورد برنامه‌ای که باید چند روز بعد داشته باشیم به اهواز بروم.

آقای خاتمی: آقای موسوی بنده هم برای فردا برنامه با مدیران کل که از استان‌ها آمده‌اند دارم. تصور می‌کنم تمام روز گرفتار خواهم بود.

آقای ولایتی: اگر آقایان همه موافق هستند برای روز سه شنبه عصر بیاییم.

آقای ری شهری: آقایان موافق هستند پس جلسه بعدی ساعت ۵ بعد از ظهر روز

سه شنبه ۲۸ مرداد صلوات حضار پایان جلسه

جلسه مورخ ۲۸ مرداد ۱۳۶۵ بطور کلی سرّی

ساعت ۶ بعد از ظهر روز سه شنبه ۲۸ مرداد ۱۳۶۵ جلسه پیگیری موضوع حرمین شریفین به ریاست برادر حجت الاسلام محمدی ری شهری وزیر اطلاعات و امنیت کشور با حضور برادران آقای دکتر ولایتی وزیر امور خارجه. حجت الاسلام خاتمی وزیر ارشاد اسلامی، برادر رفیق دوست وزیر سپاه پاسداران و برادر محسن رضایی فرمانده کل سپاه پاسداران در محل نخست‌وزیری تشکیل گردید.

آقای ری شهری: بسم... با تشکر از برادران محترم وارد دستور جلسه که مطرح شدن طرح برادر رضایی درباره حرمین شریفین است می شویم. برادر رضایی بفرمایید. برادر رضایی: بسم... همانطور که در جلسه پیش به عرض رساندم بنده حدود دو سال پیش به اتفاق عده‌ای از برادران که یکی از آنها هم در نبرد حق علیه باطل شهید شده و به لقاء الله شتافت درباره نحوه دستیابی به هدف مورد نظر یعنی سپردن اداره حرمین شریفین به دست هیاتی صالح از نمایندگان مسلمانان جهان و قطع نفوذ دولت سرسپرده عربستان سعودی از این اماکن مقدسه طرحی تهیه کردیم و بنده موضوع را به منظور اطلاع امام با احمد آقا بطور خصوصی مطرح کردم و قرار شد که ایشان نتیجه را به بنده اطلاع بدهند.

آقای ری شهری: یعنی احمد آقا هم در جریان طرح قرار دارند. برادر رضایی: به طور کلی. یعنی بنده به ایشان عرض کردم که اگر قرار باشد زمانی موضوع حرمین شریفین به طور جدی مطرح باشد برنامه لازم را سپاه تهیه کرده است فقط همین.

آقای ری شهری: خوب بفرمایید ادامه دهید.

برادر رضایی: بله البته چون طرح دنبال نشد. هنوز خام است و باید کمی روی آن کار کرد تا از زوایای مختلف آن را سنجید که به مشکل خاصی برخورد نکنیم و اما طرح با این مقدمه شروع می شود. که باید به مسلمانان جهان به نحوی تفهیم شود که دولت سعودی نه تنها توانایی اداره حرمین شریفین را ندارد بلکه صلاحیت اداره آن را هم ندارد و هر زمانی که لازم تشخیص دهد به خاطر حفظ منافع خود جان و مال مسلمانان جهان را که برای زیارت خانه خدا بدان روی می آورند فدای مصالح سیاسی خود می کند با خشونت و قضاوت خاصی با آنان برخورد می کند. البته در این جا نقش رسانه‌های گروهی بسیار اهمیت دارد که باید رسانه‌های داخلی کاملاً برای آماده کردن افکار عمومی در داخل خوب عمل کنند. خبرگزاری جمهوری اسلامی به موقع اخبار را به صورت گسترده‌ای به تمام جهان مخابره نماید. چون اصل طرح دارای چندین مرحله کاملاً جداگانه است و هر یک از مراحل آن باید به وسیله شخصیت‌ها و افراد و سازمان‌های مامور زبده کارآزموده به مرحله اجرا درآید. کل طرح از زمان شروع تا مرحله پایان قریب هفت ماه طول میکشد.

بنده اول طرح را بطور کلی و خلاصه مطرح میکنم و سپس مراحل مختلف و جزئیات آن را به عرض میرسانم.

کل طرح همانطوری که در ابتدای صحبت‌م اشاره کردم نشان دادن عدم کفایت

و لیاقت دولت سعودی به مسلمانان جهان است در مورد اداره حرمین شریفین. ما باید با عواملی که داریم در ایام حج تظاهرات گسترده‌ای بوجود بیاوریم. سپس این تظاهرات را بوسیله عوامل خودمان تبدیل به آشوبی بزرگ کنیم و پلیس عربستان را مجبور به برخورد خشونت آمیز و خونین تظاهرکنندگان کنیم. در این موقع به وسیله عواملی که قبلا مهیا کرده‌ایم در تمام کشورهای مسلمان علیه عربستان تظاهرات آشوب براه اندازیم که کلیه این تظاهرات‌ها به خشونت کشیده شوند. به سفارت خانه‌های عربستان سعودی حمله کنند و آنها را به تلافی و خون خواهی کشته شدگان تظاهرات مکه و مدینه به آتش بکشند و اعضای سفارت خانه‌ها را به گروگان گیرند. و طی اعلامیه‌ای از دولت‌های کشورهای مسلمان و مردم تقاضا کنند که در مقابل عمل وحشیانه عربستان عکس‌العمل نشان دهند. دولت جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از دولت‌های اسلامی در پاسخ به استمداد مسلمانان کشورهای دیگر به خونخواهی کشته شدگان با دادن اولتیماتم به دولت سعودی مبنی بر خروج از شهرهای مقدس مسلمین جهان از مسلمانان و حجاج حاضر در عربستان بخواهد که با انتخاب نمایندگان شایسته و صالح اداره حرمین شریفین را به هیأتی از مسلمین و علمای اسلام کشورهای مسلمان که قبلا باید مشخص شده باشد بسپارند. از حجاج می‌خواهد که امنیت شهر را خود به عهده بگیرند و از خانه خدا حفاظت کنند. عواملی که قبلا مشخص شده‌اند حفاظت شهر را به عهده می‌گیرند و در صورت دخالت دولت سعودی با آنان شدیداً برخورد می‌نمایند...

عوامل موجود در کشورهای مسلمان دیگر به راه پیمایی و تظاهرات پرداخته و از اقدام انقلابی حجاج و هیئت اداره کننده حرمین شریفین پشتیبانی می‌کنند و از دولت سعودی و سایر دولت‌های اسلامی تقاضا می‌کنند که ضمن به رسمیت شناختن هیات امنای حرمین شریفین از آنها پشتیبانی کنند. به موازات این اقدامات باید نیروهای نظامی ما در جبهه‌ها که خوشبختانه امروزه فاصله بسیار نزدیکی با عربستان و کویت دارد و امیدوارم تا زمان اجرای طرح این فاصله را نیز جان بر کفان اسلام از میان بردارند آماده باش کامل داده و به دولت عربستان اعلام کنند که در صورت نشان دادن عکس‌العمل علیه حجاج و نیروی اسلام به لحاظ دفاع از مسلمین و حریم خانه خدا مجبور به دخالت خواهد شد. این کل طرح است و با جزئیات البته بنده با این که دیروز خیلی دیر از اهواز بر گشتم دیشب تا دیر وقت ضمن مطالعه مجدد این طرح سعی کردم تغییراتی با توجه به شرایطی که امروز نسبت به دو سال پیش بوجود آمده در آن بدهم از نظر برادران می‌گذرد.

آقای ری شهری: برادر رضایی اجازه فرمایید مثل آنکه آقای ولایتی صحبتی دارند. دکتر ولایتی وزیر امور خارجه: عرض شود بنده نمی دانم که این طرح چطور و به وسیله چه کسانی تهیه شده ولی مثل این که به این قضیه توجه نشده که ضمن این که در طول اجرای این طرح تعداد زیادی افراد بی گناه کشته خواهند شد مضافا اگر در طول تهیه مقدمات و اجرا و یا پس از موفقیت طرح کوچکترین خطایی از ناحیه یکی از افراد و عوامل که در نظر دارید. سر بزند و موضوع برملا شود دیگر آبرویی برای جمهوری اسلامی و مسئولین آن در دنیا باقی نخواهد ماند.

آقای رفیق دوست: آقای دکتر این همه جوان عاشقانه و داوطلبانه به جبهه‌ها میروند و شهید می‌شوند این حجاج هم جزو شهدا محسوب خواهند شد.
آقای ری شهری: آقای رضایی بفرمایید.

برادر رضایی: آقای دکتر ولایتی در مورد کشته شدن حجاج در صورت تصویب طرح عوامل مربوطه توجیه خواهند شد که تلفات به حداقل برسد و اما در مورد درز کردن و لو رفتن طرح باید نهایت تلاش خودمان را، البته هر کس در محدوده مسئولیت‌هایی که به عهده می‌گیرد انجام دهیم تا موضوع تا به آخر کاملا سرّی باقی بماند و بهترین راه برای این که طرح لو نرود اینست که باید بسیار تشکیلاتی و سازمان یافته عملکرد و عوامل به صورت گروه‌های کوچک چریکی عمل کنند و هر گروه وسیله سرگروه خودش تغذیه شود. طبیعی است سرگروه و هر کس باید فقط در مورد مسئولیت‌های آن گروه اطلاعات داشته باشد نه بیشتر.

دکتر ولایتی وزیر امور خارجه: بنده تصور نمیکنم که این گونه عملکرد و اقدامات صحیح باشد.

آقای ری شهری: آقای دکتر ولایتی بنده که دیشب در خدمت آقای رفسنجانی بودم از طرح کلی مطلع بودند و نظر مساعد داشتند و عقیده ایشان بر این بود که روی طرح بیشتر کار شود و مشکلات احتمالی که بنظر میرسد بر سر راه اجرای طرح باشد از همه جوانب مطمح است و پیش بینی و راه حل آن‌ها تا آنجا که امکان پذیر است مشخص شود. جنابعالی نگران موضوع نباشید.

ولایتی وزیر امور خارجه: بسیار خوب بفرمایید مطرح کنید بنده نظراتم را خدمت ایشان و آقای رئیس جمهور و آقای نخست‌وزیر عرض خواهم کرد و مشکلاتی که این قبیل اعمال بخصوص در بعد جهانی برای جمهوری اسلامی بوجود خواهد آورد متذکر خواهم شد.

برادر رضایی: عرض شود طرح چند مرحله دارد. که هر مرحله آن ضمن اینکه

کاملاً به یکدیگر مربوطند ولی از طرفی کاملاً از یکدیگر مجزا هستند و همین امر ما را یاری می‌کند که از نظر اطلاعاتی تا حدودی نگرانی نداشته باشیم. مسئولیت هر مرحله به عهده چند کمیته و گروه محول می‌شود.

مرحله مقدماتی:

الف- کمیته هماهنگی سیاسی مذهبی

ب- کمیته هماهنگی سیاسی نظامی

ج- کمیته هماهنگی تبلیغاتی

مرحله اجرایی:

الف- کمیته اجرایی عربستان

ب- کمیته اجرایی کشورهای عربی

ج- کشورهای مسلمان غیر عرب

د- گروه کشورهای اروپایی

ه- گروه کشورهای آفریقایی و آمریکایی

مرحله نهایی:

الف- کمیته انتخاب هیات امنای حرمین شریفین و وضع قوانین مربوط

ب- کمیته پشتیبانی

هر یک از مراحل مزبور باید بطور کاملاً جداگانه از یکدیگر و به وسیله کمیته‌های مربوطه عمل کنند. کمیته اصلی که مراحل مختلف طرح از آن جا دستور می‌گیرند راهنمایی‌های لازم را به کمیته‌ها نموده و آنها را کنترل نماید. کمیته اصلی می‌تواند اعضای همین جلسه باشد.

الف- کمیته هماهنگی سیاسی و مذهبی:

این کمیته نقش بسیار مهمی را به عهده دارد. زیرا آماده سازی مقدمات توجیهی علمای اسلامی جهان و جلب نظر آنان به عهده این کمیته می‌باشد که بتواند در موقعیت طرح نقش اساسی داشته باشد.

۱- اولین نقش آن در کنگره امامان جمعه و جماعات است که در جمهوری اسلامی ایران هر ساله تشکیل می‌شود و آن جذب جلب نظر ائمه جمعه و جماعات ممالک اسلامی مبنی بر محکوم نمودن عمل دولت سعودی در بازداشت نمودن حجاج در ایام حج و اعلام نمودن حج به عنوان یک مراسم عبادی سیاسی.

۲- ایجاد کمیته یا کمیسیون در کنگره بنام حرمین شریفین به منظور بحث و تبادل نظر در مورد اماکن مقدسه و متبرکه. در این کمیسیون علمای عضو سخنرانی‌های لازم

را در مورد حرمین شریفین ابراز نمایند و از کنکره بخواهند تا در اعلامیه پایانی خود از علمای اهل تسنن و تشیع جهان بخواهند تا حرمین شریفین به دست یک هیات اسلامی منزه سپرده شود.

۳- کمیسیون مذکور ائمه جمعه و جماعات در باره موضوع سپرده شدن حرمین شریفین به دست هیات اسلامی دائماً در نمازهای جمعه و مراسم دیگر اسلامی به مسلمانان گوشزد نمایند و مسلمانان جهان را به این امر مهم آشنا سازند.

۴- کمیسیون مربوط به تظاهرات سیاسی علیه استکبار جهانی و صهیونیسم را در ایام حج از جمله فرایض دینی برای حجاج شمرده و از ائمه جمعه و جماعات بخواهند تا این گونه تظاهرات در مراسم و ایام حج برای حجاج از واجبات است، که باید در مراسم مزبور به عمل آورند و به حجاج یادآوری نمایند.

۵- وزارت امور خارجه بطور غیر رسمی در ملاقات‌هایی که با کشورهای انقلابی مسلمان دارد به نحو مقتضی در مورد مفاد اعلامیه کنگره و اداره حرمین شریفین بدست یک هیات اسلامی منزه مذاکره و توافق آن‌ها را برای حمایت از چنین هیئتی جلب نمایند.

۶- وزارت امور خارجه باید در طول مدتی که از سوی کمیته اصلی اعلام میشود و همواره روابط معمولی و عادی با کشورهای عربی بخصوص عربستان سعودی داشته باشد و از هرگونه عملی که به روابط عادی دیپلماتیک لطمه وارد آورد خودداری نماید.

۷- مسئولیت کمیته هماهنگی سیاسی به عهده وزارت امور خارجه می‌باشد.

۸- وزارت ارشاد اسلامی در مورد نحوه تشکیل کنگره ائمه جمعه و جماعات باید راساً با ستاد مرکزی کنگره ائمه جمعه و جماعات ارتباط لازم را برقرار و هماهنگی نهایی را با وزارت امور خارجه بعمل آورد.

ب- کمیته هماهنگی سیاسی نظامی :

این کمیته نقش بسیار حساس و خطرناکی به عهده دارد و کوچکترین خطایی در این کمیته به عدم موفقیت و ناکامی در رسیدن به هدف را به دنبال خواهد داشت. وظایف عمده این کمیته عبارتند از :

۱- برقراری تماس و مذاکره با گروه‌های انقلابی مسلمان، مبارزین انقلابی و

سازمان‌های آزادی بخش در کشورهای عربی و آفریقا، اروپا و آمریکای لاتین

۲- برقراری تماس و مذاکره با انجمن‌های دانشجویان انقلابی در کشورهای مختلف به منظور جلب حمایت آنان در آماده نمودن اذهان عمومی در کشورهای

مقیم در موقع و بعد از عملیات

۳- تعیین رهبری عملیات نظامی

۴- تهیه طرح عملیاتی نظامی. کیفیت و کمیت نیروهای عملیاتی در سعودی و

کشورهای عربی

۵- مطالعه بر روی انواع و تعداد سلاح‌های لازم و نحوه استفاده از آنها و تهیه

سلاح‌های مزبور

۶- مطالعه و تهیه یونیفرم پلیس و کارت شناسایی سلاح‌های مورد استفاده پلیس

سعودی، کویت، مصر، اردن، عمان، یمن شمالی، مراکش و تونس

۷- برآورد و محاسبه بودجه مورد نیاز برای اجرای عملیات

۸- مسئولیت کمیته هماهنگی سیاسی، نظامی به عهده سپاه پاسداران انقلاب

اسلامی می‌باشد

ج- کمیته هماهنگی تبلیغاتی:

وظیفه این کمیته بسیار پراهمیت و حساس می‌باشد و مسئولیت آن به عهده

وزارت اطلاعات و امنیت کشور است (البته در طرح اولیه این مسئولیت به دلیل عدم

تشکیل وزارت اطلاعات به عهده معاونت اطلاعات و تحقیقات نخست‌وزیری محول

شده بود) البته نتایج حاصله از طرح بستگی به عملکرد صحیح و به موقع این کمیته

دارد و عمده وظایف آن عبارتند از:

۱- آماده نمودن اذهان عمومی داخلی و تغذیه اخبار خارجی.

۲- تهیه مطالب و تفسیرها و مقاله‌ها و موادی که لازم است در طول اجرای

عملیات و بحران و پس از خاتمه آن از رادیو تلویزیون جمهوری اسلامی و صدا

و سیمای جمهوری اسلامی (برنامه عربی) و روزنامه‌های فارسی - عربی - ترکی -

انگلیسی و فرانسوی منتشر کرد.

۳- تهیه مفاد اعلامیه‌هایی که باید به منظور پشتیبانی از هیات امنای اسلامی از

رسانه‌های گروهی پخش شود.

۴- تهیه اعلامیه‌هایی که باید از سوی دولت جمهوری اسلامی به منظور تقبیح

کشتار دولت سعودی از رسانه‌های گروهی پخش شود.

۵- ترتیب مصاحبه‌های مطبوعاتی با مسئولین جمهوری اسلامی پس از اجرای

عملیات.

۶- ترتیب مصاحبه‌های مطبوعاتی با سفرای کشورهای ساکن در جمهوری

اسلامی.

۷- تهیه بیانیه‌های نظامی ستاد مشترک ارتش، سپاه به منظور حمایت و اعلام آمادگی نظامی برای دخالت و کمک به هیئت امناء اسلامی در صورت لزوم.

مرحله اجرایی:

مسئولیت این مرحله به طور کلی به لحاظ اهمیت برخورداری از حساسیت فوق‌العاده و همچنین به این دلیل که باید گروه‌های مختلف در کشورهای خارجی هم آهنگی نموده که بسیاری از آنها مایل نیستند به دلایل امنیتی و سیاسی با دولت رابطه داشته باشند. گروه‌های زیرزمینی هستند به عهده سپاه پاسداران گذاشته می‌شود. تا با استفاده از امکانات واحد نهضت‌های آزادیبخش سپاه پاسداران مذاکره و آمادگی آنها را در سریعترین زمان ممکن بوجود آورد. گزارش نهایی را به کمیته اصلی تقدیم نماید. وظایف سپاه در این مرحله عبارتند از:

- ۱- سپاه پاسداران انقلاب اسلامی موظف است آیین نامه‌های اجرایی گروه‌های عملیاتی را تهیه و در اختیار سرگروه‌های مربوطه قرار دهد.
- ۲- سپاه موظف است آموزشهای لازم را قبل از اجرای عملیات به گروه‌های مربوطه داده و آنها را نسبت به وظایف خطیری که دارند توجیه نماید.
- ۳- سپاه موظف است آمادگی لازم را در جبهه‌های زمینی و دریایی به منظور دخالت احتمالی یا مقابله با عکس‌العملی عوامل استکبار جهانی حفظ و ایجاد نماید.

مرحله نهایی:

این مرحله همانند دیگر مراحل بسیار با اهمیت و حساس است زیرا که در این مرحله می‌باید از ثمره مراحل قبلی برخوردار باشد نتیجه نهایی را بدست آورد. لذا عملکرد دقیق و صحیح در این مرحله می‌تواند موفقیت این طرح را تضمین کند. مسئولیت این مرحله کلاً به عهده وزارت ارشاد اسلامی و وظایف آن عبارتند از:

- ۱- شناسایی افراد و شخصیت‌های انقلابی مسلمان. متعهد و معتقد به بین‌المللی بودن حریم شریفین به خصوص در طول کنگره ائمه جمعه و جماعات.
- ۲- ترتیب ملاقات‌هایی بین شخصیت‌های مورد نظر با مسئولین جمهوری اسلامی و رعایت احترام آنان در سطح علمای طراز اول.
- ۳- تهیه آیین نامه هیات امنای اسلامی که به منظور فرونشاندن بحران بوجود آمده بصورت پیشنهاد به علمای اسلامی داده شود.
- ۴- تشکیل ستاد انتخابات در بیت امام در عربستان به منظور جامه عمل پوشاندن

به پیشنهاد فوق الذکر.

- ۵- دعوت از شخصیت‌های مورد نظر اسلامی به ستاد مزبور. تهیه اعلامیه جهانی شدن حرمین شریفین به وسیله علمای اسلامی مذکور.
- ۶- تهیه اعلامیه‌هایی دایر به درخواست از دولت سعودی، مبنی بر خروج نیروهای امنیتی و پلیس از حرمین شریفین.
- ۷- تهیه اعلامیه درخواست از حجاج مبنی بر، برعهده گرفتن امنیت شهرهای مقدس.

۸- تهیه اعلامیه‌های درخواست پشتیبانی سیاسی و مالی از کشورهای جهان. آقای ری شهری: خوب برادران اگر در باره طرح نظری دارند بفرمایند. آقای خاتمی بفرماید.

آقای خاتمی وزیر ارشاد اسلامی: بنده تصور میکنم که افراد بسیار محدودی باید از طرح کلی مطلع باشند. این طور که برادر رضایی در طرح خودشان کمیته‌های مختلفی جا داده‌اند طبعاً افراد نسبتاً زیادی در جریان قرار خواهند گرفت که در این صورت امکان بر ملا شدن موضوع زیاد خواهد شد. به نظر بنده تمامی طرح به وسیله افراد مشخصی باید انجام شود تا از لو رفتن قضیه ممانعت به عمل آید.

آقای ری شهری: آقای خاتمی تصور نمی‌کنم به این ترتیب که جنابعالی می‌فرمایید بتوان چندین طرح وسیع را عملی نمود و چون هر یک از مراحل که صحبت شد نیاز به کادر تخصصی و کارشناسی دارد که به هیچ وجه افراد حاضر در این جلسه که در واقع کمیته اصلی این طرح را تشکیل می‌دهند توانایی انجام چنین طرح عظیمی را ندارند باید هر یک از مراحل در درون کمیته مربوطه مورد بررسی و بحث قرار بگیرد تا به توان به نتیجه مطلوب رسید. و اما در مورد بر ملا شدن طرح که جنابعالی و آقای دکتر ولایتی نگران آن هستید. در نظر داشته باشید افرادی که مأمور چنین کاری خواهند شد افراد متعهد و مورد اعتمادی خواهند بود که هر یک از آنها در طول مدت بعد از انقلاب امتحان خودشان را نسبت به انقلاب و حضرت امام داده‌اند و تا آنجا که بنده اطلاع دارم بخصوص افرادی که در مرحله اجرایی دست خواهند داشت از افراد انقلابی سازمانهای زیر زمینی هستند که در اکثر نقاط دنیا فعالیت‌های مثمر ثمری داشته‌اند و تقریباً به خصوص در این زمینه هیچ گونه نگرانی وجود ندارد. بفرماید آقای رضایی.

برادر رضایی: تصور می‌کنم که برادران نگران جریان اطلاعاتی موضوع هستند. اجازه بفرمایید من قدری در این باره توضیح خدمت برادران بدهم تا این نگرانی

تخفیف پیدا کند. اولاً افرادی که در جریان کل طرح قرار خواهند گرفت بسیار محدودند و خارج از افرادی که در این جلسه حضور دارند شاید ده تا پانزده نفر دیگر در جریان تمامی طرح باشند که همه آنها شناخته شده‌اند. بقیه افراد هریک در محدوده کاری که به آنها محول می‌گردد اطلاعات خواهند داشت. بطور مثال در مرحله اجرایی گروه‌های کار مختلفی وجود دارد که هیچ یک از وجود کاری که بوسیله گروه‌های کار دیگر انجام خواهد شد مطلع نخواهد شد. یعنی اگر قرار است عده‌ای مامور راه‌اندازی تظاهرات در سعودی و مصر یا هر کجای دیگر باشند لزومی ندارد که بدانند گروه دیگری که به موقع با لباس و سلاح پلیس سعودی یا مصر به صحنه خواهند آمد پلیس سعودی و مصری نیستند و همینطور عکس موضوع هم صادق است. اگر گروهی مامور براه انداختن تظاهرات در فلان شیخ نشین هستند فقط این امر وسیله سرکرده آنان به آنها اطلاع داده خواهد شد که در فلان روز فلان ساعت با رمزی که دریافت می‌کنند تظاهرات مورد نظر را راه بیندازند. همین و همین.

آقای ری شهری: آقای خاتمی بفرمایید.

آقای خاتمی: البته این قانع کننده است. اگر انشاءالله بتوانیم با دقت این موضوع را همه برادران رعایت کنیم موفق خواهد بود.

آقای ری شهری: و اما برای کنترل اطلاعاتی موضوع همان طور که جناب آقای نخست‌وزیر در جلسه قبل اشاره فرمودند موضع باید به عنوان طرحی بطور کلی سرّی تلقی شود و برای جلوگیری از درز کردن قضیه از همه برادران تقاضا کنم افرادی را که باید در سازمانهای آنها در جریان تمامی یا قسمت‌هایی از این طرح قرار گیرند به دقت انتخاب و تا هفته آینده کلیه مشخصات آنها را برای بررسی مجدد از نظر سوابق و توجیه اطلاعاتی به وزارت اطلاعات معرفی نمایند. البته هر گروه را جداگانه در محل وزارت اطلاعات و در پوشش‌های خاصی آموزش خواهیم داد. از تمام برادران با توجه به حساسیت موضوع و ظایف محوله در طرح را که پس از توجیه اطلاعاتی اعضای کمیته‌ها به طور رسمی به حضورشان تقدیم خواهد گردید با دقت در کمیته‌های مربوطه مورد بررسی و مطالعه قرار داده و هر یک از کمیته‌ها عملی‌ترین راه را به عنوان طرح کمیته مربوطه انتخاب نماید.

موضوع دیگری که از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است آماده نمودن طرح مرحله اجرایی است که به عهده سپاه پاسداران گذاشته شده است که باید برادر رضایی و رفیق دوست مشخص بفرمایند که تقریباً آماده نمودن این طرح چه اندازه طول خواهد کشید.

آقای رفیق دوست: عرض شود با این که نقشی که برای سپاه در این طرح گذاشته شده بسیار حساس و پیچیده است و همچنین خطرناک، بخصوص این که باید با گروه‌های مختلفی در خارج از کشور صحبت کنیم و عقیده رهبری بعضی از آنها را که لازم است در جریان کلی طرح قرار گیرند به نحوی جلب کنیم و بعد از اقدام به پیاده کردن کارهای فرعی شویم. احتیاج به دقت نسبتاً زیادی داریم. بنده فکر میکنم در حدود سه یا چهار ماه وقت لازم باشد.

آقای ری شهری: آقای رضایی بفرمایید.

برادر رضایی: البته همانطور که برادرمان رفیق دوست فرمودند کار زیادی در پیش داریم ولی امیدوارم با توجه به روابط بسیار نزدیک و خوبی که واحد نهضت‌های آزادیبخش سپاه با گروه‌های مزبور دارد. خیلی سریع‌تر از اینها بتوانیم مقدمات لازم را فراهم کنیم. برادران ما در سپاه نهایت تلاش خودشان را خواهند کرد که در سریعترین زمان ممکن مقدمات را برای جلب همکاری گروه‌های مزبور فراهم کنند. و اما مطلبی که برای شروع کار ما اهمیت دارد. اختصاص بودجه اولیه برای شروع کار است. ما سعی خواهیم کرد ترتیبی بدهیم تا به موازات مذاکره و جلب نظر گروه‌های خارجی طرح اجرایی هر یک از گروه‌ها را تهیه کنیم و فکر می‌کنم تا سه ماه آینده می‌توانیم طرح اجرایی را آماده برای تصویب نهایی در همین جلسه مطرح کنیم.

آقای ری شهری: راجع به بودجه اولیه پس از جلسه به اتفاق جناب عالی خدمت آقای نخست‌وزیر می‌رویم و موضوع را مطرح می‌کنیم فعلاً مقداری از اعتبارات سرّی نخست‌وزیری در اختیارمان قرار بگیرد. و اما راجع به مدت زمان طرح تصور میکنم که سه ماه زمان مناسبی است که با هم بتوانیم در طول این مدت آموزشهای لازم را به افراد مورد نظر انجام دهیم. از برادران تقاضا می‌کنم هر زمان نیازی به طرح بخصوصی داشتند و یا نیاز بود که موضوع در جلسه کمیته اصلی مطرح شود بنده را در جریان قرار دهند. اگر برادران صحبتی ندارند جلسه را تمام کنیم حضار: آقای ری شهری: السلام علیکم و رحمت‌الله و برکاته

صلوات حضار

حادثه روز عید قربان سال ۱۳۸۹ در منا

جمهوری اسلامی، نظیر طرحی را که هنگام برگزاری مراسم حج سال ۱۳۶۶ در شهر مکه علیه دولت عربستان سعودی به مورد اجرای ناموفق گذاشته بود، در سال

۱۳۸۹ به صورت دیگری در روز عید قربان در هنگام اجرای مراسم حج به مورد اجرا گذاشت. در این ماجرا تعداد زیادی از حجاج بی گناه جان خود را از دست دادند. مطالبی را که آقای فرزاد فرهنگیان در مصاحبه‌های خود در تلویزیون‌های معتبر بی‌بی‌سی فارسی و صدای آمریکای فارسی گفتند و خود شنیدم برای خوانندگان به شرح زیر نقل می‌کنم:

آقای فرزاد فرهنگیان کاردار سابق سفارت جمهوری اسلامی در بغداد که اکنون در اروپا به صورت پناهنده سیاسی زندگی می‌کند در مصاحبه‌های خود در روز ۱۰ اکتبر ۲۰۱۰ چنین گفت: «پنج هزار تن از اعضای سپاه پاسداران در میان حجاج ایرانی امسال به عربستان سعودی اعزام شده بودند. قصد و هدف آن‌ها این بود که با به وجود آوردن چنین حادثه‌ای تعداد زیادی از حجاج کشورهای اسلامی در این حادثه زیر دست و پای سیل هجوم حجاج کشته شوند و سپس به این بهانه تظاهرات عظیمی علیه دولت سعودی در مناره‌اندازی کنند و در تظاهرات شعار دهند - باید اداره حرمین شریفین به دست مسلمانان جهان سپرده شود و دولت عربستان لیاقت اداره خانه خدا و قبر پیامبر اسلام را ندارد.»

فرهنگیان گفت: «شش تن از فرماندهان سپاه و بسیج در ماجرا نقش داشته‌اند و اسامی آنها به شرح زیر است:

سیدجواد موسوی فرمانده لشکر عاشورا از واحد بسیج، مصطفی بخشی فرمانده مرکز آموزش دانشگاه امام در کاخ سعدآباد، مصطفی نعیم، محمد سید عبدالله، سالم صباح، کاظم عبدالزهر خردمندان. یکی از گم شدگان در حادثه، سفیر سابق جمهوری اسلامی در لبنان است که در اداره امور حزب الله لبنان به رهبری سید حسن نصرالله نقش موثری داشت. گفته شد تا آن روز ۴۶۵ نفر از حجاج بی گناه ایرانی جان خود را از دست داده‌اند که تعدادی از اجساد تحویل ایران داده شده است و تا به حال ۶۰ نفر از حجاج ایرانی ناپدید شده‌اند. پس از حادثه به دستور بیت رهبری به امامان جماعت همه شهرهای ایران دستور داده شده بطور وسیعی علیه دولت سعودی تبلیغ کنند.

فصل ۴۳

کودتای نافرجام ساواک در عراق

در سال ۱۳۴۸ خورشیدی، روابط دو کشور ایران و عراق به شدت تیره بود. دولت بعثی عراق با مشاورت اتحاد جماهیر شوروی، پایگاهی در عراق ایجاد کرده و مخالفان رژیم محمدرضا شاه را جمع آوری کرده بود و اقدامات خرابکارانه را در ایران، علیه رژیم شاهنشاهی ایران از همه نظر پشتیبانی می‌کرد.

این مخالفان را سران عشایر، مالکان بزرگ و روحانیان مخالف اصلاحات ارضی و اصلاحات اجتماعی محمدرضا شاه، به فرماندهی تیمسار سپهبد بازنشسته تیمور بختیار اولین رئیس ساواک پشتیبانی می‌کردند. در مقابل این فعالیت‌ها ایران هم به کمک ساواک و ارتش طرح‌های مختلفی در مورد فعالیت‌های عراق و مخالفان ایران در دست اجرا داشت:

۱- طرح ترور سپهبد بختیار که در بند مربوط به اظهارات آقای پرویز ثابتی مدیر اداره کل سوم ساواک در این کتاب به طور کامل به آن اشاره شده است و از تکرار آن خودداری می‌کنم.

۲- طرح مربوط به شناسایی فعالیت‌های عراق و عوامل آن در ایران و خنثی کردن این قبیل فعالیت‌ها که به قسمتی از آن در بند مربوط به ماموریت خود در کشورهای جنوبی خلیج فارس اشاره شده است و از تکرار آن خودداری می‌کنم.

۳- طرح مربوط به جنگ نیابتی اکراد عراقی با دولت عراق به مدت ۱۴ سال که در این زمینه به طور کامل توضیحاتی داده‌ام و از تکرار آن خودداری می‌کنم.

۴- طرح مربوط به کودتا علیه دولت عراق که به طور مختصر در زیر بیان می‌شود. هنگامی که من به سمت ریاست نمایندگی ساواک در عراق معین شدم، به علت عدم پذیرش دولت عراق نتوانستم به محل نمایندگی خود در بغداد بروم و ۹ ماه به عنوان رئیس نمایندگی عراق در ایران، در اداره کل هشتم ضد جاسوسی ضمن انجام وظایف، خود را برای عزیمت به عراق با مطالعه پرونده‌های مختلف از جمله کودتای نافرجام ساواک آماده می‌ساختم و در ادارات کل دوم، سوم، هفتم و هشتم اغلب پرونده‌های مربوط به عراق را بررسی و مطالعه کردم.

در اواخر دی ماه ۱۳۴۸، شش ماه قبل از این که من به عنوان رئیس نمایندگی

عراق انتخاب شوم. زنده‌یاد اسماعیل ناهید کارمند ارشد اداره کل دوم، ریاست نمایندگی عراق را عهده‌دار بود. آقای طاهر و آقای بوشهری‌زاده زیر نظر آقای ناهید عملیات کودتا را در عراق به دستور مرکز اداره می‌کردند.

برنامه کار کودتا برای اولین بار از طریق ساواک انجام می‌گرفت. زنده‌یادان تیمسار ارتشبد نصیری رئیس ساواک، سرلشگر علی معتمد معاون ساواک و رئیس سازمان اطلاعات خارجی و تیمسار سرتیپ علی اکبر فرازبان مدیرکل اداره دوم، انجام این عملیات را به عهده داشتند.

نمایندگی ساواک در بغداد توانسته بود تعدادی از امرای رده بالای ارتش عراق را که شیعه بودند، با خود همراه سازد و کودتا با پشتیبانی مالی و معنوی آمریکا و اسرائیل انجام می‌گرفت. ساواک ضمن تماس با آیت‌الله حکیم رهبر شیعیان جهان توافق او را به دست آورده بود تا در صورت انجام کودتا آیت‌الله حکیم که در شهر نجف اقامت داشت بلافاصله با صدور بیانیه‌ای از دولت کودتا به رهبری ژنرال‌های شیعه عراقی پشتیبانی خود را اعلام کند. رابط آیت‌الله حکیم با ساواک فرزند بزرگ وی حجت الاسلام مهدی حکیم بود که پس از کودتای نافرجام سریعاً از عراق متواری شد و همراه خانواده‌اش در لندن اقامت کرد و ساواک هزینه او و خانواده‌اش را تأمین می‌کرد. در سال ۱۳۵۰، که من ریاست نمایندگی ساواک را در کشورهای جنوبی خلیج فارس به عهده داشتم، با خانواده‌اش از لندن به دوبی آمد و امامت تنها مسجد شیعه را که آقای مهدی تاجر مشاور ارشد شیخ راشد حاکم دوبی ساخته و به نام مسجد امام علی نام گذاری شده بود، به عهده گرفت. از مرکز به من دستور دادند که با آقای سید مهدی حکیم در تماس باشم و در صورت نیاز کمک‌های لازم را به عمل آورم و توصیه ویرا به شیخ راشد حاکم دوبی و نخست‌وزیر امارات بکنم. آقای سید مهدی حکیم ناراحتی چشم داشت و به بیمارستان ایرانی جمعیت شیروخورشید سرخ که دفتر من هم در آن جا قرار داشت مراجعه می‌کرد و سالی یکی دوبار هم برای معالجه به لندن می‌رفت. بعد از انقلاب شوم ایران شنیدم وی در لندن اقامت دارد و در همان جا به دست عوامل جمهوری عراق ترور شد.

برای انجام کودتا، دولت آمریکا ۴۰ میلیون دلار از طریق ساواک در اختیار ژنرال‌های شیعه عراقی گذاشته بود و دولت اسرائیل هم از سلاح‌هایی که در جنگ با مصر به غنیمت گرفته بود، برای پخش بین شیعیان منتخب آیت‌الله حکیم و فرزندش سید مهدی حکیم از طریق ساواک به آن‌ها داده بود و قرار بود در روز انجام کودتا، سلاح‌ها با کامیون‌های میوه از طریق بصره به بغداد حمل شود و در مرز ایران و عراق

به یک سرگرد عراقی که به وسیله ژنرال‌های کودتای شیعه معرفی شده بود تحویل داده شود. اما همین سرگرد مراتب کودتا را به اطلاع مقامات عراقی رسانده و با آن‌ها همکاری می‌کرده است. کامیون‌های حامل اسلحه را این سرگرد به یکی از پادگان‌های نظامی بغداد هدایت می‌کند و در همان زمان هم ژنرال‌ها و افرادی که در کودتا دست داشتند، به وسیله دولت عراق بازداشت می‌شوند. تعدادی از آن‌ها اعدام می‌شوند و چند نفری هم خود را به ایران می‌رسانند و از مرگ نجات پیدا می‌کنند.

آقایان اسماعیل ناهید و طاهر بلافاصله از عراق خارج شده و به ایران باز می‌گردند. اما آقای بوشهری‌زاده که دارای پاسپورت سیاسی هم بوده به وسیله دولت عراق بازداشت و برای بازجویی و گرفتن اطلاعات، به تیمسار سپهبد بختیار سپرده می‌شود. بوشهری‌زاده مدتی در دفتر ریاست ساواک، یعنی سپهبد بختیار کار کرده بود و مورد شناخت تیمسار بختیار بود. ابتدا با زبان خوش سوالاتی در مورد کودتا از او می‌کند. اما بوشهری‌زاده اظهار بی‌اطلاعی می‌کند. بختیار چند سیلی زده و گویا با شکنجه چند افسر عراقی اطلاعاتی در اختیار می‌گذارد و بعد او را آزاد می‌کنند و بلافاصله به ایران باز می‌گردد.

شش ماه پس از این کودتای نافرجام در عراق، روزی تیمسار ارتشبد نصیری رئیس ساواک گزارشی در زمینه فعالیت‌های سپهبد بختیار و خمینی در عراق به حضور اعلیحضرت محمدرضا شاه می‌برد. پادشاه از ایشان سوال می‌فرماید: «رئیس نمایندگی ساواک در عراق کیست؟» تیمسار نصیری به عرض می‌رساند فعلاً کسی را آن جا نفرستادیم. پادشاه با عصبانیت گزارش را به ایشان بر می‌گرداند و مواخذه می‌کند چرا باید با این همه فعالیت علیه ایران این پست خالی مانده باشد.

رئیس ساواک پس از بازگشت از حضور پادشاه به اداره کل یکم دستور می‌دهد که در اسرع وقت یک نفر را برای ریاست نمایندگی در عراق تعیین و اعزام کنید. من که از بندر پهلوی تقاضای انتقال به تهران را داده بودم به پیشنهاد زنده یاد تیمسار هاشمی مدیر کل ضد جاسوسی برای ریاست نمایندگی در عراق انتخاب و فوراً به مرکز احضار شدم و چون مورد شناخت تیمسار سپهبد بختیار و شوروی‌ها بودم، دولت عراق از پذیرش من به عنوان دیپلمات سفارت شاهنشاهی در بغداد خودداری کرد.

فصل ۴۴

سازمان چریکی مجاهدین خلق ایران

سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۱۹۶۵، بر پایه آموزش نهضت آزادی و ایسته به جبهه ملی به رهبری مهندس مهدی بازرگان توسط حنیف نژاد، عسگری، و احمد رضایی عضو انجمن اسلامی دانشجویان و ایسته به دار و دسته دکتر شریعتی، بر اساس برنامه‌های چریکی چه‌گوارا و سازمان آزادیبخش فلسطین، به وجود آمده بود. به طوری که از نام این سازمان بر می‌آید یک سازمان مارکسیستی - اسلامی است زیرا مجاهد را از اسلامیان و خلق را از مارکسیست‌ها گرفته بود.

احمد رضایی یکی از تشکیل دهندگان این سازمان، کتابی به نام وجوه اشتراک اسلام و مارکسیسم نوشته است. این سازمان فعالیت‌های زیرزمینی و تروریستی را علیه رژیم پادشاه ایران آغاز کرد و تا فروپاشی رژیم پادشاهی در سال ۱۹۷۹، فعالیت‌های مختلف تروریستی داشته است.

وحید افراخته فرمانده عملیات چریکی و تروریستی این سازمان در سال ۱۳۴۵، برابر با ۱۹۶۵، وسیله ساواک بازداشت شد و مورد بازجویی قرار گرفت. وی در اعترافات خود اشاره به روابط خود با اتحاد جماهیر شوروی و KGB کرد و گفت مدارکی را که از کیف سرهنگ آمریکایی به نام پاول شافر که وسیله مجاهدین خلق در ۲۱ مه ۱۹۶۶، در تهران ترور شد، برای تحویل دادن به KGB از طریق سفارت شوروی در پاریس، در اختیار آنان قرار دادیم.

سازمان مجاهدین خلق علاوه بر بمب گذاری‌های مختلف در داخل ایران و کشتن تعداد قابل توجهی از ایرانیان بی‌گناه و -نیز ترور بعضی از شخصیت‌های شهربانی مانند سرلشگر طاهری رئیس زندان‌های ایران و سرتیپ زندی پور رئیس کمیته مشترک ضد خرابکاری ایران، تعدادی از افسران و دیپلمات‌های آمریکایی را ترور کرد که در بند مربوط به ترورها اسامی افراد ترور شده در این کتاب نوشته شده است.

بعدها پس از دستگیری چند نفر از سران مجاهدین خلق، مشخص شد که افراد ترور شده خارجی مخصوصاً آمریکایی‌ها اسامی شان به وسیله KGB شوروی در اختیار مجاهدین قرار می‌گرفت تا آن‌ها را ترور کنند.

مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین خلق، برای این که از سایر هموندان خود عقب نماند. یک پلیس بی گناه نگهبان شب بانک سپه را جلوی بانک هدف قرار داد و ترور کرد و پس از بازداشت، به اتهام قتل همین پاسبان محکوم به اعدام شد. اما با توصیه ۲ نفر از اعدام نجات پیدا کرد. یکی از آنها کاسیگین رئیس جمهوری اتحاد جماهیر شوروی و دیگری برادرش دکتر کاظم رجوی که همکلاس دانشجویی آقای پرویز ثابتی رئیس امنیت داخلی و با ساواک رابطه داشت.

دکتر کاظم رجوی در سوییس اقامت داشت و به همین منظور به تهران آمد و با همکلاسی خود، رئیس امنیت داخلی ساواک وارد مذاکره برای جلوگیری از اعدام برادرش شد.

بعدها جناب ثابتی در این مورد به من گفت: به کاظم رجوی پیشنهاد دادم فقط در صورتی می توانم به برادرش مسعود رجوی کمک و او را از اعدام نجات دهم که با وی در زندان ملاقات کنید و به او بگویید اطلاعاتی در مورد خانه های امن مجاهدین در اختیار ما بگذارد تا ساواک نامه ای به داستانی نظامی بنویسد و تقاضای یک درجه تخفیف در جرم او کند.

مسعود رجوی اطلاعات مفیدی از خانه های امن سازمان مجاهدین خلق در اختیار ساواک گذاشت و با حمله به این خانه ها مقادیر زیاد اسلحه و نارنجک به دست ساواک افتاد و ساواک موفق شد، تمام این خانه ها را محاصره کند و در زد و خوردهای میان مجاهدین و ماموران امنیتی و پلیس تعدادی از طرفین کشته شدند و بالاخره بدین وسیله سازمان آنها از هم متلاشی شد و آقای مسعود رجوی هم با تقاضای ساواک از دادستانی ارتش، به حبس ابد محکوم شد.

سازمان مجاهدین خلق پس از انقلاب، به تشخیص دستگاه اطلاعاتی ایران و ضد جاسوسی وزارت اطلاعات و سازمان اطلاعاتی سپاه پاسداران، بسیار خطرناک قلمداد شد. پس از آن ضربه زدن به این سازمان آغاز شد. به طوری که در اثر شدت برخورد، رهبر سازمان مسعود رجوی و بنی صدر رئیس جمهوری که مورد بی مهری آیت الله خمینی قرار گرفته بود و هر دوی آنها در پنهانی زندگی می کردند، با یک هواپیما به پاریس متواری شدند و اکثر اعضای فعال مجاهدین از ایران خارج و به کشورهای دیگر پناهنده شدند. آخر الامر صدام حسین پایگاهی در نزدیکی بغداد به آنها داد تا علیه جمهوری اسلامی وارد مبارزه شوند و صدام را در جنگ عراق با ایران همراهی کنند.

سازمان مجاهدین خلق در کشتار هزاران کرد عراقی در حلبچه و در کشتار

شیعیان جنوب عراق در همراهی با صدام حسین نقش داشتند. سازمان مجاهدین خلق در هنگام حمله آمریکا به عراق، از اوضاع آشفته عراق استفاده کردند و در چپاول و غارت بانک‌ها و موزه‌ها شرکت داشتند و از این رهگذر سرمایه زیادی اندوخته کردند.

سازمان مجاهدین خلق برای اینکه از لیست تروریستی آمریکا خارج شوند، مبالغ زیادی از اندوخته‌های خود را به نمایندگان مجالس انگلیس و برخی کشورهای اروپایی و نیز نمایندگان مجلس آمریکا دادند تا بالاخره پس از سال‌ها تلاش توانستند نام خود را از لیست تروریست‌ها خارج سازند.

پس از انقلاب، وسیله ضد جاسوسی رژیم اسلامی کشف شد که این سازمان علاوه بر ارتباط با سرویس اطلاعاتی غیرنظامی KGB شوروی، با دستگاه اطلاعات نظامی شوروی به نام GRU هم ارتباط داشته است. ارتباط مجاهدین با دستگاه نظامی اتحاد شوروی از طریق ارتباط حاج محمود شانه‌چی و سرهنگ پولیاکوف وابسته نظامی سفارت شوروی انجام می‌گرفت. در مورد ارتباط سران مجاهدین خلق با دستگاه اطلاعاتی KGB شوروی با محمدرضا سعادت و وحید افراخته، به طور جداگانه در این کتاب مطالبی آمده است.

در نخستین روزهای پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، مسعود رجوی در خزانه تهران در سخنرانی آتشین خود در جمع طرفدارانش بیان کرد ارتشی که یک عمر مزدوری آمریکا را کرده و افسرانی که چکمه پوش مستشاران آمریکایی بودند، باید همه اعدام و این تشکیلات آریامهری منحل شود، به جای آن ارتش ملیشا را بنا می‌گذاریم. وی اضافه کرد من از پدر مهربان ملت ایران امام خمینی می‌خواهم این تقاضا را به دقت مورد مطالعه قرار دهند. به همین نحو فداییان خلق هم اعدام افسران و جای‌گزین کردن یک ارتش خلقی را طلب کردند. بنابر تقاضای این دو سازمان چریکی بود که خمینی دستور تشکیل سپاه پاسداران حکومت اسلامی را داد و با کمک سپاه چنان کشتار عظیمی از همین گروه‌ها یعنی از حزب توده، مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق به عمل آورد که در تاریخ نظیر آن را ندیده‌ایم.

در حالی که حزب توده، گروه‌های چریکی سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریک‌های فدایی خلق و همه گروه‌های چپ به دستور اربابان خود در مسکو عمل می‌کردند و یک نوع خواسته را در ابتدای انقلاب مطرح می‌کردند، همه آن‌ها خواستار انحلال ارتش شاهنشاهی بودند. زیرا بدین وسیله جاده برای ورود ارتش سرخ شوروی و تصرف ایران به دست اتحاد شوروی و رسیدن به خلیج فارس که آرزوی

دیرینه شوروی‌ها بود، جامه عمل به خود می‌گرفت.

اگرچه آمریکایی‌ها به اتحاد شوروی اولتیماتوم داده بودند که در شرایط وضعیت انقلابی در ایران هیچ یک از آنها نباید در امور داخلی حکومت اسلامی مداخله کنند و بر اثر همین تهدید بود که با گذشت مدت کوتاهی از انقلاب ایران، ارتش کشور اتحاد جماهیر شوروی افغانستان را برای دستیابی به آبهای خلیج فارس از طریق بلوچستان ایران یا پاکستان اشغال کرد.

در این جا باید یادآوری کنم که رهبران جبهه ملی در این شرایط دست کمی از کمونیست‌ها نداشتند و در اوایل انقلاب شوم چون حکومت را در اختیار داشتند سکوت اختیار می‌کردند تا ملایان تمام سران نظامی و غیرنظامی رژیم پادشاهی را از میان ببرند و دم بر نمی‌آوردند و بالاخره هم با قدرت گرفتن بیشتر آخوندها خود آنان نیز گرفتار قلع و قمع آخوندها شدند.

اولین وزیر دادگستری دولت موقت بازرگان به نام دکتر مبشری، در یک سخنرانی، برای این که از هم‌زمان توده‌ای، مجاهد، و خلقی خود عقب نباشد، گفت: «کشتار ساواکی‌ها دل سوزی لازم ندارد زیرا این افراد هر شب که به خانه می‌رفتند یک سر آدم با خود می‌بردند و داخل سفره می‌گذاشتند و اعضای خانواده تا این کله آدم در سفره نبود غذا نمی‌خوردند!»

این بود طرز تفکر روشنفکران وطن فروش ما، جوانان مملکت ما باید بدانند وطن پرستان ساواکی شبانه روز زحمت می‌کشیدند که ملت ایران در امنیت کامل با خیالی آسوده زندگی کنند. آن‌ها محیط امنی را به وجود آورده بودند تا کشورهای ثروتمند جهان و نیز سرمایه‌داران داخلی با خیالی آسوده در تمام زمینه‌ها سرمایه گذاری کنند سود اقدامات آن‌ها به جیب ملت ایران می‌رفت. اگر وضعیت ناشایست امروز مملکت را با قبل از انقلاب شوم بررسی کنید و آبرو و شخصیت ملت ایران را در میان تمام کشورهای جهان با وضعیت امروز مقایسه کنید اختلاف بسیار شدیدی را مشاهده خواهید کرد و این‌ها همه مدیون عملکرد کارکنان شریف ساواک و ارتش ملی و دولت مردان شایسته ایران بود.

در پیوست این گزارش دستخط کتبی آیت‌الله خمینی را در مورد کشتار مجاهدین خلق ملاحظه فرمایید.

رابطه سازمان مجاهدین خلق با دستگاه اطلاعاتی KGB شوروی

۱- ولادیمیر کوزیچکین عضو KGB و دیپلمات سفارت شوروی در ایران که

به غرب پناهنده شد در کتاب خود اشاره به پرداخت میلیون‌ها دلار پول به سازمان مجاهدین خلق کرده است.

۲- قبل از انقلاب، اعلامیه‌های سازمان مجاهدین خلق در مسکو چاپ و با پیک سیاسی به ایران ارسال و در اختیار مجاهدین قرار می‌گرفت.

۳- محمدرضا سعادت در اردیبهشت سال ۱۳۵۸، بعد از فتنه خمینی، در هنگام ملاقات با ولادیمیر فیسینکو دبیر اول سفارت شوروی عضو شناخته شده KGB بازداشت شد و به ارتباط سازمان مجاهدین خلق با شوروی‌ها اعتراف کرد.

۴- وحید افراخته فرمانده عملیات چریکی مجاهدین خلق که در سال ۱۳۵۴، بازداشت شد در بازجویی‌ها اعتراف کرد که با شوروی‌ها ارتباط داشتیم و گفت پس از ترور سرهنگ شافر در ۲۱ ماه می ۱۹۷۵، و سرهنگ دوم خلبان جک ترنر مدارکی که از اتومبیل آن‌ها به دست آمد در سفارت شوروی در فرانسه تحویل شوروی‌ها داده شد.

۵- حاج محمود شانه‌چی عضو مرکزیت مجاهدین خلق با سرهنگ سرگی پولیاکوف وابسته نظامی سفارت شوروی که عضو دستگاه اطلاعاتی نظامی شوروی بود در ارتباط بود. شانه‌چی با بنی‌صدر هم روابط بسیار نزدیکی داشت.

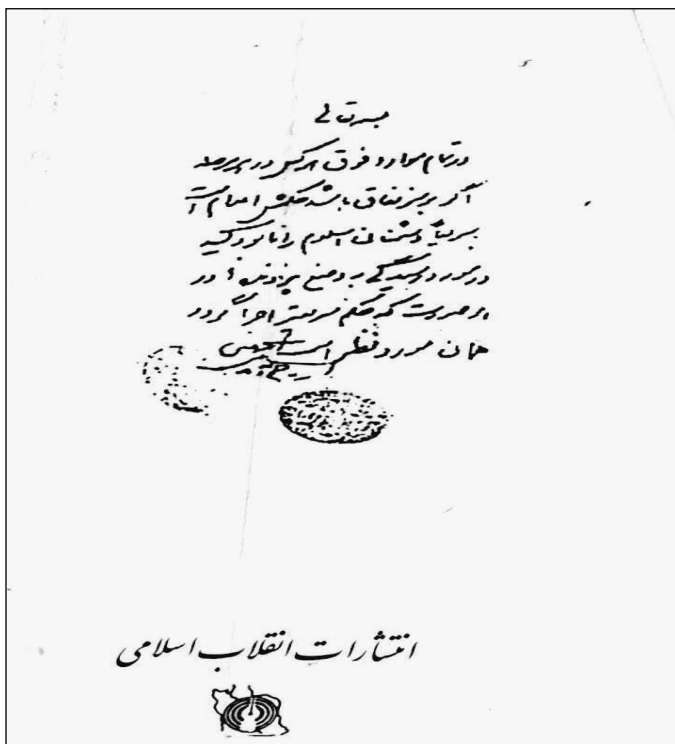
۶- آیت‌الله سید محمود طالقانی از بنیان‌گذاران این سازمان و پدر معنوی سازمان مجاهدین خلق بود و از این سازمان پس از انقلاب بی‌نهایت حمایت می‌کرد و چند تن از فرزندان هم عضو سازمان مجاهدین خلق بودند. آیت‌الله طالقانی در ضمن با سفیر شوروی پس از انقلاب روابط بسیار دوستانه داشت.

اسامی زندانیان مجاهد خلق در داخل کمپ اشرف در عراق

پس از تصرف عراق وسیله نیروهای آمریکایی بر اساس اعلام رادیو فردا در کمپ اشرف افراد زیر از اعضای سازمان مجاهدین خلق زندانی مسعود و مریم رجوی بودند:

رضا امید، عذرا اسدی، محمدرضا اسکندری، اردشیر پرهیزگار، محمد توفیق اسدی، فرهاد جواهریان، کریم حقی، محمد حسین سبحانی، هادی شمس حائری، حبیب خرمی، مهدی خوشحال، حسن صادقیان، عباس صادقی نژاد، جمشید تهماسبی و رسول محمدنژاد.

افراد نامبرده بالا به خاطر عدم اطاعت از فرمان‌های ناشایست رجوی به زندان افتاده بودند.



نامه ساواک در مورد همکاری مسعود رجوی و تخفیف در محکومیت در زیر آمده است.

سندی بر همکاری رجوی خائن در بدام انداختن

سایر افراد گروه و همکارهای همه جانبه با ساواک

(سند شماره ۶)

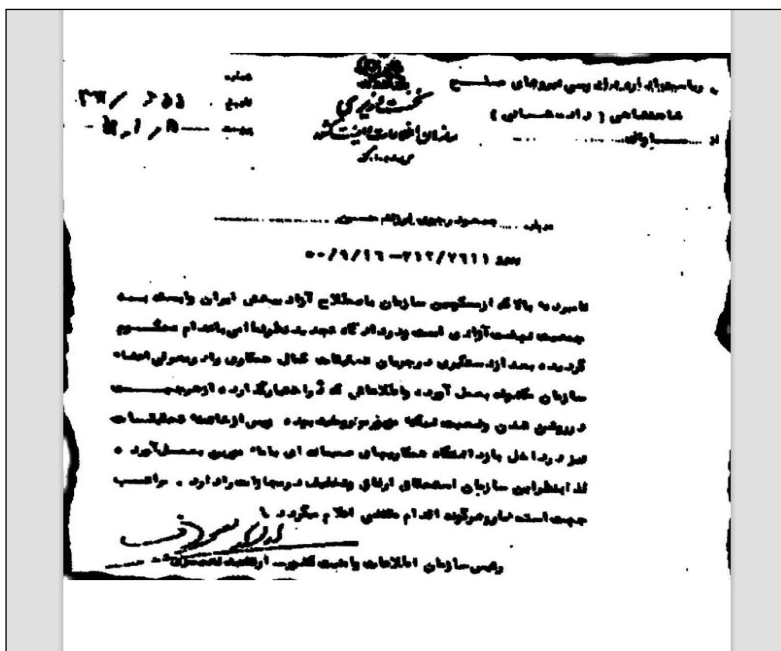
به ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح شاهنشاهی (دادستانی)
از ساواک

درباره مسعود رجوی فرزند حسین - پیرو ۳۱۲/۷۶۱۱ - ۵۰/۹/۱۶
نامبرده بالا که از محکومین سازمان به اصطلاح آزادیبخش ایران وابسته به جمعیت

نهضت آزادی است و در دادگاه تجدید نظر نظامی به اعدام محکوم گردیده بعد از دستگیری در جریان تحقیقات کمال همکاری را در معرفی اعضاء سازمان مکشوفه بعمل آورده و اطلاعاتی که در اختیار گذارده از هر جهت در روشن شدن وضعیت شبکه مزبور موثر و مفید بوده و پس از خاتمه تحقیقات نیز در داخل بازداشتگاه همکاریهای صمیمانه‌ای با مامورین بعمل آورده لذا به نظر این سازمان استحقاق ارفاق و تخفیف در مجازات را دارد. مراتب جهت استحضار و هر گونه اقدام مقتضی اعلام می‌گردد.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - ارتشبد نصیری

اصل سند را ملاحظه کنید:



سند خیانت و همکاری رجوی با ساواک برای دستگیری محمد حنیف نژاد

س - مشروح اطلاعات در مورد محمد
 ج - حدود ۳ الی ۴ سال پیش او را شناختم. از افراد سطح بالای ما بود. قد دراز،
 رنگ سفید و سبزه گاهی اوقات از عینک استفاده می‌کرد... محل سکونتش در همان

اتاق کنار من در منزل گلشن بود. در روز دستگیری ساعت ۱۲/۵ می‌بایست او را می‌دیدم. ترک و اهل آذربایجان بود. ابتدا او نقش رابط و مسئول مرا داشت. کار او در گروه مسئولیت ایدئولوژیک بود. به این معنی که با همکاری من مشترکاً جزوات ایدئولوژیک را تنظیم می‌کردیم و هم اکنون نیز داشت جزوه ایدئولوژی را تکمیل می‌کرد. در مسائل تعلیماتی نیز نظر صائب داشت و من غالباً با او مشورت می‌کردم. به مناسبت انتقاداتی که پیش آمده بود او سعی می‌کرد مسئولیت زیادی نپذیرد. قبلاً ازدواج کرده ولی کویا طلاق داده بود.

امضاء مسعود رجوی

اصل سند را ملاحظه کنید:

س. مشروح اعطیات در مورد قلم

ح. حدود ۳۰ سال پیش در شناختم. از افراد مسلح دهی بود. قلم مدتی در کلبه مسجد و منبری
 ۴۰ سال از مدت از کلبه استناده. قلم در ~~کلبه مسجد و منبری~~ محل مستقر بود. در این ایام در منزل
 طیفین بود. در روز دستگیری ساعت ۱۱:۵ با اوست از ایدیم. ترک و اصل آذربایجانی بود. نسبتاً
 اوضاعی را به مسئول برده است. کار او از گروه مسئولیت ایدئولوژیک بود. در این گروه که یکی از
 نشریات آن گروه ایدئولوژیک را تنظیم می‌کردیم در آن روز نیز اوست خبر اوست. خبر ایدئولوژی را می‌نویسید. در زمان دست
 گیرنده صائب اوست و من خدایه با او مشورت کردم. نسبتاً آشنا بودیم پیش آمد. من از کسی که مسئولیت
 زود نپذیرد. قلم او را با کلمه در گروه طلاق داده بود.

فصل ۴۵

کنفرانس سه جانبه اطلاعاتی میان ایران، ترکیه و اسرائیل در آنکارا

به منظور بررسی علل لو رفتن شبکه‌های جاسوسی ترکیه و اسرائیل و چگونگی پیشگیری از تکرار آن، در پاییز سال ۱۳۴۳، زنده یاد تیمسار منوچهر هاشمی، مدیرکل اداره هشتم (ضدجاسوسی) مرا به دفترش احضار کرد و گفت:

«یک کنفرانس اطلاعاتی میان دستگاه‌های اطلاعاتی سه کشور دوست - ترکیه، ایران و اسرائیل - قرار است در شهر آنکارا پایتخت ترکیه برگزار شود. تیمسار سرلشگر معتضد، رئیس سازمان اطلاعات خارجی از من خواسته است یکی از کارکنان ضدجاسوسی را برای اعزام به این کنفرانس معرفی کنم و من شما را در نظر گرفته‌ام و به ایشان معرفی کرده‌ام.»

تیمسار هاشمی اضافه کرد:

«موضوع این کنفرانس بررسی علل لو رفتن چندین شبکه جاسوسی ترکیه و اسرائیل در کشور سوریه می‌باشد و چاره‌اندیشی و پیشگیری از تکرار مجدد است.» تیمسار هاشمی و من معتقد بودیم باید فردی از اداره کل دوم (اطلاعات مثبت یا جاسوسی) برای شرکت در این کنفرانس اعزام شود. تیمسار هاشمی نظر ما را تلفنی با زنده یاد تیمسار سرلشگر معتضد در میان گذاشت. ایشان فرمودند: «وقت تنگ است. آقای موسوی در اداره شما بسیار فرد مناسبی است.»

هر دو به این نتیجه رسیدیم که سخن رانی من در این کنفرانس بایستی با دید ضد جاسوسی انجام شود. من همان روز متن سخنرانی را با تصویب تیمسار هاشمی تهیه و تایپ کردم. در این گزارش من بیشتر با روش‌های ضد جاسوسی که با استفاده از نقاط ضعف و اشتباهات جاسوسان ما آن‌ها را شناسایی و چگونگی به دام انداختن جاسوسان اشاره کرده بودم و توصیه کرده بودم این مسائل را در هر ملاقات به جاسوسان خود یادآوری کنند. چند روز بعد در آنکارا در کنفرانس دو روزه شرکت کردم. روز اول، نمایندگان دستگاه‌های جاسوسی ترکیه و اسرائیل مطالبی در مورد لو رفتن شبکه‌های جاسوسی خود در کشور سوریه بیان کردند، و روز دوم در جلسه من مطلب را مطرح کردم و توصیه‌های لازم برای پیشگیری و جلوگیری از تکرار لو رفتن را از دید یک کارشناس ضدجاسوسی مطرح کردم. در پایان یادآوری کردم: «در

یکی دو سال اخیر، اتحاد جماهیر شوروی از نظر آموزشی و اعزام کارشناسان ورزیده KGB به دستگاه اطلاعات کشور سوریه کمک‌های فراوانی کرده است. در واقع موجب لو رفتن جاسوسان شما، دستگاه اطلاعاتی شوروی است. توجه داشته باشید که طرف اصلی شما KGB می‌باشد و عملیات جاسوسی شما با دشواری‌های زیادی روبرو است. اقدامات شما باید در نهایت رعایت حفاظت انجام شود.» در پایان جلسه نمایندگان دو کشور از من سپاس‌گزاری کردند.

روز بعد، برگزار کننده کنفرانس و مهماندارمان - سرهنگی بود که رئیس اداره اطلاعات مثبت بود - به هتل آمد و گفت:
«سرلشگر ضیاء سلی شیک، رئیس دستگاه اطلاعاتی ترکیه، اظهار تمایل دیداری با شما در دفتر کارشان کرده است.»

همراه این سرهنگ که نامش را به خاطر ندارم، به دفتر سرلشگر ضیاء سلی شیک رفتیم. رئیس دستگاه اطلاعاتی ترکیه، مردی سالخورده، با قدی بلند و خوشرو بود. با زبان فارسی (با لهجه آذری) و بسیار دوستانه با من برخورد کرد و گفت:
«مطالب شما در این کنفرانس برای ما و نمایندگان سرویس اسرائیل بسیار جالب و آموزنده بود من از شما سپاسگزارم.»

من به استکان چای رنگ قرمز نگاه کردم، سرلشگر به شوخی گفت:
«این استکان‌های ما کمرنگ بودن چای را نشان نمی‌دهد.»

من از ایشان پرسیدم زبان فارسی را کجا فرا گرفته‌اند. پاسخ داد:
«من دبستان و دبیرستان را در شهر تبریز خوانده‌ام و پدرم سالیان دراز سرکنسول ترکیه در تبریز بوده است.»

پس از بازگشت به ایران، زنده یاد تیمسار سرلشگر معتضد، مرا به دفتر کارشان احضار کرد و حضوراً از من قدردانی نمود و فرمود:
«تیمسار ارتشبد نصیری هم از عملکرد شما بسیار راضی است.»

فصل ۴۶

کشور ایران در رژیم شاهنشاهی به طرف صنعتی شدن کامل می‌رفت

آرزوی پادشاهان پهلوی اول و دوم پیشرفت همه جانبه کشور ایران بود. یکی از هدف‌های این دو پادشاه ایران ساز، صنعتی شدن کشور بود. پهلوی دوم محمدرضا شاه تقریباً به تمام کشورهای پیشرفته جهان سفر کرده و از نزدیک با پیشرفت‌های این کشورها آشنا شده بود. برای ملت ایران چیزی کم‌تر از آنچه که در کشورهای بسیار مترقی جهان برای مردم فراهم شده بود، نمی‌خواست. در این راه ابتدا سعی کرد که برای صنعتی شدن کشور از کشورهای غربی که ادعای دوستی با ایران را داشتند وارد مذاکره شود و از سیستم‌های آن‌ها در این زمینه استفاده کند. کشورهای غربی تمایل به همکاری در این زمینه نداشتند. به طور نمونه ایجاد ذوب‌آهن که در زمان رضاشاه کبیر در شهر کرج بنای آن را با کمک کشور آلمان گذاشته بودند، در جنگ جهانی دوم، قبل از حمله به ایران، کشتی آلمانی حامل کوره بلند ذوب‌آهن راکه به سمت ایران در حرکت بود، انگلیس‌ها در دریا غرق کردند. پس از ورود نیروهای اتحاد شوروی که تا کرج ۴۰ کیلومتری تهران پیشروی کرده بودند. متأسفانه تمام وسایلی را که برای این کارخانه ذوب‌آهن نصب شده بود باز کردند و به شوروی بردند. اتحاد جماهیر شوروی در حین جنگ و تصرف کشورهای پیشرفته اروپایی مانند چکسلواکی، یوگسلاوی، بلغارستان و رومانی هم همین اقدام را با کارخانه‌های پیشرفته این کشورها انجام داد و تمام وسایل و امکانات کارخانه‌ها را به شوروی حمل کرد و بدین وسیله صنعتی شد. آن‌ها متخصصان و کارشناسان این قبیل کارخانه‌ها را هم با خود به شوروی بردند. تا این کارخانه‌ها را به وسیله آن‌ها دوباره نصب و راه اندازی کنند.

نقش ضدجاسوسی ساواک برای انعقاد قرارداد ساخت ذوب‌آهن ایران به

وسیله شوروی‌ها

در سال‌های دهه ۳۰-۴۰ خورشیدی روابط ایران و شوروی بسیار سرد بود. هر دو کشور از طریق دستگاه‌های تبلیغاتی رادیویی و مطبوعاتی، با یکدیگر ستیز و ناسزاگویی داشتند. اتحاد جماهیر شوروی برای این که روابط بهتری با ایران داشته

باشد، از اعلیحضرت محمدرضا شاه، در سال ۱۳۴۲ خورشیدی، دعوت رسمی به عمل آورد. از طرف پادشاه ایران این دعوت مورد قبول قرار گرفت. اعضای شناخته شده KGB سفارت شوروی در تهران از شش ماه قبل از تاریخ مسافرت پادشاه ایران، با افرادی که آشنایی داشتند در تماس قرار گرفتند و از آن‌ها سؤال می‌کردند: فکر می‌کنید وقتی اعلیحضرت محمدرضا شاه به کشور شوروی آمدند مقامات شوروی چه پیشنهادهایی به ایشان بدهند تا رابطه ایران و شوروی دوستانه شود. افسران ضد جاسوسی در میان افراد مورد تماس با اعضای سفارت شوروی که بیشتر به صورت ماموران دو بل با ضد جاسوسی ساواک در تماس بودند. چندین موضوع مهم را به ماموران دو بل خود به صورت توجیهی به آنان گفته بودند، که اگر مورد مشورت اعضای سفارت شوروی قرار گرفتند، چه گونه پاسخ دهند. مثلاً در مورد ذوب‌آهن بگویند که این مسأله خیلی مهم است. چون غربی‌ها از دادن کارخانه ذوب‌آهن به ایران خودداری می‌کنند. اگر شوروی با دریافت قیمت آن به صورت گاز از ایران، این کارخانه ذوب‌آهن را به ایران بدهد، به طور یقین در گسترش روابط دو کشور بسیار تاثیر گذار است. در این سفر شاهنشاه ایران بسیار مورد استقبال مقامات عالی اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفت. در مذاکراتی که در طی چند روز سفر ایشان و همراهان با مقامات اتحاد شوروی انجام گرفت، در اولین جلسه صدر هیأت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی به اعلیحضرت محمدرضا شاه پیشنهاد کرد که چون ما می‌دانیم آمریکا و اروپا از دادن ذوب‌آهن به ایران خودداری می‌کنند، ما همان طور که به هندوستان چند کارخانه ذوب‌آهن داده‌ایم، به شما هم حاضریم بدهیم. اعلیحضرت محمدرضا شاه به این پیشنهاد روی خوش نشان دادند.

از آن پس روابط دولت شاهنشاهی ایران با اتحاد جماهیر شوروی روز به روز بیشتر گسترش پیدا کرد و قبل از حادثه شوم سال ۱۳۵۷، ایران یکی از بزرگ ترین قراردادهای صنعتی آن زمان را با کشور اتحاد جماهیر شوروی منعقد کرد. باید اضافه کنم که کشورهای غربی مخصوصاً آمریکا، از این همه گسترش روابط، بسیار ناراضی بودند. شاید هم یکی از دلایل تصمیم‌گیری‌های غربی‌ها در گوادلوپ برای آوردن یک حکومت مذهبی به ایران و فروپاشی رژیم پادشاهی، همین مسأله بود.

در این بند از کتاب به چند قرارداد مهم با کشور اتحاد جماهیر شوروی اشاره می‌کنم تا جوانان کشورم به شکوفایی کشورمان در زمان رژیم پادشاهی آشنایی بیشتری پیدا کنند.

۱- تشکیل شرکت اسفراین خراسان به منظور ایجاد تاسیسات اصلی برای صنعتی

شدن کامل کشور

محل این تاسیسات در اسفراین خراسان از نظر آب و خاک و هوا بررسی شده بود، کارشناسان ایران و روس برای ایجاد تاسیسات آن جا را مناسب تشخیص داده بودند.

رئیس هیأت مدیره این شرکت، تیمسار سرلشگر حسن پاکروان رئیس سابق ساواک و مدیرعامل آن شرکت آقای مهندس فرزانه یک هموطن زرتشتی بود که در سال ۱۳۵۶، معاون وزیر کار و امور اجتماعی بود. تاسیسات مورد قرارداد عبارت بودند:

ایجاد کارخانه‌های متعدد برای ساختن پوسته موتورهای مختلف از جمله پوسته موتور هواپیما- زره پوش و تانک.

ساخت کارخانه‌های تولیدی تراکتور، به منظور تامین نیازهای داخلی کشور، سپس صدور آن به کشورهای دیگر، ساخت بدنه ارابه‌های جنگی زره پوش و انواع کامیون‌ها، اتوبوس‌ها، اتومبیل‌های نظامی و غیرنظامی.

مبلغ اولیه قرارداد در آن زمان ۱۰ میلیارد تومان پیش‌بینی شده بود.

برای تعلیم و آموزش کارشناسان و کارگران فنی، آموزشگاه‌هایی با حضور استادان و کارشناسان روسی در همان محل اسفراین ایجاد می‌شد و لزومی نداشت که کشور ایران کار آموزان و دانشجویان را برای تحصیل در زمینه کارهای فنی مختلف به اتحاد شوروی اعزام کند.

در این مجموعه تاسیسات، کارخانه‌هایی برای ساخت انواع مختلف ماشین‌های تراشکاری نیز ایجاد می‌شد.

پول ساخت این تاسیسات از محل فروش گاز طبیعی ایران که قبلاً به اتحاد جماهیر شوروی لوله کشی شده بود، به صورت پایاپای انجام می‌گرفت. یعنی کالا در مقابل کالا داده می‌شد.

لازم است در این جا یادآوری کنم که در هنگام انعقاد قرارداد ذوب‌آهن ایران با اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۳۴۳، از جنوب تا مرز آستارا با کمک کارشناسان شوروی لوله کشی شد و گاز در منطقه آذربایجان و دیگر کشورهای حوزه قفقاز به مصرف می‌رسید و در مقابل کارخانه‌های ذوب‌آهن و توپخانه و کامیون و جیپ از شوروی خریداری می‌شد. در ماه‌های آخر حکومت پادشاهی، من برای لوله‌کشی دوم گاز از همان مسیر، با زنده یاد مهندس مصدقی مدیرعامل شرکت ملی گاز ایران

ملاقات داشتیم. ایشان گفتند:

«اکنون ما در مقابل پول گاز از شوروی چیزهایی که به درد بخور بود، خریداری کرده‌ایم حالا چون چیزی به درد بخوری ندارند، ما ۱۰ میلیارد تومان از شوروی‌ها طلب داریم، تمام بهای ذوب‌آهن و سلاح‌های خریداری شده و توپخانه و سلاح‌های مربوط به توپخانه، کامیون‌های مورد نیاز ارتش ایران را خریداری و پولش را با دادن گاز پرداخت کرده‌ایم.»

در این جا بی‌مناسبت نیست یادآور شوم که در روز اول انقلاب شوم مذهبیون، شوروی‌ها با استفاده از موقعیت پیش آمده ساختمان مرکزی شرکت ملی گاز ایران را در خیابان روزولت منفجر کردند و ۱۰ میلیارد تومان را هم بالا کشیدند. زنده یاد مهندس مصدقی قبل از انقلاب از ایران خارج شده بود و در منطقه ویرجینیا نزدیک پایتخت آمریکا زندگی می‌کرد. و ما با هم رفت و آمد خانوادگی داشتیم. او مردی وطن پرست و سازنده بود. ولی ناچار شد که کشور را ترک و در غربت دار فانی را وداع کند. روحش شاد.

۲- قراردادی برای حمل و فروش گاز ایران به کشورهای آلمان، اتریش و ایتالیا

سه کشور صنعتی مهم غرب

این قرارداد چنین بود که لوله دوم گاز با حجم بیشتر به مرز شوروی در آستارا کشیده می‌شد. و در آن جا به شوروی‌ها تحویل داده می‌شد تا در منطقه آذربایجان و قفقاز مورد مصرف خود روسها قرار گیرد و در مقابل شوروی‌ها از مناطق نزدیک به اروپا معادل گاز دریافتی را به سه کشور صنعتی اروپای غربی تحویل می‌دادند و حق ترانزیت قابل ملاحظه‌ای از این بابت از خریدار و فروشنده دریافت می‌کردند.

این قرارداد هم موجبات رنجش آمریکایی‌ها را فراهم کرده بود. زیرا آمریکا معتقد بود در جنگ سرد میان شرق و غرب، شوروی‌ها می‌توانند با قطع کردن گاز، صنایع این سه کشور صنعتی مهم اروپا را فلج کنند. این هم یکی از مواردی بود که موجبات فروپاشی رژیم پادشاهی را فراهم کرد.

باید یادآوری کنم اگر حادثه شوم ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، پیش نیامده بود، گاز ایران به تمام اروپا فروخته می‌شد و با آزاد شدن کشورهای حوزه دریای خزر مانند ترکمنستان و آذربایجان شرکت ملی گاز ایران می‌توانست با توجه به تجربه کار، در فروش نفت و گاز آنان هم مشارکت داشته باشد.

۳- قرارداد بررسی ۴۰۰۰۰ کیلومتر مربع منابع زیرزمینی کویر ایران

بر اساس این قرارداد کارشناسان اتحاد جماهیر شوروی با اعزام تعدادی کارشناس در منطقه کویر ایران، ۴۰۰۰۰ کیلومتر مربع از این کویر را از نظر وجود منابع زیرزمینی بررسی می‌کردند و نتیجه آن را به دولت ایران می‌دادند. البته قرار بود کارشناسان روسی به اتفاق کارشناسان ایرانی این بررسی را انجام دهند.

۴- قرارداد شیلات شمال با شوروی‌ها در زمینه تکثیر ماهی‌های خاوباری برای ریختن به دریا

بر اساس این قرارداد با آمدن تعدادی کارشناس از شوروی، حوضچه‌هایی برای تکثیر انواع ماهی‌های خاوباری دریای خزر در زیر سد سفیدرود در گیلان ایجاد می‌شد که وقتی ماهی‌ها به اندازه مشخص می‌رسیدند، آن‌ها را با تانکرها به دریا می‌ریختند تا نسل ماهی‌ها حفظ شود همین اقدام را شوروی‌ها در شهر آستاراخان خود انجام می‌دادند.

۵- قرارداد ایجاد سدهای مرزی

بر اساس این قرارداد در ارس و خداآفرین دو سد بزرگ با همکاری ایران و شوروی ساخته شد که هر دو کشور از آب و برق تولیدی آن استفاده می‌کردند. ایران با دادن برق به اتحاد جماهیر شوروی، آب بیشتری را در اختیار داشت و در دشت مغان کشتزارهای مکانیزه و شهرک‌های نمونه کشاورزی ایجاد کرده بود.

۶- طرح زلزله نگاری دریای خزر

در سال ۱۳۴۸، بر اساس قراردادی با اتحاد جماهیر شوروی جهت بررسی معادن زیر دریا در آبهای سمت ایران، یک کشتی زلزله نگاری به مدت ۶ ماه وسیله شرکت نفت ملی ایران همراه کارشناسان روسی اجاره شده بود و تمام آب‌های ایران از نظر وجود معادن زیر آب، به خصوص نفت و گاز مورد بررسی کارشناسان شرکت ملی نفت ایران و کارشناسان روسی قرار گرفت. در دیداری که با رئیس اکتشافات نفت آن زمان آقای مهندس پرن داشتم. وی بیان کرد:

«پس از زلزله‌نگاری در آب و در خشکی، مقابل نقاطی که وجود معادن را نشان می‌دهد، چاه‌هایی زدیم از نظر زمین‌شناسی آن‌ها را بررسی کردیم و دیدیم که در چند نقطه از جمله در غازیان بندر پهلوی نفت در زیر دریا داریم. در تمام این

بررسی‌ها که انجام گرفت خوش بختانه در چندین نقطه به منابع نفت برخورد کرده‌ایم. اما در چاه‌ها را بسته‌ایم. چون از نظر اقتصادی نفت جنوب در عمق کم‌تری به دست می‌آید و برای ایران ارزان‌تر تمام می‌شود آن‌ها را برای نسل‌های بعدی نگه می‌داریم. وقتی که نفت جنوب به پایان برسد از این چاه‌های نفتی که در عمق پایین‌تری به دست می‌آید نسل‌های بعدی استفاده خواهند کرد.»

۷- ایجاد نیروگاه با سوخت گاز در نزدیکی شهر اهواز

قرار بود که از این نوع نیروگاه‌ها در مناطق دیگر به تدریج ساخته شود. کلیه کارشناسان این طرح در اهواز همراه با خانواده‌هایشان زندگی می‌کردند.

۸- قرارداد اداره مهندسی ارتش ایران با کشور شوروی

بر اساس این قرارداد، خانه‌های پیش ساخته تولید می‌کردند. این خانه‌های پیش ساخته برای نوسازی پادگان‌های نظامی و اسکان مرزداران با خانواده‌هایشان در نظر گرفته شده بود. تعداد قابل توجهی کارشناس روسی برای ایجاد این کارخانه به ایران آمده بودند و در میدان یوسف‌آباد تهران در یک ساختمان ۶ طبقه سکونت داشتند. کنترل کارشناسان با ضد اطلاعات ارتش بود و در سال ۱۳۵۷، که اجرای این طرح به وزارت آبادانی و مسکن واگذار شد. کنترل این کارشناسان به عهده اداره ضد جاسوسی ساواک زیر نظر من گذاشته شد.

۹- نیروگاه‌های اتمی

دولت شاهنشاهی ایران قرارداد ایجاد ۵ کارخانه نیروگاه اتمی را با کشورهای آلمان، کانادا و آمریکا منعقد کرده بود. یکی از این نیروگاه‌ها در بوشهر جنوب ایران در هنگام شورش‌های سال ۱۳۵۷، نزدیک به بهره‌برداری بود و به وسیله شرکت زیمنس آلمان ساخته شده بود. با انقلاب به اصطلاح اسلامی این قراردادها اجرا نشد. نتیجه این شد که پس از سالها شوروی‌ها سپس روسیه جدید این نیروگاه را با هزینه بسیار زیاد ساخت که از نظر تکنولوژی بسیار عقب افتاده است.

در سال ۲۰۲۰ میلادی، ویدیوی مصاحبه دکتر امیراصلان افشار رئیس کل تشریفات دربار شاهنشاهی را با شخصی به نام بابک کلهر مشاهده کردم. دو نکته از گفته‌های آقای دکتر امیراصلان افشار نظرم را جلب کرد. وی چنین گفت:

«در هفته‌های آخر قبل از خروج شاهنشاه از ایران به عرض اعلیحضرت رساندم، اکنون که آمریکا و کشورهای قدرتمند اروپا، انگلیس، فرانسه و آلمان و همچنین ایالات متحده آمریکا در این اغتشاشات و گسترش آن نقش دارند و قصدشان تغییر رژیم در ایران است، بهتر است اجازه فرمایید سفیر شوروی را احضار کنم و شما برای برژنف رئیس جمهوری اتحاد شوروی پیغام بفرستید که آماده هستید به طرف بلوک شرق بروید. ما در این شرایط از صدر هیأت رئیسه اتحاد شوروی دعوت کنیم به ایران بیاید. شاید این امر موجب شود که قدرت‌های بزرگ غربی در نقشه خود تغییراتی دهند و مانند گذشته به سمت اعلیحضرت برگردند. با این پیشنهاد موافقت فرمودند و من سفیر شوروی را احضار کردم، شرفیاب شد. سفیر از اتاق پادشاه که بیرون می‌آمد بسیار خوشحال بود. سفیر شوروی روز بعد از من و همسرم، از خانم فریده دیبا مادر علیاحضرت شهبانو، آقای دکتر نهایندی و همسرش، آقای شجاع‌الدین شفا و همسرش، خانم هاشمی نژاد ندیمه علیاحضرت، برای شام در سفارت شوروی دعوت کرد. با کسب اجازه از اعلیحضرت به سفارت رفتیم. سفیر شوروی بسیار سخnrانی جالبی در مورد روابط دوستانه با اعلیحضرت بیان کردند. صبح فردا مراتب را به اطلاع پادشاه رساندم و گفتم سفیر فردا به مسکو می‌رود تا شخصا با صدر هیأت رئیسه اتحاد شوروی مذاکره کند و بلافاصله پاسخ را پس از بازگشت از مسکو شخصا به عرض اعلیحضرت می‌رسانم. پادشاه بسیار خوشحال شد. ولی اوضاع روز به روز بدتر می‌شد سفیر شوروی هم مادامی که ما در تهران بودیم برنگشت.»

آقای امیراصلان افشار همچنین مطالبی را از کتاب میتروخین نقل کرده است که در سال ۱۹۷۷، به انگلستان پناهنده شده و کتابی در هزار صفحه نوشته است که ۳۵ صفحه آن مربوط به ایران است. میتروخین رئیس آرشیو به کلی سری دستگاه اطلاعاتی KGB بوده است که کپی اسناد بسیار مهم دستگاه اطلاعاتی را در سه چمدان بسیار بزرگ به دستگاه اطلاعاتی انگلیس تحویل داد.

آقای امیراصلان افشار نوشته است که شوروی‌ها هم مانند قدرت‌های بزرگ اروپایی و آمریکا تمایل به ادامه رژیم شاهنشاهی نداشتند و در انحلال آن کوشا بودند.

دلار ۶۹ ریال بهترین عیدی برای مردم



بهرترین عیدی برای مردم، دلار ۶۹ ریالی است که در روزهای اخیر در بازار آزاد به دست می‌آید. این نرخ دلار، که در حدود ۶۹ ریال نوسان دارد، برای مردم بسیار مناسب است. در حالی که نرخ دلار در بازار رسمی حدود ۱۰۰ ریال است. این کاهش نرخ دلار، به دلیل افزایش عرضه دلار در بازار است.

بهرترین عیدی برای مردم، دلار ۶۹ ریالی است که در روزهای اخیر در بازار آزاد به دست می‌آید. این نرخ دلار، که در حدود ۶۹ ریال نوسان دارد، برای مردم بسیار مناسب است. در حالی که نرخ دلار در بازار رسمی حدود ۱۰۰ ریال است. این کاهش نرخ دلار، به دلیل افزایش عرضه دلار در بازار است.

ریال ایران جزو پولهای معتبر جهان شد



با افزایش ارزش ریال در برابر دلار و استقرار نظام پولی جدیدی در دنیا، به وجود آمد اعتبار جهانی ریال ایران. این اقدام، که توسط بانک مرکزی انجام شد، به منظور تقویت جایگاه ریال در سطح بین‌المللی است. این تغییر، به دلیل افزایش اعتماد به ریال و کاهش نرخ تورم انجام شده است.

این تغییر، به دلیل افزایش اعتماد به ریال و کاهش نرخ تورم انجام شده است.

شاهنشاه در مراسم گمنایش اجلاسیه دوم مجلسین فرمودند:

ایران بالاترین رشد اقتصادی جهان را دارد

ایران سهام ۱۳۵ کمپانی و کارخانه رادر دنیا خرید

با دولت نامتوا که عصر دیروز در تهران با گروهی باعتماد و سیصد

دختر والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی ازدواج کرد

خبر مراسم عروسی شاهنشاهی

اطلاعات

بازجهانی این میباید

جنگ اتمی

عقر بهار اما لک دنیا میکند

حج

برنامه روزانه پرواز زائران

دانشجویان

دانشجویان ایرانی عظیم

مشکل مسکن

در تهران مورد بررسی قرار میگیرد

دانشجویان

دانشجویان ایرانی عظیم

دانشجویان

دانشجویان ایرانی عظیم

دانشجویان

دانشجویان ایرانی عظیم

فصل ۴۷

طرح تجزیه کشور باستانی ایران از جانب قدرت‌های بزرگ جهان

کشور باستانی ایران از سال‌ها قبل مورد طمع قدرت‌های بزرگ جهانی بوده است. در دوران حکومت قاجارها، تزارهای روسیه با حمله به ایران قسمت‌های بزرگی از شمال ایران را جدا کردند و چندین کشور مستقل امروز در جنوب روسیه در گذشته‌های نه چندان دور متعلق به کشور ایران بوده است. پس از انقراض امپراتوری روسیه در سال ۱۹۱۷ میلادی و قدرت‌گیری کشور جدیدی به نام اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، همیشه ایران از جانب شمال در خطر تجزیه قرار داشت. از جانب جنوب هم امپراتوری انگلستان که نفت ایران را در اختیار داشت و تمام کشورها و امیرنشینان جنوبی خلیج فارس را تصرف کرده بود نسبت به جدا کردن قسمت‌هایی از ایران مانند خوزستان و بلوچستان در برنامه‌های استعماری خود منظور کرده بود.

در سال‌های نه چندان دور با روی کار آمدن سرهنگ عبدالناصر در مصر و در عراق با روی کار آمدن صدام حسین، فعالیت‌های زیادی انجام می‌گرفت تا منطقه عرب‌نشین ایران یعنی خوزستان، که منابع اصلی نفت و گاز را در اختیار دارد با تحریک عوامل عرب زبان ایرانی از بدنه ایران جدا سازند.

جمهوری اسلامی ایران با اقداماتی که علیه آمریکا و کشورهای دوست آمریکا در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه انجام می‌دهد و با گروگان‌گیری کارکنان سفارت آمریکا در تهران طی یک اقدام ناشایسته غیردیپلماتیک و غیرانسانی که در طول تاریخ سیاسی کشورها بی‌سابقه بود، کشور آمریکا را هم به جمع کشورهای تجزیه طلب افزوده است.

در روز ۲۶ اکتبر ۲۰۰۵ میلادی موسسه تحقیقاتی امریکن اینترپرایز که هزینه آن را یهودیان آمریکا تامین می‌کنند، کنفرانسی تحت عنوان ایران ناشناخته برگزار شد. رئیس این موسسه به نام آقای مایکل لدین را قبل از تشکیل کنفرانس به اتفاق دوستانم زنده یاد بهممن باتمانقلیچ و سرهنگ بهروز سرشار در دفتر کارش ملاقات کردیم و توافق او را برای شرکت دو نفر از دوستان به نام زنده یاد امان‌الله خان ریگی نماینده اسبق زمان رژیم پادشاهی سیستان و بلوچستان و نیز خانم ماندانا زند کریمی، به عنوان

نماینده لره‌های ایران برای سخنرانی جلب کردیم. هر دو شرکت کننده به حق همه افرادی را که تجزیه طلب بودند سر جای خود نشانده‌اند. ما سه نفر همراه چند تن از دوستان دیگر در جلسه حاضر بودیم و شدیداً به حضور افرادی که برای سخنرانی از طرف اقوام مختلف دعوت شده بودند، اعتراض کردیم جلسه بدون نتیجه خاتمه یافت. یادداشتی به خط دکتر جلال متینی رئیس اسبق دانشگاه فردوسی مشهد که داده شده، پیوست این بند است.

یادآوری کنم که پس از کنفرانس، مایکل لدین در موسسه تحقیقاتی امریکن اینترپرایز، من به اتفاق جناب زنده یاد بهمن باتمانقلیچ با چند تن از سناتورها و نمایندگان کنگره آمریکا تماس گرفتیم و به آن‌ها تفهیم کردیم دولت آمریکا اگر دوستی ملت ایران را می‌خواهد نباید در امر تجزیه ایران مداخله کند و تفهیم کردیم ملت ایران تنها ملت مسلمان در جهان است که ملت آمریکا را دوست دارد و در عوض حکومت ایران دشمن آمریکا و ملت آمریکاست و شما نباید این موازنه را با اقدامات ناشیانه به هم بزنید. در حالی که در تمام کشورهای اسلامی دیگر این مسأله به عکس است یعنی ملت‌های عرب اسلامی این مناطق دشمن دولت و ملت آمریکا هستند فقط حکومت گران این قبیل کشورها دوست دولت آمریکا هستند.

در سال ۲۰۰۶، بنا به تقاضای من جناب آقای دکتر جلال متینی، رئیس سابق دانشگاه فردوسی مشهد در مورد تجزیه ایران مطالب زیر را برای اینجانب نوشته و فرستادند. دست خط ایشان را تایپ کرده تقدیم می‌کنم.

«موضوع تجزیه بخش یا بخش‌هایی از خاک ایران همیشه از طرف یک دولت خارجی ذی‌نفع عنوان گردیده است که خوش بختانه تاکنون به مرحله عمل در نیامده است.

موضوع تجزیه آذربایجان از ایران به علت این که ساکنانش ترک زبان هستند نخست در اواخر جنگ جهانی اول از طرف دولت عثمانی و ترکان جوان مطرح شد که با شکست عثمانی در جنگ جهانی اول مدتی مسکوت ماند.

جدا ساختن منطقه نفت خیز جنوب خوزستان از ایران زمانی از طرف انگلستان و شرکت نفت انگلیس و ایران به مرحله عمل درآمد که انگلستان و روسیه بر طبق قرارداد ۱۹۰۹ ایران را به دو منطقه نفوذ بین خود تقسیم کرده بودند. شرکت نفت انگلیس با استفاده از ضعف دولت قاجاری هم قراردادهایی با خوانین بختیاری برای حفظ لوله‌های نفت منعقد کرد و هم یک میل مربع از شیخ خزعل (شیخ محمره) به مدت ده سال اجاره کرد بی‌توجه به این که شرکت نفت بر طبق قرارداد داری با

دولت ایران طرف است.

در همین زمان دولت انگلستان نیز با شیخ خزعل قراردادی امضا کرد و حکومت او را به رسمیت شناخت و تعهد کرد که از استقلال شیخ در برابر دولت ایران حمایت خواهد کرد. به این ماجرا رضاخان سردار سپه رئیس الوزرا با لشکرکشی به خوزستان علی رغم کوشش انگلستان برای حفظ استقلال خزعل خاتمه داد و از تجزیه خوزستان جلوگیری کرد.

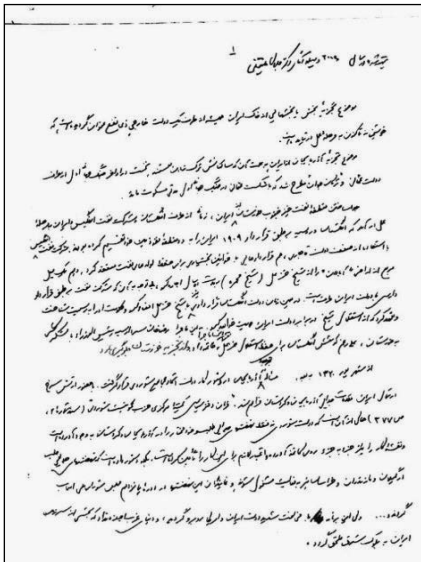
از شهریور یک هزار و سیصد و بیست به بعد مساله تجزیه آذربایجان در دستور کار دولت اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفت. با حضور ارتش سرخ در شمال ایران مقدمات جدایی آذربایجان و کردستان فراهم شد. فرمان دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی (سند شماره ۲ در صفحه ۳۷۷) حاکی از آن است که دولت شوروی نه فقط نهضت‌های جدایی طلب و خود مختار را در آذربایجان و کردستان به وجود آورده است و نقشه کار را نیز جز به جز روی کاغذ آورده و اعتبار لازم برای کار را تامین کرده است بلکه دستور داده است که نهضت‌های جدایی طلب در گیلان، مازندران و خراسان نیز به فعالیت مشغول شوند و نمایندگان این نهضت‌ها در دوره پانزدهم مجلس شورای ملی انتخاب گردند و...

ولی این برنامه با مخالفت شدید دولت ایران و آمریکا روبرو گردید و دنیای غرب اجازه نداد که بخشی از سرزمین ایران به بلوک شرق ملحق گردد. ولی از آن زمان تا به امروز کوشش دولت شوروی تا پس از فروپاشی آن دولت و سپس کوشش جمهوری آذربایجان واقع در شمال رود ارس برای اجرای نقشه استالین به منظور جدا ساختن آذربایجان از ایران نه فقط ادامه داشته است بلکه روز به روز بر ابعاد آن افزوده شده است. این موضوع که ایران مرکب از اقوام مختلف است بر ساخته از دولت شوروی است. این استالین بود که با طرح این تئوری که هر گروهی که به زبانی سخن می‌گویند ملت جداگانه‌ای به حساب می‌آیند برای وصول به همین مقصود بود. از زمانی که جمهوری آذربایجان به وجود آمده است این دولت تنها به آذربایجان ایران نظر ندارد. اگر در دوره پیشه‌ووری و غلام یحیی مساله تجزیه آذربایجان مطرح بود اینک آذربایجان مورد ادعای آنان شامل آذربایجان شرقی و غربی - همدان، کرمانشاه و زنجان - قزوین و کرج شده است. بدین ترتیب بر جمعیت ترک زبانان ایران (و به عقیده آنان ترکان) روز به روز افزوده شده است. بر اساس بی‌توجهی دولت جمهوری اسلامی به حفظ تمامیت ارضی ایران کار به اینجا رسیده است. سال پیش (۲۰۰۵) وزیر خارجه جمهوری آذربایجان در حضور وزیر خارجه ایران در یک کنفرانس

خبری تمام ترک زبانان ایران اعم از آذربایجانی و غیرآذربایجانی را ترک و اقلیت جمهوری آذربایجان اعلام کرد و وزیر خارجه ایران و دولت ایران هرگز به این گستاخی پاسخی ندادند. دولت شوروی سابق و جمهوری آذربایجان برای به کرسی نشاندن ادعاهای خود به دروغ‌های عجیب و غریبی متوسل می‌شوند. از جمله این که تا زمان قراردادهای گلستان و ترکمان چای در زمان فتحعلی شاه قاجار که بخش‌هایی از خاک ایران در شمال رود ارس از ایران جدا شد آذربایجان یکپارچه‌ای وجود داشته است و بدین جهت از آذربایجان شمالی و جنوبی یاد می‌کنند. که این امر کاملاً دروغ است قراردادهای گلستان و ترکمنچای موجود است و آنها مطلقاً از نواحی واقع در شمال رود ارس که به تصرف روسیه در آمده است هرگز با نام آذربایجان یاد نشده است. بعید نیست که آنها در متن روسی این قرارداد دست برده باشند، خلاصه آن که ایران کشوری است مرکب از اقوام مختلف با تکیه بر خلق‌های ترک، ترکمن، بلوچ و عرب و امثال آن همه بر ساخته حزب کمونیست سابق شوروی است و هیچ یک پایه مرامی ندارد که البته در مورد عرب زبانان ابتدا انگلستان و در سال‌های اخیر صدام حسین آن را مطرح کردند.

وجود ایران مستقل با مرزهای جغرافیایی و سیاسی موجود برای قدرت‌های

بزرگ خوشایند نبوده است.»



فصل ۴۸

سازمان و تشکیلات وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران

در فوریه سال ۲۰۰۲ میلادی، دوست و همکارم زنده یاد نادر معتضد که بیست سال در ضد جاسوسی ساواک شاهنشاهی و ۱۵ سال در ضد جاسوسی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی کار کرده بود، در سال ۲۰۰۱ به کشور هلند پناهنده شده بود، تشکیلات سازمانی وزارت اطلاعات را به شرح زیر برای من فرستاد. تشکیلات اطلاعاتی جمهوری اسلامی چندین برابر تشکیلات ساواک عضو رسمی و غیر رسمی دارد که گفته می‌شود تعداد کارکنان آن جمعاً به ۳۵ هزار نفر می‌رسد. در حالی که تعداد کارکنان ساواک قبل از انحلال در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷، برای یک جمعیت ۳۶ میلیونی فقط ۵۱۰۰ نفر بود. حالا خود خوانندگان مشاهده می‌کنند که جمعیت ایران طی ۴۳ سال گذشته به دو برابر افزایش یافته و جمعیت کارکنان اطلاعاتی فقط وزارت اطلاعات به ده برابر افزایش یافته است در حالی که چندین دستگاه اطلاعاتی دیگر مانند دستگاه اطلاعاتی سپاه، ارتش، شهربانی و نهادهای مرتبط به دستگاه رهبری راهم باید به این تعداد اضافه کنیم. باید اضافه کنم که حتماً این تشکیلات تغییراتی یافته و بر تعداد کارکنان آن اضافه شده است.

تشکیلات سازمانی وزارت اطلاعات در سال ۲۰۰۲ میلادی و ۱۳۷۳ خورشیدی

وزارت اطلاعات دارای ۱۶ معاون، دو سازمان و پنج اداره مستقل است و ۲۷ اداره کل در استانهای ایران دارد.

معاونت اول - عملیات برون مرزی مسؤول محمد حسین تقوی

این دفتر پایگاه‌های برون مرزی در استان‌های خراسان، کرمانشاه و آذربایجان غربی دارد.

معاونت سوم - اطلاعات مردمی - مسؤول محمد شفیع که یک روحانی است
وظیفه این معاونت مقابله با نارضایتی‌های مردم است.

معاونت چهارم - اطلاعات خارجی و امور نهضت‌ها

همان وظایف اداره کل دوم ساواک یعنی جمع‌آوری اطلاعات مثبت از کشورهای خارج به خصوص از اپوزیسیون را عهده‌دار است.

معاونت پنجم - اداره کل ضد جاسوسی - مسؤول آقای سجادی
 این معاونت وظایف همان اداره کل هشتم ساواک را دارد یعنی کنترل فعالیت‌های جاسوسی و اطلاعاتی بیگانگان را در داخل کشور عهده‌دار است.

معاونت ششم - امور فنی و چاپ - مسؤول آقای فیروزآبادی
 این معاونت وظایف همان اداره کل پنجم ساواک را بر عهده دارد بعلاوه در این قسمت روی بمب‌های شیمیایی و بیولوژیکی مطالعه و بررسی می‌کنند.

معاونت هفتم - امور آموزشی - مسؤول آقای بخشی
 وظیفه این معاونت آموزش کادر وزارت اطلاعات است.

معاونت هشتم - امور ویژه روحانیت - مسؤول حجت الاسلام باقریان
معاونت نهم - طرح و برنامه - مسؤول آقای طالبی
 وظیفه این معاونت تهیه طرح‌ها و برنامه‌ریزی‌هاست

معاونت دهم - پشتیبانی و امور مجلس - مسؤول آقای تهرانی
معاونت یازدهم - تحقیقات و مطالعات استراتژیکی - مسؤول یک روحانی به نام کمالی است این معاونت با وابستگی‌های نظامی در خارج از کشور نیز ارتباط دارد.

معاونت دوازدهم - حفاظت اطلاعات
 در واقع همان وظایف اداره کل چهارم ساواک را عهده‌دار است و حفاظت تمام وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی و دانشگاه‌ها زیر نظر این قسمت است.

معاونت سیزدهم - بازرسی و نظارت
معاونت چهاردهم - امور فرهنگی و ایدئولوژیک
معاونت پانزدهم - امور اقتصادی و مالی
 وظایف این معاونت وظایف همان اداره کل ششم ساواک است

معاونت شانزدهم
معاونت هفدهم

ادارات کل استان‌های وزارت اطلاعات

اداره کل اطلاعات آذربایجان غربی - مدیر کل حمید رضایی
 اداره کل اطلاعات کردستان - مدیر کل مجیدی
 اداره کل اطلاعات کرمانشاه - مدیر کل تهرانی
 اداره کل اطلاعات ایلام - مدیر کل حاج ناصر کریمی
 اداره کل اطلاعات خوزستان - مدیر کل حاجی پور

اداره کل اطلاعات خراسان - در این اداره کل فعالیت بیشتر متمرکز روی افغان‌ها و روحانیان سنی و شیعه افغانستان است.

اداره کل اطلاعات سیستان و بلوچستان - در این اداره کل فعالیت‌ها بیشتر متمرکز روی گروه‌های اسلامی مختلف پاکستان است.

اداره کل اطلاعات فارس و هرمزگان - اداره کل فعالیت‌ها بیشتر متمرکز روی امارات جنوب خلیج فارس است.

توضیح ۱- متاسفانه راجع به ادارات کل دیگر استان‌ها اطلاعات بیشتری نداشتم که در کتاب بنویسم

توضیح ۲- یک دانشگاه اطلاعاتی به نام امام باقر وابسته به وزارت اطلاعات وجود دارد که تا درجه دکترا مدرک می‌دهد. در مرکز عملیاتی دانشگاه تعلیمات بازرجویی و عملیات تروریستی نیز داده می‌شود.

وزارت اطلاعات ایران از دید پنتاگون - وزارت دفاع آمریکا

تعداد کارکنان شبکه اطلاعات ایران بالغ برسی هزار نفر است .

در گزارش پنتاگون اشاره شده است بسیاری از کارکنان وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران در عملیات مخفی مشارکت دارند که در جای جای جهان انجام می‌گیرد. از جاسوسی و سرقت فناوری تا بمب‌گذاری و ترور. تهیه کنندگان گزارش پنتاگون، از وزارت اطلاعات ایران به عنوان یکی از بزرگ‌ترین و پویاترین مؤسسات امنیتی خاورمیانه نام برده‌اند.

بر اساس گزارش پنتاگون، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران از سپاه پاسداران به طور تمام عیار حمایت می‌کند. سپاه پاسداران ایران در بمب‌گذاری‌های تروریستی در نقاط گوناگون دنیا از آرژانتین تا لبنان، عربستان سعودی دست داشتند. وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی از حماس - حزب‌الله لبنان، القاعده عراق، افغانستان حمایت و پشتیبانی می‌کند و در آذربایجان، آلمان، گرجستان، فرانسه، کرواسی ترکیه، ایتالیا، اتریش، آسیای مرکزی، آفریقا و کشورهای قاره آمریکا شامل ایالات متحده فعال است.

فعالیت‌های وزارت اطلاعات در کشورهای آمریکای لاتین سبب شگفتی و نگرانی مسؤولان دولت آمریکاست.

فصل ۴۹

جنگ چهارده ساله کردهای عراق و حکومت مرکزی عراق با پشتیبانی و کمک ارتش ایران و ساواک

کردهای عراق به رهبری ملامصطفی بارزانی سالیان دراز با پشتیبانی ساواک و ارتش ایران علیه حکومت مرکزی عراق در جنگ بودند. اداره عملیات آنان به دست سازمان اطلاعات خارجی به ریاست زنده یاد سرلشگر علی معتضد که بعدها به مقام قائم مقامی ساواک رسید، بود. در این عملیات افسران ساواک زنده یادان سرلشگر منصورپور، سرهنگ عیسی پژمان، سرتیپ علی اکبر فرازبان مدیر کل اداره دوم ساواک، تیمسار خلیل صیادیان رئیس ساواک استان رضاییه و آقایان امانی و سبحانی شرکت داشتند. در مرداد ماه سال ۱۳۴۹، برای ریاست نمایندگی ساواک در بغداد، انتخاب شده بودم. ولی دولت عراق از دادن پذیرش و ویزای دیپلماتیک به من خودداری کرد. من در تمام مدتی که در تهران با همین سمت انجام وظیفه می‌کردم، پرونده‌های مربوط به همکاری ساواک با کردهای عراق و کودتای نافرجام ساواک علیه رئیس جمهور عراق را در اداره کل دوم ساواک مطالعه کردم.

روابط دولت شاهنشاهی ایران بر سر اختلافات مرزی با عراق، بسیار تیره بود و دولت ایران به عوض این که در جنگ مستقیم با عراق خود را گرفتار کند وسیله کردهای عراقی به رهبری ملامصطفی بارزانی ۱۴ سال در واقع وارد جنگ نیابتی با عراق شده بود.

برای عملیات جنگی، کردهای عراقی از کمک‌های دولت‌های آمریکا، انگلیس و اسرائیل که موافق این اقدامات بودند، نیز استفاده می‌کردند.

دولت اسرائیل سلاح‌های ساخت شوروی را که در جنگ با مصر به غنیمت گرفته بود، از طریق ما، آن‌ها را در اختیار کردهای عراق قرار می‌داد و چون کشور عراق هم سلاح‌های روسی داشت آن‌ها متوجه نمی‌شدند که سلاح‌های روسی چه گونه به دست کردهای عراق افتاده است.

در تشکیلات ملامصطفی بارزانی خود او رهبر و فرمانده کل عملیات جنگی، فرزند ارشدش به نام ادريس بارزانی وزیر جنگ، پسر کوچکش به نام مسعود بارزانی مسؤول تشکیلات اطلاعاتی بودند.

ادریس بارزانی وزیر جنگ کابینه ملامصطفی از طریق تیمسار خلیل صیادیان با ارتش ایران و سپاه غرب در ارتباط بود. مسعود بارزانی که در ساواک برای شغل اطلاعاتی تعلیم دیده بود، وسیله ساواک برای دیدن دوره تکمیلی به اسرائیل اعزام شده و آموزش دیده بود.

صدام حسین با تمام نیرو علیه کردها می‌جنگید ولی توفیقی پیدا نمی‌کرد و بیشتر با هواپیماهای نظامی ساخت شوروی روستاهای کردستان را بمباران می‌کرد. بعضی از افسران و درجه داران ارتش ایران با لباس کردی، با موشک‌هایی که در اختیار داشتند، در کردستان مستقر بودند و هواپیماهای توپولوف و میگ عراق را سرنگون می‌کردند و جلوی کشتار کردها و خسارات به آن‌ها را می‌گرفتند و برای این که جنگجویان کرد خیالشان از خانواده‌های خود آسوده باشد، اکثر خانواده‌های آنان به ایران آمده بودند و در اردوگاه‌های متعدد زیر نظر جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران، از آن‌ها پذیرایی می‌شد.

بر اساس هماهنگی و پادرمیانی بومدین رئیس جمهوری الجزایر هنگامی که سران کشورهای اسلامی جهت شرکت در اجلاس کنفرانس اسلامی در پایتخت کشور الجزایر گرد هم آمده بودند میان اعلیحضرت محمدرضا شاه پادشاه ایران و صدام حسین پس از سال‌ها اختلاف آشتی سیاسی به عمل آمد.

پس از مذاکرات بین کارشناسان کشور ایران و عراق، در مورد پایان دادن به جنگ نیابتی کردهای عراقی به توافق رسیدند.

هرچند این توافق مورد رضایت ملامصطفی بارزانی رهبر کردهای عراقی نبود ولی بر اساس خواسته وی قرار شد که تمام اعضای کابینه و نیز تمام افراد پیشمرگه و جنگجویان و خانواده خود بارزانی و ایل بارزانی به ایران بیایند. برای دیگر کردهایی که تمایل به آمدن به ایران را ندارند از حکومت عراق تامین جانی و مالی گرفته شود. و حکومت مرکزی عراق برای آنان مزاحمت فراهم نکند.

برای نگهداری و اسکان و سروسامان دادن به وضعیت پناهندگان کرد عراقی و سران آنها که تعدادشان حدود ۱۸۰ هزار نفر میشد. اداره کل ضد جاسوسی ساواک بر اساس وظایف خود مسئولیت یافت تا همه امور کردهای عراقی مقیم ایران را زیر نظر داشته باشد.

در آن زمان من به تازگی از ریاست نمایندگی ساواک در امارات متحده عربی به تهران منتقل شده بودم و به من ماموریت داده شد که در اسکان همه کردهای عراقی و سران آن‌ها با تمام اختیارات اقدام کنم.

ابتدا با هواپیمای نخست‌وزیری به رضاییه پرواز کردم و زنده یاد ملامصطفی بارزانی و خانواده‌اش و نیز اعضای کابینه او را به تهران منتقل کردم. ملامصطفی بارزانی و خانواده و تعدادی از سران آن‌ها در باشگاه ساواک در شیان اسکان داده شدند و همراه ملامصطفی چندین محل را برای اسکان سران کرد بازدید کردیم. عظیمیه کرج که روی کوه و تپه‌ها قرار گرفته بود بیش از همه برای اسکان او و خانواده و وزرایش مناسب تشخیص داده شد.

با مذاکره با صاحبان خانه‌های مناسب، تعدادی از این خانه‌ها خریداری و قرار شد صد دستگاه خانه دیگر را خیلی زود ساخته و تحویل ساواک بدهند. در مناطق غربی ایران، در رضاییه، نقده، کردستان، کرمانشاه و خوزستان، اردوگاه‌های مختلف برای اسکان خانواده‌های کرد عراقی فراهم شد و همه امور از غذا، پوشاک، مدرسه، درمان و کلیه نیازمندی‌های خانواده‌ها به عهده جمعیت شیر خورشید سرخ ایران گذاشته شده بود.

من چندین بار همراه وزیر کشور کابینه ملامصطفی به نام محسن دیزه‌ای از تمام اردوگاه‌ها بازدید کردیم و به کمبودهای آنها رسیدگی کردیم.

در تهران، مرکزی را در خیابان میرداماد در یک ساختمان بزرگ ایجاد کردیم تا تمام مسئولان مملکت که در امور پناهندگان نقش داشتند، در یک ساختمان گرد هم باشند و به کارهای پناهندگان سریعاً رسیدگی کنند. ضمناً مسئولان کرد از جمله وزرای کابینه ملامصطفی هم همه روزه برای این که به وضعیت پناهندگان کردها رسیدگی کنند، در این ساختمان حضور داشتند.

بر اساس پیشنهاد ضد جاسوسی برای اینکه ۶۰۰۰ نفر پیشمرگه و جنگجویان کرد مزاحمتی در ایران ایجاد نکنند در مدت شش ماه کلیه هنرستان‌ها که در اختیار وزارت کار بود، برای آموزش کلیه امور فنی و ساختمانی مثل جوشکاری، کارهای برقی، آهنگری، لوله کشی و ... برای تعلیم دادن همه پیش مرگه‌ها در نظر گرفته شد و این تعداد گروه نظامی پس از یادگیری سریع در اجتماع ایران جذب و استخدام شدند. نمایندگان از هر اداره مسئول پناهندگان یعنی از ساواک، وزارت کشور، وزارت کار، اداره اقامت اتباع بیگانه شهربانی کل کشور و وزارت خارجه، در ساختمان مورد نظر همه روزه کار می‌کردند. در مرکز امور پناهندگان کرد برای همه اعضای خانواده کردها حقوق در نظر گرفته شده بود که بر اساس کرایه خانه، لباس، غذا برای بزرگسالان و بچه‌ها به طور نقد پرداخت می‌شد و آن‌ها در داخل اجتماع ایران پس از مدتی جذب شدند.

خانواده‌هایی که دوست داشتند به شهرها و روستاهای خود در عراق بازگردند تمام امکانات را برای آن‌ها فراهم می‌کردیم و در مرز تحویل عراقی‌ها می‌شدند و به شهرها و روستاهای خود می‌رفتند.

ملا مصطفی بارزانی به علت ابتلا به سرطان حنجره برای معالجه به آمریکا اعزام شد و در شهر واشنگتن در خانه بزرگی همراه خانواده‌اش زندگی می‌کرد. فوت او در سال ۱۳۵۷ خورشیدی در آمریکا بود و جسد او به ایران منتقل و دفن شد.

زننده یاد امانی مسؤول امور عملیات کردها در عراق به من در واشنگتن گفت: «ملا مصطفی در هنگام شورش مردم در ایران برای اعلیحضرت محمدرضا شاه پیام داد که اجازه دهید مصطفی به ایران بیاید و کنترل تهران را برای سرکوبی شورشیان به عهده بگیرد.» او بدین ترتیب وفاداری خود را نسبت به پادشاه ایران نشان داد.

فصل ۵۰

درخواست حاکم فجیره از حضور محمدرضا شاه برای ضمیمه شدن

فجیره به خاک کشور ایران

در سال ۱۹۷۱، پس از گذشت شش ماه از خروج انگلستان از تمام کشورهای جنوبی خلیج فارس و دادن استقلال به کشورهای مستعمره انگلیس، کشور تازه‌ای به نام امارات عربی متحده به وجود آمد که از هفت امیرنشین به هم پیوسته زیر تشکیل می‌شد:

ابوظبی، دبئی، شارجه، عجمان، ام القوین، رأس الخیمه و فجیره امیرنشین فجیره آخرین امارت در کنار دریای عمان هم مرز سلطان‌نشین عمان است.

حاکم امارات فجیره زنده یاد شیخ محمد بن حمدالشرقی در آن زمان حدود ۷۵ سال سن داشت و از فقیرترین امارات منطقه محسوب می‌شد.

روزی زنده یاد هاشم بهروزیان مشاور ارشد و همه کاره حاکم فجیره به دفتر من واقع در بیمارستان جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران در دوبئی مراجعه کرد و از جانب شیخ محمد حاکم فجیره از من به ناهار روز جمعه دعوت به عمل آورد و گفت حاکم پیامی را از طریق شما برای محمدرضا شاه دارد.

در روز جمعه از دوبئی به طرف امیرنشین فجیره که در مرز کشور عمان قرار داشت، حرکت کردم چون از رأس الخیمه تا فجیره، راه کوهستانی و ناهموار بود ساعت ۱۲:۳۰ ظهر به آنجا رسیدم.

حاکم فجیره در سالن بزرگ کاخ خود که پر از اهالی آن امیرنشین بود، مرا پذیرا شد. پس از روبوسی در کنار حاکم روی مخته نشستیم. بلافاصله سفره در وسط سالن پهن کردند و غذا برای همه حاضرین آوردند.

پس از صرف ناهار من و حاکم همراه زنده یاد هاشم بهروزیان (به عنوان مترجم) به دفتر شیخ رفتیم تا به طور محرمانه مذاکره داشته باشیم.

حاکم فجیره به من گفت ضمن سلام و درود من حضور محمدرضا شاه به عرض پدر بزرگوارم برسانید حاکم ابوظبی شیخ زائد بن سلطان آل نهیان به وعده‌هایی که در هنگام تشکیل امارات عربی متحده به ما داده بود تا به حال هیچ اقدامی برای فجیره انجام نداده است. اگر اعلیحضرت محمدرضا شاه پدرم موافقت فرمایند من

قصده دارم از این اتحادیه جدا و به خاک ایران ضمیمه شوم و اگر اعلیحضرت با این درخواست موافق نباشند، تقاضا دارم با سلطان قابوس پادشاه عمان مذاکره فرمایند تا من ضمیمه این سلطان نشین بشوم.

من پس از شنیدن پیام حاکم از او خداحافظی کردم و به دوی بازگشتم و از طریق بیسیم ساواک مطلب را به اطلاع تیمسار ارتشبد نصیری ریاست ساواک رساندم تا پیام حاکم فجیره را حضور اعلیحضرت تقدیم کند و منتظر جواب ماندم. روز بعد این چنین پاسخ برایم رسید اعلیحضرت فرمودند به اطلاع شیخ برسانید جدا شدن از اتحادیه امارات صحیح نیست و دستور فرموده بودند از جانب اعلیحضرت با حاکم ابوظبی شیخ زاید بن سلطان آل نهیان مذاکره و این جریان را به اطلاع ایشان برسانم و بگویم قول و وعده‌هایی که به حکام داده است باید عمل کند و گرنه این اتحادیه از هم پاشیده می‌شود. در ضمن در همین تلگرام نوشته شده بود به دستور پادشاه، دولت ایران از طریق وزارت خارجه و به وسیله آقای اردشیر زاهدی مبلغ ۱۰ میلیون دلار کمک‌های نقدی و اتوبوس و تراکتور و ماشین‌آلات چاه عمیق و غیره را که مورد نیاز کشاورزان فجیره است، برای آن‌ها فرستاده می‌شود. و این موضوع را به اطلاع حاکم برسانید.

من بلافاصله به ابوظبی رفتم و با حاکم ابوظبی شیخ زاید دیدار کردم و پیام اعلیحضرت را به ایشان رساندم.

فردای آن روز شیخ زاید به دیدار حاکم فجیره رفت و ضمن دلجویی دستور داد یک قصر بزرگ برای شیخ محمد حاکم فجیره ساخته شود و کمک‌های لازم برای بهبود وضع امارت هم داده شد.

در نتیجه این هشدار اعلیحضرت، شیخ زاید به تمام امارات دیگر که فقیرتر بودند، کمک‌های خود را آغاز کرد.

چند روز بعد، آقای هاشم بهروزیان، مراتب سپاس و تشکر و قدردانی حاکم را از اقدامات انجام شده، کتباً برایم آورد و آن را به مرکز فرستادم. زنده یاد هاشم بهروزیان، از ایرانیان وطن‌پرست و اهل اوز لار بود و از سال‌ها قبل در امارات زندگی می‌کرد و مشاور ارشد حاکم فجیره بود.

اعلیحضرت محمدرضا شاه مورد احترام همه کشورهای اطراف ایران بودند، به همین جهت حاکم فجیره که سی سال بزرگ‌تر از اعلیحضرت بود، پادشاه ما را را پدر خطاب می‌کرد.

فصل ۵۱

نکاتی چند درباره سید علی خامنه ای

در سال ۱۳۴۷، زمانی که عهده‌دار ریاست ساواک بندر پهلوی بودم، یکی از مساجد این شهر به نام مسجد آخر یا مسجد امام زمان، به سرپرستی شخصی به نام حاج دارچینی از سید علی خامنه‌ای که واعظ بود، دعوت کرده بود تا در ماه رمضان مهمان مسجد باشد و شب‌ها برای مردم سخنرانی کند. بر حسب وظیفه‌ای که داشتم چند نفری را مامور کرده بودم تا هر شب پای موعظه‌های او در مسجد شرکت کنند و اگر سخنانی خارج از مسائل مذهبی بیان می‌کند، گزارش کنند. در ۳۰ روز سخنرانی از ایشان هیچ گونه سخنی علیه حکومت شنیده نشد. سال بعد حاج دارچینی که با موعظه‌های سید علی خامنه‌ای مسجدش رونق بیشتری پیدا کرده بود، باز هم از ایشان برای ماه رمضان سال ۱۳۴۸ دعوت به عمل آورده بود.

در روزهای اول نوروز سال ۱۳۴۸، پسرخاله پدرم جواد مدنی که در بازار تهران تولید کننده آلبیموی مهتاب بود و نیز حاج علی رزم‌خواه دوست او که از بانیان مسجد کاشانی‌های مقیم تهران بودند، به منزل من در شهر بندر پهلوی آمدند. من و همسرم آماده شده بودیم تا برای بازدید عید، به دیدار آقای دکتر رحیمی و خانمش برویم. مطب دکتر و منزلش در طبقه بالا و در مقابل همین مسجد آخر قرار داشت. باران شدیدی می‌آمد. از آمدن ناگهانی هر دو نفر آنان تعجب کردم. از آن‌ها مطابق با رسوم ایام عید با شیرینی و چای پذیرایی کردم. هر دو نفر گفتند کاری داشتیم که فقط از عهده شما بر می‌آید. سپس ادامه دادند، ما برای دعوت از سید علی خامنه‌ای برای ماه رمضان برای وعظ در مسجد کاشانی‌های مقیم تهران، به مشهد رفتیم. وی گفت: «چون به آقای حاج دارچینی در بندر پهلوی قول داده است، اگر از او دست خط بیاورید، چون پرداختی شما هم دو برابر پرداختی او است، به تهران می‌آیم.» مبلغ پرداختی حاج دارچینی برای یک ماه ۵۰۰۰ تومان و پرداختی مسجد کاشانی‌های تهرانی ۱۰ هزار تومان پیشنهاد شده بود. من به آن‌ها قول اقدام دادم.

من و همسرم طبق قرار به بازدید دکتر رحیمی رفتیم. هنگامی که به منزل دکتر رحیمی وارد شدیم از دکتر پرسیدم تلفن مسجد مقابل خانه‌اش را دارد؟ گفت: بله. گفتم لطفاً به حاج دارچینی تلفن کنید اگر در مسجد است به مطب شما بیاید و من با

او کار دارم. دکتر تماس گرفت. حاج دارچینی چند لحظه بعد به مطب آمد. به او گفتم شنیدم که شما امسال هم سید علی خامنه‌ای را برای موعظه ماه رمضان دعوت کرده‌اید. خواهش دارم از این اقدام صرف نظر کنید و یک دست خط بنویسید و دعوت از او را به سال‌های بعد موکول کنید. حاج دارچینی بلافاصله یادداشت مورد نظر را در مطب دکتر رحیمی نوشت و به من داد من گفتم: «به ترتیبی این یادداشت را به دست سید علی خامنه‌ای خواهم رساند.»

به منزل بازگشتیم و دست خط حاج دارچینی را به آقایان حاج سیدجواد مدنی و حاج علی رزم‌خواه دادم. خیلی از اقدام سریع من خوشحال شدند و غروب همان روز به تهران بازگشتند. انقلاب شوم خمینی موفق و ساواک منحل شد. پس از آغاز جنگ بین ایران و عراق، از سوی ستاد ارتش برای مذاکره در مورد سه جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک و ابوموسی در خلیج فارس با حاکم دویی و نخست‌وزیر امارات رفتم که داستان را به طور جداگانه در این کتاب برای خوانندگان گرامی نوشته‌ام. به همین جهت در دویی بودم. حسن عرفانی سرکنسول جمهوری اسلامی ایران در دویی به من گفت تلگرافی از وزارت خارجه آمده که آقای سید علی خامنه‌ای نماینده امام در ارتش و امام جمعه تهران، عازم هند است چون چند ساعتی ناچار در دویی خواهد بود باید از او پذیرایی کنم. عرفانی از من هم خواست همراه او باشم.

توضیح دهم که چون من نماینده ساواک در گذشته در امارات بودم و مورد شناخت مردم هستم، هر مقامی که از ایران، از طریق دویی عازم کشورهای دیگر بود و وارد دویی می‌شد، سران شیعه آن منطقه به آن شخص می‌گفتند یک ساواکی از طرف دولت جدید به کنسولگری آمده و سخن چینی می‌کردند. من برای این که این سعایت‌ها را کنترل کنم، قبل از دیگران خود به آن‌ها می‌گفتم که من نماینده ساواک در این منطقه بودم و از طرف ارتش برای مقابله با عراقی‌ها به اینجا آمده‌ام. اگر افرادی آمدند و این مسأله را با شما در میان گذاشتند، بدانید که در مورد من است.

این مسأله را با آقای سید علی خامنه‌ای که در بغل دست ایشان بودم با اشاره به بندر پهلوی و آقای حاج دارچینی یادآوری کردم. به من گفتم: «این دو نفر که در رو به روی من نشسته‌اند از روزنامه الوعده عراق برای مصاحبه با من آمده‌اند بهتر است شما را نشناسند.» آن‌گاه در مورد حکام منطقه سوالاتی کرد. به او گفتم: «مقامات ایرانی باید متوجه باشند که شیوخ منطقه را نباید تهدید کنند، زیرا آن‌ها را به سوی عراق سوق می‌دهند. بهتر است شما در سخنرانی‌های نماز جمعه تهران از این‌ها تعریف کنید و بگویید دوستان ایران هستند.» پس از بازگشت به ایران، در اولین

سخنرانی نماز جمعه، به این موضوع اشاره کرد.

پس از شورش ۵۷، روزی در منزل پسر عمویم دعوت داشتیم که آقای سیدجواد مدنی، که هم دایی پسر عمویم و هم پسرخاله پدرم بود، در آنجا حضور داشت. وی به من گفت که با ساواک تهران و زنده یاد سرهنگ مولوی در تماس بوده و خواسته او بود که ما از سید علی خامنه‌ای دعوت کردیم برای سخنرانی به مسجد کاشانی‌ها بیاید. او می‌خواست بداند در یک ماهی که با سید علی همراه هستیم، آیا او با افرادی در ارتباط است و فعالیت‌های زیرزمینی دارد یا خیر و من تازه متوجه شدم که سید علی خامنه‌ای تحت مراقبت ساواک بوده است. در دیدار چند ساعته من با علی خامنه‌ای در دبی، نسبت خود با حاج سیدجواد مدنی را نیز با وی در میان گذاشتم، گفت: «اگر به تهران آمدی حتماً با هم دیداری داشته باشیم.» که من دیگر به تهران باز نگشتم و از آن جا مستقیماً به آمریکا آمدم و سال‌هاست که همراه خانواده در این کشور اقامت دارم.

دانشگاه پاتریس لومومبا (دوستی ملل) در مسکو

پس از کشته شدن پاتریس لومومبا در آفریقا، دستگاه اطلاعاتی KGB شوروی دانشگاهی به نام پاتریس لومومبا در مسکو راه‌اندازی کرد. این دانشگاه به تمام کشورهای عقب افتاده و در حال توسعه آن زمان - در آفریقا، آسیا، خاورمیانه و ایران - بورس تحصیلی رایگان پیشنهاد می‌داد. چون در ایران تحصیل در کشور اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اقمار شوروی، ممنوع و مدارک دریافتی از این کشورها مورد تأیید وزارت علوم معتبر شناخته نمی‌شد، سفارت شوروی توسط عوامل KGB در انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی که معروف به خانه وُکس بود، به طور پنهانی دانشجویان را از طریق کشورهای اروپایی به دانشگاه در مسکو می‌فرستاد. تعداد این افراد در سال‌های بین ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۵ که من رئیس بخش مستقل عملیات شوروی در ضد جاسوسی ساواک بودم، فقط ۱۷ نفر بود. ضد جاسوسی ساواک ۴ نفر را از طریق خانه وُکس نفوذ داده بود. این افراد نفوذی هر سال با استفاده از تعطیلی تابستانی به کشورهای اروپای غربی می‌رفتند و با ما تماس می‌گرفتند. گزارشات آنان دریافت و حقوق سالیانه به آنها پرداخت می‌شد.

هدف KGB شوروی این بود که جوانان تحصیل کرده را پس از پایان تحصیلات به کشورهای خود باز گردانند و راه‌های ترقی را طی کنند و در پست‌های حساس مملکتی قرار گیرند تا در مسیر برنامه‌های اتحاد جماهیر شوروی به آنها خدمت کنند. یک جوان ایرانی جویای نام در کتاب امیرعباس فخرآور، کتاب رفیق آیت‌الله که

چند سال قبل نوشته بود، اشاره کرده بود که علی خامنه‌ای رهبر اسلامی ایران، در این دانشگاه تحصیل کرده است. آقای پرویز ثابتی مدیر کل امنیت داخلی و من هر دو به این نتیجه رسیدیم که این ادعا نمی‌تواند درست باشد.

فصل ۵۲

همکاری ساواک و MI6 انگلیس در منطقه جنوبی خلیج فارس برای حفظ امنیت منطقه

روز اول سال ۱۹۷۱، کشور انگلستان که به علت گرفتاری‌های اقتصادی قادر به ادامه اداره امور مستعمرات خود در مناطق جنوبی خلیج فارس نبود، ناچار با دادن استقلال به این مناطق، پایگاه‌های خود را ترک کرد و چندین کشور مستقل بحرین، قطر، امارات عربی متحده و عمان استقلال پیدا کردند.

من در هنگام خروج انگلیسی‌ها نماینده ساواک در آن منطقه بودم. چون امنیت این مناطق به کشور ایران واگذار شده بود با خروج انگلیسی‌ها از این منطقه اتحاد شوروی تلاش می‌کرد تا جای خالی آن‌ها را به وسیله کشورهای عربی که دوست شوروی بودند، پر کند. کشورهایی نظیر مصر، سوریه، عراق، لیبی و یمن جنوبی بسیار در منطقه فعال شده بودند. بدین ترتیب نه تنها ایران و عربستان سعودی نقش اساسی را برای جلوگیری از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی در منطقه خلیج فارس بازی می‌کردند بلکه آمریکا و انگلیس هم با اطمینان به نقش ساواک، همکاری‌هایی را در این زمینه با ساواک آغاز کردند.

اواسط سال ۱۹۷۱، مرا از مرکز برای چند روز به تهران احضار کردند. به تهران رفتم و با اداره کل دوم تماس گرفتم. به من گفته شد فردا نهار، مهمان آقای سرهنگ داربیشتر رئیس نمایندگی MI6 در خاورمیانه خواهیم بود. قرار است در این ملاقات نماینده MI6 در منطقه جنوبی خلیج فارس را با شما آشنا کنند تا در مورد امنیت منطقه خلیج فارس با یکدیگر همکاری داشته باشید.

در این جلسه، زنده یادان تیمسار سرلشگر علی معتضد رئیس سازمان اطلاعات خارجی ساواک، تیمسار سرتیپ علی اکبر فرازبان مدیرکل اداره دوم ساواک هم حضور داشتند. آقای ویلیام دبیر دوم سفارت انگلیس در ابوظبی هم که بعدها نام مستعار جمال را با توافق هم برای او انتخاب کردیم، با من آشنا شد. قرار بر این شد که وی هر ماه برای مبادلات اطلاعاتی در دبی، شام به منزل من بیاید و مبادلات انجام پذیرد. آقای ویلیام جوان زبان‌های فارسی و عربی را به خوبی صحبت می‌کرد.

من که قبلاً مدت ده سال ریاست بخش مستقل شوروی در ضدجاسوسی را

عهده‌دار بودم، به خوبی به نحوه مبادلات اطلاعاتی با سرویس‌های اطلاعاتی CIA و MI6 و موساد اسرائیل آشنایی داشتم.

زیرا هر هفته یکبار در تهران به طور جداگانه، مبادلات در مورد فعالیت شوروی‌ها در ایران انجام می‌گرفت.

پس از بازگشت به دوی بی در آخر هر ماه، جمال که عاشق قورمه سبزی بود شام را در منزل من در دوی مهمان بود. جمال همیشه نصف بطری ویسکی را می‌نوشید. گاهی از این وضعیت او استفاده می‌کردم و مطالبی خارج از برنامه مبادلات از او می‌پرسیدم.

یک شب در سال ۱۹۷۳، که اعلیحضرت محمدرضا شاه در یک سخنرانی فرموده بودند: «ما نباید زحمت بکشیم و چشم آبی‌های تنبل بخورند» و منظورشان انگلیسی‌ها بود که با بالا بردن قیمت نفت مخالفت می‌کردند، من نظر جمال را در مورد این سخنرانی پادشاه جویا شدم. در حال مستی گفت الهی خدا این شاه را بکشد.

من از این گفته او شوکه شدم. با لحن محکم به او گفتم: چی گفتی؟ وی حرف خود را تکرار کرد و اضافه کرد شاه با اقدامات خود بریتانیای کبیر را بیچاره کرده است. تمام کارخانه‌های انگلیس خوابیده و ماه هاست اتوبوس‌های ما در حال اعتصاب هستند. اقتصاد ما فلج شده است باعث و بانی همه این‌ها شاه است که قیمت نفت را بالا برده است.

گفتم اگر مهمان نبودی همین حالا تو را از خانه بیرون می‌انداختم و با سردی از هم خداحافظی کردیم.

پس از خروج از منزل، گزارشی را از برخورد نماینده MI6 انگلیس تنظیم و روز بعد به مرکز فرستادم. بعدها شنیدم این گزارش را عینا به حضور اعلیحضرت تقدیم کرده‌اند. پادشاه با خواندن آن خوشحال شده و می‌خندند. زنده یاد اعلیحضرت به جای این که در این زمینه فکر اساسی به عمل آورند و در مورد نقشه شرکت‌های نفتی علیه خویش اقداماتی انجام دهند، فقط از این که از انگلیس انتقام گرفته‌اند، اظهار خوشحالی می‌کنند.

شاه ایران به خاطر آن همه کارهای اساسی که به نفع مردم ایران انجام داده بودند به مردم متکی بودند و آگاهی نداشتند که نیروی مذهب و نفوذ روحانیان در مردم بیش از نیروی اوست. انگلستان با تجربه ۳۰۰ ساله‌اش در این زمینه، به خوبی از این نیرو علیه شاه و ناسیونالیست‌های ایرانی استفاده کرد و به دست آمریکای تازه کار و نادان و کم تجربه اقداماتی را علیه شاه سامان داد و رفتن شاه از ایران به زیان آمریکا

تمام شد و هنوز هم تاوان آن را پس می‌دهد!

یکبار هم از جمال پرسیدم مهم‌ترین هدف اطلاعاتی شما در این منطقه چیست؟ پاسخ داد نفت. نفت و باز هم نفت. پرسیدم درباره نفت چه کار می‌کنید؟ گفت در تمام مدت درباره مخازن زیرزمینی این جا اطلاعات جمع آوری می‌کنیم. حجم و ظرفیت این مخازن و محل مخازن کجا قرار دارد و مرتباً اطلاعات خود را تجدید می‌کنیم. وی اضافه کرد بزرگ‌ترین سفره نفتی جهان زیر صحرای بریمی قرار دارد. توضیح: قسمت بزرگی از صحرای بریمی در ابوظبی و قسمت دیگر در خاک عربستان سعودی قرار دارد.

پس از گذشت سالیان دراز از آن تاریخ، اهمیت انرژی برای کشورها را اکنون به خوبی درک می‌کنم. و تمام مصیبت‌ها و بلاهای برنامه ایران را ناشی از وجود نفت و گاز در ایران می‌دانم. به خوبی آگاه هستم که اگر هر رهبری از کشورهای نفت خیز و دارای منابع نفت و گاز بخواهد در مقابل کشورهای قدرتمند و شرکت‌های نفتی ایستادگی کند، چنان با طرح‌ها و برنامه‌های تبلیغاتی و فعالیت‌های زیرزمینی روبه رو می‌شود، که آنان را نظیر پادشاه مظلوم ایران از میان برمی‌دارند تا عبرت دیگران شود و در مقابل این قدرت‌ها ایستادگی نکنند.

فصل ۵۳

پشیمانی حاکم رأس الخیمه و پیشنهاد مجدد او درباره دو جزیره سوق الجیشی تنب بزرگ و تنب کوچک که پس از سالیان دراز به خاک اصلی خود ایران بازگردانده شده بود

همانطور که قبلاً توضیح داده ام، به پیشنهاد انگلیسی ها، حاکم رأس الخیمه به نام شیخ صقر بن محمد القاسمی قرار بود در مقابل دریافت ۲۰ میلیون پوند که به حساب شخصی وی در لندن ریخته می شد با بازگشت دو جزیره تنب بزرگ و کوچک واقع در دهانه تنگه هرمز که از نظر سوق الجیشی برای کشور ایران اهمیت قابل توجهی داشت، بدون سر و صدا موافقت کند.

در اثر مداخلات سر ویلیام لوس، نماینده ملکه انگلیس در منطقه خلیج فارس، و نیز چند وکیل انگلیسی به عنوان واسطه و شخصی به نام توفیق ابو خاطر، مشاور فلسطینی حاکم رأس الخیمه، هر یک از آن ها می خواستند پول بیشتری از ایران به عنوان دلالی و پادرمیانی دریافت کنند و از سوی دیگر حاکم رأس الخیمه هم طمع می کرد و قصد داشت از دولت عراق که او را تشویق می کرد از واگذاری جزایر به ایران خودداری کند، پول بیشتری بگیرد بنابراین، از امضای توافق نامه با ایران خودداری می کرد.

دولت ایران به ناچار یک روز قبل از خروج انگلستان از این منطقه و دادن استقلال به کشورهای جنوبی خلیج فارس با اعزام کشتی جنگی، دو جزیره را به تصرف خود در آورد و در واقع از کشور انگلستان بدین وسیله این جزیره ها را بازپس گرفت. از آن تاریخ حاکم رأس الخیمه روابط خود را با ایران و من که نماینده ساواک بودم، قطع کرد. از ایران فقط یک شعبه بانک صادرات که در آن امارت وجود داشت روز اول ژانویه ۱۹۷۱، یعنی روز استقلال و تشکیل کشور امارات عربی متحده ظاهراً به وسیله مردم به آتش کشیده شد.

این قطع رابطه همچنان ادامه داشت تا این که پنج ماه از تشکیل کشور امارات عربی متحده و خروج انگلستان از منطقه گذشت. یک شب حدود ساعت ۸ شب

برادرزاده حاکم رأس الخیمه به نام شیخ عبدالله بن حمید القاسمی که در دولت جدید امارات عربی متحده به عنوان وزیر آب و برق تعیین شده بود و از قبل با من آشنایی داشت، به منزل تلفن کرد و گفت: «برادرزاده حاکم رأس الخیمه که ۱۰ سال سن دارد، در هنگام اسب سواری به زمین افتاده و بیهوش شده است، او را به بیمارستان برده‌اند. ولی دکترها نتوانستند بعد از چند ساعت او را به هوش آورند و می‌گویند دیگر کاری از آن‌ها ساخته نیست. به علت مجهز بودن بیمارستان جمعیت شیر و خورشید در دب، در آن منطقه از شهرت بسیار زیادی برخوردار بود و تقاضای وزیر آب و برق از بیمارستان این بود که پزشکان حاذق ما به کمک آنها بشتابند.

من با زنده یاد دکتر تراب مهرا، رئیس بیمارستان جمعیت شیر و خورشید سرخ، موضوع را مطرح کردم. وی پاسخ داد: «من و آقای دکتر خلیلی، جراح مغز بیمارستان آماده حرکت به سوی رأس الخیمه هستیم. شما با شیخ محمد بن راشد آل‌مکتوم، وزیر دفاع، صحبت کنید تا هلیکوپتر خود را در اختیار ما بگذارد. ما خود را سریعاً به بیمارستان رأس الخیمه می‌رسانیم.» با تلفن از شیخ محمد وزیر دفاع امارات درخواست کردم هلیکوپتر شخصی خود را برای رساندن دکتر مهرا و دکتر خلیلی در اختیار ما بگذارند. گفت: «خلبان که یک نفر انگلیسی است در فرودگاه آماده است.» هر دو دکتر به فرودگاه رفتند و با هلیکوپتر به سمت رأس الخیمه عزیمت کردند.

آقای شیخ عبدالله بن حمید القاسمی وزیر آب و برق مجدداً تلفن کرد و گفت ما صدای هلیکوپتر را شنیدیم ولی به خاطر مه غلیظ حتی آتش هم روشن کردیم تا بتواند با دیدن آتش به زمین بنشیند ولی نتوانست و بازگشت. من به او گفتم همین حالا آمبولانس بیمارستان را به فرودگاه می‌فرستم تا دکترهای ما را نزد شما بیاورد. سریعاً آمبولانس بیمارستان را روانه فرودگاه کردم. در نتیجه دکتر مهرا و دکتر خلیلی با آمبولانس خود را به بیمارستان رأس الخیمه رساندند. یک ساعت بعد وزیر آب و برق ضمن تشکر گفت دکترها آمدند همه را از اتاق بیرون کردند و خود مشغول معاینه شدند. پس از ۲۰ دقیقه بچه را به هوش آوردند. برادرزاده حاکم اکنون سلامت است و حاکم به شما سلام می‌رساند و می‌گوید انشاءالله به زودی شما را در دومی ملاقات خواهد کرد. آقایان دکتر مهرا و دکتر خلیلی به بیمارستان بازگشتند و گفتند به محض اینکه ما طفل ۱۰ ساله را لمس کردیم به هوش آمد. از دیدن ما تعجب کرد و به زبان عربی شروع به صحبت کرد. ما بلافاصله حاکم و برادرزاده‌هایش را صدا کردیم به اتاق آمدند و با دیدن بچه سالم از ما بی‌نهایت تشکر کردند و یکی از آنها که

به انگلیسی صحبت می‌کرد گفت به ما گفته بودند که دکترهای ایرانی بیمارستان‌های جمعیت شیر و خورشید بسیار با تجربه و فوق‌العاده حاذق هستند، ولی نمی‌دانستیم که این‌ها قادرند حتی مرده را زنده کنند. فردای آنروز در دفتر کارم در بیمارستان بودم که آقای شیخ عبدالله بن حمید القاسمی وزیر آب برق امارات عربی متحده با یک سبد گل وارد اتاق شد و ضمن تشکر درخواست کرد که به اتفاق من به دیدن دکتر مهرا و دکتر خلیلی برویم. از آن‌ها هم از طرف حاکم و همه فامیل قاسمی تشکر کرد. پس از آن به طور محرمانه به من گفت: شیخ صقر، حاکم رأس‌الخیمه چند روز دیگر به منزل خود در دویبی خواهد آمد و قصد دارد خصوصی با شما ملاقات کند. پیامی برای اعلیحضرت محمدرضا شاه دارد. چند روز بعد آقای سید احمد قریشی مشاور ایرانی حاکم رأس‌الخیمه به دفترم آمد و گفت: حاکم در منزلش منتظر شماست و من آمدم شما را همراه خود برای ملاقات حاکم ببرم. و اضافه کرد: فقط من به عنوان مترجم همراه شما دو نفر خواهم بود و این دیدار کاملاً محرمانه خواهد بود.

آقای سید احمد قریشی از اهالی جزیره قشم و عاشق ایران و پادشاه ایران بود. از ابتدای ورود من به دویبی رابطه دوستی نزدیک با هم داشتیم. روحش شاد.

در جلسه ملاقات، حاکم رأس‌الخیمه در ضمن گله‌گذاری گفت: «به عرض اعلیحضرت محمدرضا شاه برسانید من اشتباه کردم که قبلاً با ایران کنار نیامدم. اگر امکان دارد همان مبلغ ۲۰ میلیون پوند را که به من پیشنهاد شده بود به حسابم در انگلستان ریخته شود.» به او گفتم: پیام شما را به حضور شاهنشاه می‌رسانم و پاسخ آن را به زودی به شما خواهم داد. به دفترم بازگشتم و نتیجه ملاقات و صحبت‌های حاکم رأس‌الخیمه را به وسیله تیمسار ارتشبد نصیری، رئیس ساواک، به عرض رساندم.

پاسخ پادشاه به شرح زیر به من ابلاغ شد تا به اطلاع حاکم رأس‌الخیمه برسانم: «به حاکم بگویند ما قبل از تصرف جزایر می‌خواستیم این پول را به شما بدهیم ولی حالا نمی‌توانیم چنین کاری را انجام دهیم. اگر کمک‌های دیگری لازم دارد و برای مردم رأس‌الخیمه است ما اقدام خواهیم کرد.» پیام پادشاه را به نحوی که فرموده بودند به اطلاع حاکم رساندم. ایشان پاسخ داد: حالا که این چنین است تقاضا می‌کنم یک کارخانه برق فشار قوی برای مردم امارت من از جانب ایران ساخته شود.

تقاضای حاکم رأس‌الخیمه به عرض رسید و با این تقاضا موافقت فرمودند و نیز از ولیعهد رأس‌الخیمه دعوت به عمل آمد که به ایران برود. ولیعهد به نام شیخ خالد به ایران دعوت شد و در همین فاصله ماموریتم پایان یافت. به اداره کل ضد جاسوسی

بازگشتم و دیگر در جریان ادامه مذاکرات نبودم، ولی در روزنامه‌ها سفر شیخ خالد به ایران را خواندم.

فصل ۵۴

حمله نظامی اتحاد جماهیر شوروی به ایران در سال ۱۳۵۷

در آبان سال ۱۳۵۷، گزارشی همراه طرحی برای شناسایی و کنترل اتباع افغانی غیر مجاز که در ایران به کار اشتغال داشتند برای کسب اجازه برای تیمسار سپهبد ناصر مقدم، رئیس جدید ساواک تهیه و ارسال کردم. ایشان زیر این گزارش نوشته بودند: «رئیس اداره همراه رئیس بخش مربوطه مذاکره کنند».

همراه رئیس بخش مربوطه به دفتر رئیس ساواک مراجعه کردیم. سپهبد مقدم با نگاه مجدد به گزارش گفت: «طرحتان را خواندم، بسیار خوب تهیه شده است. اگر مملکت باقی باشد سریعاً باید اجرا شود».

از رئیس ساواک سؤال کردم: تیمسار مگر قرار است به سر مملکت چه بلایی بیاورد؟ رنگ چهره تیمسار مقدم کمی سفید شد و گفت: «مگر شما گزارش‌های بکلی سَرّی را که فقط برای مقامات مهم مملکت تهیه می‌شود نخوانده‌اید؟ من بتازگی دستور دادم این گزارش را برای رده‌های بالای ساواک تا سطح رئیس اداره بفرستند و اضافه کرد: «کشور اتحاد جماهیر شوروی چند روزی است که در چندین نقطه مرزی خود با ایران سیم‌های خاردار را جمع‌آوری کرده و ۱۲ لشکر خود را برای حمله به ایران آماده باش داده است».

وی سپس خطاب به من ادامه داد: «با مسئولان مملکتی که در اجرای این طرح نقش اساسی دارند از جمله دکتر کاظم ودیعی، وزیر کار و امور اجتماعی و نیز تیمسار کاشانی، رئیس اداره اقامت اتباع خارجه در شهربانی کل کشور و سایر مسئولان مذاکره و طرح خود را پیاده کنید و در هر مورد که به اشکال برخوردید با من در تماس باشید».

هنگام بازگشت به اداره، همکارم گفت: این چه طرز صحبت با تیمسار ریاست بود؟ شما او را به نحو بدی مورد سؤال قرار دادید. در پاسخ گفتم وطن‌پرستی مقام بالاتر یا پایین‌تر نمی‌شناسد و من از حرف تیمسار یکه خوردم و آن سؤال را کردم. پس از انقلاب فهمیدم تیمسار سپهبد مقدم از سرنوشت شوم مملکت بی‌اطلاع نبوده و خود با سران جبهه ملی و با آمریکایی‌ها برای سرنوشتی رژیم شاهنشاهی همکاری داشته است. تغییر رنگ چهره‌اش هنگام صحبت با من به این دلیل بود که گاف کرده و بیان کرده «اگر مملکتی باقی بماند» بلافاصله برای انحراف ذهن من حمله اتحاد شوروی به ایران را مطرح کرده است. البته بعدها معلوم شد که وضع اقتصادی

شوروی آنچنان آشفته بود، که اگر چنین کشور قدرتمندی برای بقا و ادامه حکومت خود ایران را تصرف می کرد، آنگاه به خلیج فارس و منطقه نفت خیز جنوب خلیج فارس دست می یافت و این عمل باعث می شد که سهم قابل توجهی به دست آورد و از ورشکستگی اقتصادی نجات یابد.

همچنین بعدها دریافتیم از طرح حمله شوروی ها با استفاده از اوضاع مغشوش و شلوغ سال ۱۳۵۷، آمریکا ابرقدرت وقت مطلع می شود و به شوروی اولتیماتوم می دهد که هیچ یک از این دو ابرقدرت حق مداخله در امور داخلی ایران را ندارند و جلوی حمله نظامی شوروی را بدین ترتیب سد می کنند. اما پس از چندی که رژیم شاهنشاهی ایران ساقط و رژیم اسلامی در ایران روی کار آمد، شوروی برای دستیابی و رسیدن به خلیج فارس به افغانستان حمله کرد و کشورهای غربی، به رهبری آمریکا، آنچنان شوروی را درگیر این جنگ کردند که شوروی با دادن تلفات زیاد و با هزینه کردن تمامی موجودیش، با بدنامی ناچار به خروج از افغانستان شد و از نظر اقتصادی نتوانست کمر راست کند و چند سال بعد بطور کلی فرو پاشید.

در خلاء وجود رژیم پادشاهی ایران، علاوه بر حمله نظامی اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان حوادث زیر در منطقه ما حادث شد که اگر رژیم شاهنشاهی ایران سر کار می ماند این حوادث هرگز پیش نمی آمد.

- ۱- در خاورمیانه جنگ ۸ ساله عراق با ایران
- ۲- حمله نظامی آمریکا به افغانستان علیه القاعده و طالبان
- ۳- حمله نظامی عراق به کویت و تصرف این کشور
- ۴- حمله نظامی آمریکا برای نجات کویت به عراق در زمان ریاست جمهوری پرزیدنت بوش پدر

۵- حمله نظامی آمریکا در چند سال بعد در زمان ریاست جمهوری بوش پسر و تصرف کامل عراق

- ۶- حمله نظامی کشورهای غربی برای حمایت از انقلاب بهار عربی و کشته شدن معمر القذافی دیکتاتور لیبی که هنوز این کشور درگیر جنک داخلی می باشد
- ۷- جنگ داخلی در سوریه که در ده سال اخیر ادامه داشته و موجب خرابیها و کشتار بیشمار اهالی این کشور شده و پناهنده شدن ۱۰ میلیون سوری به کشورهای دور و نزدیک گردیده

۸- جنگ های نیابتی عربستان سعودی و ایران در یمن که آن کشور فقیر و عقب افتاده تلفات سنگین انسانی و مالی داده اند و هنوز هم این اوضاع ادامه دارد هموطنان عزیز، همه این حوادث دلخراش پس از انقلاب شوم اسلامی ایران در منطقه حادث شده و من اطمینان دارم چنانچه رژیم پادشاهی در ایران تغییر نمی کرد، هیچ یک از حوادث یاد شده اتفاق نمی افتاد.

فصل ۵۵

فرار سرمایه‌ها و مغزها، مخصوصاً در سطح رده اول و دوم رژیم

شاهنشاهی

۱- افرادی که خطر را از ماه‌ها قبل با آغاز شورش‌ها در ایران پیش‌بینی کرده بودند، تا آنجا که در امکان داشتند، با استفاده از موقعیت‌های خویش، اموال غیرمنقول و سرمایه‌های نقدی را با قیمت مناسب به صورت ارز به کشورهای خارجی منتقل و خود و همه اعضای خانواده‌شان به خارج مهاجرت کردند.

این افراد عبارت بودند از اعضای درجه یک و دو و وابستگان خانواده سلطنتی، سرمایه‌داران بزرگ، بعضی از مقامات گذشته و شاغل که عموماً فرار را بر قرار ترجیح داده بودند.

۲- بسیاری از امرا و افسران ارشد نیروهای سه گانه مسلح کشور، امرا و کارکنان سازمان اطلاعات و امنیت کشور نظیر من که باور به فروپاشی رژیم نداشتند، با خوش باوری در مملکت ماندند.

تعداد زیادی از این افراد بی‌گناه به جرم وطن‌پرستی و وفاداری خود به رژیم و قانون اساسی، جان خود را از دست دادند و اموالشان مصادره و خانواده‌هایشان متلاشی شد. تعدادی به زندان‌های طولانی محکوم و خانواده‌های آنان نیز به گونه‌های دیگری از هم پاشید. عده بیشماری از افراد بازنشسته و یا مشمول تصفیه‌های ایدئولوژیکی شدند.

۳- تیمسار سپهبد ناصر مقدم که با جبهه ملی و دولت موقت از قبل سازش کرده بود و حکم از نخست‌وزیر موقت برای تشکیل دستگاه اطلاعاتی جدید در یافت کرده بود، چون نیاز به همه کارکنان ساواک منحل داشت، نه تنها هیچ برنامه‌ای و راه حلی را در صورت بحران برای این کارکنان شریف در نظر نگرفته بود، حتی به اداره گذرنامه دستور داده بود از صدور گذرنامه یا تمدید گذرنامه آنان خودداری کنند. در این زمینه تنها اقدام ایشان این بود که تعداد انگشت شماری از کارکنان امنیت داخلی را که در زمان ریاست امنیت داخلی خود ایشان به سخت‌گیری متهم بودند با دادن پول از کشور خارج کرده بود که به دست شورشیان نیفتند.

۴- من که گذرنامه‌ام را برای تمدید، به رابطی که میان اداره کل هشتم و اداره

گذرنامه داشتیم داده بودم براساس دستور رئیس ساواک تمدید نشده بود و در کشوی میز رابط باقی بود که انقلاب شد و من بدون گذرنامه ماندم. چون هیچ منبع درآمدی جز حقوق دریافتی نداشتم، ناچار بودم در انتظار سرنوشت در ایران باقی بمانم. اما من و سرپرست ضد جاسوسی، زنده یاد علی آصفی، توانستیم به نحوی با دولت موقت ارتباط برقرار کنیم و درباره تکلیف کارکنان ضد جاسوسی با آنها مذاکره کنیم. دولت موقت با تشکیل ضدجاسوسی به توصیه آمریکایی‌ها موافق بود زیرا حضور ضد جاسوسی را برای جلوگیری از نفوذ شوروی‌ها مفید و لازم می‌دانستند. ما از دولت موقت درخواست کردیم کارکنان دستگیر شده ضد جاسوسی را از زندان آزاد کنند و به کمیته‌های انقلاب نیز دستور دهند هر یک از اعضای ضد جاسوسی را که دستگیر کردند از تحویل آنان به زندان‌ها خودداری کنند. خود من هم که در اواخر اسفند سال ۵۷، به وسیله کمیته مستقر در سفارت آمریکا دستگیر شدم، مشمول این توافق شده و آزاد شدم. در این مورد قبلا در فصل ۳۸ ماجرا را به طور مشروح نوشته‌ام.

فصل ۵۶

دیدار اضطراری با مهندس مهدی چمران مسؤول دستگاه اطلاعاتی دولت موقت

در فصل ۳۹، ماجرای بازداشت محمدرضا سعادت، عضو مرکزیت سازمان مجاهدین خلق را به طور مفصل توضیح داده‌ام. این اقدام را به دلایل زیر لازم می‌دانستم:

۱- برای دریافت تأمین جانی برای همه کارکنان سازمان اطلاعات و امنیت کشور، به خصوص کارکنان ضد جاسوسی، از آیت‌الله خمینی. این سخنرانی و دادن تأمین به کارکنان ساواک، در روز ۷ اردیبهشت ۱۳۵۸، از رادیو و تلویزیون سراسری ایران در مطبوعات پخش شد.

۲- تشریح خطر بالقوه جانسپین شدن یک حکومت کمونیستی با حمایت اتحاد جماهیر شوروی از طریق حزب توده، سازمان مجاهدین خلق، سازمان چریکهای فدائی خلق و سایر گروه‌های چپ در شرایط آشفته آن زمان به آیت‌الله خمینی و دولت موقت که در این زمینه هم به موقع اقدام کردند. (قصد اصلی من در واقع گرفتن انتقام از این احزاب و سازمان‌های یاد شده بود که باعث براندازی رژیم شاهنشاهی شده بودند.) موجبات روی کار آمدن تعداد زیادی از کارکنان تعلیم یافته و باتجربه ضد جاسوسی را فراهم کردم و این افراد خدمات ارزنده در جبهه‌های جنگ به وطن خود را انجام دادند و در کشف فعالیت‌ها و شناسایی و بازداشت جاسوسان و کشف کودتای شوروی‌ها به وسیله حزب توده، سازمان مجاهدین خلق و چریکهای فدای خلق خدمات ارزنده‌ای به میهن خود انجام دادند.

از روز ۶ اردیبهشت به بعد، در تمام روزنامه‌ها، حملات علیه من و دوستم آقای عزت‌الله جهانگیری، در سطح گسترده‌ای شروع شد. می‌نوشتند که ما دو نفر زیر نظر دکتر مصطفی چمران از عوامل آمریکا بوده و در بازداشت سعادت دست داشته‌ایم. لذا از آن روز جان هر دوی ما مورد تهدید شدید قرار گرفت. ناچار زندگی مخفی را آغاز کردیم تا در جستجوی راه مناسب برای رهایی از این بن‌بست باشیم. آقای جهانگیری از طریق مرز ترکیه به طور غیر مجاز خارج و نزد پسرش که در ایتالیا مشغول تحصیل بود رفت. من گذرنامه نداشتم. پس از یکی دو ماه زندگی مخفی، به دنبال چاره‌ای

برای رهایی از این بن بست، با آقای مهدی چمران، در اداره نخست‌وزیری تلفنی تماس گرفته و ضمن معرفی خود، تقاضای ملاقات با وی را کردم. فردای آن روز وقت داد. خواهش کردم که نام "مرتضوی" را به ماموران درب ورودی نخست‌وزیری بدهد، زیرا امکان داشت افراد نفوذی سازمان مجاهدین در میان آن افراد باشند و موجبات گرفتاری مرا فراهم کنند. او این درخواست را پذیرفت.

به محض ورود به اتاق، چند روزنامه را که درباره من و آقای جهانگیری و برادرش مصطفی چمران نوشته بودند روی میز ایشان گذاشتم و گفتم من و دوستم تا به حال برادرتان را از نزدیک ندیده‌ایم و چون ایشان عضو کابینه دولت موقت هستند، مجاهدین نمی‌توانند صدمه‌ای به وی وارد سازند. آقای جهانگیری هم از کشور خارج شده و جای امنی است. من گذرنامه‌ام داخل ساختمان ساواک مانده است. آیا شما می‌توانید این گذرنامه را به من بدهید و از جان من محافظت کنید و اجازه دهید از کشور خارج شوم؟ با بی‌اعتنایی کامل پاسخ داد: «گذرنامه را نمی‌توانم از ساختمان ساواک بیرون بیاورم. می‌توانی از اداره گذرنامه به خاطر گم شدن، تقاضای گذرنامه جدید کنی. در این مورد من دستور می‌دهم. اما از نظر حفاظت شما، ما هیچ کاری نمی‌توانیم انجام دهیم. خودت همان طور که تا به حال هر کاری کرده‌ای باز هم ادامه بده تا ما ضد جاسوسی راه‌اندازی کنیم و شما را سر کار بیاوریم.»

توضیح: دولت موقت در خیابان پاستور، نزدیک ساختمان نخست‌وزیری، یک ساختمان کوچک را برای مراجعه کارکنان ضد جاسوسی ساواک برای دریافت حقوق ماهانه‌شان، راه‌اندازی کرده بود. این حقوق خیلی کمتر از حقوق دریافتی قبلی آنها بوده است. من هیچ وقت به آن ساختمان مراجعه نکردم و پولی هم دریافت نکردم. زیرا جانم شدیداً از جانب مجاهدین خلق و شوروی‌ها مورد تهدید بود.

من و آقای چمران در مذاکره بودیم که شخصی به داخل اتاق آمد و کنار میز چمران ایستاد. چمران از جا بلند شد. این شخص گفت: این دومین نامه از وزارت کشور است که دیروز و امروز آمده است. نوشته‌اند از دیروز که شوروی‌ها به افغانستان حمله کرده‌اند، حدود چهل هزار نفر از طریق مرزهای سیستان و بلوچستان به ایران پناهنده شده‌اند. برای رسیدگی به این مسئله، کمیسیونی در وزارت کشور تشکیل خواهد شد. در گذشته ساواک به این امور می‌پرداخت. اکنون از نخست‌وزیری تقاضا کرده‌اند که یک نفر برای تعیین تکلیف این پناهندگان، در کمیسیون شرکت کند. یاد آوری کرده‌اند که همه روزه سیل پناهندگان ادامه دارد.

من ناخواسته این صحبت دو نفر را شنیدم. به آقای چمران گفتم: «بیخشید که

میان صحبت شما اظهار نظر می‌کنم، می‌خواستم به عرضتان برسانم که امور پناهندگان در ضد جاسوسی زیر نظر اداره من بود.» هر دو با خوشحالی به من نگاه کردند. آقای چمران بلافاصله به آن شخص گفت: «برادر عبدالعلی، فردا همراه آقای موسوی در کمیسیون شرکت کنید و هرچه ایشان بگویند نظر نخست‌وزیری می‌باشد.» آقای عبدالعلی رو به من کرده و گفت: «فردا ساعت ۸ صبح شما بیایید به اتاق منشی آقای چمران. من هم می‌آیم و به اتفاق به وزارت کشور می‌رویم.»

گفتگو با عبدالعلی بازرگان، معاون نخست‌وزیر و پیشنهاد غیر مترقبه من به او و دولت موقت

در اوایل شهریورماه بود. ساعت ۸ صبح برای دومین بار به دفتر منشی مهندس مهدی چمران وارد شدم و در انتظار شخصی به نام برادر عبدالعلی نشستم. چند دقیقه بعد ایشان آمد و پس از سلام گفت: بعد از دیدار با آقای چمران، به اتفاق به وزارت کشور می‌رویم. در این فاصله از خانم منشی نام فامیل این آقا را پرسیدم. پاسخ داد: ایشان فامیلش بازرگان و معاون نخست‌وزیر موقت است. تازه متوجه شدم که او فرزند نخست‌وزیر است. چند لحظه بعد بازگشت و به من گفت: چون خیابان‌ها اغلب یک طرفه و ترافیک سنگین است، بهتر است با اتومبیل برویم. پیاده از پارک شهر به وزارت کشور برویم زودتر می‌رسیم. با هم از خیابان پاستور وارد خیابان کاخ شدیم، سپس از خیابان سپه به سمت پارک شهر روان شدیم. در میان راه گفت: در دبیرستان دارالفنون درس می‌خواندم و برای درس حاضر کردن به پارک شهر می‌رفتم و اکنون سالیان طولانی است که آنجا را ندیده‌ام. به او گفتم: من هم در سال ۱۳۳۴، کلاس شش متوسطه را در دارالفنون بودم و مثل شما برای درس حاضر کردن به پارک شهر می‌آمدم. من هم سال‌هاست که این پارک را ندیده‌ام. از این فرصت استفاده کرده و حرف دلم را که نمی‌توانستم با دولتمردان جدید مطرح کنم در طول راه نسبتاً طولانی با معاون نخست‌وزیر جدید مطرح کردم. به او گفتم: تا چند لحظه پیش من نمی‌دانستم که شما فرزند آقای بازرگان، نخست‌وزیر و معاون ایشان در امور انتقال هستید. من ۲۱ سال در ساواک در مشاغل حساس کار کرده و تجربه اندوخته‌ام و ظرف همین چند ماه گذشته در بررسی‌های خود به نتایجی رسیده‌ام که برای نجات ایران با شما مطرح می‌کنم. انتظار دارم تیم شما میلیون با دقت به حرف دل من توجه و خیلی سریع چاره‌اندیشی کنید. ادامه دادم: اکنون که شما دولت را در اختیار دارید، از طرفی ارتش (شامل نیروی زمینی، نیروی هوایی و نیروی دریایی) با وجود منحل

شدن ساواک، تمام کارکنان باقی مانده این تشکیلات، شهربانی کل کشور، ژاندارمری و تمام کارکنان دولت همگان نیروی متشکلی هستند. با به کارگیری این نیروی منسجم، روحانیون و ملاحا را از مداخله در امور حکومت کنار بگذارید که آنها فقط به کار اصلی خود یعنی امور مذهبی بپردازند و نه بیشتر. اگر شما این اقدام را نکنید و آنان قدرت را قبضه کنند، به شما رحم نخواهند کرد. نه تنها همه شما بلکه تمام قشر تحصیل کرده و کارشناسان و روشنفکران و تمام افراد فهمیده مملکتان را کنار می‌گذارند و یک دیکتاتوری قشری مذهبی ایجاد می‌کنند که هر انسان فهمیده، طاقت ماندن در کشور را نخواهد داشت و در نتیجه ناچار به ترک کشور و مهاجرت می‌شوند. این قشر آخوند، ما را از نظر اجتماعی صدها سال به عقب می‌برند.

آقای عبدالعلی پاسخ داد: «قدرت دست ما نیست. در روزهای اول دولت موقت، کارکنان ساواک جلوی نخست‌وزیری اجتماع کردند و خواستار رسیدگی به وضعیت خود بودند. چون ساواک یک روز قبل از انقلاب در دولت بختیار منحل شده بود، من برای اجرای برنامه تیمسار مقدم، برای بازخرید خدمت کارکنان رسمی ساواک، از رئیس کارگزینی خواستم لیستی از کارمندان خود بر اساس سابقه کارشان و طول زمان خدمتشان تهیه کنند و همینطور مبلغی را که باید برای باز خرید آنها بپردازیم تا اجازه پرداخت را از شورای انقلاب بگیرد. پس از یک ماه این لیست را که آماده شده بود به شورای انقلاب بردم. شورای انقلاب که اکثریت را روحانیان تشکیل می‌دادند، پاسخشان این بود که کارمندان همگی برای شاه کار می‌کردند و باید آنها را اعدام می‌کردیم. حالا که کوتاه آمده‌ایم و آنان را نکشته‌ایم، باید بروند و به جان رهبر خمینی دعا کنند. من به شورا توضیح دادم که آنها کارمندان دولت بودند مانند همه کارکنان دولت، نه کارمندان شاه. از جانب دیگر، حقوق بازنشستگی آنها طی سال‌ها کسر و در حسابی در بانک سپه جمع شده که در واقع پول متعلق به خودشان است. آخوندها که همیشه جیبشان خالی و دستشان به جانب مردم برای دریافت خمس و زکات دراز بود، پس از شنیدن مبلغی که می‌بایست به کارمندان سطح بالا با سابقه ۲۲ سال خدمت پرداخت می‌شد، مبلغی نزدیک سیصد هزار تومان، شدیداً اعتراض کردند و همگی گفتند هیچ پولی پرداخت نخواهد شد. به خاطر اصرار من، مرا به عنوان حمایت از ساواکی‌ها سخت مورد حمله قرار دادند. ناچار کوتاه آمدم و حق این کارکنان پرداخت نشد.»

از طرز گفتار او این استنباط را کردم که چون افراد نهضت آزادی، ملی - مذهبی بودند، به خاطر تمایلات مذهبی خود کوچک‌ترین خطری را از جانب روحانیان

احساس نمی کردند و به دلیل این خوش خیالی، مردم به روز سیاه نشستند.
توضیح: هدف من با این پیشنهاد در واقع بازگرداندن نظام پادشاهی و جلوگیری از حکومت اسلامی بود.

شرکت من در کمیسیون وزارت کشور به همراه عبدالعلی بازرگان معاون

نخست وزیر دولت موقت به منظور تعیین تکلیف پناهندگان افغانی

به اتفاق آقای بازرگان وارد کمیسیون شدیم. اعضای کمیسیون، نمایندگان وزارت کشور، وزارت خارجه، ژاندارمری و مرزبانی، رکن دوم ارتش، اداره اقامت اتباع بیگانه از شهربانی کل کشور، همگی همان افرادی بودند که قبل از انقلاب در این کمیسیون شرکت می کردند. آن ها طوری با من برخورد کردند که گویی مرا نمی شناسند. من هم به روی خود نیاوردم. در جلسه ابتدا نمایندگان دیگر، اطلاعات دریافتی خود را مطرح کردند. نوبت که به آقای بازرگان رسید، او گفت هر چه آقای موسوی نظر دهند مطابق آن عمل خواهیم کرد.

گفتم: «در ظرف دو روز اول، ۴۰ هزار نفر افغانی مطابق گزارش آقایان، وارد خاک ایران شده اند. ولی من پیش بینی می کنم که در آینده این تعداد به میلیون ها نفر خواهد رسید. تصور می کنم اتحاد جماهیر شوروی به احتمال قوی، تعداد زیادی از عوامل نفوذی تاجیک را که از نظر زبان و لباس و چهره شبیه افغانها هستند، به داخل ایران نفوذ خواهد داد و در موقعیت مناسب با استفاده از وضعیت و شرایط انقلاب زدگی ما، به کمک حزب توده، سازمان مجاهدین خلق و چریک های فدایی خلق، یک حکومت کمونیستی روی کار می آورند. من پیشنهاد می کنم دولت موقت با پاکستان تماس بگیرد و پیشنهاد مالی به آنان بدهد. اگر هزینه نگهداری این پناهندگان در عرض روز در ایران ۵۰ ریال است، برای هر فرد ۱۰۰ ریال پردازد. مقامات دست به کار پاکستان، به طمع برخورداری مالی، سریعاً این پیشنهاد را می پذیرند. از جانب دیگر چون پای کشور شوروی مطرح است، سازمان ملل متحد هر چقدر در این راه هزینه کنید همه را به دولت موقت می پردازد. در ضمن، در مذاکره دوستانه با پاکستان باید بگویید چون در شرایط انقلابی با مشکلات عدیده روبرو هستید، اگر کشور دوست و همسایه پاکستان این پناهندگان را پذیرا شود، کمک بزرگی به دولت موقت می کند. من مطمئنم که آن ها خواهند پذیرفت.

آقای عبدالعلی بازرگان گفتند که این پیشنهاد، بهترین راه حل است و من همین امروز با سفیر پاکستان مسأله را مطرح می کنم و در جلسه بعدی به اطلاع می رسانم.

ظرف دو روز کشور پاکستان این پیشنهاد ایران را پذیرفت و طی سالیان دراز نگهداری پناهندگان افغانی زیر نظر سازمان ملل متحد در پاکستان بود و در سال‌های بعد ایران هم پذیرای پناهندگان افغانی شد. من دو جلسه دیگر هم به اتفاق آقای بازرگان به این کمیسیون رفتم، ولی چون تمایلی به ادامه کار نداشتم، رئیس بخش مربوطه در ضد جاسوسی ساواک را برای ادامه کار معرفی کردم. در همان روز اول آشنایی با آقای عبدالعلی بازرگان به ایشان گفتم اکنون که دولت موقت تصمیم دارد ضد جاسوسی ساواک را احیا کند، حسن نیت نشان داده، این کارمندان را که قبل از انقلاب به خاطر احتمال حمله شورشیان به منازلشان، شناسنامه، گذرنامه، اوراق بهادار و جواهرات خود و خانواده شان را در کشورهای میز کار خود گذاشته بودند را به آنها پس بدهید.

آقای بازرگان گفت: «شما نشانی‌ها را از کارمندان و کلیدهای کشو و صندوق‌ها را از آنها بگیرید، من فقط می‌توانم یک روز شما را به داخل ساختمان ساواک ببرم و هرچه را که پیدا کردید داخل پاکت بگذارید، نام کارمند را رویش بنویسید، ما جلوی درمی‌گذاریم تا آنها خودشان بیایند و بگیرند.» من در اولین فرصت با رؤسای ادارات مختلف تماس گرفته و درخواست کردم که این موضوع را با کارمندان خود در میان گذاشته و شماره تلفن مرا به آن‌ها بدهند تا با من مستقیماً تماس بگیرند و بدین ترتیب نشانی محل متعلقاتشان همراه با کلیدهایشان را به من بدهند.

سه روز بعد به اتفاق آقای بازرگان به ساختمان اداره کل هشتم وارد شدیم. در راهرو طبقه اول که بایگانی قرار داشت، تعداد زیادی پرونده ریخته شده بود. معلوم بود که مورد هجوم قرار گرفته است. ولیکن در طبقات و اتاق‌های دیگر همه دست نخورده باقی مانده بود. ظواهر امر نشان می‌داد که جلوی شورشی‌ها را گرفته بودند. بعدها مشخص شد حمله کنندگان از مجاهدین خلق بوده‌اند و به دستور شوروی‌ها به دنبال پرونده سرلشگر مقربی، مهم‌ترین جاسوس شوروی که دو سال قبل دستگیر و اعدام شده بود، هستند. زیرا دانستن علت لو رفتن چنین جاسوس با اهمیتی برای KGB شوروی خیلی مهم بود. در هنگام جست و جو در کشوی میز رابط اداره کل هشتم با اداره گذرنامه، تعدادی از گذرنامه‌های کارکنان ضد جاسوسی، که برای تمدید در آنجا بودند ولی به دستور تیمسار سپهبد مقدم، ضبط شده بودند را پیدا کردم. از جمله گذرنامه خود بنده. به محض اینکه آن را به آقای بازرگان نشان دادم، او گفت: «فوری توی جیبیت بگذار.» من هم چند روز بعد آن را تمدید کردم و برای گرفتن ویزا به کنسولگری آمریکا دادم. طبق قرار یک هفته بعد برای گرفتن گذرنامه مراجعه

کردم. اطراف کنسولگری، افراد مسلح همه جا را بسته بودند. معلوم شد از بد شانسی من، دانشجویان پیرو خمینی سفارت را اشغال و همه کارکنان را به گروگان گرفته بودند. دانشجویان اشغالی، چند روز بعد در مصاحبه‌های همه روزه خود با مطبوعات، با دادن شماره تلفن از مردم می‌خواستند نظرات خود را در مورد اقدام آنها اعلام کنند. من با دادن این شماره تلفن به همه اعضای فامیل و بستگان، از آنها خواهش کرده بودم که روزی چندین دفعه به آن شماره زنگ بزنند و ضمن تأیید اقدام دانشجویان، از آنها درخواست کنند که گذرنامه‌های ایرانیان را که برای دریافت ویزای آمریکا در کنسولگری مانده است، به صاحبانش پس دهند. خودم و همسر هم مرتب تلفن می‌کردیم. پس از چند هفته اعلام کردند که لیست اسامی کسانی که گذرنامه‌هایشان را می‌توانند دریافت کنند، کنار نرده‌های کنسولگری چسبانده شده و گذرنامه‌ها هم پشت در آهنی نرده‌ای چیده شده است. به اتفاق همسر به کنسولگری رفتیم. من با فاصله از کنسولگری، همسر را نظارت می‌کردم که به طرف لیست رفت. اسم مرا در لیست دید. با مراجعه به درب نرده‌ای، گذرنامه مرا گرفت و با خوشحالی به طرف من آمد. با اینکه تمام ویزاها را مهر کنسل زده بودند، ولی خوشبختانه ویزای مرا ندیده و ویزای اولیه که مدت‌ش پایان یافته بود را مهر کنسل زده بودند. بالاخره هم گذرنامه در دست داشتم و هم ویزای آمریکا را و راه برای فرار باز شد.

فصل ۵۷

سرنوشت امرای ارتش، شهربانی، ژاندار مری و ساواک پس از ۲۲

بهمن ۱۳۵۷

تعدادی از امرای شاغل و بازنشسته ارتش، شهربانی، ژاندار مری و ساواک توانستند پس از حادثه شوم ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، از چنگ خون خواران اسلامی خود را نجات دهند و هر یک به طریقی از کشور خارج شده و در کشورهای دیگر اقامت گزیدند. بیشتر امرا در سه نقطه از جهان، واشنگتن، لندن و لس آنجلس زندگی را از نقطه صفر آغاز کردند.

من روز اول ژانویه سال ۱۹۸۲، وارد واشنگتن شدم و در ایالت مریلند نزدیک پایتخت آمریکا با دریافت ویزای اقامت دائم با خانواده مسکن گزیدیم. پس از چند ماه متوجه شدم که تعدادی از این امرا در همین منطقه زندگی می کنند و با اکثر آنان در تماس قرار گرفتم. هنگامی که زنده یاد تیمسار سپهبد محسن مبصر، رئیس شهربانی سابق ایران، از لندن آمد و مهمان دوستم زنده یاد سرهنگ دانشفر - پسرخاله و برادر همسر ارتشبد قره باغی - بود، با وی افتخار آشنایی و سپس دوستی نصیب شد. با صحبت با ایشان متوجه شدم که با تعدادی از امرای نامدار مانند: تیمسار ارتشبد جم، تیمسار صمدیان پور (رئیس شهربانی سابق)، تیمسار سرلشگر علی معتضد (قائم مقام سابق ساواک)، تیمسار منوچهر هاشمی (مدیر کل اداره ضد جاسوسی ساواک)، تیمسار علی محمد کاوه (آخرین قائم مقام ساواک) و تعدادی دیگر از امرای به نام شاهنشاهی جلساتی در لندن دارند. برای دیدار با امرای به نام در منطقه واشنگتن هم شایق می باشد. در منزل دعوتی به شام از امرایی که می شناختم ترتیب دادم تا هم امرای مقیم منطقه دیداری با هم داشته باشند و هم تیمسار مبصر را ببینند.

آن شب از زنده یادان تیمسار سپهبد وره رام سناتور و آخرین استاندار آذربایجان شرقی، تیمسار سپهبد محقق آخرین فرمانده ژاندار مری کل کشور، تیمسار سرلشگر گل پیرا فرمانده سابق ژاندار مری کل کشور و شوهر خواهر زنده یاد سپهبد حاج علی رزم آرا، تیمسار سپهبد فاضلی فرمانده سابق سررشته داری ارتش و رئیس بازرسی سابق نخست وزیری، تیمسار سپهبد مجید معصومی نایینی آخرین معاون وزیر جنگ که از امضا کنندگان بیانیه بی طرفی ارتش بود، تیمسار سپهبد بهروز فرمانده سابق اداره

جغرافیایی ارتش، مهندس نوذر رزم‌آرا آخرین رئیس نمایندگی ساواک در کشور مصر، تیمسار خلیل صیادیان رئیس سابق ساواک آذربایجان غربی و مشاور سپهبد ناصر مقدم رئیس ساواک، در منزل پذیرائی کردم.

آن شب صحبت‌های زیادی درباره حمایت و کمک به پادشاه جوان رضاشاه دوم به عمل آمد. اکثر امرا از ایشان دلخوری داشتند که شاه جوان گفته است: من حاضر نیستم با هیچ یک از این فسیل‌های پیر همراه باشم. یکی از مطالب جالب را تیمسار محققى به شرح زیر بیان کرد:

«در اوایل تیر ماه ۵۷ در یک پنجشنبه که فرماندهان نظامی برای شرفیابی در اتاق انتظار بودیم، من طرحی را برای تصویب اعلیحضرت در دست داشتم و سپهبد ناصر مقدم در کنارم نشسته بود. راجع به طرحم با او صحبت کردم و به او گفتم نیروی پایداری که زیر نظر ژاندارمری قرار دارد و سربازان که خدمت دو ساله را به پایان می‌رسانند و به روستاها برمی‌گردند، هر سال یک ماه ژاندارمری آموزش با اسلحه‌های جدید به آنها می‌دهد. پیشنهاد من اینست به جای اینکه ارتش را در مقابله با شورشیان قرار دهیم، از افراد نیروی پایداری با لباس غیر نظامی با چوب و چماق استفاده کنیم. ما یک پادگان در داخل تهران داریم و افراد نیروی پایداری را در این پادگان نگه داریم و در هنگام شورش آنان را به عنوان مردم عادی در مقابل شورشیان قرار دهیم.

تیمسار مقدم که قبل از من شرفیاب شد، نمی‌دانم به اعلیحضرت چی گفته بودند که وقتی من خدمتشان رسیدم و طرح را تقدیم کردم بدون اینکه آن را مطالعه کنند فرمودند:

«از طرح شما خبر دارم. شما می‌خواهید جنگ داخلی راه‌اندازی کنید. طرح را به من برگرداندند و فرمودند موافق این طرح نیستم.»

دست خط تیمسار سپهبد پرویز خسروانی که یکی از باشگاه های ورزشی مدرن مهم کشور ایران را در رژیم پادشاهی به نام باشگاه تاج را با هزینه شخصی پایه گذاری کرد. او با دست خالی پس از شورش خمینی در لندن اقامت کرد و با آرزوی بازگشت به ایران عزیز جان باخت روحش شاد.

دست خط تیمسار سپهبد پرویز خسروانی
 در نامه بخاندان و شاه پسر من ۱۳۷۰ هـ قمر در روز پنجشنبه
 نبدن در روز پناه که کنه کف درین کجده درازم فرزندی در
 با کدرت و کجا بچه بلفظ هـ شان که در این بسبب هم بودم
 شد و اکنون بکجا قطع رابطه با کس قسم از مردم غیر بخیر
 محبت کنند نموات محفل این بطور کجا در هر جا که
 در این باقی بقیع را در این جمعیتی با کس تو را بر کس
 میوهی غیره از این محبت تا مردم در این در این
 مقصد را دیدار ایشان با هم از لطف تو مردم خندان به کس
 قطعاً به شکر با کس تو را بر کس
 بلفظ ستم من ۰۲۴۵۳۶/۶/۰۷۱/۶
 حسین
 حسین

دستخط تیمسار خسروانی

تبریک نوروزی تیمسار سپهبد محسن مبصر که ریاست شهربانی کل کشور را سالها به عهده داشتند. پس از بازنشستگی، فرماندهی نیروی پایداری ایران را داشتند و پس از شورش خمینی با دستی خالی از ایران متواری و در لندن اقامت گزید. روزی وقتی با اتوبوس از منزل تیمسار ارتشبد جم به خانه‌اش باز می‌گشت در همان اتوبوس سگته کرد و درگذشت. روانش شاد. تیمسار مبصر نه تنها یک افسر پاک و فرمانده قابلی بود بلکه شاعر، نقاش و هنرمند هم بود ستور و دف را خوب می‌نواخت.



ارجمند
 بسیار بد آن خدایا بخشند و مهر بانی در یک روز دیگر مراد
 شکر بکنم روزی روزبه نوروز، کایات بوسید و گفاید! دیارم
 لاله در درگاه کیش بندستی به بند در، بجهت او سید در
 بکسر از ارجمند و خادیم بر کوردها خوشامدایم .
 آرزو کردم که به این خدایا در به بار، نه تنها نوروز دیگر
 در نوروزها بیشتر، از این گایست و خوشی برادر در کوردها
 گرم .

گروهی
 ۱۰/۱۰/۶۰
 به بخت چکان از این سبک سه، ز باره یافته از وقت نزدیک دان
 سه دره لم، از این سبک، آنچه سینه فیه چه در کوردها

دستخط تیمسار مبصر

بهار آید بکسار آید بهار جانروز آید
پر که گشت گشتن بهر شود باز آید

حج سحر سحر آغازید و گشتن غنچه سحر آید
سود و نسیخ در پرده بر آید باز آید

دیده هر جا در نیت و بود فلز آید
ز خورشید به زویدیند از راه در آید

دم بکساری زنده کرده باغ و ستار
بیک آفتاب جانم سازم جوار

به آغاز شرف خیر گردانیده پایا باز
به سحر زنده باز آید در دست و دانه باز

هوا جانفته شده جان نسیخ نوز ستار
بهار گشته زرد گھاس زین کرده ها زنده

عناز در گھسی جسم نام و باز از دره خدای
زهره جانم در بی گھسی نوز در باهر

بهر که زنده شد نیت نسیخ و فهدای
بهر که سحر سحر پایش از زین و زنده

هوا آید زنده زنده نسیخ سحر باهر
سکره خدای در خدای زنده زنده زنده

در آید فرسخ و خدایه آئین نوز در
باید جوشن همیشه در یک چنین نوزی

بام آید ز پرهای و از شای و بوسه نوزی
زنده خدای و بد خدای داند سحر خدای

بیا جانم سحر و سحر و سحر و سحر
سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر

در فستاد

نوز ۱۳۷۰

دستخط تیمسار حسن علوی کیا معاون رییس سازمان اطلاعات و امنیت ایران در امور امنیت داخلی و ضد جاسوسی که از تشکیل دهندگان اولیه ساواک بودند و در سال ۱۳۴۰ پس از تعویض سپهبد بختیار به عنوان رییس ساواک، در کل اروپا تعیین و پس از سالها اقامت در پاریس اواخر زندگی خود را در شهر سن دیاگو در کالیفرنیا امریکا سپری و چند سال قبل به رحمت ایزدی پیوست. روانش شاد وی انسانی شریف و خدمت گزار شاهنشاه و مردم ایران بود.

12.8.95
Paris

خدمت عزیزان مملوکی قربان بدم

اسم و نام شما و افراد خانواده شما همه سلامت و موفق و

سازگام باشند. متأسفانه چون کار ما راکت جسمی بود
 عمل کرده بودم از دلایل ماسخ بنامه شما مفقود بودم حاله
 که در آن بر احوال را که در راهم این چند کلمه را خدمت
 نامه محبت آمیز شما را زیارت کردم. بورد را هم خدمت
 الله قسمت زبانی از آنجا را در راهم شده بودم و
 سر از سفیدن به کار عملی میزگر را هم که بر پیشانی
 و شکران و در کمال میل در آن شده بودم. البته چون در کمال
 به مصاحبه ای را آمده بودم برود فرصت نگذشته بود که
 آنکه بر این نظر کرده بودم در همان مصاحبه عملی
 کرده باشند. شاید شما که از آنجا که گفته ام کافی
 بوده و بهر که از آنجا میزگر در مورد وجود او در
 گروهی که نوشته بودم البته از آنجا قرار خوردن و حال
 شما و اسمال شما بخاطر و تامل در این
 راه به خدمت خود و فعالیت گفته شما هم
 خود را بر دستها او و ما در وقت بررسی گفته
 و که گذارید به این زمان بر وقت بیاید و نظر
 که در اسمان و جوانان در هر دو نامه نصرت

3.23.95.

حضرت عظیم
قرآن مجید
تاسفانه من قسمت اعظم مصاحفہ سے اس لئے کہ اگر مطلقاً بطور

بلا ہوسم . انا بنا بطورکہ و عمدہ کردم مگر موصوع کہ نہ نماطرم (بدر در بطورکرم)
کہ اگر مناسب بود و یہاں لڑک (استفادہ کنندہ) و اکثر سوالیہ مگر کوڑی نہ
این یادداشتها متوالیست یا نسخی بیک سوالیہ باشد از این یادداشتها استفادہ کنندہ
بعضی موضوعها است کہ بقول زید بطورکلی در مجموع موضوعی مربوط بہ
اندوات مفید سا اولک مروان ذکر اسرار کہ ہندہ ذکر کنندہ
انکہ کہ مجموعہ رسم لکھی میرہ بہتر است بصورت نظر از رسمی زبان
و صحراک و نام از کہ قبلہ از لک موصوع لطوع ہوا کردہ اور و یا
بطوریکہ شخصاً مطلع ہستند لک کنند .

نظر از لک توضیحات است کہ اولد شوزہ سارا فری مطلع
و حقیقت کہ تصور ہر . تا مینا و سماجی کہ لڑ لکھا رسم میرہ
جسودہ لکرنہ تا سماجی لکھادت عمدہ زیا دی بر اہلیتہ عمدہ
صدا رھا را ہر ہر بیکہر و کتہہ بتندی . بہد کسر اسمال کای
سوما ب ہستند کہ نسبت بہ علاقبہ ہندہ سادہ سوجا ت
ہستند . بعضی لڑیا در اسرار ہم بصورت فوقی است
کہ در مجموع ہر طور کہ صلح و غیرہ بعضی ہر ہر ہر ہر
قراردہ ہر . مصاحفہ سارا در ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
حوت مان کردہ . از این تیسرے طریق کہ بصورت
قصہ و حکایت ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
از طریق لب اصرار و بیادہ حالت کرکست .

Handwritten notes in Urdu script, including a large circular stamp or signature at the top right. The text appears to be a commentary or additional notes related to the main text.

۲
 صاباً الله از گروههای کوچک و بزرگ و مطلق که در کشور
 اروپا و آمریکا از غلبت نام از باطنی آن دارند و مخصوصی
 معروف و بازرسی و صحیح العظم و وطن برمی آید
 تا در نماز بود و اگر بخواهد بتواند موجودیت خود را
 نشان دهد. میتوان از اینک نامت و بیع از آنها
 کرد. در هر حالت در آنوقت حالت عارضی با
 اعتدال خود را که صحت ساز مانده است نزدیک خواهد
 کرد و وسایل مختلفیت از او را فراهم خواهد کرد
 نظریه این کار را در بر این مابیه باشد که شما را
 اجازه داد که در دست نوشتن باین نفع خود را که
 گفتند بر حال موضوع را سطحی بگویم
 خدمت نام و قرارداد در گروه خودمان و
 عدم مراد یک چیز

میرزا علی محمد
 میرزا علی محمد کلوی کلا

فصل ۵۸

خروج پادشاه (۲۶ دی ۱۳۵۷) و ورود خمینی (۲ بهمن ۱۳۵۷)

۱- دکتر شاپور بختیار، نخست‌وزیر، لایحه انحلال ساواک را با همیاری سپهبد ناصر مقدم، آخرین رئیس ساواک به مجلسین داد. آخرین نخست‌وزیر شاه از مقدم خواست نمودار سازمانی دستگاه امنیت جدید جانشین را تهیه و نام ساواما (سازمان اطلاعات و امنیت ملی) را بر آن بگذارد.

۲- در این فاصله زمانی کارکنان ساواک به خصوص پرسنل کادر مسلح ساواک روزی در محوطه ورودی به ساختمان مرکزی ساواک جلوی سپهبد ناصر مقدم را گرفته و با خشونت او را مورد خطاب قرار می‌دهند که چرا مخالفان رژیم را از زندان آزاد کرده و جلوی اقدامات مخالفان را باز گذاشته و به آنها اجازه مقابله با مخالفان را نمی‌دهد.

تیمسار مقدم که از این عکس العمل کارکنان ساواک ترسیده و جا خورده بود پاسخ می‌دهد: «سالیان دراز شماها با دریافت حقوق و مزایای بسیار خوب زندگی کرده اید. سیاست امروز تغییر کرده و باید با بردباری این مشکلات را تحمل کنید و اجازه دهید با سیاست مسالمت‌آمیز این مشکل را حل کنیم.» وی با سخنان فریبنده، خشم کارکنان را علیه خود فرو می‌نشاند و پس از آن دگر با اتومبیل وارد اداره نمی‌شد و با هلیکوپتر رفت و آمد می‌کرد. من در این اجتماع نبودم ولی شنیدم کارکنان قصد حمله و کتک زدن داشته‌اند.

۳- اغلب کارکنان ساواک از بیم خشم مردم تحریک شده، به منازل خود رفت و آمد نمی‌کردند. خود و زن و فرزندان‌شان اغلب در منازل بستگان خود به سر می‌بردند.

۴- اغلب کارکنان ساواک، اسناد مهم شخصی مانند شناسنامه، مدارک مالکیت، ازدواج و غیره و یا حتی جواهرات خود را به خاطر امن نبودن خانه‌هایشان در کمد یا کشوی میز دفترشان نگه می‌داشتند. پس از ۲۲ بهمن، دگر دسترسی به این مدارک و جواهرات نداشتند.

۵- کارکنان ساواک عموماً در بلا تکلیفی گیر افتاده بودند. از یک طرف انحلال ساواک در جریان بود و اعلام شده بود که به همه کارمندان استخدامی بر اساس طول مدت خدمتشان، دولت قرار است معادل مبلغ بازنشستگی پرداختی آنان که در بانک

سپه‌نگهداری می‌شد پردازد و خدمت آنان را خریداری کند. سپس در تشکیلات اطلاعاتی و امنیتی جدید، کارمندان مورد نیاز را به کار دعوت نماید. البته افسران و درجه‌داران مامور خدمت در ساواک از نیروهای سه‌گانه ارتش، ژاندارمری و شهربانی به دستگاه‌های خود باز می‌گشتند و مشکلی نداشتند.

از جانب دیگر فشار و برخوردهای خشونت بار مردم تحریک شده نسبت به کارکنان ساواک و اعضای خانواده‌شان، روز به روز افزایش می‌یافت تا حدی که حتی بستگان نزدیک آنان، به این باور بودند که این افراد شریف وطن پرست و خدمتگزار ملت، همه آدم‌کش و شکنجه‌گر هستند. برخوردهای بسیار شدید و نامناسبی با آنان و خانواده‌های شان داشتند. به طور کلی از همه جوانب تحت فشار بودند.

۶- در این هنگام آقای دکتر شاپور بختیار نخست‌وزیر، یک تظاهرات به عنوان طرفداران قانون اساسی در میدان بهارستان راه‌اندازی کرد. از کارکنان و خانواده‌هایشان خواستند در این تظاهرات شرکت کنند. من هم در این تظاهرات همراه سایر همکارانم شرکت داشتیم. بیش از یکصد هزار نفر شرکت داشتند.

در مدخل ورودی خیابان‌ها به میدان بهارستان، مخالفان رژیم که تازه از زندان‌ها آزاد شده بودند با نشان دادن عکس‌های تقلبی از افراد بی‌دست و پا و ناقص‌الخلقه و با فریاد زدن چرا می‌خواهید از این رژیم آدم‌کش پشتیبانی کنید، سعی در بازداشتن مردم از شرکت در تظاهرات بودند. تعدادی از مردم حرف‌های دروغ‌آنان را باور کرده و از شرکت در تظاهرات خودداری کردند.

۷- در آن روزها خبر می‌رسید که تعداد ۶۰۰ افسر از نیروهای سه‌گانه ارتش، شهربانی و ژاندارمری داوطلب شده‌اند با سیستم خودانتحاری برای کشتن خمینی به فرانسه بروند و پادشاه مخالفت فرموده‌اند.

۸- پادشاه قبل از خارج شدن از ایران، سید جلال تهرانی را که در دوران طلبگی و نوجوانی با خمینی دوست بود به عنوان رئیس شورای سلطنت تعیین کرد تا در غیاب وی و نایب‌السلطنه در حفظ امنیت و یک پارچگی ایران اقدام کند. جلال تهرانی به فرانسه رفت تا با خمینی حضوراً به مذاکره بنشیند. اما خمینی او را نپذیرفت مگر آن که از ریاست شورای سلطنت کناره‌گیری کند که این کار را کرد و خمینی او را به حضور پذیرفت و بدین ترتیب شورای سلطنت هم پا نگرفت.

۹- در روز ورود خمینی به ایران (۱۲ بهمن ۱۳۵۷) خیلی از کارکنان ساواک تصور می‌کردند که هواپیمای حامل خمینی به وسیله هواپیماهای نیروی هوایی شاهنشاهی، به فرودگاه جزیره کیش هدایت و دور از حضور طرفدارانش بازداشت می‌شود و

در صورت عدم اطاعت خلبان، هواپیما مورد شلیک موشک قرار می‌گیرد و همه سرنشینان از جمله خمینی کشته می‌شوند. اما فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی نه تنها این چنین نکرد بلکه با هلیکوپتر مخصوص او را به بهشت زهرا بردند تا سخنرانی کند و بگوید شاه قبرستان‌ها را آباد کرده و شهرها را خراب کرده.

۱۰- به طور کلی کارکنان ساواک به عمل کرد مقامات بالاتر باور داشتند و فکر می‌کردند به موقع، ارتش و ساواک با اقدامات خود به این ماجرا پایان می‌دهند. غافل از این که در پس پرده سازش‌ها برای تغییر رژیم شاهنشاهی فراهم شده بود.

۱۱- روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، از دفتر مقدم رئیس ساواک اطلاع دادند که کارمندان خود را ساعت ۱۲ ظهر به منزل خود بفرستید و به آنها بگویید در منازل باقی بمانند زیرا امروز، فرماندار نظامی ممنوعیت رفت و آمد را از ساعت ۴ بعد از ظهر اعلام می‌کند و مطابق طرح امنیت داخلی و فرماندار نظامی خمینی با ۱۵۰۰ نفر سران شورش بازداشت و به جزیره کیش منتقل می‌شوند. خمینی که از ماجرا آگاه شده بود اعلام کرد مردم به دستورات فرماندار نظامی توجه نکنند و همه به خیابان‌ها بروند. در تلویزیون اعلام شد که کلانتری‌ها همه تخلیه و به دست شورشی‌ها افتاده است. مردم به پادگان‌های نظامی حمله کردند و اسلحه‌خانه‌ها را غارت کردند. خلاصه این که انقلاب اسلامی خمینی انجام گرفت. به عقیده من اگر مقامات دست‌اندر کار، تصمیم قطعی برای سرکوب مخالفان داشتند، نمی‌بایست تغییری در ساعت عبور و مرور از قبل تعیین شده می‌دادند و ساعت ۹ شب را به ۴ بعد از ظهر تغییر نمی‌دادند.

فصل ۵۹

ولادیمیر کوزیچکین دبیر دوم سفارت شوروی و عضو رسمی کا. گ. ب (مامور سه جانبه شوروی - ایران و انگلیس)

ولادیمیر کوزیچکین یکی از مهمترین اعضای کا. گ. ب در ایران بود که با ضدجاسوسی ساواک و ام. ای. سیکس انگلیس هم زمان کار می‌کرد. وی اطلاعات بسیار مهمی به ساواک و سپس ساواما از فعالیت‌های سرویس جاسوسان شوروی در اختیار ایران می‌گذاشت.

نامبرده که در سال ۱۹۸۳ به محض احساس خطر با کمک ساواما و با همکاری ام. ای. سیکس انگلیس همراه خانواده‌اش از طریق ترکیه به انگلستان فرار کرد، کتابی بنام (کا. گ. ب در ایران) نوشت که به فارسی ترجمه و در ایران چاپ شد.

ولادیمیر کوزیچکین در سال ۱۹۶۹ برای گذراندن دوره زبان و ادبیات فارسی در انیستیتو آسیایی و آفریقایی مسکو مشغول تحصیل می‌شود و هم زمان به فراگیری زبان انگلیسی می‌پردازد. او پس از پایان ۴ ساله با معرفی کتبی انیستیتو برای رفتن به ایران به عنوان مترجم زبان فارسی به سازمان تیاژ پروم اکسپورت مراجعه می‌کند، از طریق این سازمان در سال ۱۹۷۳ برای گذراندن دوره کارآموزی برای رفتن به ایران به عنوان مترجم فارسی کار شناسان ذوب آهن انتخاب می‌شود.

ولادیمیر کوزیچکین در روز ۶ دسامبر ۱۹۷۴ از طریق فرودگاه مهرآباد وارد ایران می‌شود و از تهران برای کار مترجمی همراه کارشناسان روسی معدن آهن چغارت یزد روانه آن شهر می‌شود. نامبرده روز ۵ دسامبر ۱۹۷۵ برای یک سال کارآموزی به مسکو برمی‌گردد. دوره شش ماهه زبان فارسی را با نمرات عالی می‌گذراند، سپس برای دوره مخصوص جاسوسی به کا. گ. ب می‌رود و مدتی هم به عنوان کارآموز در بخش دوم اداره جاسوسی کار می‌کند. رییس این بخش اسمایل علی اوف بود که چند سال در کنسولگری شوروی به عنوان سرکنسول کار کرده و به زبان فارسی آشنایی کامل داشت. در کتابش می‌نویسد رییس دایره جاسوسی در ایران در این زمان سرهنگ اناطولی میخایلیویچ لژنین بود که به زبان فارسی آشنایی داشت و در سفارت شوروی در تهران چندین سال به عنوان کنسول ویژه کار کرده بود. در ژوئیه ۱۹۷۷ ولادیمیر کوزیچکین به عنوان کنسول در کنسولگری سفارت شوروی در تهران

با سمت دبیر دوم مشغول کار می‌شود. در مکاتبات با کا. گ. ب نام مستعار وی سعید اوف بوده است.

ولادیمیر در کتابش می‌نویسد در ساختمان سفارت اتاق مخصوصی بود که به اتاق ردیابی کا. گ. ب معروف بود کلیه امواج رادیویی و بیسیم‌های تیمهای تعقیب و مراقبت ساواک-ضد اطلاعات ارتش و شهربانی را در این اتاق گوش می‌کردند و ضبط می‌نمودند. در طبقه ششم ساختمان سفارت اتاق بزرگی بود به نام (مارس) که پست ردیابی مخابرات رمز مربوط به وزارت خانه‌های مختلف ایران-شعبات ساواک و سفارت امریکا را به عهده داشت یک نفر به نام ویکتور کرچنکو افسر ضد جاسوسی کا. گ. ب که زبان فارسی می‌دانست اداره کننده این اتاق و فقط ویتالی تکرانف رییس نمایندگی کا. گ. ب در ایران و تمام خاورمیانه می‌توانست وارد این اتاق را بشود و مطالب ضبط شده را با پست سیاسی به مسکو می‌فرستاد.

ولادیمیر کوزیچکین از ابتدای ورود به ایران به وسیله ضدجاسوسی ساواک شناسایی شد و رفتار و اقدامات وی از طرق مختلف تحت مراقبت قرار داشت مخصوصا در هنگام کار در معدن چغارت ایرانیان مشغول به کار در آن معدن با آموزش‌های لازم در اطراف وی گمارده شدند با جمع‌آوری اطلاعات از نقطه ضعف‌هایش مطلع شدیم هنگامی که به تهران آمد با وی تماس گرفتیم. ضمن مذاکره یادآور شدیم که می‌دانیم او عضو کا. گ. ب است و او هم منکر نشد وقتی پیشنهاد همکاری به وی دادیم گفت چون سازمان شما بسیار جوان است اگر سی. ای. ا. امریکا و یا ام. ای. سیکس انگلیس همراه باشند من با شما همکاری می‌کنم ضد جاسوسی در دیدار بعدی نماینده سرویس انگلیس را شرکت داد و او پس از این دیدار همکاری خود را با ساواک آغاز کرد.

ولادیمیر کوزیچکین وقتی به عنوان دبیر دوم سفارت و کنسول در سفارت کارش را شروع کرد چون در دو رشته مهم کار می‌کرد اطلاعات مهمی در قبل از انحلال ساواک و پس از شورش در اختیار گذاشت. او مسؤل رمز سفارت بود و اطلاعات مهمی از اقدامات قسمت‌های مهم سفارت و مقامات مهم مانند سفیر-کاردار وابسته نظامی می‌داد. از جانب دیگر او مسؤل رابطه و کمک رسانی به حزب توده- سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق و نیز به احزاب کمونیستی عراق-افغانستان - پاکستان و سوریه -مصر نیز بود.

نامبرده مبالغی را که به این احزاب می‌پرداخت به ما می‌گفت و مثلا روزنامه سازمان مجاهدین خلق را که در مسکو چاپ می‌شد و بوسیله پست سیاسی سفارت

شوروی برایش می‌رسید به ما خبر می‌داد. پس از شورش سال ۱۳۵۷ وقتی فعالیت‌های حزب توده. سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق آزاد بود و شوروی‌ها هم کمک‌های زیادی برای به دست گرفتن قدرت در شرایط به هم ریخته آنروز داشتند کارمندان ضدجاسوسی با ساوا کار می‌کردند با استفاده از اطلاعات ولادیمیر کوزیچکین با دستگیری سران حزب توده و بازجویی‌های حرفه‌ای از آنان. سران آن حزب به جاسوسی برای شوروی‌ها اعتراف کردند. در همین زمان ۱۸ نفر از اعضای شناخته شده کا. گ. ب که در سفارت شوروی به عنوان دیپلمات کار می‌کردند از ایران اخراج شدند و با بستن موسسات شوروی در ایران نظیر بیمارستان شوروی - دفتر بازرگانی شوروی در پامنا - بانک ایران و روس و دفتر ایراسوترانس همه تعطیل و تعداد زیادی از کارکنان آنان از ایران اخراج شدند. این اقدام در زمان حیات خمینی صورت گرفت و نفوذ شوروی‌ها در ایران به حداقل رسید اما با روی کار آمدن خامنه‌ای به تدریج نفوذ شوروی‌ها بخصوص پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ و آغاز روسیه جدید. آنچنان نفوذ روسیه و پوتین در ایران زیاد شده که بدون اجازه پوتین خامنه‌ای رهبر اسلامی ایران آب نمی‌خورد و من اطمینان دارم همراه سقوط پوتین حکومت اسلامی ایران هم ساقط می‌شود.

ولادیمیر کوزیچکین در کتاب خود اشاره کرده که سران شوروی چندین دفعه برای به قتل رساندن محمدرضا شاه بوسیله کا. گ. ب اقدام کردند ولی موفق نشدند: ۱- در سال ۱۳۳۹ که خروشچف در راس کار بود هنگامی که شاه برای افتتاح مجلس از جاده پهلوی با تشریفات رسمی عبور می‌کرد در آن خیابان جنب پله‌های بسیار بلند یوسف‌آباد در مقابل پارک ساعی یک فولکس واگن پر از مواد منفجره را قرار دادند و دو نفر از اعضای کا. گ. ب بالای پله‌های یوسف‌آباد منتظر رسیدن اتومبیل شاه بودند تا دگمه انفجار را فشار دهند اما شخصی که دگمه را می‌فشرد به جای این که دگمه را نگهدارد زود دگمه را رها می‌سازد و انفجار انجام نمی‌شود.

۲- در سال ۱۳۴۶ که محمدرضا شاه در آلمان غربی رسماً میهمان بود و از برنامه‌های کار کا. گ. ب خبر داشت باز هم یک اتومبیل پر از مواد منفجره را در مسیر حرکت اتومبیل قرار می‌دهند و موفق به انفجار نمی‌شوند.

۳- هنگامی که شاه برای اسکی در کوه‌های معروف سوییس رفته بوده شوروی‌ها وسیله سپهبد تیمور بختیار که ساکن سوییس بود قصد ترور پادشاه را داشتند دستگاه اطلاعاتی آلمان از این ترور مطلع می‌شوند و به محمدرضا شاه خبر می‌دهند.

آخرین سخن

نوشتن و به چاپ رساندن این کتاب چندان کار آسانی نبود. سال‌های زیادی گذشت و در نهایت در اوایل سال ۱۴۰۱ خورشیدی موفق شدم این کتاب را به چاپ برسانم و به هم میهنان عزیزم تقدیم کنم. استقبال از مصاحبه‌هایم درباره ساواک در تلویزیون‌های فارسی BBC، صدای آمریکا، تلویزیون پارس لس آنجلس و تلویزیون اینترنتی سیمای پادشاهی در اتریش که در فیسبوک به عموم ایرانیان عزیز عرضه شد، موجب تشویق شد تا خاطرات و یادواره‌های خود را در این کتاب به هم نسل‌ها و کارکنان مظلوم سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) و به تمامی شهدای این تشکیلات خدمتگزار که در انقلاب شوم به اصطلاح اسلامی جان خود را در راه وطن‌پرستی و وفاداری به شاهنشاه از دست داده‌اند تقدیم می‌کنم. باشد تا نسل‌های بعدی و نوباوگان میهنم با مطالعه آن قضاوت درستی از کارکرد این دستگاه اطلاعاتی ۲۲ ساله داشته باشند. در خاتمه به استحضار ملت بزرگ و شریف ایران می‌رسانم که سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) در بهمن ماه سال ۱۳۳۵ به دست تیمسار سپهد تیمور بختیار تشکیل شد و در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، به دست دکتر شاپور بختیار، پسر عموی تشکیل دهنده آن دستگاه و آخرین نخست‌وزیر محمدرضا شاه، منحل گردید.

نمایه

آ

اشمیت، هلموت ۹۷
 اصفهانی، ملا علی اکبر ۳
 افراخته، وحید ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۹
 افشار، امیراصلان ۹۳، ۲۹۰، ۲۹۱
 افندی اف، فکرت ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
 اقبال، عباس ۷۸
 البنا، حسن ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵
 الحسن، هانی ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷
 القاسمی، شیخ سلطان ۱۱۴
 القاسمی، شیخ صقر بن محمد ۱۱۳، ۱۱۴
 ۳۱۵، ۳۱۷
 القذافی، معمر ۳۴، ۱۳۳، ۲۳۵، ۲۵۱، ۳۲۰
 الهی، سیروس ۱۷۱
 امام حسین ۴، ۱۲۵
 امامی، حسین ۴۴، ۷۰، ۲۳۵
 امجدی، مصطفی ۴۳
 امیدی، رضا ۲۷۹
 امیرانتظام، عباس ۱۴
 امینی، علی ۱۰، ۴۹، ۵۱، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۳۰
 انصاری، محمدعلی ۴۳
 انورالسادات، محمد ۹۳، ۹۴
 انور، هوشنگ ۲۸
 اونی، ارنست ۱۳۸
 اویسی، غلامحسین ۱۷۱
 اویسی، غلامعلی ۱۷۱، ۱۸۷
 ایرانی، شهرام ۱۷۳

ب

بابا امجدی ۴۳
 باتمانقلیچ، بهمن ۲۸، ۲۹، ۶۳، ۲۹۳، ۲۹۴
 بارزانی، ادريس ۳۰۱، ۳۰۲
 بارزانی، مسعود ۳۰۱، ۳۰۲
 بارزانی، ملامصطفی ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳
 بازرگان، عبدالعلی ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸
 بازرگان، مهدی ۱۰، ۱۴، ۲۷، ۲۸، ۶۰، ۶۱
 ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۲۶، ۱۲۵، ۹۲، ۹۱، ۶۴، ۶۲
 ۲۷۵، ۲۳۵، ۲۱۶، ۲۱۳، ۱۸۷، ۱۵۷
 بای احمدی، عطاالله ۱۷۳

آذر مگین، جلال ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
 آذری، کمال ۲۸
 آریان پور، امیر هوشنگ ۱۰۷
 آریان پور، ایرج ۲۳۶
 آزرده خاطر، بهرام ۱۷۳
 آزموده، حسین ۸۲
 آصفی، علی ۲۸، ۴۴، ۲۰۱، ۳۲۲
 آل احمد، جلال ۲۳۵
 آلادیوش، ناصر ۲۸، ۲۱۵، ۲۱۷
 آلتنده، سالوادور ۳۳، ۱۳۵
 آل نهبان، شیخ زائد بن سلطان ۳۰۵
 آموزگار، جمشید ۱۲۷، ۲۳۲، ۲۳۶
 آوانسیان، آرمن ۱۵۹
 آیت الله حکیم ۲۷۲
 آیت الله لاهوتی ۱۴۳
 آیرملو، محمد ۴۳، ۵۴
 آیزنهاور، دوایت ۱۲۲، ۱۲۳
 ابو خاطر، توفیق ۳۱۵
 ابوطالبی، مجید ۲
 ابول پور، محمود ۱۷۹
 اردکانی، شمس ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۰۶
 اردلان، همایون ۱۷۲
 ارگانی، عبدالله ۱۵۹
 ازهارى، غلامرضا ۵۶، ۹۶، ۱۳۰
 استالین، ژوزف ۳۷، ۲۹۵
 اسد، حافظ ۳۴، ۲۳۴
 اسدی، عذرا ۲۷۹
 اسفندیاری، ثریا ۳۱، ۴۶
 اسکندری، ایرج ۱۶۴
 اسکندری، محمدرضا ۲۷۹
 اسمیت، دونالد جی ۱۶۶
 اشرف پهلوی، شاهدخت ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳
 ۱۷۱
 اشرف، حمید ۱۶۵، ۱۶۶

۴۴..... پرورش، رضا
 ۱۶۳..... یژمان، ابراهیم
 ۳۰۱..... یژمان، عیسی
 ۲۳۰، ۲۲۹..... پسندیده، سید مرتضی
 ۵۰، ۵۳..... پناهیان
 ۱۶۵..... پنجه شاهی، عبدالله
 ۱۹، ۲۰..... پهلوآن، سیدمحمد
 ۴۰، ۳۴۵..... پوتین، ولادیمیر
 ۲۷۷، ۲۷۹..... یولیاکوف، سرگی
 ۱۶۴..... پویان، امیر پرویز
 ۴۴..... پیرشفیعی
 ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۷۸، ۲۹۵..... پیشه‌وری، جعفر

ت

۲۰۶، ۲۰۷، ۲۷۲..... تاجر، مهدی
 ۱۶۶، ۲۷۹..... ترنر، جک
 ۳۳..... تسه تونگ، مائو
 ۱۲۲..... تفضلی، محمد
 ۲۹۷..... تقوی، محمد حسین
 ۱۷۹، ۱۸۰..... تکبعلی‌زاده، حسین
 ۳۴۰..... تهران، جلال
 ۱۸۱، ۱۸۲..... تهران، شیخ علی
 ۲۷۹..... تهماسبی، جمشید
 ۲۷۹..... توفیق‌اسدی، محمد
 ۱۷۲..... توکلی، محمد علی
 ۱۷۳..... توکلی، نادر

ث

۲، ۴۳، ۵۱، ۵۲، ۵۸، ۵۹،..... ثابتی، پرویز
 ۶۰، ۶۵، ۸۱، ۸۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۸۳، ۲۴۲،
 ۲۷۱، ۲۷۶، ۳۱۰

ج

۱۶۱..... جسیم، اسماعیل
 ۱۹۵..... جلالی، احمد
 ۱۶۴..... جمشیدی رودباری، عباس
 ۷۵، ۳۳۱، ۳۳۳..... جم، فریدون
 ۳۲۳..... جهانگیری، عزت‌الله
 ۱۷۴..... جوادی، بهمن
 ۱۴۶، ۱۴۷..... جوانشیر

۲۳، ۳۱، ۳۵، ۴۵، ۴۶،..... بختیار، تیمور
 ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۷۸، ۸۳، ۸۷، ۱۵۵،
 ۲۵۱، ۲۷۱، ۳۴۵، ۳۴۶
 ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۶، ۸۰، ۸۲، ۸۳،..... بختیار، شاپور
 ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۱۰۲، ۱۳۱، ۱۵۷، ۱۷۱،
 ۱۸۷، ۱۹۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۶
 ۹۱..... بختیار، عباسقلی
 ۲۷۰..... بخشی، مصطفی
 ۱۸۰..... بدیعی، علی اصغر
 ۱۸۰..... بذرکار، فرج‌الله
 ۲۹۱..... برژنف، لئونید
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۹۲..... برژننسکی، زیگنیف
 ۱۳۸..... برشت، هنری
 ۱۸۰..... بروجردی، حسین
 ۱۹۳، ۱۹۵..... بروجردی، محمود
 ۱۷۱..... برومند، عبدالرحمن
 ۲۸، ۲۱۵، ۲۱۷..... بشارتی، علی محمد
 ۱۷۳..... بقایی، فرامرز
 ۴۴..... بقایی یزدی، محمد
 ۲۴۳..... بندار صاحبی، علی اصغر
 ۳۱۶..... بن راشد‌المکتوم، شیخ محمد
 ۱۱۴..... بن مکتوم، شیخ حشر
 ۱۴۴، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۱۱،..... بنی‌صدر، ابوالحسن
 ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۷۶، ۲۷۹
 ۳۰۵، ۳۰۶..... بهروزیان، هاشم
 ۱۶۵..... بهروزی، مازیار
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲..... بهشتی، محمد
 ۴۰، ۱۳۳، ۳۲۰..... بوش، جورج (پدر)
 ۳۲۰..... بوش، جورج (پسر)
 ۲۴۸..... بونر، مارتین
 ۲۳۰..... بیک، محمد حسین

پ

۲۴، ۳۵، ۳۸، ۴۹،..... پاکروان، حسن
 ۵۴، ۵۵، ۶۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۱۵۴،
 ۱۵۵، ۱۹۹، ۲۸۷
 ۱۴۶..... پرتوی، محمد
 ۱۴۰، ۱۳۷..... پرشت، هنری
 ۲۷۹..... پرهیزگار، اردشیر

خسروداد، منوچهر ۵۲
 خطیبی، حسین ۲۵۰
 خلخالی، صادق ۶۱، ۶۳، ۱۵۷
 خلیلی، بیژن ۲
 خمینی، روح‌الله ۱۷، ۳۲، ۱۳۹، ۲۲۹، ۲۳۰،
 ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۱،
 ۲۴۲
 خمینی، سید احمد ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۴۳
 خوشحال، مهدی ۲۷۹

د

دادستان، اکبر ۲۲، ۲۳، ۲۴۲
 داربیشتر ۳۱۱
 دانشور، حسین ۹۱
 دانشور، خسرو ۶۱، ۶۲
 دعایی ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳
 دکتر ارانی ۱۵۹
 دکتر تهرانی ۶۹
 دکتر فرهاد ۴۴
 دهقان، اشرف ۱۶۶
 دیبا، فریده ۲۹۱
 دیزه‌ای، محسن ۳۰۳

ذ

ذالتاش، عینی ۴۳
 ذوالفقاری، ناصر ۷۸

ر

رادمنش ۸۱
 راسل، برتراند ۳۳
 رایین، پرویز ۶۰
 رجایی، محمدعلی ۳۲، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵،
 ۲۵۳
 رجوی، کاظم ۱۷۳، ۲۷۶
 رجوی، مریم ۲۷۹
 رجوی، مسعود ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۶، ۲۴۱،
 ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۲
 رحیمی، اسفندیار ۱۷۳
 رزم‌آرا، علی ۳۱، ۴۵، ۴۷، ۹۴، ۱۰۶، ۲۳۴،
 ۳۳۱

جواهریان، فرهاد ۲۷۹

چ

چمران، مصطفی ۱۷۶، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۲۲،
 ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۵۲، ۳۲۳، ۳۲۴
 چمران، مهدی ۶۹، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵
 چه‌گوارا، ارنستو ۱۰، ۳۳، ۲۷۵
 چوبینه، بهرام ۱۸۰
 چیتگر بهمینی، حمیدرضا ۱۷۲

ح

حامد منفرد، احمد ۱۷۳
 حبش، جورج ۱۷۵، ۱۷۷
 حبیب، محمد ۱۹۹
 حزیراهی، جواد ۲۴، ۲۵
 حسین خانی، سلطنت ۱۹، ۲۱
 حسین، صدام... ۱۷۶، ۱۳۳، ۱۱۳، ۷۴، ۶۱، ۳۴،
 ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰،
 ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱،
 ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۲
 حشمتی، حسینقلی ۵۳
 حقی، کریم ۲۷۹
 حکیم، مهدی ۲۷۲
 حمد الشرقی، شیخ محمد بن ۳۰۵
 حمید القاسمی، شیخ عبدالله بن ۳۱۶
 ۳۱۷
 حنیف‌نژاد، محمد ۲۸۱
 حیدری زنگنه، حسن ۴۳

خ

خاتمی، سید محمد ۱۹۴
 خاتمی، محمد ۲۵۳
 خالد، ملک ۲۱۰
 خامنه‌ای، سید علی ۱۴۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱،
 ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰
 خانی، محمد ۴۳
 خراسانی، عبدالله ۱۴۴
 خرمی، حبیب ۲۷۹
 خزرعل، شیخ ۲۹۴، ۲۹۵
 خسروانی، پرویز ۳۳۴

۴۲	سعادت‌مند، ابوالحسن	۴۵، ۷۱، ۹۳، ۹۴، ۱۷۵، ۳۳۲
۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸،	سعادت‌تی، محمدرضا	۶۳
۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷،		۳۰۷، ۳۰۸
۲۷۷، ۲۷۹، ۳۲۳		۱۵۹، ۱۶۳
۳۰۶	سلطان قابوس	۱۸۰
۲۸۴	سلی شیک، ضیاء	۴۳
۶۴، ۸۲، ۹۱، ۹۲، ۱۲۵	سنجابی، کریم	۱۷۳
۳۳	سوکارنو، احمد	۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۲، ۲۶، ۴۵، ۲۳۲
۱۳۹	سولیوان، ویلیام	۲۸۵، ۳۳۲
۲۷۰	سید عبدالله، محمد	۲۷۵
۱۳۷، ۱۳۸	سیک، گری	۱۷۴

ش

۲۷۵	شافر، پاول	۱۸۹، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۹
۲۷۷، ۲۷۹	شانه‌چی، محمود	۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰
۱۹	شاه تهماسب صفوی	۲۵۳، ۲۵۶
۱۷۳	شاهوردی، بهروز	۷۹، ۱۵۹، ۱۶۳
۲۵۱	شرف‌الدین، سید عبدالحسین	۴۶، ۴۸، ۴۹، ۲۰۲، ۲۱۵، ۲۸۸
۱۷۲	شرف‌کندی، صادق	۱۰۵
۱۲۷، ۱۳۰، ۱۸۱	شریعتمداری، محمدکاظم	۱۳۴
۱۴۳، ۲۳۵	شریعتی، علی	۲۹۳
۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱	شطی، حبیب	

ز

۲۹۱	شفا، شجاع‌الدین	۳۰۶
۲۹۷	شفیعی، محمد	۱۲۱
۱۷۱	شفیق، شهریار	۲۹۳
۵۲	شقاقی، عباس	۱۶۶
۲۷۹	شمس حائری، هادی	۱۳۹
۴۳	شهاب، سیف‌الله	
۱۷۴	شه بخش، حاج بلوچ	
۸۱	شهریاری، عباس	
۶۳، ۸۹، ۲۰۱	شهیدی، امین	
۲۲۵	شبیانی، عماد	
۱۶۶	شیفر، پاول	

ژ

۵۶، ۶۴	ژنرال تای	
۹۷	ژیسکار دستن، والرئ	

س

۲۰۳	ساعت‌ساز، محمد	
۴۳	ساعدی، مهدی	
۲۷۹	سبحانی، محمد حسین	
۱۰، ۱۴، ۱۲۵	سحابی، یدالله	
۱۰۱، ۱۰۲	سخت‌اوت	
۲۹۳	سرشار، بهروز	
۲۳۵	سروش، عبدالکریم	

ص

۲۷۹	صادقیان، حسن
۲۷۹	صادقی نژاد، عباس
۱۶۳	صارمی، ناصر
۱۵۹	صالحی، محسن

۴۴.....	علوی زاده.....	۲۷۰.....	صبح، سالم.....
۲۴، ۳۵، ۶۷، ۳۳۶.....	علوی کیا، حسن.....	۵۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۲۲، ۲۴۹.....	صدر، موسی.....
۹۳، ۱۲۹، ۲۹۱	علیا حضرت شهبانو فرح پهلوی.....	۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲	
۳۴۳.....	علی اوف، اسماعیل.....	۳۱، ۳۲، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳.....	صفوی، نواب.....
۱۰۸.....	علیخانی، اسدالله.....	۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶	
۴۸.....	علیخانی، علی تقی.....	۳۳۱.....	صمدیان پور.....
		۶۱، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۳۲.....	صیادیان، خلیل.....

غ

۱۵۹.....	غفاری، داریوش.....
۲۰.....	غفاری، رحمت.....
۲۱، ۲۲.....	غفاری، غیاث الدوله.....
۲۴، ۴۴.....	غفوری، علی.....

ف

۱۶۴.....	فاتح، محمد.....
۱۵۹.....	فاتری، آقابرار.....
۲۰۱، ۲۱۷.....	فاضل علوی، محمد.....
۱۷۲.....	فاضلی، بیژن.....
۶۴، ۶۵، ۶۶.....	فاطمی، حمید.....
۳۳.....	فانون، فرانتس.....
۱۶۵.....	فتاپور، مهدی.....
۱۳۹.....	فتاحی، کامبیز.....
۲۹۶.....	فتحعلی شاه قاجار.....
۹.....	فخرآرایی، ناصر.....
۳۰۹.....	فخراور، امیرعباس.....
۴۳.....	فرازیان، علی اصغر.....
۴۳، ۱۰۹، ۲۷۲، ۳۰۱، ۳۱۱	فرازیان، علی اکبر.....
۱۷۲.....	فرخزاد، فریدون.....
۱۵۹.....	فرخ، سیف الله.....
۱۷۳.....	فرد الانوار، احمد.....
۵۷، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۹۴، ۹۶،	فردوست، حسین ...
۱۰۹، ۱۳۰، ۱۵۵، ۱۵۶.....	فرزانگان، عباس.....
۴۶.....	فرسیو، ضیاءالدین.....
۳۳۱.....	فرمانده، بهروز.....
۲۴۷.....	فرناندز، کریستینا.....

ض

۴۲.....	ضرابی، منوچهر.....
۴۲، ۴۴.....	ضرابی، ناصر.....

ط

۱۷۳.....	طالبی، احمد.....
۱۰، ۱۴، ۱۷، ۱۴۳، ۱۷۶.....	طالقانی، محمود.....
۲۷۹.....	
۱۶۶، ۲۷۵.....	طاهری.....
۱۹۱، ۲۵۰، ۲۵۲.....	طباطبایی، صادق.....
۴۳.....	طباطبایی، علی.....
۱۷۱.....	طباطبایی، علی اکبر.....
۷۹.....	طهماسبی، خلیل.....

ع

۵۷، ۲۳۵.....	عالیخانی، اسدالله.....
۴۴.....	عاملی، جبل.....
۱۷۵.....	عباس، محمود.....
۳.....	عباس میرزا.....
۱۶۳.....	عباسی، ابوالحسن.....
۱۵۹.....	عباسی، حسن.....
۲۷۰.....	عبدالزهر خردمندان، کاظم.....
۳۳، ۳۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۵۱، ۲۹۳	عبدالناصر، جمال ...
۱۷۲.....	عبدلی، فتاح.....
۱۷، ۳۴، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۱، ۲۳۶	عرفات، یاسر.....
۱۹۹، ۲۰۵، ۳۰۸.....	عرفانی، حسن.....
۱۲۹، ۱۳۰، ۲۳۹.....	عطاریور، رضا.....
۴۲، ۴۳.....	عظیمیا، احمد.....
۳۲، ۳۵، ۷۸، ۲۳۴، ۲۳۵.....	علاء، حسین.....
۷۹.....	علم، اسدالله.....

۲۳۶	کرمی، ناصر	۲۷۰	فرهنگیان، فرزاد
۱۷۷، ۱۹۶	کروبی، مهدی	۱۰۶	فرهنگی، منوچهر
۲۹۸	کریمی، ناصر	۱۶۱	فرهی، فرهنگ
۲۳۵	کسروی، احمد	۴۲، ۶۷، ۱۰۷	فروزین، سیف‌الله
۱۷۳	کشاوری، حسین	۶۴، ۱۲۵	فروهر، داریوش
۱۷۳	کشاوری، غلام	۱۴۰	فریمن، لئونارد
۱۰۶، ۱۶۴	کشاوری، فریدون	۲۲	فلاح، رضا
۳	کشف‌الغطا، شیخ جعفر	۲۴۵، ۲۴۷	فلاحیان، علی
۲، ۹، ۱۰	کشفی، منصور	۲۲۹	فورد، میت
۲۹۰	کلهر، بابک	۱۷۳	فولادوند، فرود
۱۰، ۴۸	کندی، جان اف	۱۷۳	فیروزی، شاپور
۴۳، ۴۴	کنگرلو، اصغر	۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۷۹	فیسینکو، ولادیمیر
۱۶۶	کوترل، ویلیام سی		
۲۱۹، ۲۷۸، ۳۴۳	کوزیچکین، ولادیمیر		
۳۴۴، ۳۴۵			
۱۴۶، ۱۵۹	کیانوری، نورالدین		
۴۴	کیوانی، محمدرضا		

ک

۱۷۳	گلچین، منصور
۱۷۳	گلچین، ناصر
۱۱۲	گلسرخی، حسینقلی
۱۰۵	گلسرخی، ناصر
۱۴۳	گیلانی، محمدی

ل

۲۲۹	لایارد، هنری
۲۹۳، ۲۹۴	لدین، مایکل
۱۷۹	لرقبا، عبدالله
۴۴	لطیفی، مهدی
۹، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴	لنکرانی، حسام
۱۵۹	لنکرانی، مصطفی
۱۱۳، ۳۱۵	لوس، سر ویلیام
۳۳، ۳۰۹	لومومبا، پاتریس

م

۸۱، ۱۶۵، ۱۶۶	ماسالی، حسن
۵۲	ماطاووسیان، اکلان
۴۴	مالک
۲۳، ۴۳، ۵۴	ماهوتیان، عبدالعلی

ق

۶۲، ۱۰۳، ۱۴۴	قاجار، هوشنگ
۱۷۲	قادر، عبدالله
۱۷۲	قاسملو، عبدالرحمان
۱۷۴	قاضی، عفت
۷۷	قانع‌فرد، عرفان
۴۳، ۲۲۳، ۲۵۱	قدر، منصور
۱۷۳	قربانی، علی‌اکبر
۷۵	قرنی، ولی‌الله
۱۳۹، ۳۳۱	قره‌باغی، عباس
۳۱۷	قریشی، سید احمد
۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۳۵	قطب‌زاده، صادق
۲۵۱، ۲۵۲	
۲۳۵	قطب، سید

ک

۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۴۲	کاتم، ریچارد
۱۱، ۹۳، ۹۷، ۱۳۹، ۱۹۱، ۲۱۳	کارتز، جیمی
۱۰، ۳۳	کاسترو، فیدل
	کاشانی‌خواه، ماشاالله (ر.ک). ماشاالله
۲۱۳، ۲۱۹	قصاب
۱۷۳	کاشف، علی
۹۷	کالاها، جیمز
۴۴، ۵۷، ۳۳۱	کاوه، علی محمد
۱۷۱	کتیبه، سروش
۱۶۶	کرانک، رابرت

۱۲۲، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۷۸،.....	معتضد، نادر	۲۱۶	مبشری، اسدالله	
۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۹۷	معتمر، منوچهر	۳۳۱، ۳۳۳	مبصر، محسن	
۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷	معتصومی، مجید	۲۹۴	متینی، جلال	
۳۳۱	معین زاده، هوشنگ	۳	مجاهد، سید محمد	
۲، ۲۵۱	معینیان	۱۷۳، ۱۷۴	مجتهدزاده، ابوالحسن	
۹۶	مفتح، محمد	۱۰۷	مجتهدی، سعید	
۱۳۸، ۲۵۲	مقدم، ناصر	۴۳	محققی، احمد علی	
۴۳، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۸۲، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۵۵، ۲۳۵، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۳۲، ۳۳۹	مقرب، احمد	۵، ۶	محمدرضا شاه	
۷۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۳۲۸	ملایری، شجاع	۷، ۹، ۲۲، ۲۶، ۳۳، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۳، ۲۰۰، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۴۵، ۳۴۶	محمد، قاضی	۱۵۱، ۱۷۴
۱۰۶	ملک زادگان، محمد حسین	۲۷۹	محمدنژاد، رسول	
۱۹۲، ۱۹۳	منتظری، حسینعلی	۱۷۲	محمدی، احمد	
۲۳۵	منتظری، محمد	۱۹۰، ۱۹۱	محمدی، حمیده	
۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۵۱	منصورپور	۲۵۳، ۲۵۵	محمدی ری شهری، محمد	
۳۰۱	منصور، حسنعلی	۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹	محمدی، علی اکبر	
۷۹، ۲۳۹	منصور مقدم، کامران	۱۷۳	محمی الدین، جعفر	
۱۷۳	مهدوی، ابراهیم	۱۱۰	مدنی، احمد	
۴۴	مهر، تراب	۱۸۶، ۲۰۰	مدنی، سید جواد	
۲۴۹، ۳۱۶	مهندس پرن	۳۰۸، ۳۰۹	مرادیان	
۲۸۹	مهندس صدقی	۴۳	مرادی، عزیز	
۲۸۷، ۲۸۸	موسوی تبریزی	۱۷۳	مزنوی، علینقی	
۱۸۰	موسوی خوئینی ها، سید محمد	۵۳	مسائلی، مرتضی	
۱۴۳	موسوی، سید اکبر	۱۰۷	مسعود، محمد	
۱۹، ۲۱	موسوی، سید جواد	۹، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲	۱۶۳، ۱۶۴	
۲۷۰	موسوی، مرتضی	۱۱۲	مسعودی، عباس	
۲، ۲۷، ۱۰۹، ۱۴۹، ۱۹۹	میرحسین	۱۰، ۱۵، ۱۶، ۳۵، ۳۷، ۴۵	مصدق، محمد	
۲۲۲، ۲۲۴	میرحسین، سید اکبر	۴۶، ۴۷	مطهری، مرتضی	
۲۵۳	میثاقی، شاهرخ	۱۳۸، ۲۳۵، ۲۵۲	مظلومان، رضا	
۱۹	میخاییلیویچ، اناطولی	۱۷۱	معتضد، علی	
۱۷۳	میربختیار، بهرام	۴۳، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۸۲، ۱۲۷	۱۵۶، ۲۷۲، ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۳۱	
۳۴۳	میر راهدار، عبدالله			
۵۲	میرزای قمی (ر.ک). میرزا ابوالقاسم			
۱۷۳	گیلانی) ... ۳			
	میر عابدینی، حسین			

۳۳۱	ورهرام، کریم	۱۵۹	میرفخرایی، ناصر
۴۳	وزیری، محمود	۱۶۲	میلسپو، آرتور
۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷،	ولایتی، علی اکبر	۶۰	میلنز
۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۷			

۱۰۹	ولیان، رضا
۱۰۹	ولیان، عبدالعظیم

ه

۲۷، ۲۸، ۲۳۹،	هاشمی رفسنجانی، اکبر
۲۴۱، ۲۴۷	
۴۴، ۵۷، ۶۹، ۱۰۸، ۱۲۷،	هاشمی، منوچهر
۱۳۵، ۲۸۳، ۳۳۱	
۱۶۶، ۱۶۷	هاوکینز، لوئیز
۱۳۹	هایزر، رابرت
۲۴۵	هرمیدا، روبرتو
۴۷، ۲۳۵	هزیر، عبدالحسین
۱۶۳	همایون فرح، سیف‌الله
۲۲۹، ۲۳۰	هندی، سید احمد
۸۰، ۱۵۷، ۱۸۳	هویدا، امیرعباس

ی

۱۳۶، ۱۳۹	یانسویچ
۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴	یانگ، اندرو
۱۵۱، ۲۹۵	یحیی، غلام
۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۳۵،	یزدی، ابراهیم
۲۵۲	

ن

۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷	ناخدا افضلی
۲۷۲، ۲۷۳	ناهید، اسماعیل
۱۹۵، ۲۴۳	نبوی، بهزاد
۱۲۵	نراقی، احسان
۲۸، ۲۹	نصر اصفهانی، اسدالله
۲۷۰	نصرالله، سید حسن
۵۵، ۵۶، ۸۰، ۱۰۸، ۱۰۹،	نصیری، نعمت‌الله
۱۲۶، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶	
۴۴	نعمانی، ناصر
۲۷۰	نعیم، مصطفی
۱۷۳	نقدی، محمد حسین
۱۶۳	نقیبی، پرویز
۳۳	نکرومه، قوام
۷۱	نگهبان، اکبر
۴۳	نگهبانی، منصور
۱۷۴	نمکی آبگرم، فرشید
۶۰، ۲۹۱	نهایندی، هوشنگ
۳۳	نهر، جواهر لعل
۱۹۵	نواب، مهدی
۱۵۹	نوابی، پرویز
۴۴	نورایی، شهید
۱۶۴	نوروزی، یدالله
۱۷۲	نوری دهرودی، نورالله محمد
۱۴۳	نوری، شیخ فضل‌الله
۲۴۷، ۲۴۸	نیسمان، البرتو
۱۶۰	نیکخواه، پرویز

و

۱۷۷	والا ذاکرین، سعید
۱۳۸	والاس، مایک
۱۷۳	والی، محمد
۱۶۵	وحدتی، سهیل
۵۰، ۵۶، ۱۳۱	ودیعی، علی اصغر
۳۱۹	ودیعی، کاظم